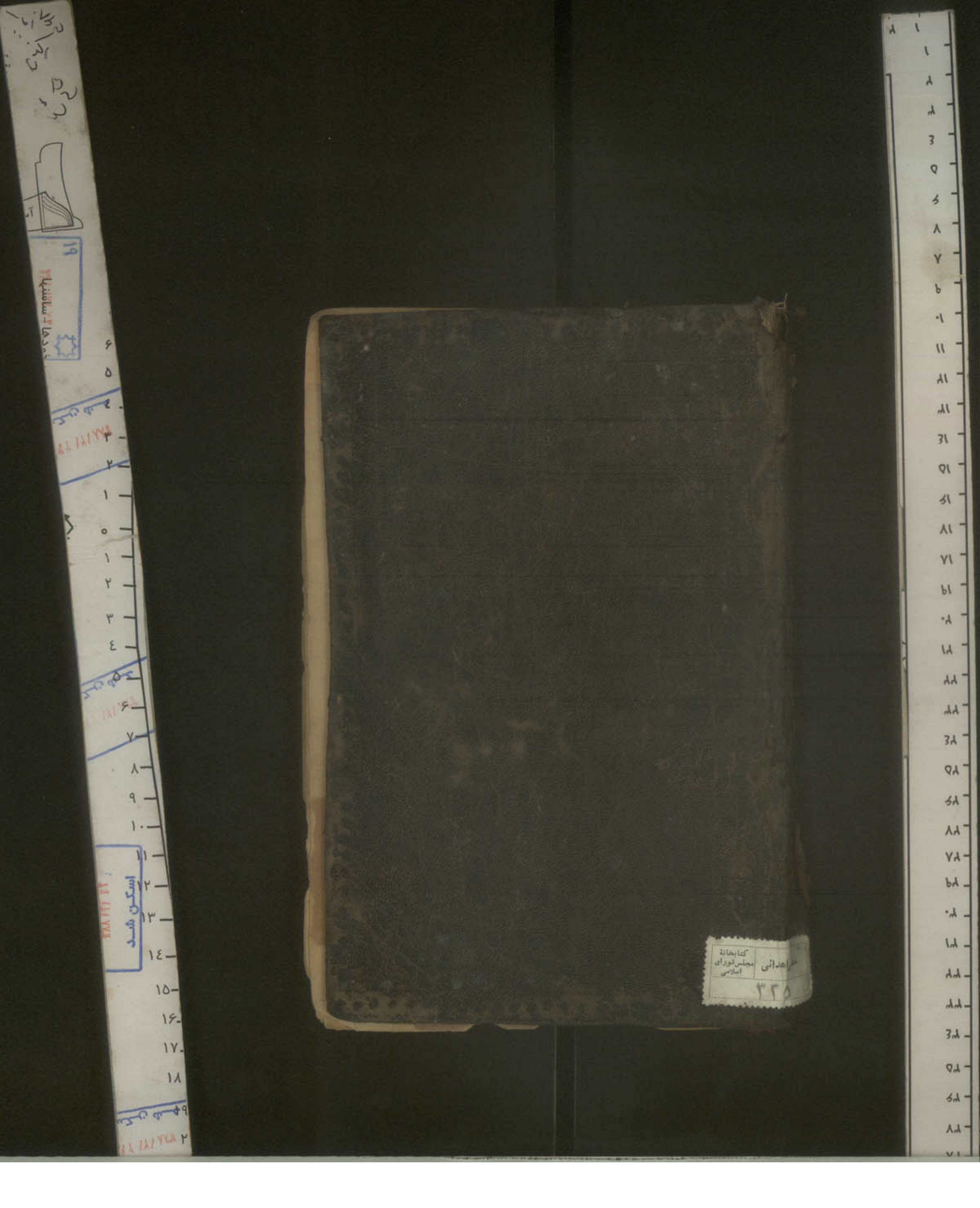
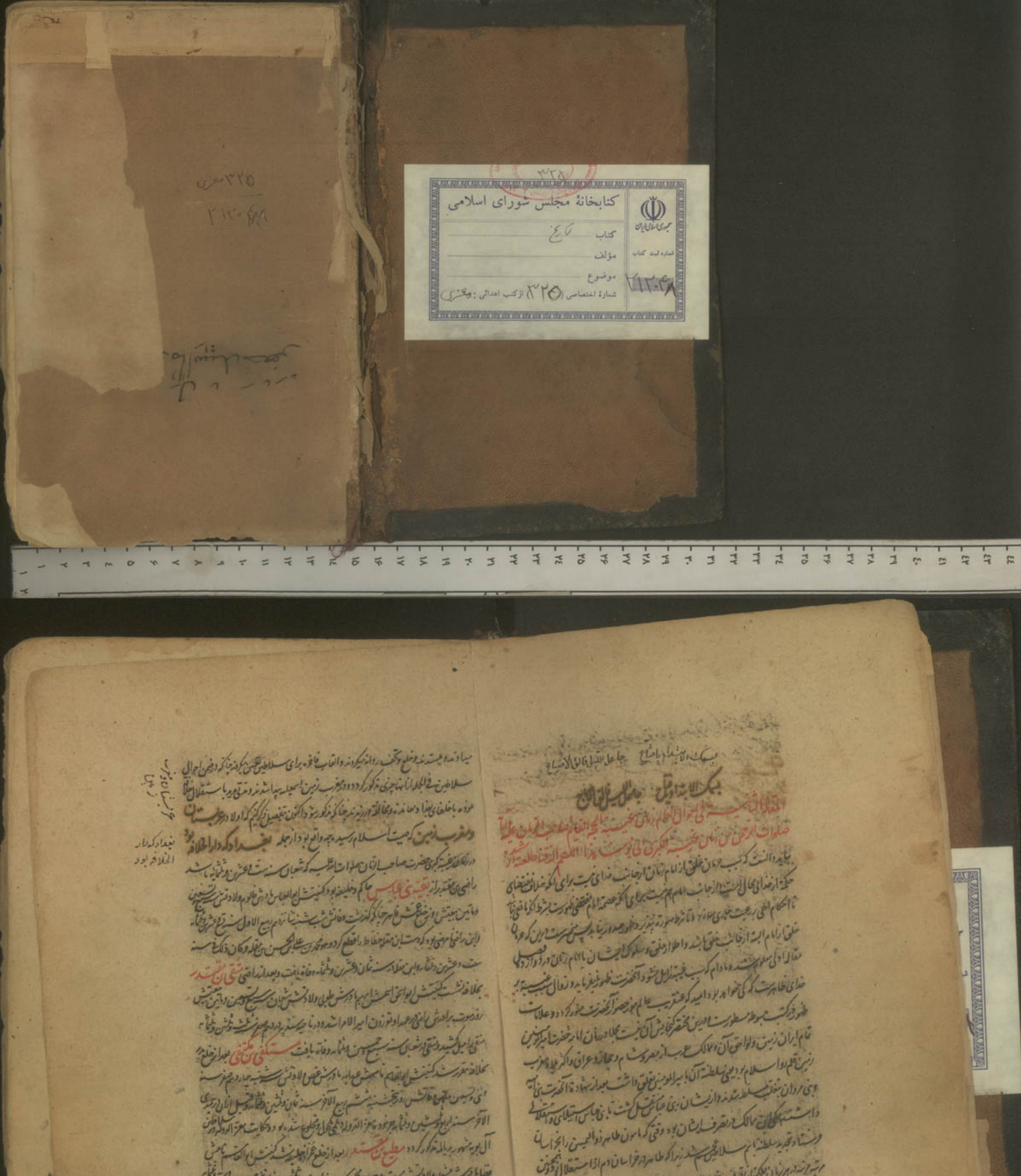
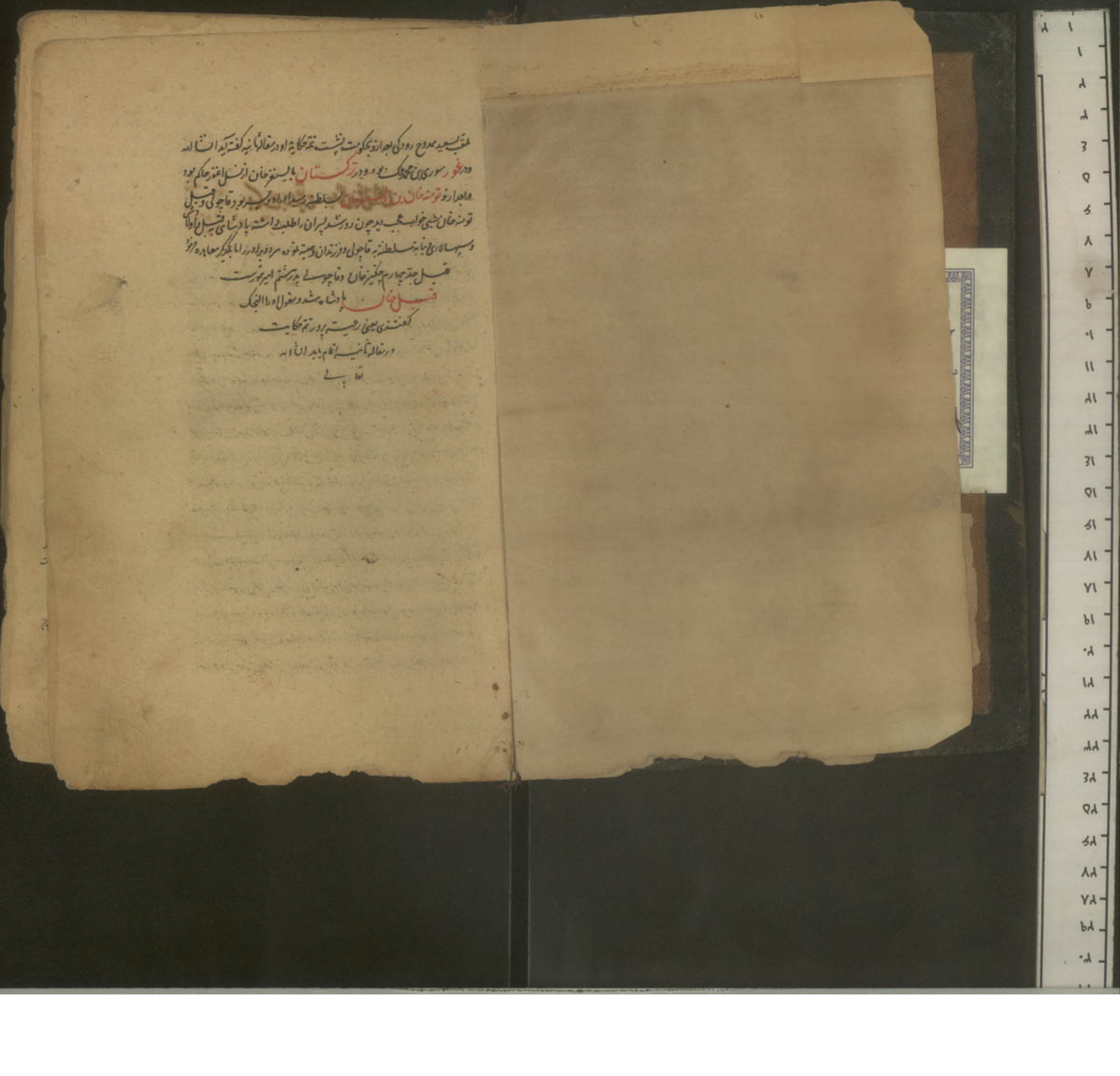


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
اهدائی
۳۲۵
اسکن شد



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب تاریخ
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
۲۱۲۰۶۸
شمارهٔ اختصاصی (۳۲۵) از کتب اهدائی :
بسمک الابتداء والختام جاعل اللیل فالق الاصباح
المقالة الثانیة فی احوال العالم زمان غیبة النجم الثاقب صاحب الزمان علیه و آله
صلوات الرحمن من زمان غیبة الکبری الی یومنا هذا اللهم ارزقنا طلعته الرشیدة
باید دانست که سبب حرمان خلق از امام زمان از جانب خدای نیست برای آنکه خلاف مقتضای
حکمت از خدای محال است و از جانب امام هم نیست برای آنکه عصمت امام مقتضی ظهور است بشرط آنکه مانعی


ملقب بسعید ممدوح رودکی بعد از او بحکومت نشست تتمه حکایه او در مقالهٔ ثانیه گفته آید ان شاء الله
و در غور سوری بن محمد ملک بود و در ترکستان بایسنغرخان از نسل اغوز حاکم بود
و بعد از او تومنه خان بن بایسنغرخان بسلطنت رسید او را دو پسر بود قاجولی و قبل
تومنه خان شبی خوابی عجب دید چون روز شد پسران را طلب داشته پادشاهی بقبل و اولاد
و سپهسالاری و نیابت سلطنت به قاجولی و فرزندان وصیت نموده برادر را با یکدیگر معاهده گرفت
قبل جد چهارم چنگیزخان و قاجولی پدر ششم امیر تیمور است
قبل خان پادشاه شد و مغول او را ایلخان
گفتندی یعنی رعیت پرور تتمه حکایت
در مقالهٔ ثانیه اعلام یابد ان شاء الله
تعالی

سنه اثنی و عشرین و اربعمائه قایم بن قادر بعد از پدر قایم مقام شد کنیتش ابو جعفر نامش عبد الله مادرش
بدر الدجی نام داشت ارمنیه ولادتش هجدهم ذی قعده سنه احدی و تسعین و ثلثمائه وفاتش پنجشنبه سیزدهم
شعبان سنه سبع و ستین و اربعمائه مقتدی بن محمد ذخیره بن قایم بعد از وی خلیفه شد کنیتش ابو القاسم
نامش عبد الله مادرش کنیزکی ارمنی ارجوان نام ولادتش چهارشنبه بیستم جمادی الاول سنه ثمان و اربعین
و اربعمائه مدت عمرش [illegible] مذکور وفاتش فجاة شب شنبه پانزدهم محرم سنه سبع و ثمانین
و اربعمائه مستظهر بن مقتدی بعد از وی بخلافت نشست کنیتش ابو العباس نامش احمد مادرش کنیزکی
ولادتش شب شنبه هژدهم شوال سنه سبعین و اربعمائه وفاتش شب پنجشنبه چهاردهم ربیع الآخر سنه
اثنی عشر و خمسمائه مسترشد بن مستظهر بعد از پدر خلیفه شد کنیتش ابو منصور نامش فضل ولادتش چهارشنبه
چهارم ربیع الاول سنه خمس و ثمانین و اربعمائه وی با سلطان مسعود سلجوقی مصاف داده گرفتار گردید اما
بجلادت موسوم بود تا آنکه تنی چند از ملاحده او را در خیمه او بیجان گشتند و کان ذلک یوم الخمیس
سابع عشر ذی قعده سنه تسع و عشرین و خمسمائه راشد بن مسترشد روز دوشنبه بیست و هشتم ذی قعده
سنه مذکوره با او بخلافت بیعت کردند کنیتش ابو جعفر مادرش [illegible] ولادتش سنه اثنی و خمسمائه
وی بر دست ملاحده در اصفهان در بیست و هفتم رمضان سنه اثنی و ثلثین و خمسمائه کشته شد مقتفی بن
مستظهر در روز چهارشنبه هجدهم ذی قعده سنه ثلثین و خمسمائه بعد از سلطان مسعود سلجوقی با او
بخلافت بیعت کردند کنیتش ابو عبد الله نامش محمد ولادتش ربیع الآخر سنه تسع و ثمانین و اربعمائه وفاتش
شب یکشنبه دوم ربیع الاول سنه خمس و خمسین و خمسمائه مستنجد بن مقتفی بعد از وی بخلافت نشست کنیتش
ابو المظفر نامش یوسف ولادتش ربیع الاول سنه ثمان عشر و خمسمائه وفاتش روز شنبه نهم ربیع الآخر
سنه ست و ستین و خمسمائه مستضی بن مستنجد پس از وی خلیفه شد کنیتش ابو محمد نامش
حسن ولادتش ششم شعبان سنه ست و ثلثین و خمسمائه وفاتش شب یکشنبه سلخ شوال سنه
خمس و سبعین و خمسمائه ناصر بن مستضی بعد از پدر قایم مقام شد کنیتش ابو العباس نامش احمد مادرش
زمرد ولادتش سه شنبه دهم رجب سنه ثلث و خمسین و خمسمائه وفاتش شب یکشنبه سلخ رمضان سنه

اثنی و عشرین و ستمائه ظاهر بن ناصر بعد از پدر متصدی خلافت شد کنیتش ابو نصر نامش محمد مادرش [illegible]
وفاتش چهاردهم رجب سنه ثلث و عشرین و ستمائه مستنصر بن ظاهر بعد از او خلیفه شد کنیتش ابو جعفر
نامش منصور ولادتش چهارشنبه سیوم صفر سنه ثمان و ثمانین و خمسمائه وفاتش صباح جمعه دهم جمادی الآخر
سنه اربعین و ستمائه مستعصم بن مستنصر که آخرین خلفاست بعد از پدر خلیفه گشت کنیتش ابو احمد نامش
عبد الله مادرش هاجر در عهد او طایفه مغول عالم را گرفتند و هلاکو خان بن تولی بن چنگیز خان بغداد را محاصره کرده
بعد از تسخیر و قتل عام مستعصم و اولاد و اتباع و اقوامش را در غرة چهارشنبه دهم صفر سنه ست و خمسین و ستمائه
با سیصد هزار و ششصد هزار آدمی بکشت بقول یافعی و التهذیب علی نقل [illegible] آمده و یاقوت خطاط از جمله ممالیک او است
و در سنه سبع و تسعین و ستمائه وفات یافته پوشیده نماند که در حین انقلاب چند نفر از آل عباس گریخته پناه بحکام مصر
بردند و حکام آنجا تعظیم ایشان کرده اسم خلافه بر ایشان نهادند اما بغیر از اسم رسمی دیگر نبود از جمله احمد بن ظاهر
بن مستنصر مشهور [illegible] در واقعه برادر بمصر گریخت ملک ظاهر والی آنجا با وی بیعت کرده ملقب بمستنصر گردانید
و اسباب حکومتش ترتیب داده وی استدعای آمدن بغداد کرد او مضایقه ننموده روانه ساخت فدائیان تاتار
با فوجی از مغول مجادله کرد در سنه ستین و ستمائه در آن مصاف مفقود شد بعد از آن کسی از دوستان یافته بکر احمد
که لقبش حاکم و کنیتش ابو العباس بود و هو ابن الحسن بن ابی بکر بن علی بن منصور بن فضل بن مسترشد
در سنه احدی و ستین و ستمائه ملک ظاهر جهت او مجلسی عظیم منعقد ساخته با او بیعت کرد و تا چهل سال
و چند ماه نام خلافت بر وی بود و در سنه احدی و سبعمائه در مصر وفات یافت دیگر المستکفی بالله
بن الحاکم بعد از پدر مسند خلافه در مصر یافت و بعد از او المعتضد بالله ابو بکر قایم مقام گشته در شهور سنه [illegible]
امیر جابر سالار بن محمد مظفری با دلیل او در یزد و فارس بیعت کرده در ملک خود خطبه بنام او خواند
و در مصر از اسمعیلیه ابو علی عبید الله قیل ابو محمد عبید الله لقبش مهدی بخلافه نشسته بود نسبش
بروایت بعضی چنین است که عبید الله بن محمد بن عبد الله بن محمد بن اسمعیل بن الامام جعفر بن محمد الصادق
علیه السلم در تاریخ فخر الدین داود بناکتی مسطور است که فخر الدین رازی در شرح احوال مذاهب آورده که وی
از اولاد عبد الله بن میمون القداح نام بخدمت حضرت امام جعفر علیه السلم آمده و در شرح احوال در خدمت

فرزندش اسمعیل بود پیش از پدر وفات یافت از وی پسری ماند محمد نام در خدمت امامی بود و در صحبت ابوی [illegible]
مصر افتاد و محمد بن اسمعیل وفات یافت و اورا فرزندی شد کنیزی حامله ماند و عبد الله بن میمون را [illegible]
بود کنیز محمد بن اسمعیل را کشت و کنیز حامله ماند چون کنیز پسری آورد و عبد الله بن میمون گفت محمد
بن اسمعیل را فرزندی آمد چون بزرگ شد مردم را با امامت او دعوت کرد و خلق بسیار بیعت او کردند و اسمعیل
او جا گرفتی در مصر و اسکندریه و مغرب مستولی شدند و دعاة در جهان پراکنده کردند اول کسی که از ایشان
پادشاهی یافت مهدی بود و مقصود محقق نصیر الملة والدین محمد الطوسی در تاریخ ملاحده آورده که
اسمعیل پیش از حضرت امام جعفر علیه السلام به پنج سال در سنه خمس و اربعین و مائه وفات یافت در عریض نحوی
فرسخی مدینه و اورا بمدینه آورده در بقیع دفن کردند و ایضا قدوة المحققین مذکور در قواعد العقاید میگوید که
طایفه اسمعیلیه را باطنیه نام کرده اند و گاه باشد که ملاحده نیز خوانند اسمعیلیه گویند برای انتساب ایشان است
باسمعیل بن جعفر الصادق علیه السلام و باطنیه گویند بنا بر قول ایشان است که ایشان گفته اند که هر ظاهری
را باطنی است که این باطن مصدر آن ظاهر است و آن ظاهر مظهر آن و هیچ ظاهری نیست الا که باطنی داشته
باشد مگر اکثر سراب بود و هیچ باطنی نیست الا که ظاهری داشته باشد مگر خیال و ملاحده که ایشان را نامیده
اند بنا بر عدول ایشان است از ظواهر شریعت بسوی بواطن در بعضی احوال و مذهب ایشان آنست که خدای
تعالی آفریده بتوسط معنی که از آن بکلمه کن کرده اند یا غیر آن کلمه دو عالم را عالم باطن که عالم امر
و عالم غیب عبارة از آنست و شامل عقول و نفوس و ارواح و حقایق است کلها و اقرب آنچه در آن
عالم است الی الله عقل اول است پس ما بعد از وی علی الترتیب و دیگر عالم ظاهر که معروفست بعالم خلق و عالم
شهادة و شامل اجرام علویست و سفلیه و اجسام فلکیه و عنصریه و اعظم آن عرش است بعد از آن
کرسی بعد از آن سایر اجسام علی الترتیب و این دو عالم تنزل میکنند از کمال بسوی نقصان و عود میکنند
از نقصان بسوی کمال تا منتهی میشوند بامر و آن معنی است معبر عنه بکلمه کن و منتظم است
باین سلسله وجود که مبدا آن خدای تعالی است و معاد آن بسوی خدای تعالی آنگاه میگویند امام
مظهر امر است و حجت وی مظهر عقلی است که آنرا عقل اول گویند و عقل کل و نبی مظهر نفس است نفسی که آنرا

کن

کن

نفس

نفس کل است و همیشه حاکم است در عالم باطن و بغیر او علم بامر نیست الا به تعلیم او و طرف این اشارات تعلیمیه
گویند و نبی حاکم است در عالم ظاهر و تمام نشود شریعتی که مردم محتاج باشند الا به نبی و شریعت تنزیل است و تاویل
ظاهرش تنزیل است و باطنش تاویل و زمان خالی نباشد از نبی یا از شریعت او و نیز خالی نیست از امام یا دعوت
امام و این می تواند بود که مخفی باشد باوجود ظهور امام و نمی تواند بود که ظاهر باشد با وجود خفای امام السنة
لقوله تعالی لئلا یکون علی الناس حجة بعد الرسل و همچنانکه نبی معجز قولی و فعلی
معرفت امام بمعرفتش الی آخر معرفت منحصر است که معرفت او به حاصل نمیشود الا بان
[illegible] امر بعض پس امام مفقود بود الا که اینکه امام باشد بعد امیر المومنین علی علیه السلام
و جایز نیست اینکه امام را پسران باشد که امام نباشند و خالی نیست زمان از امام یا ظاهر یا مستتر
همچنانکه خالی نیست از نور روز و ظلمت شب [illegible] اجمعین است و طریقه این طایفه تا بعث
مبایه اقوال حکما و اقوال اهل شرع در کلی ممکن التالیف شد و امام در تعیین امامت امر اسلام گویند که امام
در عهد رسالت پناه علی علیه السلام امیر المومنین علی بود علیه السلام و بعد از وی پسرش امام حسن علیه السلام
و بعد از آن امام حسین امامی مستقر و بنا بر این امامت بذریه امام حسن نرفت و بذریه امام حسین منتقل
شد از امام حسین به پسرش امام علی زین العابدین علیهما السلام بعد از وی به پسرش امام محمد باقر ۴ و بعد
از وی به پسرش امام جعفر صادق ۴ و بعد از وی اسمعیل بن جعفر و اسمعیل بعقیده ایشان امام است و میگویند که ایشان در
عهد اسمعیل پسرش محمد مستور بود بعد از ذلک ایشان را شیعه سبعیه نیز میگویند بنا بر توقف ایشان
بر سبع ظاهر و داخل شده در عهد محمد بن اسمعیل زمان استتار ائمه و ظهور دعاة ایشان
پس ظاهر شده مهدی ازیشان [illegible] اولاد معروف و دعوی کرده که من از اولاد محمد بن اسمعیل اینست عبارة
قواعد العقاید محقق طوسی است قدس سره صاحب [illegible] بدین عبارة نوشته که [illegible] صاحب سعید خواجه
علاء الدین عطا ملک بن صاحب ایران جوینی در تاریخ جهانگشا آورده که اسمعیلیان [illegible]
آخر الزمان میدانند و اهل سنة و جماعة محدثان او را از نسل عبد الله بن سالم البصری می شمارند و عراقیان
او را از نسل عبد الله بن میمون قداح میخوانند و او داعی اسمعیل بن الامام جعفر الصادق علیه السلام

بود و نسبش بدین تفصیل است المهدی محمد بن رضی عبدالله بن تقی قاسم بن وفی احمد بن رضی محمد
بن اسمعیل بن الامام جعفر الصادق علیه السلام و این محمد که جد جد مهدیست از دست بنی عباس
بری گریخته بمحمدآباد و آنجا متوطن شده فرزندان او بولایت قندهار افتادند و نسل او آنجا مشهور است
مهدی در مغرب در سنه ست و تسعین و مایتین خروج کرد و کار او بالا گرفت تا در سنه اثنی و ثلثمایه
بنی اغلب که از قبل معتضد خلیفه حاکم بودند خروج کرد و ایشانرا مقهور ساخت و کل ولایت و بلاد
افریقیه در تحت تصرف آورد و تقویه دولت خود از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرد که علی راس
ثلثمایه تطلع الشمس من مغربها مهدی بیست و شش سال حکم کرد و در سنه اثنی عشرین و ثلثمایه
درگذشت شصت و دو سال عمر یافت و پنج سال از مهدی اثنی عشری کهتر بود و القصه عبیدالله
ملقب بمهدی که ولادتش در قریه سلمیه حمص وقت اصفرار آفتاب در سنه ست و ستین و مایتین بود
خروجش در سجلماسه مغرب بمعاونت ابوعبدالله صوفی در یکشنبه هفتم ذی حجه سنه ست و تسعین
و مایتین بود و در روز پنجشنبه هشتم ربیع الآخر سنه سبع و تسعین و مایتین بخلافت بروی سلام کردند
و وفاتش بعد از نماز شام پانزدهم ربیع الاول سنه اثنی و عشرین و ثلثمایه از آثار او شهر مهدیه
مغرب است بعد از او **قایم بن مهدی** مذکور کنیتش ابوالقاسم اسمش محمد مادرش ست الدار
دختر عم پدرش ولادتش محرم سنه ثمانین و مایتین بیعتش روز وفات پدرش و وفاتش سیزدهم شوال
سنه اربع و ثلثین و ثلثمایه **منصور بن قایم** کنیتش ابوالطاهر نامش اسمعیل مولدش
مهدیه در شب اول جمیدی الآخر سنه ثلثمایه بیعتش در سنه اربع و ثلثین و ثلثمایه و وفاتش در
شوال سنه احدی و اربعین و ثلثمایه شهر منصوریه مغرب از آثار اوست **معز بن منصور** کنیتش ابوتمیم
اسمش معد مادرش کنیزی بود ... ام ولادتش در مهدیه روز دوشنبه یازدهم رمضان
سنه سبع عشر و ثلثمایه بیعتش در روز جمعه نوزدهم شوال سنه احدی و اربعین و ثلثمایه از آثار او
مصر جدید است که بقاهره معزیه اشتهار یافته بنای آن در رمضان سنه ثمان و خمسین و ثلثمایه
بطالعی که صاحبش مریخ بوده نهاده اند و وی آنجا را دار الخلافه ساخت و وفاتش در روز

جمعه نوزدهم ربیع الآخر سنه خمس و ستین و ثلثمایه **عزیز بن معز** کنیتش ابو منصور اسمش نزار
مادرش ... مولدش پنجشنبه چهاردهم محرم سنه اربع و اربعین و ثلثمایه بیعتش روز جمعه نوزدهم ربیع
الآخر سنه خمس و ستین و ثلثمایه و وفاتش در سه شنبه بیست و هشتم رمضان سنه ست و ثمانین
و ثلثمایه **حاکم بن عزیز** کنیتش ابوعلی اسمش منصور مادرش کنیزکی ... نام ولادتش در قاهره پنجشنبه
سیم ربیع الاول سنه خمس و سبعین و ثلثمایه بیعتش در ... بعد از فوت پدرش در عهد او در بلاد انبار
و قصران بر خطبه بنام او خوانده شد فوتش در شب بیست و هفتم شوال سنه احدی عشر
و اربعمایه **ظاهر بن حاکم** کنیتش ابوالحسن اسمش علی مادرش رصد ولادتش در مصر شب دوشنبه
دهم رمضان سنه خمس و تسعین و ثلثمایه بیعتش بعد از پدر چهل روز در شب عید اضحی وفاتش نیمه شعبان
سنه سبع و عشرین و اربعمایه **مستنصر بن ظاهر** کنیتش ابوتمیم اسمش معد مادرش [illegible]
ولادتش صبح سه شنبه سیزدهم جمیدی الآخر سنه عشرین و اربعمایه بیعتش روز واقعه پدر و در عهد او
بساسیری تاریخ سنه خمسین و اربعمایه عراق عرب را مسخر کرد و قایم عباسی را محبوس ساخت — قصه بساسیری با قایم عباسی
و یکسال و چهار ماه بفرمان مستنصر در بغداد حکم راند و خطبه بنام مستنصر خواند طغرل بیک سلجوقی
از عراق عجم و خراسان لشکر ببغداد آورده دفع بساسیری نمود و قایم را از حبس خلاصی داده
باز بر مسند نشاند مستنصر را سه پسر بود یکی نزار نام و دیگری احمد و سیوم محمد و او نزار را
ولی عهد خود ساخته بود و چون تا روز وفات یافت احمد را بعوض او ولی عهد کرده و بمستعلی ملقب گردانیده حسن
صباح که بمصر رفته با دعای آنکه یکی از سلسله ایشان بیعت آورده بعجم آورد و در عجم ... دعوة — مستعز سازد
اسمعیلیه در عجم بنیاد نهد حسن نام پسر نزار را با خود آورده ملقب بقاهر ساخته و بنا را اصل مذهب
اسمعیلیه که اعتبار نص اول دارد موافق مدعای آن طایفه در باب امامت اسمعیل که میگویند که حضرت
امام جعفر اول اسمعیل را ولی عهد ساخته بود و بدین سبب امامت را با اسمعیل و اولادش منصرف میسازند
حسن صباح گفت که اینجا نیز همان حال دارد امامت بنص اول بنزار و اولاد او متعلق میشود
و این حسن ملقب بقاهر را بعجم آورده و در قلعه الموت ساکن گشت و دعوة بنام او بنیاد کرده و حکایات

و سلسلهٔ اسمعیلیه صاحب حجبه در سلک سلاطین عجم در آورده شود و نشانه القصه در مصر
مستنصر در هژدهم ذی حجه سنه سبع و ثمانین واربعمایه متوفی شد و مستعلی بن مستنصر کنیتش ابوالقاسم
اسمش احمد ولادتش بیستم محرم سنه سبع و ستین واربعمایه در روز عید غدیر سنه سبع و ثمانین واربعمایه
در وفات پدرش بخلافه نشست و در سه شنبه هفدهم صفر سنه خمس و تسعین واربعمایه وفات یافت و
آمر بن مستعلی خلیفه شد کنیتش ابوعلی اسمش منصور ولادتش سه شنبه سیزدهم محرم سنه تسعین واربعمایه
بیعتش روز واقعه پدرش فوتش در شب یکشنبه پنجم جمادی الآخر سنه اربع و عشرین و خمسمایه
حافظ بن محمد بن مستنصر کنیتش ابوالمیمون اسمش عبدالمجید پدرش محمد بن مستنصر ولادتش شب بیست
و سیوم رمضان سنه ثمان و تسعین واربعمایه در عسقلان بیعتش شب وفات آمر وفاتش در
جمادی الآخر سنه ثلث و اربعین و خمسمایه ظافر بن حافظ کنیتش ابومنصور اسمش اسمعیل
ولادتش پنجم ربیع الآخر سنه سبع و عشرین و خمسمایه بیعتش یکشنبه پنجم جمادی الآخر سنه ثلث و اربعین
و خمسمایه وفاتش شب پنجشنبه سلخ محرم سنه تسع و اربعین و خمسمایه فائز بن ظافر کنیتش ابوالقاسم
اسمش عیسی مولدش سنه اربع و اربعین و خمسمایه بیعتش روز وفات پدر وفاتش هفدهم
رجب سنه خمس و خمسین و خمسمایه عاضد بن یوسف بن حافظ کنیتش ابومحمد اسمش
عبدالله ولادتش سه شنبه بیستم محرم سنه ست و اربعین و خمسمایه بیعتش روز فوت فائز وفاتش
شب دوشنبه یازدهم محرم سنه سبع و ستین و خمسمایه پیش از آن بچند روز تغیر خطبه از
طایفه اسمعیلیه باسم عباسیه شده بود و سبب ملک صلاح الدین یوسف از آل ایوب و این حکایت در ذکر آل ایوب
منقح خواهد شد ذکر تتمه امرای آخشیدیه که در مصر و شام حکومت کرده اند و ملک
ایشان باسمعیلیه انتقال یافته محمد بن طغج ملقب باخشید که [illegible] بمصر و شام و جزیره
و موصل فرستاده بود و ابتدای حال او در مقاله اولی مذکور گشته در جمعه بیست و دوم ذی حجه سنه اربع
و ثلثین و ثلثمایه در دمشق وفات یافته در بیت المقدس مدفون شد ابوالقاسم بن اخشید مشهور بانوجور
بعد از او حاکم شد و کافور غلام پدرش کفیل مهام او بود در سنه تسع و اربعین و ثلثمایه وفات یافت

ابوالحسن

ابوالحسن علی بن اخشید قائم مقام او شد و هم دستور کار در دست کافور بود وی نیز در سنه
خمس و خمسین و ثلثمایه درگذشت ابوالمسک کافور مذکور که غلامی بود خصی بنا بر قحط الرجال حاکم شد
و متنبی قصاید غرا بنام او گفته القصه کافور در سه شنبه بیستم جمادی الاول سنه ست و خمسین و ثلثمایه
که شصت سال و کسری عمر یافته بود برد و ملک مصر بدست اسمعیلیه افتاد ذکر امرای بنی کلاب
عرب که معاصر اسمعیلیه بوده اند ایشان از آل مرداس شمرده شده اند و آن قوم در حوالی
حلب مقام داشتند و آن ولایه در تصرف اسمعیلیه بود و امرای مصر بالکلیه در مقام قصد بودند و اضطراب
بحال اهالی آنجا راه یافته بود دامنی بر صالح بن مرداس بن ابی ادریس بن نصر بن جمیل مقدم
بنی کلاب ظاهر شده در سنه اربع عشر واربعمایه با جمعی کثیر متوجه محاصره حلب گشته کار بر محصوران تنگ
ساخت و در ذی قعده سنه خمس عشر واربعمایه فتح کرد و بعلبک را نیز بگرفت چون خبر استیلای او
بمصر رسید ظاهر بن حاکم اسمعیلی توشتکین دزبری را بدفع او فرستاد و در کنار رود خانه اردن
مصاف شد و صالح و پسر کهترش بقتل آمدند و کان ذلک فی عشرین واربعمایه شبل الدوله بن
صالح با برادرش معز الدوله گریخته خود را بحلب انداختند شبل الدوله معز الدوله را اخراج کرد
و خود من حیث الاستقلال حاکم شد میانه او و توشتکین دزبری در کنار آب حامی جنگ
شد و شبل الدوله کشته گشت و کان ذلک فی سنه تسع و عشرین واربعمایه معز الدوله بن
صالح خود را بحلب رسانید نایب خود را آنجا گذاشت و خود بطلب میانه قبیله خود
رفت توشتکین حلب را در رمضان سنه تسع و عشرین واربعمایه بگرفت و چون در سنه
ثلث و ثلثین واربعمایه وفات یافت معز الدوله آنجا را متصرف شد و مدتی باستقلال داشت
و در سنه تسع و اربعین واربعمایه حلب را تسلیم گماشتگان اسمعیلیه کرد و اسمعیلیان نصر
بن صالح را در آنجا امیر کردند چون اهالی حلب تاب تحکمات نصر نیاوردند او را در اواخر
جمادی الآخر سنه اثنی و خمسین واربعمایه از عقب عز الدوله محمود بن نصر بن صالح
فرستاده او را آوردند و شهر را بدو تسلیم کردند بعد از آن اگرچه در سنه ثلث و خمسین واربعمایه معز

الدوله

عمش بار دیگر بر آنجا استیلا یافت و در بیست و چهارم ذی قعده سنه مذکوره فوت شد و رشید الدوله برادر
معز الدوله چند روزی بحکومت رسید اما عز الدوله آنجا را در سنه خمس و خمسین و اربعمایه کرة اخری بتصرف
در آورد و در سنه اثنی و ستین و اربعمایه سلطان الپ ارسلان سلجوقی متوجه آنجا شد و عز الدوله
اظهار ایلی کرد بنابران سلطان الپ ارسلان آنجا را بدو ارزانی داشت آخر الامر عز الدوله
در سنه سبع و ستین و اربعمایه وفاة یافت **نصر بن عز الدوله** بعد از پدر والی شده در سیوم
شوال در نظام حلب بدست لشکریانش کشته گشت **امیر سابق بن عز الدوله** بعد از
برادر بحکومت نشست و در سنه ثلث و سبعین و اربعمایه شرف الدوله عقیلی حلب را از دست
او بدر برد و حکومت این طایفه با میر سابق آخر شد و حکایت بنی عقیل در محل خود مذکور
شود انشاء الله **ذکر تتمه آل حمدان** در **دیار ربیعه** **عضنفر بن ناصر الدوله** دیار ربیعه
بعد از پدرش که در مقالهٔ اولی مذکور گشته بتاریخ سنه ثمان و خمسین و ثلثمایه حاکم شد کنیتش ابو تغلب
و لقبش عدة الدوله بود پدر را در شب شنبه بیست و چهارم جمیدی الاول سنه ست و خمسین و ثلثمایه
گرفته والی شده و دختر عز الدوله بختیار دیلمی را بصد هزار دینار بخواست و چون عضد الدوله قصد
پسر عم خود کرد وی بجهت آن وصلت او را بلشکر مدد کرد و عضد الدوله قصد او کرد و ابو تغلب بناچار
بمصریان برود و در راه بدست مفرج بن دغفل کشته شد و کان ذلک فی سنه تسع و ستین و ثلثمایه **علی**
بن عبدالله کنیتش ابو الحسن لقبش سیف الدوله پادشاه عالیجاه شد و بعد از وقعه اخشیدیه
بر دمشق و حلب استیلا یافته اکثر اوقات بغزای روم مشغول بود و فاضل و فاضل دوست بود
ابو نصر فارابی بصورت مجهولی بمجلس او در آمد و با علما بحث کرده غالب شد وی چون ابا نصر را ابو نصر فارابی
بشناخت او را بر تخت جوایزه با خود نشاند اما ابو نصر دران ایام اراده سفر حجاز کرده در عسقلان
بدست قطاع الطریق در سنه ثلث و اربعین و ثلثمایه کشته شد سیف الدوله بیشتر کتاب در
اشعار را جمع داشتی گویند چون کتاب اغانی ابی الفرج اصفهانی را بدید ازان اکتفا از حمل اشعار
بیشتر مستغنی شد و متنبی قصاید غرا بنام او دارد سیف الدوله در صفر سنه ست و خمسین و ثلثمایه

وفاة

وفاة یافت ولادتش فی حجه سنه ثلث و ثلثمایه بود **ابو المعالی شریف** بن سیف الدوله قائم مقام
گشته ملقب بسعد الدوله گردید و فرعویه غلام پدرش در سنه ثمان و خمسین و ثلثمایه بروی خروج نموده حلب
ازوی انتزاع کرد آخر میان ایشان در سنه تسع و خمسین و ثلثمایه صلح شد و بر سر خطبه بنام ابو المعالی
خواندند وفاتش در رمضان سنه احدی و ثمانین و ثلثمایه **ابو الفضل الملقب بسعید الدوله بن سعد الدوله**
بجایش نشست چون کودک بود لولو چراحی غلام پدرش بموجب وصیت نایب او بود عزیز اسمعیلی
طمع دران ملک کرده لشکر بر سر او فرستاد و لولو متوسل بروم شد قیصر خود متوجه گشته
قاید لشکر مصر را منهزم ساخت چون این خبر بعزیز رسید متغضبانه بدانجانب کرد آخر چون
ابو الفضل در منتصف صفر سنه احدی و تسعین و ثلثمایه مسموم گشت اولادش ابو الحسن علی و ابو المعالی
شریف را لولو چند روزی بسلطنت موسوم ساخت و عاقبة اخراج نمود ایشان متوسل بعزیز
گشتند و بمصر رفتند و آن قوم بریشان منتهی شد و دولت حمدان لولو باستقلال یافت
اتابک لولو که دخترش در حبالهٔ سعد الدوله بود و پسر سعد الدوله اسمی بیش نداشت مع هذا قصد او
کرده دخترش با جاریهٔ رنری در کار کرد هر دو سعد الدوله را بکشتند و لولو پس از اندک
وقتی اولادش را چنانکه مذکور شد اخراج کرده خود مستقل شد تا در ذی حجه سنه تسع و تسعین و ثلثمایه
لولو وفات یافت **ابو النصر منصور بن لولو** بحکومت نشست و لقب خود مرتضی الدوله
نهاد و در سنه خمس و اربعمایه بجنگ بنی کلاب رفته فتح نام غلام پدرش را بنیابت در حلب
گذاشت و خود دران معرکه بدست بنی کلاب گرفتار شد و از ایشان خود را بمال خود وا خرید
و چون بحلب آمد فتح او را راه نداد وی بروم رفت و ملک با سمعیلیه مصر منصرف گشت و بعد از
اندک مدتی بنی کلاب بران ملک مستولی شدند مکرر از بنی کلاب باز با سمعیلیه منتقل گشت و بالآخره
باز به بنی کلاب رسید و از ایشان بسلجوقیان چنانکه مذکور شده در **اندلس** ازین امیه عبد الرحمن در اندلس
الملقب بناصر حاکم بود وی طفل بیست روزه بود که بحکم ولایت عهد بحکومت رسید و پنجاه سال و شش ماه
دران حکومت باند و در رمضان سنه خمسین و ثلثمایه بمرد **حکم بن ناصر** پانزده سال و کسری حکومت

کرد و در سنه ست وستین وثلثمائه وفات یافت هشام بن حکم حاکم شد در زمان او دولت
امویه ضعیف بود وی مخلوع گشت و باز بحکومت رسید و سلیمان بن حکم با او تنازع در ملک داشت
عاقبت هشام در حدود سنه سبع واربعمائه در قصر خود ناپدید گشت چون یکسال او شاهی کرده بود
سلیمان بن حکم بن سلیمان بن ناصر که با هشام در مقام تنازع بود با هواداران قبیله بربر
در بیستم شوال سنه [illegible] واربعمائه بحکومت رسید و در منتصف محرم سنه سبع واربعمائه در مصاف علی
بن حمود علوی گرفتار شد و بقتل رسید عبد الرحمن بن محمد بن عبد الملک بن عبد الرحمن
ناصر در سنه ثمان واربعمائه در جنگ صنهاجیه کشته شد و احوال صنهاجیه عنقریب مذکور گردد
ان شاء الله عبد الرحمن بن هشام بن عبد الجبار بن ناصر در سیزدهم رمضان سنه
اربع عشر واربعمائه بحکومت نشست و بعد از یکماه و هفده روز کشته شد محمد بن عبد الرحمن بن
عبد الله بن عبد الرحمن ناصر در ذی قعده سنه اربع عشر واربعمائه بحکومت رسید و در ربیع الاول
سنه ست عشر معزول گشت هشام بن محمد بن عبد الملک بن ناصر در ربیع الاول [illegible]
حاکم شد و در ذی حجه سنه اثنی وعشرین واربعمائه مخلوع شد امیه بن عبد الرحمن بن هشام
بن عبد الجبار بن ناصر حاکم شد و دولتی متزلزل داشت در صفر سنه ثمان وعشرین واربعمائه
او نیز مرد و از بنی امیه کسی که لیاقت حکومت داشته باشد نماند و بالکلیه منقرض شدند و دیگر بدولت
نرسیدند و ملک با آل ادریس از سادات حسنیه رسید ذکر [illegible]
حسنیه علویه آل ادریس که ولاة اندلس بودند ادریس بن عبد الله
محض بن الحسن المثنی بن الحسن المجتبی بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
صلوات الله وسلامه علیهم کنیتش ابو عبد الله در سنه تسع وستین بنا بر
انقلاب زمان بمصر افتاد و چون واضح مولی صالح بن منصور برید آنجا که از قبل هادی عباسی
معین بود شیعه بود وی را راه کرده باندلس روان ساخت و او در اقصای مغرب در
اراضی طنجه در میان سنه [illegible] آغاز دعوت کرد جمعی از قوم بربر بدو گرویدند و وی پادشاه شد

اندلس بودند

هارون

علیکم بادریس بن ادریس بن عبد الله فانه نجیب اهل البیت و نجیبهم

هارون رشید علیه اللعنه ازین خبر مضطرب گشته داود نام شخصی را که شماخ نام داشت با سلک
جاسوسان بدان صوب فرستاد تا در باره آن سید کید اندیشد داود بخدمت او رسیده و بتلبیس خود را
در سلک مخصوصان او منخرط ساخت تا روزی که سید از درد دندان شکایتی میکرد داود داروی مسموم بدو
داد و او بکار برده جان در گذشت کنیزی حامله داشت اولیای دولت او تاج خلافت بر شکم او نهادند و چون
پسری متولد شد موسوم به ادریس گردید و حضرت امام رضا علیه التحیه والثنا در حق او فرمود
علیکم بادریس بن ادریس بن عبد الله فانه نجیب اهل البیت و نجیبهم و سلطنت
باستقلال کرد بعد از وی عمر بن ادریس بن ادریس در مدینه زیتون و توابع حکومت کرد و بعد از وی
ادریس بن عمر و بعد از وی علی بن ادریس ولایت یافت و در مغرب مدینه موسوم بجبل الکوکب
ساخت همچنین سلطنت آنجا از سلف بخلف میرسید تا به علی بن احمد المشهر بحمود بن ابی
العیش بن میمون بن احمد بن علی بن عبد الله بن عمر رسید وی در اواخر سنه ست واربعمائه در اراده
فرنگی قرطبه با سلیمان بنی امیه جنگ کرده او را بگرفت و آنگاه او را با برادرش و ابی الحکم
سلیمان بن عبد الرحمن بن ناصر بکشت و در محرم سنه سبع واربعمائه در قرطبه بسلطنت نشست و ملقب
به الناصر لدین الله گشت و در بیست و هشتم ذی قعده سنه ثمان واربعمائه در حمام بر دست غلامان خود
مقتول گشت اخوه قاسم بن حمود رایت سلطنت برداشته ملقب بمامون ساخته شد یحیی و ادریس
پسران علی با او تنازع نمودند و در سنه اربع عشر واربعمائه بر دست یحیی اسیر شد و در حبس او در سنه
احدی وثلثین واربعمائه کشته شد یحیی بن علی در حینی که قاسم از قرطبه به اشبیلیه رفته بود از مالقه
نهضت کرده در سنه اربع عشر واربعمائه قرطبه را بگرفت مستهل جمادی الاول بود که بر تخت نشست و خود را
ملقب بمعتلی گردانید ولی متزلزل داشت چه در خلال احوال او اعیان بنی امیه باز خطبه بنام ایشان خواندند
و رفع شد و مجددا خطبه بنام یحیی خوانده شد قاسم را گرفته محبوس داشت و خود بر اشبیلیه رفته آنجا را
محاصره کرد و زمان محاصره امتداد یافت در محرم سنه سبع عشرین واربعمائه بر دست اهالی آنجا کشته شد اخوه
ادریس بن علی را امرای علویه از طنجه طلب داشته بپادشاهی نشاندند و ملقب بمتاید بالله شد

و در سنه احدی و ثلثین و اربعمائه وفات یافت حسن بن یحیی را که محبوس بود بیرون آورده بحکومت
نصب کردند و ملقب بعالی شد اما تدبیری نداشت و سلطنتش متزلزل بود و بنابرین در سنه
ثمان و ثلثین و اربعمائه او را محبوس ساختند و بنی اعمام او بسلطنه نشستند درین اثنا یکنوبت دیگر او را
از حبس بیرون آورده بسلطنه مقرر داشتند در سنه اربعین و اربعمائه وفات یافت محمد بن ادریس
بن علی بسلطنه رسید و ملقب بمهدی گشت و برادر خود حسن را ولی عهد ساخته ملقب بسامی
گردانید و بعد از چندگاه وی را از پیش خود راند وی بجبال غمار رفته با او بیعت کردند و اهالی جزیره
خضرا محمد بن قاسم را بخلافه برداشته ملقب بمهدی ساختند و دران وقت چهار تن از علویان بنام
خلافه منسوب بودند ۱ محمد مذکور ۲ حسن برادرش ۳ محمد بن قاسم ۴ ادریس بن یحیی آخر محمد
بن ادریس مذکور در خمس و اربعین و اربعمائه وفات یافت بعقیده صاحب عمدة الطالب تا زمان
او سلطنه دران دودمان بود صاحب عمدة الطالب عبارة از جمال الدین احمد معروف بابن عنبه است
که در هفتم صفر سنه ثمان و عشرین و ثمانمائه وفات یافته ذکر امرا و صنهاجیه مخفی نماند که
در سنه احدی و ستین و ثلثمائه که معز اسمعیلی از افریقیه مغرب متوجه مصر بود یوسف بن بربری
بن مناد صنهاجی الحمیری را که کنیتش ابو الفتح و لقبش بلکین بود بنیابه خود در افریقیه گذاشت وی
در اینجا استقلال تمام پیدا کرد ایام حکومت وی دران دیار سیزده سال بود از غرایب اتفاقات
آنکه او را در یک روز هفتاد پسر متولد شد چه او را سراری بسیار بود و منکوحه نیز داشت وفاة یوسف
در ذی حجه سنه ثلث و سبعین و ثلثمائه بود و بعد از و منصور بن یوسف بحکومت رسید و بعد از وی
بادیس بن منصور بر سریر نشست و در چهارشنبه غره ذی حجه سنه ست و اربعمائه وفات یافت
معز بن بادیس پس از و چهل و هفت سال حکومت کرد و در شهور سنه ثلث و خمسین و اربعمائه وفات یافت
تمیم بن معز چهل و شش سال و ده روز ولایه داشت در شهور سنه احدی و خمسمائه فرمان یافت
یحیی بن تمیم هشت سال و پنجاه و بیست و پنج روز سلطنه کرد و در روز عید اضحی سنه تسع و خمسمائه متوفی
شد علی بن یحیی بعد از و بحکومت رسید و در عشر اخیر ربیع الاول سنه خمس عشر و خمسمائه فوت شد

ن

حسن بن علی پس از و ولایت یافت و در اوان حال او فرنگ بران دیار مستولی شد و در ثلث
و اربعین و خمسمائه مهدیه را از و انتزاع نمودند و او متوسل بعبد المؤمن شد و در سنه اربع و خمسین و خمسمائه
آن ولایه بعبد المؤمن منتقل شد و عبد المؤمن از طایفه موحدین است و ذکر ایشان بعد از ذکر ملثمین نموده شود
ان شاء الله ذکر طایفه ملثمین جماعتی از قبیله حمیر من بعد آمده از انجا بنیت غزا همراه موسی بن
نصیر بمغرب رفته در صحاری طنجه قرار گرفتند و بسببی از اسباب مردان ایشان نقاب که بلغه ایشان
لثام است فرو میگذاشتند بنابرین ملقب بملثمین شدند اولهم یوسف بن تاشفین که بغایه متدین
بود و بعقل و تدبیر ممتاز در شهور سنه ستین و اربعمائه مقتدای آن طایفه گشته ملقب بامیر المسلمین گردید
و بضرب تیغ آبدار اندلس را از یازده حاکم که بعد از بنی امیه باسلوب ملوک طوایف متصرف بودند انتزاع
نمود و بلده مراکش ساخت و در رجب سنه اربع و ثمانین و اربعمائه تمامی اندلس مفتوح کرد و در شهور
سنه خمسمائه وفات یافت و ابو الحسن علی بن یوسف قایم مقام او شد وی نیز صالح و عابد
و متدین بود در خمس و خمسمائه فوجی از فرنگ طمع در ملک او کردند وی بر ایشان ظفر یافت در عهد
او آغاز نشو و نمای عبد المؤمن بود وفات علی بن یوسف در خمس و ثلثین و خمسمائه تاشفین بن علی
بعد از پدر پادشاه شد ملکش بسبب خروج عبد المؤمن متزلزل بود تا آنکه شب بیست و هفتم
رمضان سنه تسع و ثلثین و خمسمائه بر دست لشکر عبد المؤمن بقتل آمد اسحق بن علی فوجی از
ملثمین او را بعد از برادر بسلطنه برداشتند او نیز در سنه اثنی و اربعین و خمسمائه کشته شد و ملک بعبد المؤمن
منتقل گشت ذکر طایفه موحدین که عبد المؤمن خلاصه و زبده ایشان است
این طایفه را بنابر حسن عقیده و کمال تقید بدین و آیین موحدین خوانند باید دانست که سید محمد
بن تومرت از قبیله مصامده مغرب آغاز سیاحت کرده بود و در بغداد بصحبت غزالی و کیا هراسی رسید
و علم جفر ورزید گویند باین علم بر وی ظاهر شد که عبد المؤمن نام شخصی بصفات و نعوت کذا باجرای دعوی سلطنه
خواهد رسید بنابرین همیشه طالب او بود تا در قریه ملاله مغرب بمطلوب رسید و باتفاق بکوهستان تینملل که
محلی حصین بود رفتند و اهالی آنجا را بواسطه کمال زهد و تقید با خود متفق ساختند و در خمس عشر و خمسمائه

اندلس

خروج کردند و بملک گیری مشغول شدند سید محمد در شهور سنه اربع وعشرین وخمسمایه بمرض موت درگذشت
و عبد المؤمن بن علی کاسه گر که از قبیله قیس بن غیلان بود باستقلال حاکم
آنجا شد و اندلس را از لمتونه بتدریج انتزاع نمود و در سنه اثنی واربعین وخمسمایه مراکش را بگرفت
و بغایت عظیم الشان شد در جمادی الآخر سنه ثمان وخمسین وخمسمایه وفات یافت یوسف بن عبد المؤمن
المکنی بابی یعقوب بموجب وصیت قایم مقام او شد او نیز فاضل و عادل بود و از فنون علوم چون حدیث
و فقه و سیر و قرائة و تفسیر بهره مند بود در ربیع الاول سنه ثمانین وخمسمایه رحلت کرد یعقوب
بن یوسف بعد از وی بسلطنت نشست کنیتش ابو یوسف بود در عهد وی جال علی بن اسحق ملثمی خروج
نمود و وی آنجماعت را بضرب شمشیر مقهور ساخت و با فرنگان مصاف داد و غالب آمد و از جمله غنایم
ایشان شتر از زره بود و ما برگرجز تا بچه رسد شوکه و عظمه وی از آبا و اجداد درگذشت و ملکش
اتساع یافت آخر در خمس وتسعین وخمسمایه متوفی شد محمد بن یعقوب المکنی بابی عبد الله الملقب بناصر بعد ازو
پادشاه شد و در سنه ست عشر وستمایه وفات یافت یوسف بن محمد المکنی بابی یعقوب پس ازو صاحب
افسر شد و در سنه عشرین وستمایه درگذشت و ازو عقب نماند عبد الواحد بن یوسف بن عبد المؤمن
نه ماه حکم کرد و در سنه احدی وعشرین وستمایه اولا مخلوع و ثانیا مقتول شد عبد الله بن یعقوب بن یوسف
بر اندلس استیلا یافت و ملقب بعادل شد در اثنا میانه او و فرنگ جنگ شد و وی منهزم بمراکش رفت
و در آنجا فوت شد اخوه ادریس بر اندلس مستولی شد بعد از اندک وقتی محمد بن یوسف بن هود الجذامی
برو خروج کرده مردم را بخلافت بنی عباس دعوة نمود و اندلس را از دست او بدر برد و ادریس بمراکش رفته
با یحیی بن محمد بن یعقوب بن یوسف بن عبد المؤمن مصاف داده بر آنجا استیلا یافت و ملقب بمامون
شد و در خطبه که تا آن وقت اسم سید محمد تومرت ذکر میکردند او برطرف کرد و وفاتش سنه ثلثین وستمایه
رشید بن ادریس المکنی بابی محمد بعد ازو در مراکش پادشاه شد و ملقب بمعتضد گشت و در سنه
ست واربعین وستمایه در حین محاصره قلعه در حدود تلمسان کشته شد عمر بن ابرهیم بن ادریس
المکنی بابی حفص پادشاه گشته ملقب بمرتضی گردید ادریس ابن عم مرتضی مذکور المکنی بابی الواثق در

سنه

سنه خمس وستین وخمسمایه برو خروج نمود و مرتضی مذکور در همان ایام کشته شد و دولة با ادریس رسید
و ازو بعد از سه سال بدیگران انتقال یافت و بعد از ان از آل عبد المؤمن کسی بحکومت نرسید و به ملوک
بنی مرین رسید باین طریق که سلطان یعقوب بن عبد الحق مرینی بعد از ادریس مذکور
در شهور سنه ثمان وستین وستمایه بحکومت رسید و بعد ازو یوسف بن یعقوب المکنی بابی یعقوب
بسلطنت نشست و در شهور خمس وسبعمایه درگذشت عثمان بن یوسف المکنی بابی سعید از برادر
حکم کرد و در سنه احدی وثلثین وسبعمایه وفات یافت ابو الحسن بن ابی سعید بعد ازو پادشاه شد و فوت
فقیه فاضل بود ذکر حکام بنی لخم که در مغرب زمین سلطنت کردند از نسل نعمان
بن منذر پادشاه عرب قاضی ابو القاسم محمد بن اسمعیل بن عباد در دولت آل ادریس
استیلا یافته بعد از ضعف ایشان بر اشبیلیه مستولی شد و بحکومت نشست و در سنه ثلث وثلثین
واربعمایه در یکی از معارک کشته شد المعتضد بالله ابو عمرو عباد بن ابی القاسم محمد بجای پدر نشست
و در شب دوم جمادی الثانی سنه احدی وستین واربعمایه درگذشت المعتمد علی الله ابو القاسم
محمد بن المعتضد بن العباد بجای او نشست و ملکش وسعت پیدا کرده بود از انکه قصد وی حصار که از اعمال
کمی قرطبه بود مسخر ساخت و به پسر خود ظافر نامه داد آخر در سنه اربع وثمانین در جنگ یوسف تاشفین
گرفتار شد و در اغمات محبوس گشت سالها در زندان بود تا آنکه در سنه ثمان وثمانین واربعمایه فوت
شد و ملک او بملثمین منتقل شد ذکر حکام بنی عقیل در بعضی از ممالک عراق عرب
و موصل حسام الدوله مقلد بن مسیب بن مقلد بن جعفر بن عمرو بن مهنا
که او را اعور گفتندی مدتها حاکم بعضی از اعمال عراق عرب بوده در سنه احدی وتسعین وثلثمایه بر
دست غلامانش کشته شد معتمد الدوله ابو المنیع قرواش بن مقلد قایم مقام گشته
در سنه احدی واربعمایه بدعوة اسمعیلیه در اعمال ولایة خود چون موصل و انبار و مداین و کوفه
و غیر ذلک خطبه باسم حاکم اسمعیلی خواند مصدر بدین عبارة که الحمد لله الذی انجلت بنوره غمرات
الغضب و انهدت بقدرته ارکان النصب و اطلع بنوره شمس الحق من المغرب اقرب

در مغرب زمین

عراق عرب و موصل

مردم و استعداد عالی تا در عباسی تغیر آن داد عاقبة بدست برادرش زعیم الدوله گرفتار شده در قلعه جراحه
موصل مقید بود تا در منتصف رجب سنه اربع و اربعین و اربعمائه فوت شده و در تل توبه نینوی موصل مدفون
گشت وی دو خواهر را در یک نکاح جمع کرده بود زعیم الدوله ابو کامل برکة بن مقلد در سنه اربعین و اربعمائه
میانه او و برادرش قرواش نزاعی شده در سنه احدی و اربعین و اربعمائه صلح کردند اما بار دیگر خلاف روی
نموده در سنه اثنی و اربعین و اربعمائه او را بگرفت چنانکه گذشت و زعیم الدوله در سنه ثلث و اربعین و اربعمائه وفات
یافت بدران بن مقلد مدتی متقلد امر حکومت بود در سنه احدی و عشرین و اربعمائه نصیبین را بحوزه
تصرف در آورد علم الدین قریش بن بدران بعد از عمش زعیم الدوله حکومت یافته در واقعه بساسیری
همراه بود و رسول از وساوس قایم عباسی بدو پناه برد و او غدر کرد آخر در سنه ثلث و خمسین و اربعمائه از ازدیاد
رعاف که بمرتبه غالب شده بود که خون از بینی و گوش و دهان وی بیرون می آمد در نصیبین وفات یافت
شرف الدوله مسلم بن قریش بجای پدر حکومت یافت و در سنه ثمان و خمسین و اربعمائه
بر هیت و انبار نیز استیلا یافت و در سنه اثنی و ستین و اربعمائه صفیه خواهر سلطان الب
ارسلان را بخواست و در سنه ثلث و سبعین و اربعمائه حلب را از دست بنی مرداس بیرون
آورد آخر در جنگ سلیمان بن قتلمش سلجوقی در بیست و چهارم صفر سنه ثمان و سبعین و اربعمائه
بقتل رسید ابراهیم بن قریش را اعیان بنی عقیل از زندان بیرون آورده بر مسند نشاندند اما وی از
بس که در زندان نشسته بود قدرة رفتار نداشت صفیه خواهر الب ارسلان را که زن برادر
بود بخواست و کارش استقامتی یافت تا در سنه اثنی و ثمانین و اربعمائه سلطان ملکشاه او را
بجهت تنقیح محاسبه بدیوان طلبیده مقید ساخت و در یورش سمرقند همراه بود و بعد از سلطان مذکور
ترکان خاتون او را رها کرد و او بموصل رفته بحکومت نشست تا آنکه تتش بن الب ارسلان قصد
عراق عرب کرده اول آهنگ موصل کرد و در نهم ربیع الاول سنه ست و ثمانین و اربعمائه در موضع مضیع
جنگ شد و ابراهیم کشته گشت محمد بن شرف الدوله سلطان ملکشاه او را تربیت نموده در سنه
تسع و سبعین و اربعمائه خواهر خود زلیخا را بحباله او در آورده اکثر دیار ربیعه که پدرش داشت

بدو داد و او برادری علی نام داشت که پسر صفیه خاتون مذکوره بعد از سلطان ملکشاه بین الاخوین جنگ
واقع شد و علی غالب آمد و چون ابراهیم عمش از قید خلاص شد علی ملک را بدو تسلیم نمود آخر محمد در جنگ
کربوقا در سنه تسع و ثمانین و اربعمائه کشته شد علی بن شرف الدوله بعد از عم بتفویض پسر خالش
تتش والی موصل شد تا آنکه کربوقا بعد از محاصره نه ماه در ذی قعده سنه تسع و ثمانین و اربعمائه آنجا را
گرفته علی نزد امیر صدقه اسدی رفت آخر در جمادی الاول سنه خمس و تسعین و اربعمائه در حوالی ح
بر دست اعراب بنی نمیر کشته شد ذکر امرای بنی اسد که ایشان را مزیدی
نیز خوانند ابو الحسن علی بن مزید الاسدی در سنه ثلث و اربعمائه سلطان الدوله دیلمی او را
خلعت داده امارت آن قوم بدو تفویض فرمود و او در ذی قعده سنه ثمان و اربعمائه وفات یافت
ابو الاعز دبیس بن علی الملقب بنور الدوله قایم مقام پدر گردید و مقلد برادرش با او در مقام خلاف
شد دبیس غالب آمد بعد از پنجاه و هفت سال در سن هشتاد در سنه اربع و سبعین و اربعمائه مطابقا
وفات یافت ابو کامل منصور بن دبیس الملقب بهاء الدوله در ذی قعده سنه اربع و سبعین و اربعمائه
بخدمت سلطان ملکشاه رفته منصب پدر یافت و او فاضل و شاعر بود و سخاوت و کرم داشت و در ربیع الاول
سنه تسع و سبعین و اربعمائه درگذشت سیف الدوله صدقه بن منصور بن دبیس بن علی بن
بن مزید بن ریان بن خالد بن حی بن زهی بن عمرو بن خالد بن مالک بن عوف بن مالک بن ناشره بن
نصر بن سواءة بن سعد بن مالک بن ثعلبه بن دودان بن اسد بن خزیمه جد یازدهم رسول پناه
صلی الله علیه و آله پوشیده نماند که خزیمه جد رسول خدای را پسر بود کنانه که جد رسول است (پوشیده نماند)
و اسد که جد سیف الدوله صدقه مذکور است و زینب بنت جحش حرم رسول پیغمبر از رهط اسد است
که مؤید الدین ابو طالب العلقمی که آخر وزرای بنی عباس بود از نسل اوست القصه سیف الدوله (القصه)
بعد از پدر بحکومت نشست و شهر حله را در محرم سنه خمس و تسعین و اربعمائه ساخت لهذا حله سیفیه نیز
معروفست او شیعه اثنی عشری بود و منزل او دار الامان خایفین بود و فضیلت و عفت و [illegible]
و حمیت و حمایت و کرم و سخاوت را باهم جمع کرده بود و این اخلاق مثل او کم گشته سرخاب بن کیخسرو دیلمی

صاحب آوه عراق عجم در خدمت سلطان محمد ملکشاه گناهی کرده بود و بنابر تشیع که داشت پناه بسیف الدوله
آورد هرچند سلطان محمد او را طلب داشت بوی نداد آخر مهم بجدال انجامید سیف الدوله با پنجاه هزار سوار
و پیاده با سلطان محمد جنگ کرد در نهم رجب سنه احدی و خمسمایه و دران معرکه کشته شد و سر در راه آن
مرد شیعه که پناه باو آورده بود نهاد رحمه الله علیه دبیس بن سیف الدوله قایم مقام
پدر شد مسترشد عباسی از و رنجیده میانه ایشان بمحاربه رسید و مکرر اقتال واقع شد و مسترشد را دستی
برو نبود تا در بیست و یکم ذی حجه سنه تسع عشرین و خمسمایه در بیرون بلده خوی آذربایجان بحکم سلطان
مسعود سلجوقی مقتول شد صدقة بن دبیس را طایفه بنی اسد بجای پدر برداشتند و در سنه احدی
و ثلثین و خمسمایه که سلطان مسعود ببغداد رفت وی بخدمت آمد و در سنه اثنی و ثلثین و خمسمایه
در عداوت سلطان مذکور با داود بن محمود اتفاق کرد و مکرر هزیمت کرده بماه شعبان مصاف ملاقی شد
و صدقه بقتل آمد اخوه علی بن دبیس سرور آن قوم گشته در اسدآباد همدان در جمادی الآخر
و خمسمایه وفات یافت اتباعش محمد بن صالح را بقصد او متهم داشتند و او نیز از بیم هلاک شد و آن طبقه
برو منتهی گشت **ذکر سادات طباطبا** که در یمن حکومت یافتند
یحیی بن الحسین بن الحسن بن سلیمان بن داود بن الحسن المثنی المکنی بابی عبدالله بن
قاسم رسی بن ابراهیم طباطبا بن اسمعیل دیباج بن ابراهیم غمر بن الحسن المثنی بن الامام الحسن المجتبی
صلوات الله علیه در سنه ثمانین و مایتین در یمن بزمان معتضد عباسی ظهور کرد و ملقب بهادی گردید
هفتاد و هشت سال عمر کرد و کتاب احکام در فقه زیدیه تصنیف اوست و قریب هفت سال در مکه معظمه
خطبه بنام او خواندند و در آخر ذی حجه سنه ثمان و تسعین و مایتین وفات یافت محمد بن یحیی المکنی
بابی القاسم الملقب بمرتضی بعد از پدر بسلطنت رسید او نیز فقیه و باصول و فروع عالم بود و تصانیف
بسیار دارد مذهب زیدی آنست که بامامت امیرالمومنین بعد از پیغمبر قایلند و بعد از امیرالمومنین
امام حسن را امام میدانند و بعد از و امام حسین را و امامت ایشانرا بنص جلی ثابت میسازند
و در باقی ائمه بنص خفی و شرایط امامت پیش ایشان آنست که امام عالم بشریعت اسلام می باید تا راه

بنما

نماید مردم را بشریعت و گمراه نشوند و می باید که زاهد باشد تا طمع در اموال مسلمین نکند و شجاع می باید
تا نگریزد در جهاد که با مخالفان کند و می باید که از بنی فاطمه باشد بنابر آنکه پیغمبر فرموده که المهدی من ولد
فاطمه و می باید که دعوت کند خلق را بخدای و بدین حق و ظاهر باشد و شمشیر کشیده باشد برای نصرت دین
و میگویند که پیغمبر و حضرت امیرالمومنین و حضرت امام حسن و امام حسین باین طریق نص کرده اند که
هر کس مستجمع این شرایط شده باشد او امام مفترض الطاعه است و این نص خفی است و واجب
نبود در امام حسن و امام حسین دعوت بسیف بنابر آنکه پیغمبر فرموده هما امامان قاما او قعدا
و جایز میدارند خلو زمان از امام و نیز جایز میدارند قیام دو امام در دو بقعه دور از هم بشرط
استجماع این شرایط در هر یک و بنابرین قایل نیستند بامامت حضرت امام علی زین العابدین علیه السلم
و میگویند که او شمشیر نکشید در دعوت الی الله و قایلند بامامت زید پسرش لاستجماع الشرایط فیه و این
جماعه را امامیه الشیعه لقب داده اند بسبب رافضه چراکه رفض کردند یعنی رها کردند زید را در
جنگ با مخالفان تا شهید شد و خود گریختند و زیدیه فرق کثیره اند از انجمله صالحیه اند و ایشان
منکر خلافت ثلثه نیستند و امیرالمومنین را بخلافت ایشان راضی میدانند و جمعی دیگر جارودیه اند
و فوجی دیگر سلیمانیه اند اصحاب سلیمان بن جریر و گفته اند که غیر این فرق دیگر طوایف هستند
منسوب باین مذهب و اکثر ایشان در فروع تابع ابی حنیفه علیه اللعنه اند الا در مسایل قلیله که
ایمه ایشان دران خلاف کرده اند القصه ولادة ابن محمد بن یحیی در سنه ثمان و تسعین و مایتین بود
و وفاتش در خمس عشر و ثلثمایه احمد بن یحیی الملقب بناصر لدین الله بعد از و والی شد و در سنه
اربع و عشرین و ثلثمایه در گذشت الحسن بن احمد الملقب بمنتجب بعد از و بحکومت رسید و بعد از
قتل او یحیی بن احمد که منصور لقب یافت و معاصر معزالدوله دیلمی بود و پس از و یوسف بن یحیی
و بعد از و ابو محمد داعی که امیر صنعا شد انگاه ابو محمد عبدالله بن محمد بن قاسم بجای آبا
نشست **ذکر شرفای مکه معظمه زادها الله تعالی شرفا و تعظیما**
اول ایشان ابو محمد جعفر بن محمد الامیر بن الحسن الامیر بن محمد بن الاکبر بن موسی بن عبدالله بن موسی

هما امامان قاما او قعدا

بیان وجه تسمیه رافضه

دروقتی که عبدالله محض بن الحسن المثنی بن الامام الحسن المجتبی علیه السلم در عهد مطیع عباسی برا الحکومت ترک کاشته
عزیز اسمعیلی پادشاه مصر در سنه ستین وثلثمایه استیلا یافت بعد از قلیل وفوجی از عمر و طلحه
دیگر بحکومت نشست و در ذی حجه سنه سبعین وثلثمایه وفات یافت عیسی بن جعفر بعد از و قایم مقام شد
ابوالفتوح الحسن بن جعفر بعد از برادر والی شد و وزیر ابوالقاسم مغربی از اسمعیلیان گریخته پیش او آمد
واو را بخلافه انجا تحریص نمود و در ذی حجه سنه احدی واربعمایه لشکر بدانجا کشید و انجراب
بن علی را با خود متفق ساخت حاکم اسمعیلی مضطر گشته مال بسیار بر قبایل عرب ایثار کرد و ابوالفتوح
بتوهم آنکه مبادا او را گرفته بحاکم سپارند بی نیل مقصود برگشت و وزیر مغربی از وی روی گردان شد
در سنه اثنی واربعمایه ببغداد رفت و ابوالفتوح بحکومت حجاز قانع شد و در شهور سنه ثلثین واربعین
واربعمایه درگذشت ابو عبدالله تاج المعالی شکر بن الحسن قایم مقام او شد بغایت
کریم بود در سنه اربع وستین واربعمایه وفات یافت حمزه بن وهاس از بنی سلیمان دعوی حکومت
بن داود بن عبدالرحمن بن ابی الفاتک عبدالله بن داود بن سلیمان بن عبدالله بن موسی الجون تغلب
بر انجا یافت و میانه بنی موسی و بنی سلیمان قتال بسیار بوقوع پیوست و او قریب هفت سال حکومت
کرد و از بنی سلیمان غیر از وی کسی حکومت نکرد زمخشری کشاف بنام حافد او علی بن حمزه که
فاضل و شاعر بود تصنیف کرد تاریخ اتمامش حاشیه دوشنبه بیست وسیم ربیع الاخر سنه
ثمان وعشرین وخمسمایه در مکه وهو ابوالقاسم جارالله محمود بن عمر الزمخشری الخوارزمی قد ینال له اخطب
الخوارزم تاج المعالی محمد بن جعفر بن ابی هاشم محمد بن عبدالله بن ابی هاشم بن الحسین الامیر بن
محمد الاکبر جد اعلی جعفر اولین که مذکور شد بملک موروثی رسید چه پدر و جدش نیز صاحب
لشکر حکومت کرده بودند و او در ابتدای حال خطبه بنام اسمعیلیه خوانده بعد از التماس قایم عباسی تغیر داده
بنام او کرد و الواحی که در حوالی کعبه و در زمزم نصب بالقاب المستنصر بود شکسته ببغداد فرستاد و در سنه اثنی وستین
واربعمایه رسول نزد سلطان الپ ارسلان آمد چون خبر تغیر خطبه اسمعیلیه و نقش خطبه بنام عباسیه
و ذکر سلطان الپ ارسلان آورد سلطان سی هزار دینار و خلعتهای نفیس جهت او روان

الثن

داشت وفاتش در سنه سبع وثمانین واربعمایه بود نسبش تنها در از منفاد ابوفلیته قاسم بن
تاج المعالی محمد بعد از پدر والی شد و اسپهبد بن سارتکین در سنه سبع وثمانین واربعمایه بمکه آمد و انتزاع
نمود باز ابوفلیته در شوال همین سال لشکر بسر او آمده مکه را از و باز گرفت و اسپهبد بشام گریخت
امیر فلیته بن ابوفلیته قاسم بعد از و بحکومت رسیده در عشر وسط صفر سنه سبع عشر وخمسمایه
وفات یافت تاج المعالی عمدة الدین هاشم بن امیر فلیته از میان برادران رشد کرده بحکومت
نشست و در سنه سبع وعشرین وخمسمایه فرمان یافت قاسم بن هاشم بن فلیته بعد از پدر
پادشاه شد امیر ارغش امیر حاج بغداد او را در سنه خمس وخمسین وخمسمایه اخراج نمود عیسی را
حاکم ساخت و قاسم از بادیه بر سر عم آمده وی را اخراج کرد باز عیسی لشکر بر سر او آورده وی را
در رمضان سنه ست وخمسین وخمسمایه بکشت مدت حکومتش بیست و یک سال بود امیر قطب
الدین عیسی بن فلیته بعد از برادرزاده پادشاه شد امیر مکثر بن عیسی بحکم وراثت بعد از و والی
شد و در سنه احدی وسبعین وخمسمایه از مستضی عباسی گریخت برادرش داود بن عیسی
بعد از وی منصوب شد اما حکومت مکثر تا سنه ثلث وتسعین وخمسمایه مستمر بود منصور بن
داود حاکم شد قتاده بن ادریس بن مطاعن بن عبدالکریم بن عیسی بن الحسین بن سلیمان
بن علی بن سلیمان عبدالله بن محمد بن تعلب بن عبدالله الاکبر بن محمد الثائر بن موسی الجون امیر مکه
روایة بعضی در سنه سبع وتسعین وخمسمایه بر مکثر بن عیسی غالب آمده حکومت یافت و او بغایة
شجاع و متجبر و محتال بود ناصر عباسی او را فریب داده بعراق طلبید چون بحوالی کوفه رسید اکابر
و اصاغر انجا حتی شیربانان با شیرهای در قلاده باستقبال او رفتند و در آنکه چشم بر آن افتاد
گفت بلاد یذل بها الاسد لا ادخلها و از انجا برگشت الحسن بن قتاده بعد از
پدر قایم مقام شد راجح بن قتاده پس برادر حاکم گردید و در زمان او ملک مسعود
بن ملک کامل از آل ایوب بسیاقی ذکر هم چند وقتی استیلا پیدا کرد و باز راجح فایق آمد
ابو سعید حسن بن علی بن قتاده با عم در ان امر شریک شد امیر نجم الدین محمد ابونمی بن ابی سعد

الحسن بحکومت رسید وبغایت متعرض شد پسر داشت ازانجمله سید عبد الله پیش سلطان
غازان آمده رقبات بسیار در حلب بدو داد ابو الغیث بن ابونمی والی گشته برادرش
برادرش خمیصه بقتل آمد باقی برادران او را گرفته بمصر فرستادند و او ازانجا فرار کرده پیش
سلطان محمد خدابنده آمد و مدد گرفت چون بصره رسید خبر فوت سلطان شنید و ضعف
بحال او راه یافت و لشکر ازو جدا شدند وی بسر حد حجاز رفت و همواره بران دیار تاخت
میکرد تا آنکه بقصد ملک ناصر پادشاه مصر کشته شد سید ابو عرادة رمیثة بن ابی نمی
حاکم شد و از اولاد او شهاب الدین احمد نزد سلطان ابو سعید بهادرخان بعجم آمد
و بحل سلطان از آنکه برده مقدم بر مجلسهای دیگر سلاطین داشت و رسمی که با اسم سلطان
بود دران دیار جاری ساخت بنابرین چون عود کرد سلطان بیش ازپیش در تعظیم و اجلال
او کوشیده امارت اعراب عراق بدو داد و بعد از سلطان بر حله استیلا یافت
آخر شیخ حسن نویان او را محاصره کرده بعد از تسخیر بکشت و ازین مدت پدرش در حیات بود
سید عز الدین بن عجلان بن رمیثه حاکم حجاز شد و میانه او و اخوتش مخالفت بود
سید شهاب الدین احمد بن سید عز الدین والی شد عادل و سایس بود بعد ازوی
احوال آنجا مضطرب گردید سید بدر الدین حسن بن عجلان بعد از چند نفر از آل
رمیثه که در عین تنازع اسم حکومت میکردند و استقلالی نداشتند بحکومت رسید
برادرش رمیثه بن محمد بن عجلان با او نزاعی چند کرد و بالاخره بر سید بدر الدین قرار گرفت
اما در ممالک روم و توابع از بقایای قیاصره قسطنطین بن لاون
پادشاه بود در سنه ثلث و ثلثین و ثلثمایه دمستق و او برادرش او را گرفته بیکی از جزایر
فرستاده خود بحکومت نشست و بقسطنطین موسوم شد و در سنه ثمان و اربعین و ثلثمایه
برادرش رومانس بن قسطنطین قایم مقام او شده در شانزدهم آزار ماه
رومی سنه احدی و خمسین و ثلثمایه بعمر سی سالگی وفات یافت عمرش بیست و پنج سال ملکش سه سال بود

سلطان [illegible]

[illegible]

بسیل

بسیل و قسطنطین پسران او بسیل هفت ساله و قسطنطین پنج ساله بود نزد اولیای دولت
صلاح دران دیدند که نقفور را که دفاق مهم سلطنت ایشان باشد و نقفور پسر سلمانی بود
از طرسوس مشهور بابن نعاس نصرانی شد و مرتبه بمرتبه در ملازمه قیاصره ترقی میکرد تا دمستق شد
و دمستق عبارت از امیر الامرای ممالک شرقی خلیج استنبول است که اکنون بکلربکی اناطولی
گویند بعد از چندگاه نیابت پسران رومانس هم استقلال یافته مادر ایشان [illegible] را بکرا بخوابت
و تاج بر سر نهاد و برادرش در محرم سنه تسع و خمسین و ثلثمایه با چهل هزار پیاده بجزیر انطاکیه آمد
آنجا را بگرفت و شهر حلب و حمص و حمی و کوطاب و اقامیه و ملازکرد را نیز مسخر ساخت آخر بخواست
که پسران رومانس را خصی کند مادر ایشان واقف شد ابن شمقین را با خود متفق ساخته او را
در محل خواب بکشتند ابن شمقین بنیابت پسران رومانس بحکومت نشست در سنه اربع و ستین و ثلثمایه
لشکر ببلاد اسلام کشیده حمص و بعلبک و صیدا را بگرفت و در حین محاصره طرابلس بسیل
بن رومانس نیز در شراب بوی داد وی مریض شد و باستنبول آمده در روز شنبه نهم جمادی الاول
سنه خمس و ستین و ثلثمایه در گذشت بسیل بن رومانس که دران زمان بسن رشد رسیده بود
پادشاه شد و بسیاری از بلاد و قلاع تخصیص کلی اوس و بلغار را مسخر ساخت و هفتاد سال
و کسری حکومت کرد آخر در شهور سنه ست عشر و اربعمایه وفات یافت برادرش قسطنطین بن رومانس
قایم مقام شد و در سنه تسع عشر و اربعمایه وفات یافت او سه دختر داشت ملک بدختر بزرگتر رسید
شوهرش ارمانوس که از رجال [illegible] بود بتدبیر ملک قیام کرده بنیابت زن حکومت میکرد تا در شهور سنه
خمس و عشرین و اربعمایه زنش او را در حمام خبه کرد و میخاییل که پسر صرافی بود و ملازم ارمانوس
زن ارمانوس بعد از هلاک شوهر بعقد او درآمد و او را بنیابت خود پادشاه کرد و میخاییل [illegible]
کرد خواهرزاده خود را پادشاه کرد و خود در سنه ثلث و ثلثین و اربعمایه وفات یافت میخاییل خواهرزاده
میخاییل زن خال را بخواست رومیان ازو ناراضی بودند قادر عباسی او را الزام کرد تا خود را خلع
کند و فکر دو در آخر او را گرفته یکی از جزایر فرستاد و رومیان نیز خروج نموده او را در سنه اربع و ثلثین و اربعمایه

خلع کردند و چون محتاج به پادشاه بودند قرعه انداختند قرعه بنام قسطنطین را آمد قسطنطین که یکی از ابناء
ملوک بود اتفاق اعیان بتخت برآمد و زوجه میخاییل را بخواست و شخصی بروی خروج کرد با بیست هزار
کس آخر آن شخص بدست قسطنطین افتاد و قسطنطین وی را بکشت و در حبس و کشش و اربعمائه
قریب صد هزار کس از مسلمانان و نصاری از قسطنطنیه اخراج نمود آخر در شوال سنه سبع و اربعین
و اربعمائه بمرد ارمانوس پادشاه گشت و در سنه اثنی و ستین و اربعمائه با دویست هزار کس
در حوالی اخلاط با سلطان الب ارسلان سلجوقی در روز چهارشنبه بیستم ذی قعده سنه مذکوره
جنگ کرد و سلطان الب ارسلان بیست هزار کس داشت تلاقی فریقین در دادند و شکست داد
رومیان هزیمت یافتند ارمانوس گرفتار شد و بعد از چند گاه گفت اگر قصابی کشی و اگر دلالی
بفروشی و اگر پادشاهی بخشی سلطان باج و خراج بر وی نهاده او را بخشید رومیان در ایام
اسیری ارمانوس میخاییل نامی را بالسلطنة برداشتند چون ارمانوس آزاد شد و خلل یافت
و سلطنت میخاییل قرار یافت ارمانوس درویش شد و در گوشه بنشست و اموال خود را فروخته
بسلطان الب ارسلان فرستاد و سوگند خورد که زیاده از این ندارم و در آن ایام امراء
سلجوقیه بر بعضی ممالک روم استیلا یافتند و سلطنت رومیان ضعیف شد کراکس
بعد از میخاییل چند گاهی سلطنت منسوب بود در سنه احدی عشر و خمسمائه بمرد یوحنا بن کراکس
بعد از او سلطنت نشست باقی حکایت رومیان در خلال احوال سلاطین عجم ذکر رود ان شاء الله

ذکر سلاطین ممالک عجم از اقصای ماوراء النهر تا اقصای روم و از سرحد و اباخزر تا سرحد عراق عرب عرضا با توابع و اضافات و منسوبات و ملحقات عجم و سلاطین اسلامی روم و مصر و شام که از سلک سلاطین عجم بودند و این مشتملست بر صحیفه صحیفه اولی

در شرح حال سلاطین کامکار که معاصر خلفای بنی عباس بودند در زمان غیبه کبری حضرت صاحب الامر صلوات الله و سلامه و علی آبائه اجمعین بقیه طبقه بنی صفار

ماوراء النهر از اقصای ماوراء النهر تا اقصای روم و از سرحد و ... تا سرحد عراق عرب عرضا با توابع و اضافات و ... عجم

کرشیو اثنی عشری بودند و ذکر اکثر ایشان در زمان خلیفه حیات صفوی بودند سبق یافت و حکایت
به بخارا رسیده بود که خلف بن محمد بر دست سلطان محمود غزنوی گرفتار شد طاهر بن محمد
بن طاهر بن خلف بتقویت سلطان الپ ارسلان و سلطان ملکشاه سلجوقی سابقا ذکر ما
در سیستان بحکومت موروثی رسید سرای اماره سیستان که بسرای طاهر موسوم است و بزیب
تاج الدین ابو الفضل نصر بن طاهر در شهور سنه ثمانین و اربعمائه بحکومت نشست بجایج و عادل کریم
بود و در دولتخواهی سلطان سنجر بن ملکشاه مساعی جمیله بظهور رسانید چنانچه در سنه ست و ثلثین و خمسمائه
در جنگی که میان گورخان و سنجر واقع شد آثار جلادت بتقدیم رسانیده گرفتار گشت و بعد از آن خلاص
شد و در سنه تسع و خمسین و خمسمائه وفات یافت عمرش زیاده بر صد و ملکش هشتاد سال بود ملک
شمس الدین محمد بن تاج الدین ابی الفضل نصر را بر تخت نشاندند و او بسیار معمر گشت و در آخر
عمر ضرر رسید چون صد و بیست ساله شد در سنه اثنی عشر و ستمائه درگذشت پسرش ملک ناصر الدین نیابت
او والی بود هم در زمان او فوت شد ملک یمین الدین بهرامشاه بن ناصر الدین هم در حیوة جد
بعد از پدر متصدی امر حکومت گشته مکرر بر سر ملاحده تا این لشکر کشید و فداییان او را در سنه ثمان عشر و ستمائه
روز جمعه بکشتند ابو نصر فراهی صاحب نصاب صبیان قطعه در مرح او گفته که این بیت از آن قطعه است
شه یمین دین ور روز مملکت خجسته منوز اول با بدادست نصرة الدین بن بهرامشاه
بعد از او بحکومت نشست و برادرش رکن الدین در بند بود و از بند خلاص شده برادر در جنگ غالب آمد بر
دیگر نصرة الدین با او محاربه کرده فیروز گشت و آخر در اوایل فترت مغول بدست مغولان کشته شد رکن
الدین محمود بن بهرامشاه پس از غلبه بر برادر سردار آنجا شد و او نیز در جنگ مغول مقتول شد و تاج الدین
هرج مرج رونقی در امر حکومت آنجا نماند چند روزی شهاب الدین محمود و لد ملک ناصر الدین و تاج الدین
نیالتکین که از اقوام خوارزمشاه بود حاکم شده بر دست مغول کشته شد اما بعد از آن حکومت
بملک قطب الدین معاصر امیر تیمور و ملک شاه محمود بن شاه یحیی معاصر سلطان ابو سعید و سلطان
حسین میرزا رسید و درین ولا آن مملکت تعلق بدیوان اعلی نواب کامیاب شاهی ظل اللهی گرفته

وارث دیوان اعلی شاهی متبول نواب کامرانی جهانبانی ابو [illegible] بدیع الزمان میرزا ابن بهرام میرزا صفوی
برادرزاده نواب کامیاب شاهی متوجه شد ملک سلطان محمود که آخرین ملوک ایشان بود درگاه
جهان پناه می بود تا در شهور سنه احدی وخمسین وتسعمایه وفات یافت و سلطنت آن طبقه بر وی ختم شد

بقیه طبقه سامانیه که ذکر اکثر ایشان در طی زمان غیبه حضرت صاحب

الامر مذکور شد دیگر امیر نصر رسید و او بعد از وی بعد از سی سال و یکماه و سه روز بود آخر مرض
مزمنی که یکسال و یکماه بود که داشت در رجب سنه احدی وثلثین وثلثمایه درگذشت وی معاصر مقتدر
عباسی بود امیر ابوعلی محتاج فرستاده امیر نصر مذکور دفع ماکان بن کاکی کرد و اسکافی دبیر در فتحنامه نوشت
که اما ماکان فصار کاسمه نوح بن نصر بن احمد بن اسمعیل که ملقب با امیر حمید بود دوازده سال و منعها
پادشاهی کرد و در نوزدهم ربیع الآخر سنه ثلث واربعین وثلثمایه باجل طبیعی وفات یافت در زمان او عوغاء
رکن الدوله دیلمی پیدا شد عبدالملک بن نوح یازده سال حکومت کرد و در وقت گوی بازی در پنجشنبه
چهاردهم شوال خمس وثلثمایه از اسب افتاد و مرد البتکین در عهد او امارت و تقدم جیوش خراسان یافت
منصور بن عبدالملک که ملقب با امیر سدید بود در یازدهم شوال خمس وستین وثلثمایه درگذشت بحسین وزیر
او ابوعلی محمد بلعمی بود مترجم تاریخ طبری که در تاریخ سنه تسع وعشرین وثلثمایه وفات یافت البتکین در اوایل
حال او روگردان شد بغزنین رفت نوح بن منصور ملقب با امیر رضی وزارت بابی الحسین عتبی که در آن
وقت قدوه فضلا بود داد و تربیت وزیر مذکور امیر الامرایی خراسان بابی العباس تاش که از بطانه او بود
متعلق گردید و نوح در سیزدهم رجب سنه سبع وثمانین وثلثمایه وفات یافت منصور بن نوح المذکور
الملکی بابی الحارث در زمان او ابوعلی سیمجور و فایق مستنفق گشته آغاز فساد کردند و اختلال تمام بخاندان
سامانیه راه یافت تا آنکه باغوای فایق بکتوزون که منصور او را امیر الامرای خراسان کرده ملقب به
بستان الدوله گردانیده بود منصور را در سرخس میل کشید و کان ذلک فی ثامن عشر صفر سنه تسع وثمانین
وثلثمایه ملکش یکسال و هفت ماه عبدالملک بن نوح منصور بعد از برادر بر تخت نشست در عهد او
ایلک خان طمع در ماوراء النهر کرد و تحریک فایق ضمیمه آن گردید و باتفاق متوجه بخارا شدند و در روز پنجشنبه

دهم ذی قعده سنه تسع وثمانین وثلثمایه در آنجا نزول کردند و عبدالملک برادر اکه متواری شد با بوده پیدا کرده محبوس
ساخت اسمعیل بن نوح الملکی بابی ابرهیم که ملقب منتصر بود بکر بخت و ملتجای سامانیه بروی جمع شدند چون
او را دو خصم قوی چون سلطان محمود غزنوی و ایلک خان در خراسان و ماوراء النهر بودند کار او
از پیش نرفت و بعد از زد و خورد بسیار در میان قبیله اعراب بنی نهج افتاد و آنجا بعد از تاراج روی
غلام سلطان محمود که نخنه ایشان بود در ربیع الاول خمس وتسعین وثلثمایه کشته شد و اسلطنت منقطع گشت
ده تن بودند از آل سامان مشهور هر یک بامارت خراسان مذکور
اسمعیلی و احمدی و نصری دو نوح و دو عبدالملک و دو منصور

الحقه در شرح حال بنی الیاس که از فروع سامانیه اند و در کرمان بحکومت رسیده اند
امیر ابوعلی محمد بن الیاس بن الیسع از جمله خدام امیر نصر بن احمد سامانی بود و در اصل از سغد سمرقند که اهالی
آنجا را بیان کال خوانند و بسببی مغضوب گشته محبوس شد تا آنکه محمد بن علی بن عبید الله وزیر شفیع گشته او را خلاص
ساخت و مصحوب امیر محمد بن مظفر بجانب گرگان روان داشت و در حینی که یحیی برادر امیر نصر بر وی خروج کرده وی بوی
پیوسته از نیشابور متوجه تسخیر کرمان شد و آنجا را در سنه سبع عشر وثلثمایه مصفی گردانید امیر نصر چون از آن مهمات
وا پرداخت ماکان بن کاکی را با لشکری در سنه اثنی وعشرین وثلثمایه بکرمان روان ساخت و محمد از آنجا گریخته
خود بدینور رفت و چون ماکان از آنجا برون آمد محمد بار دیگر آن ولایت را تسخیر نموده در آنجا متمکن بود اما فالج
او را عارض شد و پسرش الیسع بر وی خروج کرد و بتغلب بر کرمان استیلا یافت و محمد بخارا رفته در سنه
ست وخمسین وثلثمایه درگذشت الیسع بن محمد بن الیاس بیانه او و عضد الدوله دیلمی نزاعی پیدا شد بعضی
اصحاب او نزد عضد الدوله رفته رعایت یافتند و او از بقایا اعتماد نماند و بیکدفعه هزار سوار از وجوه
ملازمانش روگردان شدند ناچار با خواص ممالیک خود در سنه سبع وخمسین وثلثمایه راه بخارا پیش گرفت و عضد
الدوله کرمان را متصرف شد و الیسع بخارا رفته آنجا را بخوارزم رفت و او را در چشم عارضه شد که بر دو چشم او
بیرون جست و او بدان درگذشت سلیمان بن ابوعلی محمد بن الیاس در عهد پدر بنواحی طوس و جاجرم بود
الیسع بتحریک بشر بن مهدی او را از آنجا آواره کرد و او بجانب بخارا رفته منصور بن نوح او را با لشکری بتسخیر کرمان

در سنه [illegible] الدوله با او جنگ کرده او را بکشتند و آل الیاس باو ختم شد و بجمله انقلابات ملک
آل سامان و ناتوانائی ایشان الغرض [illegible] ایلک خان [illegible] و حکایت او در سلاطین ترک مذکور کرده شود و در ایران
زمین از جانب غزنین سلطان محمود تسلط بر خراسان کرد و از جانب فارس آل بویه تسلط در
عراقین و کرمان و آذربایجان و دخل خلیفه بغداد را بدست گرفتند و چنانچه حکم [illegible] اگرچه غزنویان
بحسب شروع بر آل بویه سبقت دارند اما چون بالاخره ملک آل بویه نیز بتصرف غزنویه در آمد ذکر
آل بویه بسیار مناسب میرود **ذکر سلاطین آل بویه رحمهم الله که شیعه اثنی عشری بودند**
و ایشان را دیالمه نیز گویند و حکایت این طایفه علی سبیل [illegible] برمقدمه [illegible]
بعد از [illegible] آنچه [illegible] **اما المقدمه** باید دانست که این طایفه از ملازمت آل زیار
بحکومت رسیدند و مقدم آل زیار **ماکان بن کاکی** بود که در طبرستان بقرب اسمعیل بن [illegible] الامام
جعفر بن [illegible] ناصر الحق که دختر زاده [illegible] ملک گشت چون اسمعیل [illegible]
دیگر [illegible] آل سامان برد و امیر نصر سامانی نیشابور را بدو داد وی در نیشابور [illegible]
[illegible] اسباب عاصی شد امیر نصر امیر ابوعلی محتاج را فرستاد تا او را در جنگ کشت و این قصه در حکایت
امیر نصر مذکور شده و کان ذلک فی یوم الخمیس [illegible] ربیع الاول سنه تسع و عشرین و ثلثمایه **اسفار بن شیرویه**
دیلمی [illegible] ملازم ماکان بود و در زمان حکومت طبرستان آخر بر ماکان خروج کرد و بر دیلمان [illegible] شد
و چون ماکان از طبرستان بخراسان [illegible] اسفار از طبرستان آنچه توانست ضبط آورده از ری
تا گرگان [illegible] عراق عجم تصرف کرده [illegible] استقلال کرد و مقتدر عباسی هرون بن غریب [illegible] را
دفع او فرستاد اسفار بعد از اهالی قزوین بر هرون غالب آمد و [illegible] در قزوین قتل و اسیر نمود [illegible]
بر مردم آن دیار نمود و مرداویج بن زیار او را کشت **مرداویج بن زیار** از ذریه ارغش است که در عهد [illegible]
کیخسرو والی گیلان بوده وی در اوایل حال ملازم ماکان بود و چون ماکان از طبرستان [illegible] و اسفار
باز مرداویج در قصد اسفار کمر بسته منتهز فرصت بود تا روزی که در حوالی قزوین مرداویج بشکار رفته بود
ملاحظه کرد که جماعتی در راه او [illegible] سر [illegible] فرستاد تا از ایشان استفسار حال اسفار کنند

وشمگیر بن زیار

بیستون بن وشمگیر

قابوس بن وشمگیر الملقب بشمس المعالی

فلک المعالی منوچهر بن قابوس

شرف المعالی امیر کالنجار نوشیروان بن منوچهر

کاوس بن اسکندر بن قابوس

گیلانشاه

معلوم شد که اسفار است که با جمعی در [illegible] مرداویج بر وی تاخته او را بقتل آورده و بعد از وی عراق عجم [illegible]
و در همدان قتل کرد و باصفهان رفته بر تخت سلطنت نشست و تاجی مرصع بر سر نهاد و لشکر با هواز و [illegible]
فرستاد و مسخر ساخت علی و حسن و احمد پسران بویه دیلمی را که ملازم او بودند بفارس فرستاد
ایشان فارس را ضبط آوردند و مرداویج را غلامانش در تاریخ سنه اربع و عشرین و ثلثمایه در حمام اصفهان
بکشتند **وشمگیر بن زیار** برادر مرداویج در گیلان بود مرداویج او را در سنه [illegible] و عشرین و ثلثمایه
بحکومت ری فرستاده بود چون مرداویج کشته شد مردمش بری رفته با وشمگیر بیعت کردند و او استقلال
کرد و درین اثنا آل بویه قوی شده بودند و وشمگیر با ایشان در مقام نزاع بود تا در محرم سنه سبع و خمسین و ثلثمایه
وشمگیر از اسب افتاده بمرد و اولاد وشمگیر از آل بویه منهزم بطبرستان رفتند میانه اولاد وشمگیر خلاف افتاد **بیستون**
بن وشمگیر با رکن الدوله حسن دیلمی در قصد برادر خود قابوس متفق شد و بحکم رکن الدوله قایم مقام پدر گشت
در سنه ست و ستین و ثلثمایه بی آنکه برادر مضرتی تواند رسانید وفات یافت برادرش **قابوس بن وشمگیر**
الملقب بشمس المعالی بخراسان رفته بمدد ابی الحسن محمد بن ابراهیم سیمجور امیر الجیوش خراسان از جرجان
بجای پدر و برادر نشست و خواهر قابوس در خانه فخر الدوله بن رکن الدوله دیلمی بود و بعد از رکن الدوله فخر الدوله
از برادرش مؤید الدوله گریخته پناه بقابوس آورد و چون مؤید الدوله لشکر بجرجان کشید قابوس و فخر الدوله
بنیشابور گریختند و هژده سال در ان غربت بودند و بعد از ان باز دست یافته بجرجان آمدند و سلطنت
عراق عجم بفخر الدوله کور رسید و بر تخت آمد قابوس در جرجان استقلال یافت و در سنه ثمان و [illegible]
و آخر الامر امرای او وی را گرفته در قلعه جناشک حوالی کبود جامه بند کردند و در سنه [illegible] و اربعمایه [illegible]
فلک المعالی منوچهر بن قابوس بجای پدر نشست بتدریج انتقام پدر از امرا کشید و با سلطان
محمود غزنوی اظهار دولتخواهی نموده سکه و خطبه بنام او کرد و در سنه عشرین و اربعمایه وفات یافت
شرف المعالی امیر کالنجار نوشیروان بن منوچهر قایم مقام او شد و در سنه احدی و اربعین
و اربعمایه وفات یافت **کاوس بن اسکندر بن قابوس** بعد از وی استیلا یافت و در سنه [illegible]
ستین و اربعمایه در گذشت **گیلانشاه** بعد از و حاکم شد و در سنه سبعین و اربعمایه رحلت کرد

وقلاع او عنقریب بتصرف حسن صباح افتاد اما المقصد که مخصوص آل بویه است ایشان
هفده تن بودند صد و بیست و هفت سال از سنه احدی و عشرین و ثلثمائه تا سنه ثمان و اربعین و اربعمائه حکم
راندند و در زمان شریف ایشان مذهب شیعه امامیه اثنی عشریه رواج یافت و علمای محققه و مجتهدان عالی جناب
تصانیف غرای عالم آرا در تقویت ایشان پرداختند مثل حضرت سید مرتضی علم الهدی و برادرش سید رضی
الدین و حضرت شیخ مفید و حضرت شیخ ابوجعفر و غیر ایشان که انشاء الله در مجلد ثانی که ذکر علما میرود اسامی
شریفه ایشان ذکر رود که اینجا گنجایش ایشان ندارد اما اولین سلاطین دیالمه بویهیه رحمهم الله عماد الدوله
علی بن بویه در سنه احدی و عشرین و ثلثمائه قصد اصفهان کرد و مظفر بن یاقوت غلام زاده عباسیان را
که ده هزار سوار داشت با پانصد کس منهزم ساخت لشکر و اصفهان را گرفت و فتح فارس و تختگاه نمود چون در سنه اثنی و عشرین و ثلثمائه
خبر فتوحات او به خلیفه رسید برادر خود حسن را رکن الدوله لقب داده عراق را به او مفوض داشت و برادر
دیگر احمد را معز الدوله لقب ساخته بکرمان فرستاده و خود شیراز را دار الملک کرده [illegible] پادشاهی [illegible] و از
نقود عباسی مشهور گرفت و شانزده سال در بسط سلطنت بود در جمیدی الاول سنه ثمان و ثلثین و ثلثمائه
برحمت حق پیوست و برادر زاده خود عضد الدوله بن رکن الدوله را که در پایتخت حاضر بود ولیعهد کرده بود
حکایت او بعد از حکایت عمّش نوشته شود انشاء الله رکن الدوله حسن بن بویه در عراق
چهل و چهار سال پادشاهی کرد و بعد از برادر ملک را بر پسران خود قسمت نمود فارس را بحکم وصیت
عماد الدوله بعضد الدوله ارزانی داشت و یزد و اصفهان و نطنز و کاشان و جرباذقان را بمؤید
الدوله و ری و همدان و قزوین و ابهر و زنجان و ساوه و آوه و بعضی از کردستان را بفخر الدوله و خود در
بیست و چهارم محرم سنه ست و ستین و ثلثمائه درگذشت عمرش از نود سال زیاده بود معز الدوله
احمد بن بویه کرمان و خوزستان و بصره و واسط را مسخر کرد و مستکفی عباسی استدعای حضور او
نمود در سنه اربع و ثلثین و ثلثمائه به بغداد رفته بغداد را در ضبط آورد و مستکفی را میل کشید و مطیع را
برجای او نشاند و همچنین بیست و یک سال پادشاهی ممالک متعلقه نمود و امیر الامرایی بغداد کرد ده سال معاصر
عماد الدوله و هژده سال معاصر رکن الدوله بود و در سنه اثنی و خمسین و ثلثمائه درگذشت و پسرش عز الدوله

بختیار

بختیار در بغداد امیر الامرا شد معز الدوله بن بویه چهار سال عراق یافت و توفیقات عجیب روزی او شد و در روز
عاشورا تعزیه حضرت امام حسین علیه السلام او بنیاد نهاد و اقامت صلوة غدیر خم کرد و امر نمود که [illegible]
از شر وهم فی حماسته عترت [illegible] تا شیعیان [illegible] و در ربیع الآخر سنه احدی و خمسین و ثلثمائه
بر کتابه عمارات بغداد نوشتند که لعن الله معویة بن ابی سفیان و من غصب فاطمة
فدکا و من اخرج العباس من الشوری و من نفی اباذر الغفاری
و من منع من دفن الحسن عند جده عضد الدوله ابو شجاع فنا خسرو بن
رکن الدوله سی و چهار سال پادشاهی کرد او خلاصه قوم دیالمه بود در سنه سبع و ستین و ثلثمائه
ببغداد رفت و عز الدوله بختیار بن معز الدوله را که امیر الامرای بغداد بود کشت و خود بجای آن
امیر الامرا گذاشت از آثار او مشاهد مقدسه حضرت امیر المؤمنین است در نجف و حضرت سید الشهدا
بکربلا و دار الشفای بغداد و بانی [illegible] شیراز [illegible] امیر در فارس [illegible] بغداد [illegible]
صرع در رمضان سنه اثنی و سبعین و ثلثمائه وفات یافت و در مشهد مقدس نجف [illegible]
عز الدوله بختیار بن معز الدوله در بغداد یازده سال امیر الامرا بود و بحکم عضد الدوله کشته شد [illegible] مؤید الدوله ابو نصر
بویه بن رکن الدوله بعد از پدر بعهد عضد الدوله بری رفت و بجای پدر هفت سال و شش ماه سلطنت
کرد و میان او و فخر الدوله حاکم همدان و شمس المعالی قابوس بن وشمگیر والی جرجان محاربات رفت و برادر
را گریزانید و بخراسان دوانید و مملکت هر دو متصرف شد و صاحب اسمعیل بن عباد وزیر او بود و مؤید الدوله
در سنه ثلث و سبعین و ثلثمائه وفات یافت فخر الدوله علی بن رکن الدوله بویه بعد از پدر در
همدان می بود و چون برادرش مؤید الدوله او را اخراج کرد بجرجان رفت و از جرجان باتفاق قابوس
بنیشابور افتاد و بعد از فوت مؤید الدوله بسعی صاحب بن عباد بعراق آمد و چهارده سال
دیگر سلطنت کرد و در شوال سنه سبع و ثمانین و ثلثمائه رحلت کرد مجد الدوله ابو طالب رستم بن
فخر الدوله بعد از پدر پادشاه شد و سیده مادرش کفیل مهمات بود و چون [illegible]
با مادر مخالفت آغاز نهاد و بی رضای او وزارت بخطیر ابی علی داد سیده از پسر در خشم شد بقلعه طبرک

تعزیه حضرت امام حسین ع بنا نهاد

لعن الله معویة بن ابی سفیان ومن غصب فاطمة فدکا ومن اخرج العباس من الشوری ومن نفی اباذر الغفاری ومن منع من دفن الحسن عند جده

رفت و شب از حصار فرود آمد بطبرستان رفت و بعد از آن حسنویه حاکم لرستان لشکر برکشید و پسر را
باز اسیر کرد و بدر بن حسنویه را با مال بسیار خوشنود باز کرد و همیشه خود مباشر سلطنه شد بعد از آن سلطان محمود غزنوی بعراق
آمد و بر ملک سیده دستی نیافت و در ادای او رسید از جهه پسر خود در گذشته باز او را بر تخت نشاند
تا سیده در حیات بود فتور بملک ایشان راه نیافت در خمس عشر و اربعمایه چون سیده وفات یافت
باز سلطان محمود آهنگ عراق کرد مجد الدوله با پسرش ابو دلف لشکر را گذاشته پیش سلطان محمود
ملحق شد سلطان محمود از او پرسید که شاهنامه و تاریخ طبری خوانده گفت بلی گفت شطرنج هم
گفت بلی گفت هرگز دیدی یا خواندی که یک خانه را دو شاه و یک تخت را دو پادشاه باشد گفت نه
پس گفت پس چه عقل پیش من آمدی این بگفت و ایشان هر دو را مقید ساخت و ملک عراق متصرف سلطان
محمود در آمد کرمان و فارس و اهواز و امیر الامرایی بغداد با آل بویه ماند مدت سلطنه مجد الدوله با مادر وی
ما در سی سال بود و وی مرض مالیخولیا داشت و شیخ ابو علی سینا معالجه او کرد **شرف الدوله**
ابو الفوارس شیرزیل بن عضد الدوله در کرمان بعد از پدر پادشاه شد چون چهار سال و نیم گذشت
در سنه ست و سبعین و ثلثمایه بغداد رفت و صمصام الدوله برادر خود را که امیر الامرای بغداد بود
بگرفت و میل کشید و محبوس ساخت و خود در سنه تسع و سبعین و ثلثمایه فوت شد **صمصام الدوله**
ابو کالیجار بن عضد الدوله را بعد از شرف الدوله ارکان دولت بویهیه از حبس بیرون آورده بپادشاهی
نشاندند نه ماه پادشاهی کرد برادرش بهاء الدوله با او مخالفه کرد و صمصام بعد از [illegible]
غز الدوله کشته شد **بهاء الدوله بن عضد الدوله** بیست و چهار سال پادشاهی کرد [illegible]
بغداد کرد و القادر بالله او را شاهنشاه لقب داد و او با سلطان محمود غزنوی صلح کرده بود و در ماه
ربیع الاول سنه اربع و اربعمایه وفات یافته در نجف اشرف مدفون گشت **سلطان الدوله ابو شجاع**
بن بهاء الدوله دوازده سال و چهار ماه پادشاهی کرده در شعبان سنه ست عشر و اربعمایه در فارس وفات یافت
مشرف الدوله ابو علی حسن بن بهاء الدوله در بغداد به نیابت برادر امیر الامرا بود در زمان برادر با برادر
مخالفه کرده نامش از خطبه بیفکند و خطبه بنام خود کرد و بعد از شش سال و دو ماه در عشر و اربعمایه

وفات

وفات یافت **جلال الدوله بن بهاء الدوله** از جانب برادران حاکم بصره بود بعد از ایشان در بغداد شانزده سال
امارت کرد و در خمس و ثلثین و اربعمایه بجوار رحمت حق پیوست در ایام امارة او شیخ الطایفه مفید ابو عبد الله
محمد بن محمد النعمان قدس سره بتاریخ رمضان سنه ثلث عشر و اربعمایه در شب جمعه در گذشت و سید مرتضی علم الهدی
بر جنازه او نماز کرد و میدان بغداد بالکل فسحه از ازدحام شیعیان مملو گشت و عمر شیخ هفتاد و شش سال [illegible]
شیخ [illegible] از شیعه امامیه بود و زیاده از دویست کتاب تصنیف دارد **عماد الدین ابو عز الملوک**
ابو کالیجار مرزبان بن سلطان الدوله بعد از پدر در فارس در سنه ست عشر و اربعمایه پادشاه شد میان
او و عمش جلال الدوله محاربات رفت و صلح کردند و بعد از جلال الدوله بغداد را نیز در تصرف آورد و
اکثر ممالک [illegible] داشت و ترکان او را تمکین نکردند و بنا بر خوف ترکان بشیراز رفت و همان سال
بر او خروج کرد و در کار آل بویه خلل آورد عماد الدین اسد در سنه اربعین و اربعمایه وفات یافت **الملک**
الرحیم ابو نصر بن عماد الدین اسد بر جای او امیر بغداد شد هفت سال حکومت کرد تا در سنه
سبع و اربعین و اربعمایه سلطان طغرل بیک سلجوقی ببغداد در آمد او را بگرفت و به قلعه طبرک فرستاد محبوس
داشت تا در گذشت **الملک ابو منصور فولاد ستون بن عماد الدین اسد** بعد از پدر بحکم
وصیت در فارس حاکم بود فضلویه شبانکاره بر او خروج کرد و در سنه ثمان و اربعین و اربعمایه او را گرفت
و در قلعه محبوس کرد تا در قلعه وفات یافت تا فارس بتصرف فضلویه در آمد و در زمان چند که سلجوقیان فارس را
بفضلویه گذاشتند و آل بویه **ملک ابو علی کیخسرو بن عماد الدین اسد** بعد از برادر در ملازمت
سلطان الپ ارسلان سلجوقی شتافت و بنده آن فارس و کرمان شاهان از ایشان [illegible]
اقطاع ستاد و قریب چهل سالی از آن تاریخ زیست و سلاطین غزنه او را بدعا داشتند و طبل
و علم بار داده بودند وی نیز در سنه سبع و ثمانین و اربعمایه در گذشت و دولت آل بویه سپری شد
الخاتمه **الخاتمه** در ذکر جماعه کاکویه اگر چه در نسب شریک آل بویه نیستند اما چون قرابت داشته اند ذکر
علاء الدوله محمد بن دشمن زیار ایشان در ذیل ذکر آل بویه مناسب است علاء الدوله محمد بن دشمن زیار لقبش حسام الدین علاء الدوله کنیتش
ابو جعفر کاکویه چون او پسر خال سیده مادر مجد الدوله است و خال را بلغه دیلم کاکویه گویند بدان

استیلا یافته در سنه ثمان وتسعین وثلثمایه نزد سیده آمد و تعظیم یافت و اصفهان در وجه اقطاع او
مقرر شد شیخ ابو علی سینا در عراق با او پیوست سلطان مسعود غزنوی چون شهر علاء الدوله را گرفت
و آخر میان ایشان مخالفت افتاد و علاء الدوله در محرم ثلث وثلثین واربعمایه فوت شد ظهیر الدین
ابو منصور فرامرز که اکبر اولاد او بود قایم مقام شد اما برادرش گرشاسف همدان و توابع
را در ضبط آورد و برادر دیگرش ابو حرب با ابو منصور یعنی ظهیر الدین مکر را [illegible] طغرل بیک فرستاده
اظهار ایلی کرد و در باطن با ملک الرحیم خلاف داشت یعنی طغرل بیک ظاهر شد و در سنه اثنی واربعین
واربعمایه اصفهان را محاصره کرد و در ثلث واربعین واربعمایه طغرل بیک در عوض اصفهان یزد و ابرقوه
بمو داد و او اصفهان را گذاشته بیزد رفت ابو کالیجار گرشاسف بن علاء الدوله در زمان
پدر صاحب همدان و توابع بود در سبع وثلثین واربعمایه سلجوقیان آن ملک را ازو گرفتند بیزد
فولاد ستون بشیراز رفت و او گرشاسف را بحکومت اهواز فرستاد و هم آنجا در ثلث و[illegible]
واربعمایه وفات یافت امیر علی بن امیر فرامرز بن علاء الدوله بعد از پدر بحکومت یزد و ابرقوه
داشت در سنه تسع وستین واربعمایه ارسلان خاتون دختر جغری بیک عمه سلطان ملکشاه را که سابقا در
حباله قایم عباسی بود بخواست آخر امیر علی در جنگی که میان تتش و برکیارق واقع بود با تتش مقتول آمد و کان
ذلک فی سنه ثمان وثمانین واربعمایه علاء الدوله فرامرز بن علی والده اش ارسلان خاتون بود که بغایت
فاضل بود و کتاب التوحید و غیره از تصنیفات اوست علاء الدوله در جنگ قراختای با سنجر بود در سنه ست وثلثین وخمسمایه
در حمله کشته شد و از آثار او گور مشهد مقدس رضوی است علی مشرفه الف التحیه که در خمس عشر وخمسمایه ساخته و از او
دو دختر ماند و سلطان سنجر یزد را باقطاع ایشان داد و سام بن وردان و عز الدین لنگر برادر
سام را که از [illegible] کاکویه بودند اتابک ایشان ساخت اتابک سام مرد حلیم سلیم بود در یزد
مدرسه عالیه ساخت و حکومت یزد را ببرادر گذاشت و در سبعین وخمسمایه وفات یافت عز الدین
لنگر حاکم شد و بعضی اوقات از قبل سلجوقیان حکومت شیراز و اصفهان کرد و در سنه اربع و[illegible] وفات یافت
وردان روز بن عز الدین لنگر دوازده سال حکم راند و در سنه ست عشر وستمایه وفات یافت

وردان روز بعد عز الدین لنگر

ظهیر الدوله ابو منصور فرامرز — ابو کالیجار گرشاسف — علاء الدوله — امیر علی بن امیر فرامرز — علاء الدوله فرامرز بن علی — اتابک سام — عز الدین لنگر

ابو المظفر

ابو منصور اسفهسالار ملقب بسلطان قطب الدین بعد از پدر حاکم شد آخر [illegible] کرد و بجانب
تاریخ یزد او را از اهل ولایت [illegible] داشته در عهد او براق حاجب در کرمان استیلا یافت سلطان قطب الدین
دختر او را جهت محمود شاه پسر خود بخواست اگرچه خاتون زن ابقاخان از ایشان متولد شد قطب الدین
در سنه ست وعشرین وستمایه درگذشت محمود شاه بن قطب الدین حاکم شد و بعد از بیست سال
وفات یافت سلغر شاه بن محمود شاه که سلغر آباد از مخترعات اوست چنگیز قاآن فرستاد و یرلیغ حکومت
ستاد و مادر این که دختر براق حاجب بود در یک سال وفات یافت طغی شاه بن سلغر شاه بعد از پدر
هشت سال حاکم بود در سنه سبعین وستمایه متوفی شد علاء الدوله بن طغی شاه بحکومت یزد نشست در سنه
ثلث وسبعین وستمایه سیلی عظیم آمد و یزد را خراب کرد و اکثر محلات [illegible] طرح کرد و در دوم [illegible] شد
و اتابک بعد از آن نه ماه از این تاریخ فوت شد اتابک یوسف شاه بن طغی شاه بجای برادر نشست و خراج [illegible] را
ملکی کرد و باروی شهر را ساخت شرف الدین مظفر [illegible] و مبارز الدین محمد ملازمان او بودند اتابک [illegible]
فرستادن خراج اهمال کرد و لشکر مغول را [illegible] یزد آمد اتابک تاب حکومت او نیاورد و از [illegible]
یاغی شد سلطان غازان لشکری بمدد [illegible] اصفهان [illegible] بیزد فرستاد اتابک بسیستان
گریخت و امیر مظفر زن و بچه [illegible] را برداشته باردوی سلطان غازان برد و تربیت یافت
و یزد متصرف دیوان مغول ماند

ذکر سلاطین غزنویه

این نیز مسبوق بمقدمه ایست اما المقدمه باید دانست که سبکتگین پدر
سلطان محمود غلام البتگین بود و البتگین مملوک زرخرید آل سامان بود و از قبل ایشان
[illegible] الی تمام خراسان شد آخر از امیر منصور بن نوح سامانی متوهم گشته بغزنین رفت
و در [illegible] بستد در ذی حجه سنه احدی وخمسین وثلثمایه [illegible] و در بیستم شعبان
سنه اثنی وخمسین وثلثمایه وفات کرد ابو اسحق بن البتگین بعد از او حاکم آنجا شد و از غزنین روی بخدمت
امیر منصور [illegible] آورد و سبکتگین که غلامش بود در آن سفر همراه برد ابو علی [illegible] حاکم [illegible]
غزنین باز بغزنین آمده آنجا استیلا یافت ابو اسحق برخصت امیر منصور سامانی بغزنین معاودت نموده با

ابو منصور اسفهسالار ملقب بسلطان قطب الدین — محمود شاه بن قطب الدین — سلغر شاه بن محمود شاه — طغی شاه بن سلغر شاه — علاء الدوله بن طغی شاه — اتابک یوسف شاه بن طغی شاه — اما المقدمه — البتگین — ابو اسحق بن البتگین

ابی علی جنک کرد و غالب شد و غزنین بتصرف آورد و در سنه اثنی و خمسین و ثلثمایه درگذشت
پکاتکین که از ملوک البتکینیه بود قائم مقام وی شد و در حین تحریر قلعه گردیزی بیری برو آمد و کشته شد
بعد از وی پیری که غلام دیگر البتکین بود سردار لشکر شد و چون بواجبی از عهده بیرون نیامد سبکتکین
را گذاشت اما المقصود امیر ناصر الدین سبکتکین را گویند که از نسل یزدجرد بن
شهریار است صاحب طبقات ناصری از تاریخ مجد ابو القاسم حمادی نقل نموده که چون یزدجرد بن شهریار
در مرو کشته شد اولاد و اتباعش در ترکستان بناحیه جستان افتادند و با آن قوم پیوند کردند
چون بطنی دو سه گذشت ترک شدند و قصرهای ایشان در آن دیار هنوز برقرار است نسب سبکتکین
برین قاعده بوی میرسد که سبکتکین بن جوق المشهور بقرا بحکم بن قرا ارسلان بن قرا ملت بن قرا نعمان
بن نارسنجان بن فیروز بن یزدجرد [illegible] در عهد عبد الملک بن نوح سامانی نصر حاجی نام تاجری او را از
ترکستان ببخارا آورد و البتکین او را خرید و دختر خود بدو داد و از و اسمعیل متولد شد القصه سبکتکین بعد از
البتکین نزد سلاطین سامانیه مرتبه بلند میکرد تا امارة غزنین یافت در جمعه بیست و ششم شعبان سنه
ستین و ثلثمایه با چتر مرصع و طوق و علم نامزد آمده و در سنه اربع و ثمانین و ثلثمایه امارة خراسان
یافت و چون از حکومتش بیست سال گذشت بمرض بیمار شد و هوای غزنین کرد و در راه در شعبان
سنه سبع و ثمانین و ثلثمایه [illegible] او را [illegible] لقب ساخته بودند سلطان محمود بن سبکتکین
بجای او معین شد آخر دولت سامانیان بنی سامان شد و سلطان محمود در سنه عشر و اربعمایه باستقلال
پادشاه شد [illegible] من حیث الاجمال آنکه بعد از سبکتکین اسمعیل [illegible] بحکم وصیه امیر شد سلطان محمود
در نیشابور بود مکتوبی باسمعیل نوشت که گرامی ترین مردم پیش من توئی هر چه خواهی تو باشد از ملک و مال الا بلخ
[illegible] موقوف من بر دقایق امور سلطنة از تو بیش [illegible]
که تامل [illegible] جهات [illegible] بمقتضای [illegible] دار الملک غزنین [illegible]
ولایت بلخ و امارة لشکر خراسان بتو [illegible] اسمعیل التفاتی بدین کلمات کرد و آغاز مخالفة نمود سلطان محمود
با او محاربه کرد وی را منهزم ساخت و قلعه غزنین رفت سلطان محمود او را بجان و امان بپایان آورد

کلید قلاع بستاد و بر مسند حکومت نشست و بعد از انقراض سامانیه [illegible] عباسی
منشور سلطنة خراسان بنام او فرستاد و او ملوک غور را که از نسل شنسب بودند قهر کرد و [illegible]
بعد از این مذکور شود و با کفار هند غزا بسیار کرد و [illegible] از هند [illegible] بسیاری از کفار
باسلام آورد و خوارزم را نیز بتصرف کرد و ایلک خان ترک که بر ما وراء النهر مستولی شده بود در
سنه سبع و تسعین و ثلثمایه بجنگ غالب آمد و بصلح از هم جدا شدند و بعد از آن با قدرخان و ارسلان خان که
از ما وراء النهر و ترکستان اتفاق نموده بودند جنگ کرد و ایشان را منهزم گردانید و از آب گذشت
در ما وراء النهر خرابی بسیار کرد و بخراسان معاودت نمود و در اواخر سنه عشرین و اربعمایه بر عراق عجم
مستولی شد و مجد الدوله دیلمی را در ولایت جوار ری گرفت و بکوار گشت و عراق را بپسر خود سلطان مسعود
داد و خود بغزنین رفته در سنه سبع و عشرین و اربعمایه وفات یافت مدت حکومتش [illegible] و بعضی
[illegible] یکسال بود سلطان مسعود بن محمود بحکم وصیت در سلطنة عراق و خراسان
و خوارزم استقلال یافت و دیار هند و غزنین برادرش محمد مسلم داشت چون محمد اسم مسعود در خطبه
شریک نکرد مسعود آهنگ غزنین کرد یوسف بن سبکتکین محمد را اسیر کرده میل کشید و بقلعه فرستاد
نه سال محبوس بود مسعود بر جمیع ممالک پدر مستولی شد و چون میانه او و سلجوقیان فتنه شد مسعود منهزم
بغزنین رفته محمد مکحول را از قلعه بیرون آورد و بهند رفت چون از رود [illegible] بگذشت لشکر بر مسعود خروج کرده
محمد مکحول را بر تخت نشاندند مسعود را گرفته پیش او آوردند محمد مسعود را بقلعه فرستاد و در راه [illegible] مسعود
بکشتند و دولت غزنویان تنزل کرد و محمودیان بغزنین قناعت کردند و خراسان و عراق بدست سلجوقیان
در آمد محمد بن محمود که مکحول بود یکسال حکومت کرد و در سنه اربع و ثلثین و اربعمایه بر دست مودود
بن مسعود کشته شد سلطان مودود بن سلطان مسعود دختر چغر بیک سلجوقی را بحبالت
و ازدواج خود آورد [illegible] بعد از هفت سال پادشاهی در سنه احدی و اربعین و اربعمایه
وفات یافت سلطان مسعود بن سلطان مودود بعد از پدر چون طفل بود چند روزی نام پادشاهی
برو نهادند و بعد از آن اکابر بر عم او اتفاق کردند سلطان علی بن مسعود بن محمود چند روزی کار فرمود

عبدالرشید بن محمود بپادشاهی قرار یافت و در سنه تسع واربعین واربعمایه وفات کرد فرخزاد بن مسعود
بن محمود پادشاه شد و در خمسین واربعمایه بقولنج درگذشت سلطان ابراهیم بن مسعود بن محمود
چهل و دو سال پادشاهی کرد و در خیرات کوشید و بناهای خیر برافراخت بیوه زنان و محتاجان را
طعام دادی بعهد او اوقاف و دیه و اوقیه و اشیر مرضی تمام غزنین انعام او بود او را سی و شش پسر و چهل دختر بود
همه دختران را بسادات و علما داد و جهاز ایشان داد کریم تر بود او را السید السلاطین می گفتند خط خوب
نوشتی هر سال یک مصحف بخط خود با اموال فراوان بمکه فرستادی ماه رجب و شعبان و رمضان روزه داشتی
وفات او در پنجم شوال سنه اثنی و تسعین واربعمایه بود مسعود بن ابراهیم بعد از و پادشاه شد در عهد او سلطان سنجر
سلجوقی بخواست و شانزده سال پادشاهی کرد و در سنه ثمان و خمسمایه وفات یافت شیرزاد بن مسعود
پادشاه شد و یکسال حکم کرد و ارسلانشاه برادرش برو خروج کرد و در سنه تسع و خمسمایه او را بکشت
ارسلانشاه بن مسعود پادشاه شد میان او و برادرش بهرامشاه تنازع شد بهرامشاه
بسلطان سنجر که خالش بود و او را بغزنه آورد ارسلانشاه را منهزم ساخت و پادشاه شد چون سنجر
بخراسان رفت باز ارسلانشاه بر بهرامشاه آمد و بهرامشاه بحضرت سنجر رفت و لشکر کشید و بغزنه
رفت و ارسلانشاه را بکشت سلطان بهرامشاه بن مسعود بعد از برادر پادشاهی بر وی قرار
گرفت بزرگ منش و عالم پرور و علم دوست بود و فضلا بنام او کتب ساختند از انجمله کتاب کلیله و دمنه
ادیب نصرالله بن عبدالحمید است و دیگر حدیقة الحقیقة حکیم سنائی قدس سره و سی و دو سال پادشاهی کرد
در آخر عهد علاءالدین حسن جهانسوز غوری بر وی خروج کرد و او را منهزم ساخت و بهند دوان کرد و انگاه
علاءالدین حسن برادر خود سوری را در غزنه پادشاهی داد و خود بغور رفت [illegible]
سوری فرستاد آخر بهرامشاه بغزنه آمد و با سوری و سام جنگ کرد سوری گریخت و سام گرفتار شد
بهرامشاه او را بر گاو نشانده در شهر بگردانید و بعد از آن بخواری تمام بکشت و سرش نزد سنجر فرستاد
چون این خبر بعلاءالدین حسن رسید بالشکران بغزنه آمد تا آمدن او بهرامشاه در سنه اثنی و خمسین
و خمسمایه درگذشته و خسروشاه بن بهرامشاه بحکم وراثت بپادشاهی نشسته چون علاءالدین

حسن آمد خسروشاه بهند گریخت علاءالدین حسن غزنه را غارت کرد و غیاث الدین ابوالفتح محمد
بن سام را که برادرزاده اش بود بنیابت خود در غزنین بگذاشت و ملک غیاث الدین خسروشاه
را بجواهید برخود ایمن گردانیده او را دستگیر کرد و بقلعه فرستاد و در سنه خمس و ستین و خمسمایه خسروشاه
ده سال در قلعه محبوس بود و بمرد و دولت غزنویان سپری شد و ملک غزنویان بغوریان رسید
مستزاد چون حکایات آل فریغون از متممات قصه سامانیه و غزنویه است نقل شاید کرد آل
مامون احمد بن محمد وهو المعروف بخوارزمشاه مدتها بسلطنة جرجان اقدام نمود افاضل
و اکابر از و مرعی بودند چون ابوعلی سیمجور منهزم بحوالی نیشابور رسید ابوعبدالله که دران ایام خوارزمشاه
بود او را گرفته محبوس ساخت این خبر که بمامون احمد رسید لشکری تجهیز کرد و بر سر ابی عبدالله فرستاد در رمضان
سنه ست و ثمانین او را گرفته بکشت و تمام خوارزم را متصرف گشت و در سنه سبع و ثمانین و ثلثمایه وفات
یافت امیر ابونصر احمد بن مامون بعد از پدر بر تخت نشست چون در تعظیم اکابر و علما میکرد
میان او و سلطان محمود غزنوی صداقت شد و همشیره سلطان محمود را بخواست و در سنه احدی و اربعمایه
وفات یافت امیر ابوالعباس مامون بن مامون بعد از برادر بحکومت نشست و همشیره سلطان محمود را
حسب الاستدعای سلطان محمود بخواست و خواست تا خطبه بنام وی کند امرا مانع شدند
و قصد او کردند بتاریخ سنه سبع و اربعمایه سلطان محمود لشکر بدانجا کشید و قاصدان او را
بچنگ آورد و نزدیک مقبره او بکشید فرمود تا این عبارت بر مقبره مامون نوشتند
هذا قبر مامون بغی علیه حشمه واجری علیه دمه حرمه فقیض الله له یمین الدولة
وامین الملة حتی اقتص له فیهم و صلبهم علی الجذوع عبرة للعالمین وآیة للناظرین
و آن ملک بتصرف سلطان محمود در آمد القصه بعد از سلطان محمود بیان ملک خراسان بعضی
بسلجوقیان و بعضی بملوک غور رسید و عراق بسلجوقیان بنابرین لازم آمد که اول احوال
سلجوقیان و بعد از آن ملوک غور ذکر کنیم ان شاء الله ذکر طبقه سلجوقیان
واتباع ایشان اما اصول ایشان بر چهار قسم اند

قسم اول در ذکر جماعتی که در تمامی ایران استیلا

یافتند چارده تن صد و شصت سال پادشاهی کردند باید دانست که سلجوق بن لقمان
بسی و چهار پشت بافراسیاب بن پشنگ توری میرسد و او را چهار پسر بوده ۱ اسرائیل
۲ میکائیل ۳ موسی بیغو کلان ۴ یونس اجداد ایشان در وقتی که آل اغوزخان استیلا
بترکستان یافتند از مقر سلطنت هجرت کرده بکوه پایها متحصن و سواری می‌بودند چنانکه در محل خود
ذکر شود اما در وقتی که جماعتی کثیر شدند و توهم آن پیدا شد که مبادا بسبب کثرت ایشان بلای از خوانین
اغوزیه برایشان رسد از آب عبره کرده بماوراءالنهر آمدند زمستان در نور بخارا و تابستان در سغد
سمرقند قشلاق و ییلاق میکردند سلجوق در اثنای عمر بایمان مشرف شد عمرش بصد و هفت سال رسید و در وقت
چند سر فوت شد وقتی که سلطان محمود غزنوی و ایلک خان در کنار جیحون صلح کردند و حدود ممالک تعیین ساختند
ایلک خان از آمدن ایشان بماوراءالنهر سلطان محمود را مطلع ساخت و گفت تا انجاب هندستان
و غیر آن اسفار بعیده واقع میشود و از ایشان ایمن نمی‌توان بود از ایشان نوای حرمت باید آورد
و عهد و میثاقی قوم البنیان سبق سلطان محمود رسولی چرب زبان فرستاد و اسرائیل که جنوبی [illegible]
آن خیل گرد که در همان کنار آب با هم ملاقات نموده هریک بمستقر خود مراجعت نمایند اسرائیل که مقدم قوم بود بخدمت
سلطان آمد و سلطان تعظیم بی نهایت او نمود و با او دوستانه صحبت داشت در اثنای محاورات ازو
پرسید که اگر ما را بلشکر احتیاج افتد و از شما استمداد کنیم تا چند سوار مدد توانید کرد اسرائیل کمانی با دو چوبه تیر
همراه داشت یک چوبه تیر بوسید پیش سلطان محمود نهاد که چون این را بخیل ما فرستی صد هزار سوار بخدمت آیند
سلطان گفت که اگر بیشتر باید تیری دیگر نزد او نهاد که این را ببلخان کوه ارسال دار تا پنجاه هزار سوار بملازمت
رسند سلطان گفت اگر زیاده از این نیز باید کمان را پیش سلطان نهاد که این را بترکستان بمیان اهول
ایماقات ما فرست چندانکه خواهی از پنجاه هزار تا دویست هزار سوار هرکجا بطلبی آیند سلطان محمود از سخن متأمل
شد چون طعام و شراب نهاده سه روز منتهی شد امیری از خیل خود را فرمود تا امیری از خیل اسرائیل را بوثاق
خود برد و ضیافت کردند و ایشان از این ساخته بوز نفقه و چون غفلت ایشان مستولی شد هریک را بسوی

برگردن نهادند و اسرائیل را هم در آن بتخانه سلطان مقید ساختند و بقلعه کالنجر فرستادند هستان فرستاد و حبس
کردند و امرا او را بقلاع دیگر اسرائیل هفت سال در قلعه کالنجر بماند و در آن مدت کرات میان الوس ایشان خوارزم و قلعه آمد و رفت
آب کوچ میکردند تا شبی فرصت یافته او را بر دوش دیده نزد وبراه افتاد و حبسنه چون پیش آمده راه گم کردند از وی کرده و ال
از پی ایشان بیرون آمدند ایشان را دریافت اسرائیل آن دو تن را گفت از من طمع ببرید و برادرانم را بگویید که
در طلب ملک تقصیر مکنید که این سلطان غلام زاده است و ملک بدست شما افتد آن دو کس تنها گذاشته و اسرائیل القلعه
بقلعه آورده حبس کردند و سرانجام در آن حبس بمرد پسرش قتلمش در آن ولایه بشکل مجهول بگشت چون خبر مرگ پدر شنید
از راه بیابان سرخ کلاهان بنبیستان و از سیستان بخارا رفته بعمان خود پیوست و ایشان در آن مقام بودند
اولاد و اتباع و اقوال قضیه قید و حبس اسرائیل و رفقای او را سهل فرمود اظهار انقیاد و اطاعت نمودند تا در
زمان سلطان محمود کس برکار فرستادند که ما را این مقام تنگ است دستوری ده تا از جیحون بگذریم و میان نسا و ابیورد
مقام سازیم ارسلان جاذب که حاکم طوس بود و با طالنک سبب ما کرده او دست و دماغی منع نمود از آن منع
میکرد اما سلطان سخن او التفات نکرده جهت عبور ایشان از آب و نزول ایشان بدان مقام داد تا سلطان محمود
در حیات بود حرکتی نکردند میکائیل بن سلجوق را دو پسر بود چغر بیگ و طغرل بیگ در میان خیل مقدم شدند و سلطان محمود که
وفات یافت در سنه ثمان و عشرین و اربعمائه کس بعمید نیشابور فرستادند و سوری بن المعتز را که تعبیه درگاه حضرت
امام الجن والانس علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه را ترتیب کرده درخواست کردند تا در آن نواحی مقام ایشان
تعیین کنند عمید نامه بخدمت سلطان مسعود که در آن وقت بجرجان رفته با قابوس بن وشمگیر در مقام مجادله بود فرستاد
چون مسعود نامه را بخواند از جرجان برخاسته بنیشابور آمد و بتدبیر کار سلجوقیان پرداخت سلطان مسعود جمعی را
بر ایشان فرستاد و جنگی واقع شد سلجوقیان تنزل کرده پانصد هزار دینار و چند دست سلاح و چند سر اسب
و دیگر چیزها باین قبول کرده نزاع را ادباقی کردند سلطان مسعود را یورش هندوستان پیش آمده با سلجوقیان آشتی
کرد ایشان روز بروز قوی تر شدند چون سلطان مسعود بهند رفت و باز گشت ایشان بغایت قوی شده بودند
سلطان لشکر بر سر ایشان فرستاد لشکر سلطان را بشکستند و بر خراسان مستولی شدند طغرل بیگ
بنیشابور آمده بر تخت سلطنت نشست حالا شروع کرده باسلوب فهرست مختصری از وقایع حالات

سلاطین آن طبقه ذکر کنیم ان شاء الله تعالی سلطان ابو طالب رکن الدین طغرل بیک
بن میکائیل بن سلجوق در آدینه غره رمضان سنه ثمان و عشرین و اربعمائه در نیشابور خطبه بنام او خواندند
سلطان کل بود و بعد از سه سال در مرو با او جنگ کرد و شکست یافته بغزنین رفت سلجوقیان اموال او را
که در آن سفر همراه داشت بدست آوردند و بر ملک استیلا یافته از روی استقلال تصرف کردند ملک خود ساختند قایم عباسی
منشور سلطنت بنام طغرل بیک مصحوب قاضی ابی الحسن ابوردی بخراسان فرستاد جغر بیک خراسان را برای خود اختیار
کرد و طغرل بیک عراق عجم را مخصوص خود ساخت که مستخلص نماید و بعد از آن که مستخلص ساخت مقام در همدان کرد
و در بغداد انقلاب روی نمود بساسیری قایم عباسی را گرفته بود و بر بغداد مسلط گشته طغرل بیک بدانجا رفته
بغداد را بگشود و تیغ بساسیری که دعوت اسمعیلیه میکرد نمود و قایم را از حبس بیرون آورده بر مسند نشانید و بقیه آل بویه
را که در آن ولایت بغایت ضعیف بودند مستغرق ساخت جغر بیک در خراسان بتاریخ سنه ثلث و خمسین و اربعمائه مرد
والب ارسلان پسرش بجای پدر طغرل بیک در خراسان قایم مقام پدر شد طغرل بیک هم در ری بروز جمعه هشتم
رمضان سنه اربع و خمسین و اربعمائه متوفی شد و در ری مدفون گشت گنبد طغرل که حالا معروفست مقبره اوست
بیست و شش سال سلطنت کرد عمرش بهفتاد رسیده بود سلطان ابو شجاع عز الدین الب ارسلان
بن جغر بیک چون طغرل بیک را فرزند نبود بجای پدر و عم بیک قلم پادشاه خراسان و عراق عجم شد
و بعد از آن فارس را از دست فضلویه شبانکاره که در ایام ضعف آل بویه تغلب کرده بود انتزاع نمود و در طارجرد
با ارمانوس پادشاه روم جنگ کرده ارمانوس را دستگیر کرد چنانکه در حکایت ارمانوس مذکور شد و بعد از آن بغزا
گرجستان رفته با ملک بقراط بن گرگور حاکم آنجا جنگ کرد و بعضی از آن کفره مسلمان گشتند و نعل اسب
سلطان را در گوش کشیدند از انجمله یکی بیشکین بود که شهر وراوی را باقطاع او داد و اکنون آن ولایت
بتومان بیشکین در آذربایجان معروفست و اقبال نامه شیخ نظامی بنام اوست القصه سلطان در سنه
ثمان و خمسین و اربعمائه در رادکان پسر خود ملکشاه را ولی عهد ساخت و آخر هوای تسخیر ماورا النهر
کرده با دویست هزار سوار از جیحون عبور کرد و در کنار آب قلعه برزم را بگرفت یوسف کوتوال خوارزمی
را از قلعه بیرون آورده چون در برابر تخت پادشاهی حاضر شد و پادشاه با او در مقام خطاب و عتاب در آمد

ولف

یوسف کاردی از ساق موزه بیرون کشیده آهنگ سلطان کرد سلطان بنا بر اعتمادی که بر شصت خود داشت
جانداران را از قصد او منع کرد و یک چوبه تیر بجانب او بینداخت سهم خطا شد یوسف پیش دوید سلطان حمله
کرد حاضران از هول چنانکه شد و سلطان خواست از تخت بزیر آید پای او در دامن دستار پیچ
بند شده در افتاد یوسف در رسیده چند زخم کارد بر سلطان زد سعد الدوله عارض خود را بر بالای سلطان انداخت
زخمی چند بر و خورد جامع فراش خطا بوری مخماقی بر سر یوسف زد که از پای در آمد سلطان گفت در جمیع عمر خود
خودبینی نکرده بودم الا امروز و این دو نوبت واقع شد صباح که بر پشته بر آمدم بسواد ازدحام لشکر ملاحظه کردم
با خود گفتم که من بعد کسی با من مقاومت نتواند کرد و اکنون که جانداران را از قصد یوسف منع کرده باید دست خود را
دفع کنم القصه سلطان بهمان زخم درگذشت و این واقعه در یوم السبت سلخ ربیع الاول سنه خمس و ستین و اربعمائه
بود مدت سلطنتش ده سال و شش ماه و دوازده روز و عمرش چهل و چهار سال قبرش در مرو است و نظام الملک
حسن بن علی بن اسحق طوسی وزیرش بود و حسن صباح الحمیری نیز در دیوان او دخل داشت و در گزیده مسطور است که
حاجب سلطان بود سلطان ابو الفتح جلال الدین ملکشاه بن الب ارسلان بعد از پدر بحکم
ولایت عهد بسعی نظام الملک وزیر بر تخت نشست ممالک ایران و توران در ضبط آورد و حکم او بر روم و شام نیز
جاری شد اصفهان را دار الملک ساخت در سنه تسع و سبعین و اربعمائه توفیق حج یافت و خیرات و مبرات
بسیار کرد و در شوال سنه خمس و ثمانین و اربعمائه به بغداد وفات یافت مدت سلطنتش بیست سال سلطان ابو المظفر
رکن الدین برکیارق بن ملکشاه ولی عهد پدر بود بپادشاهی نشست در سنه تسع و ثمانین و اربعمائه خراسان را
ببرادر خود سنجر داد و بعد از دوازده سال که پادشاهی کرد در سنه ثمان و تسعین و اربعمائه در بروجرد وفات یافت سلطان
ابو شجاع غیاث الدین محمد بن ملکشاه بر جایش نشست و بغزای هندوستان رفته جهاد کرد و از آنجا بتی که
بزرگترین بتان بود بیرون آورد و کفار آن دیار آن بت را که بوزن ده هزار من بود دو برابر وزن آن جواهر
دادند و عوض که مردم بتخانه آذر بت تراش میگویند محمد بت فروش گویند و آن بت را بجوار در اصفهان در آستانه مدرسه
که جهت خوابگاه خود ساخته بود انداخت چون سیزده سال از سلطنتش گذشت بتاریخ سنه احدی عشر و خمسمائه رحلت کرد و این ابیات
در وقت وفات گفت
بزخم تیغ جهانگیر و گرز قلعه گشای — جهان مسخر من شد چو تن مسخر رای

بسی بلاد کرفتم بیک فشاندن دست ... بسی حصار کشودم بیک فشردن پای
چو مرگ تاختن آورد هیچ سود نکرد ... بقا بقای خدا است و ملک ملک خدای

سلطان ابو الحارث معز الدین سنجر بن ملکشاه بعد از و سلطان سلاطین ایران و توران و روم و شام شد از حد و خطا و ختن تا اقصای مصر و شام طولا و از بحر خزر تا یمن عرضا در حوزه تصرف آورد و سلطان علاء الدین حسین جهانسوز غوری را کرفت و بخشید و بعد از حقی [illegible] کرده بملک غور فرستاد چنانکه در ذکر ملک غور مجملا شرح داده شود و بعضی اوقات ما وراء النهر از تصرف او بیرون رفت و چهار سال در اواخر سلطنه در میان غزان دست [illegible] بود و چه جنک بی صرفه با ایشان کرده و در جنک اسیر کرده بود عاقبت غلامان او را از دیگر بسر مملکه خود آوردند سفتاد و دو سال عمر کرد و در سنه اثنی و خمسین و خمسمایه در کذشت و دو سال حکومت کرده بود و هژده سال نیابت برادر در خراسان و چهل و چهار سال من حیث الانفراد در تمام ایران بعد از و اقوام خراسان از تصرف سلجوقیان بیرون رفت و خواهرزاده او محمود خان بن محمد خان از نسل بغرا خان رسید و پنج سال و نیم حکومت کرد موید الدین آیبه که از غلامان سنجر بود بر او خروج کرده بر او کرفت و میل کشید و پادشاهی خراسان بعضی موید الدین آیبه و بعضی بخوارزمشاهیان و بعضی بغوریان منتقل کشت چنانکه بعد از این مذکور شود **سلطان ابو القاسم معین الدین محمود بن محمد بن ملکشاه** در اوایل حکم وراثت و بعد از آن بفرمان سلطان سنجر حاکم عراق عجم شد و تا حد روم و شام در فرمان او بود و سیزده سال و دو ماه پادشاهی کرد صورت و سیرت خوب داشت از علم نحو و شعر و تاریخ و فنون علم داشت و در قانون امور جهان سر رسید او در سنه خمس و عشرین و خمسمایه بعد از آن در کذشت عمرش بیست و هشت سال بود **سلطان ابو المظفر رکن الدوله طغرل بن محمد** سه سال بعد از محمود بحکم سلطان سنجر در ممالک عراق و توابع حکم راند و در همدان در سنه تسع و عشرین و خمسمایه فرمان یافت بیست و پنج سال عمر داشت **سلطان غیاث الدین مسعود بن محمد بن ملکشاه** بعد از و بر تخت نشست پادشاه کریم و شجاع بود در زمان او سلغریان فارس خروج کردند سلطنه آن جانب خود کرده دوی هژده سال و نیم پادشاهی کرد و در سنه سبع و اربعین و خمسمایه در همدان متوفی شد عمرش چهل و پنج سال بود **سلطان ابو الفتح مغیث الدین ملکشاه بن محمود بن محمد**

بعد از عم پادشاه شد چون چهار ماه کذشت امرا متفق کشته او را حبس کردند و او از حبس گریخت و بکوهستان رفت و هشت سال در آنجا بود و بعد از و وفات برادرش محمد که ذکر او بعد از این خواهد آمد باصفهان رفت و بر تخت نشست و بعد از پانزده روز در سنه خمس و خمسین و خمسمایه وفات یافت عمرش سی و دو سال و مدت اقامتش بعد از پادشاهی در خوزستان هشت سال **سلطان غیاث الدین محمد بن محمود بن محمد بن ملکشاه** چون برادرش ملکشاه محبوس شد او از خوزستان بیرون آمد و پادشاهی نشست محب علما بود و هفت سال پادشاهی کرد و در ذی حجه سنه اربع و خمسین و خمسمایه وفات یافت **سلطان ابو الحارث معز الدین سلیمانشاه بن محمد** بعد از فوت سلطان محمد پادشاه شد حسب الاتفاق امرا و اعیان و بعد از شش ماه او را کرفته بقلعه فرستادند سلطنه بعد از و برادرزاده اش سلطان ارسلان قرار کرفت وفات سلیمانشاه سنه احدی و ستین و خمسمایه بود **سلطان رکن الدین ارسلان بن طغرل بن محمد** یازده سال و نیم پادشاهی کرد و در سنه ست و ستین و خمسمایه وفات یافت **سلطان مغیث الدین طغرل بن ارسلان** که شیخ نظامی در خسرو و شیرین مدح او کفته پادشاه شد هیجده سال سلطنه کرد وی شعر نیکو کفتی کویند این رباعی از وست ... دی روز چنان وصال جان افروزی امروز چنین فراق عالم سوزی ... افسوس که بر دفتر عمرم ایام ... آن را روزی نویسد این را روزی در عهد او کواکب سبعه در سیوم درجه میزان بیک دقیقه جمع شدند و این قران بود که حکیم انوری کرده بود که عالم باد و خراب شود و بعد از آن معلوم شد که مسقط نطفه چنگیز بوده و چنگیز نیز میزان طالع که عالم را باد فنا داد در زمان طغرل مذکور اتابکان آذربایجان که ذکر ایشان بعد از این خواهد آمد مسلط شدند و قتلغ اینانج از اتابکان مذکور بخراسان رفته تکش خان خوارزمشاه را بر سر او آورد و در سنه تسعین و خمسمایه او را در جنک شد و سلطان طغرل از سر مستی جنک صف کرده کشته شد سرش بیغداد فرستادند و تنش بر داری بردار کردند و این رباعی در آن باب کفته اند ... امروز شها ملک جهان [illegible] مضروبه چرخ سر زمان از تنکی است ... دی روز سر تو تا فلک یک کز بود ... امروز ز سر تا تنت فرسنکی است
و سلطنه سلجوقیان در عراق نیز با خر رسید **قسم دوم در سلجوقیان کرمان**

روم و شام سلطنت کردند قتلمش بن اسرائیل بن سلجوق در ری با الپ ارسلان یاغی شد الپ ارسلان
در محرم سنه ست و خمسین و اربعمائه از نیشابور بر سر او ایلغار آورد و در حوالی دامغان در وادی الملح بهم رسیدند
قتلمش از نجوم واقف بود خواست تا در آن روز جنگ نکند چه طالعش در درجه نحس رسیده بود بنابرین آب در تنگ
زار انداخت تا عبور میسور نباشد الپ ارسلان راهی پیدا کرده بسلامت بگذشت و بینهما جنگ شد چون غبار معرکه
فرو نشست قتلمش را مقتول یافتند الپ ارسلان قصد فرزندان او داشت نظام الملک شفیع شد و سلیمان بن قتلمش را
بشحنگی ولایت شام فرستادند **سلیمان بن قتلمش بن اسرائیل بن سلجوق** چون بحکم الپ ارسلان
متوجه شام شد در آنجا کاری از پیش نبرد چرا که تتش بن الپ ارسلان بر آنجا استیلا یافته بود داعیه متوجه روم شد
برای آنکه اتباع قیاصره و غلبه روم ضعیف شده بودند و دخل در آن ملک نمود در شعبان سنه سبع و سبعین و اربعمائه انطاکیه را که از سنه ثمان
و خمسین و ثلثمائه تا آن زمان رومیان از تصرف مسلمانان انتزاع نموده بودند بحیله از دست رومیان بیرون آورد
و امان بلند آوازه گشت تتش بن الپ ارسلان بر عرش برادران رشک آمده بجنگ او رفت و سلیمان در صفر
سنه تسع و سبعین و اربعمائه کشته شد **قلیج ارسلان بن سلیمان** چون خبر فتح انطاکیه بسلطان ملکشاه بن الپ
ارسلان رسید بغایت خوشحال شد بعد از آنکه خبر قتل سلیمان به او رسید ملالت یافت بنابرین آنکه سلیمان
را به پسر سلیمان قلیج ارسلان داد قلیج ارسلان روز بروز ترقی کرده در سنه تسعین و اربعمائه با فوجی از فرنگ که
قصد تسخیر انطاکیه داشتند قتال صعبی نموده مظفر شد و آوازه شجاعت او منتشر گشت و در سنه سبع و تسعین و اربعمائه
رها و سروج و حران را از فرنگ بگرفت و در سنه خمس و تسعین و اربعمائه با اندک لشکری با صد هزار فرنگی جنگ کرده غالب
آمد و در بیستم ذی قعده سنه خمسمائه حسب الاستدعای جکرمش حاکم مغلوب موصل تسخیر موصل نموده با چاولی سقاو ل
که متغلب بر آن استیلا یافته بود در کنار نهر خابور جنگ کرد و لشکر روم را شکست و چون قلیج ارسلان خواست
تا از آب بگذرد غرق شد جسدش را در شمسانیه حوالی خابور دفن کردند و **مسعود بن قلیج ارسلان** بجای پدر نشست
و در سنه سبع و ثمانین و خمسمائه بعد از رحلت امیر محمد بن دانشمند ملاطیه و ابلستان و توابع را مسخر ساخت و اتابک
نور الدین محمود صاحب شام دختر داماد او بود و مسعود در ثمان و خمسین و خمسمائه وفات یافت **قلیج ارسلان**
بن مسعود بعد از پدر در قونیه بر تخت نشست ملکش اتساع یافت و نام عبای دخترش سلجوق خاتون مشهور

بخلاطیه

بخلاطیه را که پیشتر در حباله نور الدین محمد قرا ارسلان بود بخواست و مفتون او شد قلیج ارسلان ده پسر داشت
هر یک را حاکم ناحیه از روم ساخت آخر الامر اولاد او از طول عمر او بتنگ آمده اختیار الدین حسن بن غفراس
که رکن دولت پدر بود بکشتند و او را مسلوب الاختیار ساختند و او هر چند گاه از پیش پسری فرار نموده نزد پسر دیگر
رفتی تا آنکه پیش غیاث الدین کیخسرو صاحب برغلو قرار گرفت و او در رضای پدر اهتمام نموده همراهش بقونیه رفت
و آنجا را بگرفت و در حینی که بمحاصره آقسرا مشغول بودند قلیج ارسلان در منتصف شعبان سنه ثمان و ثمانین و خمسمائه
وفات یافت و برا بقونیه برده در تربت آبایش دفن کردند **رکن الدین سلیمان بن قلیج ارسلان** بعد از
پدر باتفاق هشت برادر دیگر غیاث الدین کیخسرو را که ولی عهد پدر بود در قونیه محصور ساختند و شهر را بدستان
گذاشته بفرنگ گریخت و سلیمان در سنه ثمان و تسعین و خمسمائه ارزن الروم و قارص و توابع را بگرفت و در
اوایل ذی قعده سنه مذکوره در صحرای قلعه بحکرد با گرجیان مصاف داد و در آن اثنا پای اسب علمدارش بسوراخ موشی
فرو رفته علم بیفتاد و لشکرش مجرد مشاهده آن بهزیمت رفتند و سلیمان بروم باز گشت و در ششم ذی قعده
سنه ستمائه بقولنج در میانه قونیه و ملاطیه در گذشت کرمش بمرتبه بود که ظهیر فاریابی را در صله قصیده که
مطلعش این است که

زلف سرکشش چو در مجلس پریشانی کند   جان اگر جان در نبازد هم گرانجانی کند

دو هزار دینار سرخ و ده اسب و پنج استر و ده غلام و کنیز صاحب حسن و پنجاه ثوب قبا اعلی و آن داشت
وعدلش بمثابه که ایاز نام غلام صاحب جمال را که با او توجه تمام داشت مجرد آنکه کاسه ماستی از پیر زنی
بعنف گرفته بود بکشت بغایت محب علما بود و لهذا او را فلسفی میگفتند **قلیج ارسلان بن سلیمان** بعد از او در
قونیه بر تخت نشست چون طفل بود از عهده بیرون نمی آمد امرا از کرمیانه شخصی را بطلب غیاث الدین کیخسرو که
بجزایر فرنگ رفته بود فرستاده او را آوردند و در جمادی الاول سنه احدی و ستمائه بحوالی قونیه قلیج ارسلان
را گرفته در یکی از قلاع محبوس ساختند **غیاث الدین کیخسرو بن قلیج ارسلان بن مسعود** بسلطنه قرار یافت
انطاکیه را که باز در دست فرنگ افتاده بود در سیوم شعبان سنه ثلث و ستمائه بجنگ بگرفت و اراده غزاء
فرنگ کرده بجنگ لشکری الی استنبول رفت و او را در جنگ نیزه انداخته از کمال غرور رها کرد
آخر یکی از فرنگیان کیخسرو را بحربه بکشت و کان ذلک فی ثمان و ستمائه از دو پسر ماند عز الدین کیکاوس

وعلاء الدین کیقباد عز الدین کیکاوس بن کیخسرو در واقعه پدر در ملطیه بود و اورا در عرض پنج روز
آورده در قیصریه بر تخت نشاندند هم در ان اوان علاء الدین کیقباد از توقات بر سر برادر آمده قیصریه را محاصره
کرد و بی نیل مقصود از انجا مراجعت نمود کیکاوس استقامت یافته بر سر کیقباد رفت او بانکوریه
متحصن شده مدتی محصور بود آخر الامر بیرون آمده بدست کیکاوس مقید شد و در قلعه مینشار ملطیه محبوس گشت
کیکاوس قصد حلب کرد چه صاحب آن غازی بن ایوب وفات یافته کودکی از و مانده بود و ملک اشرف خال
آن کودک برادرزاده صلاح الدین یوسف بمدد آن طفل آمد کیکاوس با دخل داد و کیکاوس بعضی از امرا
خود را بتهمت مخالفت بکشت و مریض گشته در چهارم شوال سنه سبع عشر و ستمایه وفات یافت این ابیات در حین
وفات انشاد کرد ؛ ما جهان را گذاشتیم و شدیم ؛ رنج بر دل نگاشتیم و شدیم ؛ بعد ازین نوبت شماست که ما
نوبت خویش داشتیم و شدیم ؛ علاء الدین کیقباد بن کیخسرو را بعد از وفات برادر از قلعه بیرون آورده
بر تخت نشاندند و او کامکارترین آن طایفه بود در زمان او فتوحات غریبه روی نموده در روز شنبه
بیست و هفتم رمضان سنه سبع و عشرین و ستمایه در یاسی چمن ارزنجان با سلطان جلال الدین منکبرنی
خوارزمشاهی جنگ کرد و فیروز شد دیگر ملک کامل بن عادل بن ایوب پادشاه مصر و شام در سنه
ثمان و ستمایه بجنگ او رفت و مغلوب باز گشت اوکتای قاآن چنگیزی اورا بوسیله ایلچی پرسش کرده
در یرلیغ ستایشها نمود و از بغداد اورا سلطان اعظم و قسیم معظم خطاب کرده آخر مسموم وفات یافت
در شب دوشنبه چهارم شوال سنه اربع و ثلثین و ستمایه و در قونیه مدفون گشت غیاث الدین کیخسرو
بن کیقباد قائم مقام شد در عهد او خوارزمشاهیه در روم دست برآورده [illegible] هرج و مرج شد و بعد ازان در جمعه
ششم محرم سنه احدی و اربعین و ستمایه با بایجو نویان مغول در کوسه داغ جنگ کرده منهزم بتوقات
رفت و جمیع جهات و اسباب و اموال خود را بتاراج داد و این اول زبونی بود که سلاطین سلجوقیه
روم را واقع شد عاقبت الامر کیخسرو در سنه اثنی و اربعین و ستمایه وفات یافت از و سه پسر ماند کیکاوس
و قلیج ارسلان و کیقباد عز الدین کیکاوس بن کیخسرو سلطنت یافت قلیج ارسلان از حضرت اوکتای
قاآن روان داشت و او یرلیغ سلطنت بنام خود حاصل کرده بروم آمد و ازان فتنها تولد کرد و برادران باهم

تنازع

تنازع کردند کیقباد که دختر زاده بهرامشاه والی ارزنجان بود در وقت توجه باردوی قاآن مسموم گشت
رکن الدین قلیج ارسلان بن کیخسرو که یرلیغ قاآن آورده بود در سلطنت شریک شد کیکاوس با استنبول
رفت و از انجا بخدمت برکه خان بدشت قبچاق افتاد و در ان غربت وفات یافت و قلیج ارسلان را پادشاهان
مغول که بر ایران استیلا یافته بودند بعلت آنکه با بندقدار پادشاه مصر زبان یکی دارد در چهارشنبه دوم
جمیدی الاول سنه اربع و ستین و ستمایه گرفته خبه کردند غیاث الدین کیخسرو بن قلیج ارسلان
دو ساله از و پسر مانده بود قوش سلطنت برداشتند امدار بر معین الدین پروانه بود و سلیمان بن علاء الدین در
عهد ایشان احوال روم بالکلیه مضطرب شد و فتنه بندقدار مصری بالا گرفت و معین الدین پروانه بتهمت هواخواهی
داری بندقدار در غره ربیع الاول سنه ست و سبعین و ستمایه در الداغ بقتل آمد و اولاد قرامان خروج
کردند آخر کیخسرو هم او نیز در سنه اثنی و ثمانین و ستمایه در ارزنجان بحکم احمد خان بن هلاکو خان کشته شد
غیاث الدین مسعود بن عز الدین کیکاوس که از قرم آمده بفرمان ارغون خان پادشاه روم شد کار
روم ازان گذشته بود که او تلافی نماید چه اولاد منتشا و قرامان و غیر ایشان بتغلب اکثر ولایات
آنجا مستولی شده بودند وی در شهور سنه سبع و تسعین و ستمایه وفات یافت و حکایت اولاد قرامان بعضی هم
در طی احوال سلاطین روم باز نموده خواهد شد انشاء الله علاء الدین کیقباد بن فرامرز بن کیکاوس
بعد از عم چندروزی بحکم غازان خان بخت سلطنت یافته هم بزمان او ماخوذ گشت و ان طایفه باو منقرض شدند
اما در شام تاج الدوله تتش بن الپ ارسلان بن جغر بیک چنانکه در مفتتح حال سلیمان بن اما در شام
قتلمش گذشت در شام مستولی گشت و در سنه سبعین و اربعمایه بحکم برادر سلطان ملکشاه اقتدار
تمام یافته دمشق را در سنه احدی و سبعین و اربعمایه بگرفت و چون خبر فوت ملکشاه بدو رسید
سکه و خطبه بنام خود کرد و بر حلب و دیار بکر و آذربایجان دست یافت و در جمیدی الاول سنه سبع و ثمانین
و اربعمایه در بغداد خطبه بنام او خوانده شد و ترکان خاتون باو میل کرده در رمضان سنه مذکوره از اصفهان
بیرون آمده خواست که بدو پیوندد در مرض موت وفات یافت ؛ ای بسا آرزو که خاک شده ؛
آخر میان تتش و برادرزاده اش برکیارق در [illegible] با دشهر بتاریخ روز یکشنبه هفدهم صفر سنه ثمان و ثمانین و اربعمایه

حبک شده او مقتول گشت و برکیارق باستقلال پادشاه عجم شد و از شام ملک رضوان بن
تتش حسب الطلب خلیفه متوجه بغداد بود چون نزدیک هیت رسید واقعه پدر شنید بحلب باز گشت و بسلطنة
نشست اما میانه او و برادرش دقاق والی شام خلاف بود و او را در شام دخل ندادند وفاتش
سنه سبع و خمسمایه الپ ارسلان بن تتش بعد از پدر والی حلب شده در سنه ثمان و خمسمایه کشته شد
ملک دقاق بن تتش بعد از پدر در شام بود آنجا و توابع را ضبط نموده در سنه سبع و تسعین و اربعمایه وفات یافت
سلطانشاه بن رضوان بعد از برادرش الپ ارسلان والی حلب شد و تمام حکم در دست
لولو خادم بود لولو قصد او کرده در سنه عشر و خمسمایه او را بکشت و ایل غازی بر آنجا استیلا یافت
ابرهیم بن رضوان الموصوف بشمس الملوک چند گاه حاکم حلب بود عماد الدین زنکی آنجا را
از و گرفت و آن فرقه بر و ختم شد و حکایت عماد الدین زنکی در محل خود ایراد شود ان شاء الله

ذکر طغتکین غلام تتش بن الپ ارسلان و آل او در ولایت شام

لقبش ظهیر الدین است وی اتابک دقاق پسر تتش بود بعد از سلطنة دقاق کاهی پسر طفل او را
و کاهی بکتاش بن تتش را بسلطنة موسوم ساخته خود بامر حکومت قیام مینمود در رجب سنه تسع و خمسمایه
ببغداد رفته سلطان محمد بن ملکشاه را از خود راضی ساخته بدین واسطه اقتدار تمام یافت آخر
در هشتم صفر سنه اثنی و عشرین و خمسمایه وفات یافت بوری بن طغتکین الملقب بتاج الملوک
بوصیت پدر والی شد و جمعی از اسمعیلیه را بکشت آخر از آن طایفه یکی بر و زخم زد اگر چه از آن وقت نمرد
اما آن جراحت ناسور شده و در بیست و یکم رجب سنه ست و عشرین و خمسمایه از آن در گذشت شمس الملوک
اسمعیل بن تاج الملوک حکومت یافت در چهاردهم ربیع الثانی سنه تسع و عشرین و خمسمایه بقصد مادرش زمرد
خاتون کشته شد و شهاب الدین محمود برادرش قایم مقام گشت و حمص را فتح کرد و در شوال سنه ثلث
و ثلثین و خمسمایه کشته شد شمس الدوله کمال الدین محمد برادر دیگرش والی دمشق گردید آتابک زنکی او را محاصره
نمود و او در آن حصار روز هشتم شعبان سنه اربع و ثلثین و خمسمایه متوفی شد مجیر الدین ابق بن کمال الدین
محمد بعد از پدر بحکومت نشست اما کارش در دست اتابکش معین الدین انر بود و اتابک نور الدین محمود زنکی در محرم

سنه تسع و اربعین و خمسمایه دمشق را از و گرفته در عوض آن حمص را با و داد آخر حمص را نیز گرفته بالس را عوض
میداد او قبول نکرد و ببغداد رفت و در بغداد بجوار مدرسه نظامیه وفات یافت و آن فرقه با و ختم شد

قسم سیوم در شرح حال سلجوقیان که بکرمان افتادند

قاورد بن جغر بیک نام اصلی او احمد است و از کمال بهادری او را قرا ارسلان لقب گفتندی در سنه سبع و ثلثین و
اربعمایه والی کرمان شد و بعد از الپ ارسلان طمع در سلطنت ممالک کرده در چهارم شعبان در حوالی همدان
با سلطان ملکشاه مصاف داده اسیر گشت و بزه کمان کشته شد سلطانشاه بن قاورد
در واقعه پدر گرفتار شده چشمش را میل کشیدند اما نورش بر طرف نشده یکی او را در لباس خفا بکرمان رسانید
و او در کرمان بحکومت نشست و سلطان ملکشاه در سنه اثنی و سبعین و اربعمایه لشکر بدانجا کشید و هفده روز
بلده کرمان را محاصره کرد و بعد از آن با امان از آنجا برخاست و سلطانشاه در کرمان [illegible] در سنه
سبع و سبعین و اربعمایه وفات یافت توران شاه بن قاورد چون در میان زنان بزرگ شده بود در جمیع
اوقات تشبه بدیشان کردی ترکان خاتون زوجه سلطان ملکشاه حکم سلطنة کرمان بنام خود ستاده
امیری بکرمان فرستاد و میانه فرستاده او و توران شاه جنگ شد و توران شاه مغلوب گشته زخم تیری یافت
با وجود این ضعف لشکر قاوردی بنا بر حسن سلوک از توران شاه برنگشتند و لشکر ترکان خاتون را دخل
ندادند اما توران شاه بهمان زخم در سنه سبع و ثمانین و اربعمایه در گذشت ایرانشاه بن توران شاه
را بسلطنة در بیست و هفتم ذی قعده سنه مذکوره نشاندند اما بسبب مصاحبان بد و مواظبت بفسق و فجور
بالحاد مشهور شد و علما باباحه خونش فتوی دادند وی از شهر بیرون رفت و فرج جقاق از عقب او شتافته
وی را در منزل کوشک شیر و به در سنه اربع و تسعین و اربعمایه بقتل آورد ارسلانشاه بن کرمانشاه بن
قاورد را بسلطنة برداشتند سنش از هفتاد تجاوز کرد و بسبب افراط مباشرت و شرب مدام خرف
شد و در سنه ست و ثلثین و خمسمایه در گذشت ابو الفوارس محمد بن ارسلانشاه قایم مقام او شد فاضل
و علم دوست بود در کرمان کتابخانه ساخته پنج هزار کتاب در آنجا وقف کرد و دو نوبت سلجوقشاه لشکر بر او
کشید وی غالب آمد وفاتش در ششم جمادی الاول سنه احدی و خمسین و خمسمایه طغرلشاه بن محمد

بحکومت نشست خلایق در زمان او رفاهیت داشتند از وی ارکان دولتش عمارات و آثار خیر در کرمان
بماند در سنه سبع و خمسین و خمسمایه هجری اردیبهشت ماه جلالی کسوفی تمام شد در برج ثور بغایة هایل چنانکه ظلمة عالم را فرو گرفت
و مرغان از درختان فرو افتادندی بعد از آن بیمار شده در سنه ثمان و خمسین و خمسمایه فوت شد بهرامشاه
بن طغرلشاه قایم مقام گشت برادران بزرگش تورانشاه و ارسلانشاه با او در ساختند و در میان ایشان
همیشه خلاف بود و برادر کوچکتر ترکانشاه را در سنه تسع و خمسین و خمسمایه حاجی گشت و خود در
تابستان سنه اربع و ستین و خمسمایه بمرض استسقا درگذشت برادرش ارسلانشاه
مستولی شد و تورانشاه آغاز فتنه کرد ارسلانشاه در اردیبهشت ماه سنه ست و ستین و خمسمایه هجری
در جنگ برادر بتیر کشته شد تورانشاه بن طغرلشاه با میدم و بعراق رفت جهان پهلوان
بن ایلدگز او را استقبال نمود و برای او پیاده شد او بالای اسب او را دریافت مابین اتفاقی نیافت
و بیزد رفت تا آنکه ایبک دراز دست از ارسلانشاه رنجیده تورانشاه را بکرمان طلب کرد
چون بکرمان رسید بر برادر غالب آمد و پادشاه شد اگرچه اتابک قطب الدین طغرل ارسلانشاه
برلیق نام را بسلطنه برداشت اما دولت تورانشاه غالب بود و برلیق بدست غم افتاده مکحول
گشت در زمان او بجهار خانوار از غز بولایت کرمان آمدند و هفت سال قحطی شد آخر رفیع الدین نام
شخصی استیلا یافته تورانشاه را در سنه ثمان و ستین و ستمایه در وقتی که بیمار بود بکشت محمد
شاه بن بهرامشاه بسعی اتابک قطب الدین محمد طالب سلطنة بود و محمد ارسلانشاه او را
گرفته بقلعه برسناده بود رفیع الدین که تورانشاه را بکشت او را از قلعه بیرون آورده بر تخت نشاند
و والده اش را بخواست وی از آن غیرت کرده رفیع الدین را پاره پاره کرد و چون طایفه غز
دست برآورده بودند بهم او حتی نمیشد بشیراز رفت و مدد نیافت از آنجا بعراق آمد و از عراق
بی نیل مقصود به بم بازگشت و از آنجا بسیستان رفته از سیستان بغور رفت و بخدمت سلطان
شهاب الدین غوری پیوست و در آن غربت فوت شد و آن سلسله منتهی گشت
ذیل در احوال ملوک متفرقه کرمان ملک دینار غز از خراسان بکرمان آمده بعد از محمدشاه

کز

هشت سال حکومت کرد فرخشاه و عجمشاه پسران ملک دینار بحکم وراثه چند گاه حکومت کردند
جلال الوزرا خراسانی نیابت خوارزمشاه در ایام فترت بکرمان آمد و در آنجا حکومت
کرده آثار خیر گذاشت امیر مبارز الدین ملک شبانکاره برآنجا استیلا یافته برادر خود
نظام الدین محمود را بنیابت در آنجا گذاشت بعد از یکسال اتابک سعد بن زنگی لشکر بدانجا
کشیده در ظاهر شهر نزول کرد و ملک علاء الدین محمد بن زیدان را بحکومت آنجا باز داشت
طغان تکین و خواجه رضی الدین نیشابوری از دیوان خوارزمشاهی بایالت آنجا
آمده مدتی بودند میانه ایشان و سلغریان فارس محاربات رفت تا اتابک نصرة الدین
بن ابی بکر بن اتسز نوموده خوارزمشاه قطب الدین محمد بدانجا آمد بعد از وی ملک زوزنی
که از مقربان درگاه قطب الدین محمد خوارزمشاهی بود و بعد از وی آنجا آمد و کرمان را نیز متصرف شد
و سواحل را گرفت بعد از وفات او اختیار الدین بن ملک زوزنی بحکم ارث ایالت یافت
و باغوای شجاع الدین ابی القاسم اعور که سپهسالار پدرش بود و مواخذه گشت حکومت کرمان
بسلطان غیاث الدین پیرشاه بن قطب الدین محمد خوارزمشاهی قرار گرفت و حکایت او در
محل خود تمام شود ان شاء الله اما **فرع و سلجوقیان** در چهار
دفعه مفصل کرد ان شاء الله **دفعه اول در خراسان**
چون سلطان سنجر فوت شد دولت سلجوقیان در خراسان ضعیف گشت چنانچه در ذکر سلطان مذکور
ایما شد خواهرزاده وی سلطان محمود خان بن سلطان محمد خان از نسل بغرا
خان بحکم وصیت خال در خراسان بسلطنت نشست و پنج سال و نیم حکومت کرد مؤید الدین اینه
که غلامی از غلامان معتمد سنجری بود چند روزی اطاعت سلطان محمود خان کرد و آخر الامر بر وی خروج کرده
او را گرفت و خود بسلطنت نشست و از هراة تا حوالی ری در ضبط آورده و در سنه تسع و ستین و خمسمایه
بتسخیر مازندران رفته قتل و غارت کرد و در همین سال بمعاونت سلطانشاه خوارزمشاهی
با تکش خان خوارزمشاهی جنگ کرد و در جنگ اسیر گشته در نهم ذی حجه بقتل آمد

طغانشاه بن مؤید الدین آی‌آبه بر جای پدر نشست با تکش خان در مقام انتقام بود آخر خود را
از آن در لذت انیده بشراب افتاد و در شب دوشنبه دوازدهم محرم سنه احدی و ثمانین و خمسمائه
در نشابور وفات یافت اثار امیر برلماه تاریخ او یافته اند و وی ممدوح ظهیر الدین فاریابی است سنجرشاه
بن طغانشاه بر جای پدر نشست و طفل بود منکلی بیک غلام جدش مستولی شد تکش خان خوارزمی
نشابور را بگرفت و مادر سنجرشاه را بخواست و دختر خود به سنجرشاه داد و بعد از فوت دختر خواهر زاده
خود را بدو داد و در سنه احدی و تسعین و خمسمائه بتهمت عصیان او را میل کشید سنجرشاه کور در سنه
خمس و تسعین و خمسمائه بمرد و ملک بخوارزمشاهیان منتقل گشت دفعه دوم
دو آذربایجان اتابکان سلجوقیه مستولی شدند و اتابک عبارة از شخصی است که مربی پادشاه زادگی
و درین زمان لله میگویند چون در اواخر دولت سلجوقیان ضعفی تمام پیدا کرده بود و هر چند روز پادشاه زاده
را بسلطنت بر میداشتند اتابکان بزرگ شدند و چون دست یافتند هر جوقه بملکی رفتند بعضی آذر
آمد آن مملکت را ضبط کردند و بعضی بدیاربکر و بعضی بفارس و غیر ذلک اکنون ما تفصیل ایشان بر داریم
تا بر مطالعه کنندگان ظاهر شود و غیر نهاکیرند ایلدگز غلامی بود ترک که ملوک کمال الدین علی سمیرمی
وزیر سلطان محمود بن سلطان محمد سلجوقی بوده و اصل این حکایت آنست که در زمان سابق قاعده
چنان بوده که در ترکستان هر کاه سوداگری یک صفقه چهل غلام خریداری نماید یک نفر غلام سزاد
آن ساخته بقیمت میرسانیدند در آن وقت سوداگری همچنین سودا نموده برده بسیار از ترکستان آورده
بود این ایلدگز آن غلام بود که بی قیمت سزا چهل غلام کرده بود در نظر منظر و حقیر جثه بود و معلوم است که
غلامی که بمفت بکسی دهند چه حال داشته باشد القصه آن سوداگر بردها از ترکستان بعراق آورد
و خواجه کمال الدین علی سمیرمی وزیر آن بردها گذشته برای پادشاه غلامان نیکو خرید و ایلدگز دو سه
نوبت برابر او رفته خود را عرض کرد ملتفت نشد آخر روی بخواجه کرد و گفت که اگر غلامان را برای
سلطان میخری مرا برای خدا بخر و رقت کرد خواجه را قول وی دریافت و او را برای خود خرید
و بعد از آنکه در مجلس پادشاه ترتیب واقع شد خواجه این حکایت گفت پادشاه ایلدگز را طلب داشت

اورد

و در وی نظر کرد چون طالع در مقام ... بود پادشاه قیمت او را بوزیر داده او را جهة خود بخرید اما چون قرطو غلامان
دیگر بود بخزانه و رکابخانه و دیگر بیوتات که غلامان آنجا بخدمت می باشند مقرر شد و بمطبخ افتاد تا از
مرتبه رخت ابی با یابچگی رسید درین اثنا اختراع کباب و کله پاچه کرده از آلات احشاء اغنام که بعضی بیشتر
می انداختند طعامهای لذیذ ترتیب کرد. باتفاق توشمالان و سفره چیان بنظر پادشاه آورد پادشاه را
از آن خوش افتاد او را تربیت کرده بمرتبه چاشنی‌گیری رسانیدند که همه لازمه بنظر پادشاه در می آمد آخر بتوشمال باشی رسید
و از توشمالی بمرتبه حجابت که عبارة از ایشک آقاسی‌گری باشد رسید و در آن امر رشد کامل رسانید که
در زمان سلطان مسعود بن محمد او را اتابک سلطان ارسلان بن طغرل ساختند و زن سلطان طغرل
را بدو دادند و ایالت آذربایجان و اران و مغان و ارمن هم بدو تعلق گرفت و او از کمال رشدی که داشت
و حسن تدبیر و رفق و خلق مطاع جمیع امرا شد آخر ارسلان بن طغرل را که پسر زنش بود بسلطنت برداشت
جهة الملک شد و برادر ارسلان غیر نامی نبود ایلدگز در شهور سنه ثمان و ستین و خمسمائه وفات یافت بیست سال
امارة کرده بود و وارث او در سلطان ارسلان دو پسر آمد اتابک محمد و قزل ارسلان اتابک محمد بن ایلدگز
بجای پدر نشست و بعد از فوت سلطان ارسلان اتابک طغرل بن ارسلان شد و در عراق امیر الامرا گشت
برادر خود قزل ارسلان را بآذربایجان فرستاد و نام خلیفه عباسی را یک سال از خطبه ساقط کرد بعد خلیفه
مال بسیار جهة او فرستاد و تا باز نام او بخطبه در آورد امارت وی ده سال بود اتابک قزل ارسلان
بن ایلدگز که ممدوح ظهیر و خاقانی و شیخ نظامی و غیره است بعد از فوت اتابک محمد اتابک طغرل شد
و در سنه سبع و ثمانین و خمسمائه طغرل را مقید ساخته بقلعه کهرام قبان فرستاد و خود بسلطنت بنشست و او را
بر تخت کشتند و بیجاه نقم کار و داشت و قاتل معلوم نشد امرای درگاه باز سلطان طغرل را بسلطنت بر نشاندند
اتابک ابوبکر بن اتابک محمد بعد از قتل قزل ارسلان در تبریز بحکومت نشست و قتلغ اینانج برادرش
متصدی امیر الامرایی عراق و اتابکی طغرل شد آخر برادران در کار آذربایجان تنازع کردند ابوبکر غالب آمد
و سی سال سلطنت آذربایجان کرد و قتلغ اینانج بنا بر غدری که در حق سلطان طغرل اندیشید محبوس شد
و بشفاعت ارکان دولت خلاص گشت بعد از اطلاق گریخته نزد تکش خان خوارزمشاه رفت و

اورا البراق آورد و سلطان طغرل کشته شد و عراق بتصرف خوارزمشاهیه درآمد چنانکه در شرح حال سلطان
طغرل معلوم شد اما آذربایجان و توابع در تصرف اتابکان بماند اتابک اوزبک بن ایلدکز محمد
بعد از ابی بکر در آذربایجان پادشاه شد و پانزده سال حکم کرد و در سنه اثنی و عشرین و ستمایه که سلطان جلال الدین
منکبرنی خوارزمشاهی بر آذربایجان مستولی شد در قلعه النجق از اعراض گذشت زنش را ابتدا که مطلقه است
سلطان جلال الدین مذکور خواست و متصرف شد بغوغا درگذشت و آذربایجان نیز بتصرف خوارزمشاهیه
درآمد دفعه سیوم در شام و دیار بکر و موصل
اتابکان نه تن صد و نود و هشت سال حکم کردند اول آق سنقر غلام سلطان ملکشاه بن الپ ارسلان
اولا آق سنقر مذکور بحکم سلطان ملکشاه در حلب ده سال حکومت کرد او سلطان را کور کرد
در سنه احدی و ثمانین و اربعمایه در ظاهر روبان که موضعی است از حلب کشته گشت عماد الدین زنگی بن آق سنقر
در ربیع الآخر سنه احدی و عشرین و خمسمایه بحکم سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه حاکم عراق عرب شد
و در محرم سنه اثنی و عشرین و خمسمایه حلب را گرفت و در سنه ثلث و عشرین و خمسمایه حمص را از بوری بستاند
و در سنه سبع و ثلثین و خمسمایه قلعه اشب که در دست اکراد بود بگرفت و قلعه مستحکم بجای آن ساخته بعمادیه موسوم ساخت
و حالا قلعه معتبر مشهورست و بر اکثر شامات و دیار بکر و جزیره و موصل استقلال یافت در حینی که بمحاصره
قلعه جعبر مشغول بود بتاریخ پنجم محرم سنه احدی و اربعین و خمسمایه بر دست غلامان کشته شد اولادش سیف الدین
غازی موصل و توابع را متصرف شد و نور الدین محمود الکای شام را نور الدین محمود در صفر سنه تسع و اربعین
و خمسمایه دمشق را مسخر ساخت و از حسن خلق و اعتقاد و کثرت عبادت و طاعت مردم را اعتقاد
در ولایت شان او پیدا شد چنانچه میگویند که دعا در پیش قبر او مستجابست وی در چهارشنبه منتصف شوال
بمرض خناق درگذشت و در دمشق مدفونست پادشاهان اسمعیلیه ازو استمداد مینمودند او صلاح الدین یوسف
را بمدد ایشان فرستاد و بالاخره مصر را از اسمعیلیه صلاح الدین یوسف مستقل شد و بملک ناصر ملقب گشت و خطبه
بنام نور الدین محمود در مصر خواند ملک صالح اسمعیل بن نور الدین بعد از پدر سلطنت یافت و در آن
وقت یازده ساله بود و صلاح الدین یوسف مذکور بدستور در مصر خطبه و سکه بنام او کرد آخر الامر

صلاح

صلاح الدین یوسف دمشق را در سلخ ربیع الاول سنه سبعین و خمسمایه از دست او بدر برد و ملک
صالح از آنجا بحلب آمد و در رجب سنه سبع و سبعین و خمسمایه وفات یافت و آن شعبه در شام بدو ختم شد
سیف الدین غازی بن عماد الدین زنگی که بعد از پدر موصل و توابع را مخصوص خود ساخت و
موصل و دیار بکر و جزیره را ضبط آورده و بعضی از کردستان را نیز گرفته و اکثر اوقات بغزای فرنگ مشغول
بود در سنه اربع و اربعین و خمسمایه وفات یافت قطب الدین مودود بن عماد الدین زنگی بعد از برادر
بحکومت آنجا نشست و در سنه خمس و ستین و خمسمایه وفات یافت سیف الدین غازی بن مودود
بعد از پدر یازده سال حکومت کرد و در سیوم صفر سنه ست و سبعین و خمسمایه متوفی شد عز الدین
مسعود بن مودود بعد از برادر پادشاه شد و در بیست و نهم شعبان سنه تسع و ثمانین و خمسمایه
در موصل رحلت کرد نور الدین ارسلان شاه بن مسعود قایم مقام او شده مکرر با آل ایوب
محاربه کرد گاهی غالب گاهی مغلوب میبود تا در اواخر رجب سنه سبع و ستمایه فرمان یافت عز الدین
مسعود بن ارسلان شاه المشهور بملک قاهر بموجب ولی عهدی قایم مقام شد اما مدار سلطنه بر بدر الدین
لؤلؤ بود مسعود در سنه خمس و ستمایه وفات کرد و آن طبقه باو اتمام یافت بدر الدین لؤلؤ غلام اتابکی بود
ملوک ارسلان شاه بعد از فوت مسعود بسلطنه قایم بوده با هلاکو خان اظهار ایلی کرد و دیار خود را از
تاتار و مغول نگاه داشت و در سنه سبع و خمسین و ستمایه متوفی شد ملک صالح بن بدر الدین لؤلؤ
نزد هلاکو آمده تربیت یافت دختر سلطان جلال الدین منکبرنی خوارزمشاهی را بدو داده و چون بملک خود
عود نمود با ملوک مصر در مخالفت هلاکو خان اتفاق کرد هلاکو سیدار غون نویین را با لشکری بر سر او فرستاد
بعد از محاصره او را بدست آورده در الاداغ بخدمت خان آورد و حکم شد تا او را [illegible]
روی چهار میخ کردند تا کرم در اعضای او افتاده در سنه ستین و ستمایه هلاک شد و پسرش علاء الملک را نیز کشتند
و دیگر کسی از آن سلسله نماند دفعه چهارم در روم و ارمنیه
صغری درین صد و چهار طایفه از دولت سلجوقیان حکومت کردند طایفه اول دانشمندیه
بک کستکین بن طایلو از سرکان سلاجقه که پدرش معلم اطفال اتراک بود موسوم بامیر دانشمند

کشته سلطان الپ ارسلان سلجوقی چون ارمانوس رومی در ارسال جوقه قبل تهاون میکرد امیر مذکور را
در سنه ثلث وستین واربعمایه بقیصریه و آماسیه وسیواس و دولو و توقات و نکسار فرستاد و در ذی قعده
سنه ثلث وستین واربعمایه بیمند فرنگی در حوالی ملاطیه با او جنگ کرده گرفتار شد سالی دیگر او را اطلاق
کرد بعد از آن لشکری عظیم از فرنگ بر سر او آمده انکوریه را مسخر ساخته قتل عام کردند وامیر دانشمند انتقام
از ایشان کشیده ملک را باز گرفت و در سنه ثمان وعشرین وخمسمایه مجددا با فرنگ جنگ کرده مظفر شد
وبعد از مدتی بموت طبیعی درگذشت یاغی باسان بن دانشمند ارشد وانجب اولاد وصاحب اقطاع که
بود فرنگ بر سر او آمده او را محاصره کردند در جمیدی الاول سنه احدی وتسعین واربعمایه قلعه انجار را از
او دزدیدند واو با سی غلام مدبر رفت در اثنای راه از فرزندان خود و مسلمانان آن ولایت که گرفتار ایشان
مسلط شده بودند یاد آورده بی شعور شد واز اسب افتاد غلامان در گریز بودند او را مرده تصور کرده
گذاشتند وخود را بجاهای رسانیدند ارمنی که بهیمه چیدن آمده بود سرش را بریده بشهر برد
امیر محمد بن دانشمند بجای خود در دار الملک بود در سنه سبع وثلثین وخمسمایه باجل طبیعی درگذشت وبعضی
از املاک او را ملک مسعود بن قلیچ ارسلان بن مسعود سلجوقی متصرف شد یاغی ارسلان بن دانشمند
بجای او نشست و در وقتی که قلیچ ارسلان بن مسعود دختر ملک سلیق صاحب ارزن الروم را خواسته بود
وملازمانش عروس را میبردند بتاریخ سته وستین وخمسمایه بر ایشان تاخته دختر را بغصب گرفته بنکاح
ساخته بعد از آن فرمود که تجدید ایمان کرد و او را ببرادرزاده خود ذو النون مجدد داد وخود در اثنای راه
برد ابرهیم بن محمد بن دانشمند قایم مقام او شد بعضی ولایتش را قلیچ ارسلان وبعضی را برادرش
شهنشاه متصرف شد واو در سنه ستین وخمسمایه وفات یافت طایفه ارتقیه
امیر ارتق بن اکسب از اعاظم امرای سلجوقیه بود سلطان الپ ارسلان ماردین و دیار بکر و
خرپرت وتوابع را بدو تفویض کرد واو مدتها والی آنجا بود ودر آنجا وفات کرد امیر سقمان بن ارتق
والی حصن کیفا بود در حینی که متوجه غزاء فرنگ بود در صفر سنه ثمان وتسعین واربعمایه وفات کرد
نجم الدین ایل غازی بن ارتق سالها حکومت حلب داشت وشحنه بغداد و دیگر بلاد نیز بود در رمضان

سنه عشر وخمسمایه فوت شد حسام الدین تمورتاش بن ایل غازی قایم مقام او گشت ودر عشر ثانی
ماه خامس هجری متوفی شد شمس الدوله بن ایل غازی در سنه ثمان عشر وخمسمایه رحلت کرد
ملک بن بهرام بن ارتق هم در سنه مذکوره بحکومت نشست ووفات یافت فخر الدین قرا
ارسلان بن داود بن سقمان صاحب حصن کیفا در سنه اثنی وستین وخمسمایه وفات کرد
قطب الدین ایل غازی بن البی بن تمورتاش در سنه ثمانین وخمسمایه درگذشت نور الدین
محمد بن قرا ارسلان در سنه احدی وثمانین وخمسمایه فوت شد عمش عماد الدین خواست تا
بر املاک او دست یابد میسر نشد بخرپرت رفت وانجا را بگرفت وحکومت آن ولایت
در خانواده او تا سنه عشرین وستمایه بماند قطب الدین سقمان بن نور الدین
محمود وامیر ناصر الدین محمود بن نور الدین محمود هر تنها بنوبت حکومت کردند وخانواده
ایشان تا اوایل زمان حسن بیک بایندری آق قوینلو بود ودر آن زمان منقرض شدند
طایفه سلیقیه امیر سلیق بن علی بن ابی القاسم حسب التفویض الپ
ارسلان صاحب ارزن الروم وتوابع بود در شهور سنه ست وخمسین وخمسمایه میانه
او و گرجیان قتال شد او ومعارف لشکرش گرفتار شدند چون خواهرش شاه بانوان
زوجه سلیمان بن ابرهیم بن سکمان معروف بشاه ارمن حاکم اخلاط بود هدیه چند
جهت ملک گرج فرستاده ایشان را خلاص ساخت و همچنان بحکومت نشست وبعد از
ملک منتقل به پسرش ملک محمد وپس از وی بخلفش ملکشاه بن ملک محمد شد تا آخر سلیمان بن
قلیچ ارسلان تسخیر آن دیار کرد ودر روز سه شنبه دوم شوال سنه ثمان وتسعین وخمسمایه ملکشاه
پیش او آمده گرفتار شد ودیگر کسی از ایشان بحکومت نرسید طایفه منکوجکیه
اولاد منکوجک غازی بحکم سلطان الپ ارسلان حاکم ارزنجان وکماخ وکوغونیه وتوابع بود
وارث نسلا بعد نسل به فخر الدین بهرامشاه بن داود بن منکوجک رسید وی دختر قلیچ ارسلان
سلجوقی را بخواست شیخ نظامی مخزن الاسرار را بنام او گفته نزد او فرستاد وی ده هزار

بهرامشاه
چهار دینار سرخ و پنج استر را بهوا و صله فرستاد وفات شیخ مذکور در کنجه در سنه سبع و تسعین و خمسمایه بود بعد از
ملک داود قایم مقام پدر شد طی حکایت طبقه سلجوقیه و تواریخ بذکر اتابکان فارس و ملوک
شبانکاره اتابکان فارس یازده تن مدت ملکشان صد و بیست سال مظفر الدین سنقر
بن مودود بن سلغر در عهد سلطان مسعود سلجوقی در سنه اثنی و اربعین و خمسمایه خروج کرد و فارس را
مسخر کردانید سیزده سال حکومت کرد و در سنه ست و خمسین و خمسمایه در گذشت مظفر الدین زنگی بن مودود
که بخدمت طغرل بن ارسلان آخر سلاطین سلجوقی رسید و ملک فارس را بر وی مسلم داشت چهارده سال
حکومت کرد و در سنه سبعین و خمسمایه وفات یافت مظفر الدین تکله بن زنگی بعد از وی بیست سال سلطنه کرد
و در تسعین متوفی شد خواجه امین الدین کازرونی وزیرش بود و بعد از وی قطب الدین طغرل بن سنقر
بحکومت نشست میانه او و سعد بن زنگی مخالفت شد و فارس خراب گشت آخر طغرل بدست سعد بن زنگی اسیر شد
مظفر الدین سعد بن زنگی ممدوح شیخ سعدی پادشاه شد و میانه او و سلطان قطب الدین محمد خوارزم شاه
در حدود ری جنگ شد و سعد اسیر گشت اما بشفاعت ملک زوزن خلاص گشته بر ملک خود آمد پسرش او را مجروح
کرد در جنگ بجنگ پدر افتاد القصه سعد بعد بیست و هشت سال پادشاهی در سنه ثمان و عشرین و ستمایه وفات
کرد و وفات شیخ سعدی در سنه احدی و تسعین و ستمایه بود ابوبکر بن سعد بن زنگی که گلستان شیخ سعدی بنام اوست
سی سال حکومت کرد بغایت متشرع بود و با علما صحبت داشت بامداد سیف الدین ابونصر علی بن کعباد صاحب
هرموز بر جزیره قیس ملکان استیلا یافت و ملک جمشید که از ملوک بنی قیصر و والی آن جزیره بود در شهور سنه
ست و عشرین و ستمایه کشته شد و سیف الدین بعد از آن با ابی بکر یاغی شد ابوبکر بامداد خداییان ملک جمشید
در ثمان و عشرین و ستمایه آنجا را مسخر ساخت و حکومت آنجا را بنیابت خود بمعصوم بن راشد داد و کار ابی بکر
بالا گرفت برادر خود تهمتن را بدرگاه اوکتای قاآن فرستاد و از او لقب قتلغ خانی یافت و در حادی عشر جمادی الاولی
سنه ثمان و خمسین و ستمایه در گذشت پسرش سعد که در حیات سلطنه یافت اما بعد از دوازده روز فات شد
محمد بن سعد بن ابی بکر که مادرش ترکان خاتون مدبر ملکش بود دو سال و سه ماه حکم کرد و در ذی حجه سنه ستین
و ستمایه بعالم بقا شتافت محمد شاه بن سلغرشاه بن سعد بن زنگی قایم مقام شد ترکان خاتون با وجه

سنین
سعد بن ابی بکر که دختر اتابک علاء الدین یزدی بود با او نزاع کرده وی را در جمعه دهم رمضان سنه احدی و
و ستمایه اسیر ساخت و بحکومت سلجوقشاه بن سلغرشاه که ترکان خاتون را بخواست و بعد از چند گاه آن
عوره را بکشت بر دست مغولان که علاء الدین یزدی از هلاکوخان ستاده آورده بود در شهور سنه ثلث
و ستین و ستمایه بیرون مسجد کازرون کشته شد انس خاتون بنت سعد بن ابی بکر والی شد
و مدتی ملک آن دیار بود تا آنکه با حجی سیدی ابو العلا نام را بقتل آورده و بالضرور باردوی مغول رفت
و در حادی عشر ذی قعده سنه خمس و ثمانین و ستمایه در تبریز وفات یافت و در انجام اخوان شد و آن قوم بالتمام شدند
ملوک شبانکاره اولا فضل بن حسن المعروف بفضلویه حسنویه نسب او باردشیر
بابکان میرسد و اسلاف وی اصفهبدان فارس بوده اند چون دولت آل بویه ضعیف شد فضلویه در سنه
ثمان و اربعین و اربعمایه فضلا دستور را که آخرین آن طبقه است گرفته در یکی از قلاع محبوس ساخت در زمانی
فارس مستولی شد تا آنکه قاورد سلجوقی والی کرمان لشکر بآنجا کشید چون فضلویه را تاب مقاومت نبود بجانب الب
ارسلان آمد و آن کار را ... سوی جوانب لشکر و سایر اخراجات مقطع شود چون الب ارسلان
و از مزاحمت قاورد ایمن شد با الب ارسلان طریق عصیان پیش گرفت الب ارسلان در سنه اربع و ستین و اربعمایه
خواجه نظام الملک را با لشکر بر او فرستاد وی متحصن بود و چون کار بر وی تنگ شد بقلعه کوه پناه برد و اهل قلعه
شهر بابان در را بگشودند آخر فضلویه را خواجه گرفته بدست آورده در یکی از قلاع محبوس کرد و در آن حبس وفات یافت
نظام الدین محمود بن یحیی بن حسنویه المشهور بمهویه بجای فضلویه نشست و عهد دارابجرد و ملوکی را که حال شبانکاره
فرمود ... در ضبط آورد چون رکن الدین جاولی سقاول اتابک ... سلطان محمد ملکشاه ایالت ...
یافت خواست تا شبانکاره را از بحیره نقل آورد ... در سنه ثمان و خمسمایه در
سروستان جنگ شد مهویه شکست یافت نوبتی دیگر در سنه عشر و خمسمایه جنگ در بوشکانات شد باز مهویه
بهزیمت رفت اما زعامت بجاولی استیلا یافته چون از جنگ گاه بیرون رفتند وفات یافت مهویه ...
و انجا را مبارک دانسته طرح شهر و قلعه در انجا انداخته موسوم بدار الامان ساخت امیر مبارز الدین حسنویه بن ارسلان بن مهویه
بعد از انقضای دولت چندی با آن طایفه بحکومت رسید ... قاوردی از او استمداد نمود ...

بعد از انقراض ایشان در کرمان نیز دخل بوده برادر خود نظام الدین را به نیابت خود در آنجا گذاشت
و قریب یکسال آن ملک در تصرف ایشان بود ملک مظفر الدین محمد بن مبارز الدین
بن حسنویه بن هزار اسف بن ماهویه که ممدوح کمال الدین اسمعیل است بعد از پدر در شهور
سنه اربع و عشرین و ستمایه بحکومت رسید و همواره میانه او و اتابک ابوبکر بن سعد بن زنگی نزاع
و جدال بود هلاکو خان باغوای اتابک مذکور در سنه ثمان و خمسین و ستمایه کوجه نویان جلایر را
بتسخیر قلاع وی فرستاد و وی را در اثنای محاصره قلعه ایج تیری در چشم نشست و بدان درگذشت
لشکر هلاکو خان تمامی قلاع ایشان سیما قلعه ایج و دار الامان را که هفده هزار خانه در آنجا بود ویران
کردند ملک قطب الدین بن ملک مظفر الدین را بجای پدر نصب نمودند برادر آنرا
او را در شب عید اضحی سنه تسع و خمسین و ستمایه بقتل آوردند ملک نظام الدین حسنویه بن
غیاث الدین محمد بن مظفر بعد از عم قایم مقام گشته در واقعه کازرون که لشکر مغول بر سر
سلجوقشاه سلغری رفته بودند در شهور سنه اثنی و ستین و ستمایه بر دست سلجوقشاه کشته شد
ملک نصرة الدین ابراهیم برادرش بجای او نشسته دختر سلجوقشاه را از خان خود داد
ملک مذکور در ربیع الاول سنه اربع و ستین و ستمایه وفات یافت ملک جلال الدین
طیب شاه بجای او در آن قوم گشته در دهم جمادی الاول سنه احدی و ثمانین و ستمایه بحکم احمد خان
مقتول شد بهاء الدین اسمعیل برادرش بجای او نشست و در سنه ثمان و ثمانین و ستمایه دماغش مختل
گشته کوشه گرفت ملک غیاث الدین و ملک نظام الدین اولاد آن دو برادر حکومت
یافتند اما شکوه چنان نداشتند ملک اردشیر که از اخلاف آن اسلاف بود در حین قایم مقام
شاه محمود بن امیر مبارز الدین محمد مظفری بحکم پدر لشکر بر قلعه ایشان کشید ملک از ایشان انتزاع
نمود حکایت خاندان مظفریه شبانکاره و آل مظفر در محل خود ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی
ذکر بقیه ملوک غور از آل شنسب در فصل دوازدهم مقاله اولی بسوری
بن محمد رسانیده بودیم وی معاصر پادشاهان بنی صفار بود و در زمان سلطان محمود غزنوی

محمد بن سوری ملک بود بعد از او ابوعلی بن محمد بن سوری ملک شد با سلطان محمود اظهار ایلی کرد
و آخر الامر سلطان محمود طمع در ولایت غور کرده در استیصال ابی علی مذکور و اولادش اهتمام
نموده خانواده او را بر انداخت مگر فرزندان او جلا کرده بهند رفت و در آنجا از او سام نام فرزندی
متولد شد و بعد از فوت والد با اهل بیتش بکشتی در آمده روی بوطن اصلی کرد در بالشور بدو اهل کشتی
با اموال غرقه شدند و سام مذکور نیز غرق شد اما پسرش حسین نام منفرد از طوفان رسته بر تخته پاره
چسبید و خود را بساحل رسانید و بعد از سختی و مشقت بسیار روی بسر در آورد کارهای طالقان
شد اتفاقا انجماعت قطاع الطریق بودند و سلطان ابراهیم غزنوی جمعی بگرفتن ایشان فرستاده بود
ملازمان سلطان مذکور قاطعان طریق را با حسین بن سام مذکور گرفتند و در گاه بردند حکم بقتل هم
صادر شد چون حسین بیگناه بود بعدل الهی مخصوص گشته نجات یافت و در سلک ملازمان سلطان
ابراهیم منخرط گشت و بفرمان وی امارت غور یافت عباس برادرزاده ابوعلی بر او خروج کرده عباس
بن سبس بن محمد بغصب حکومت یافته با سلطان ابراهیم غزنوی جنگ کرد محمد بن عباس
بعد از پدر ملک شد به قطب الدین حسن بن محمد بن عباس نوبت افتاد و بعد از وی به عز الدین
حسین بن قطب الدین رسید وی را هفت پسر بود و او معاصر و تابع سلطان سنجر
سلجوقی بود و اولادش بدو فرقه شدند بعضی ملوک غور بودند و آخر سلطنت غزنین نیز رسیدند
و هند و ستان را فتح کردند و اسلام از ایشان در هند پیدا شد و بعضی ملوک بامیان بودند
که عبارت از طخارستان است بنابران داستان از ایشان در دو قسم میباید قسم اول
در ذکر ملوک غور و غزنین و خراسان قطب الدین محمد بن عز الدین حسین
که بملک الجبال اشتهار دارد داماد بهرامشاه غزنوی بود از غور بغزنین رفت و پیوسته بتهمتی متهم
گشت سیف الدین سوری بن عز الدین حسین بانتقام برادر بغزنین رفت چون بهرامشاه آنجا بود
و در هند بود در جمادی الاول سنه ثلث و اربعین و خمسمایه آن ملک را مسخر کرد و بر تخت محمود
نشست بهرامشاه عود نموده او را در سنه اربع و اربعین و خمسمایه بگرفت و بر سوای تمام بکشت

اما ذکر دو حکومت ملوک غور بن حسین و غیره

بهاء الدین سام بن حسین در غور ملک شد چون با انتقام برادران کمر بست آنکه برادر او زاده فوت شد
علاء الدین حسین بن عز الدین حسین که با انتقام غزنین را گرفت آنجا را بسوخت و لقب جهانسوز
ملقب گشت اسم سلطنت در آن خانواده از و پیدا شد چون غزنین را بگرفت دخل در خراسان کرد و بسیار ولایات
مسخر نمود با سلطان سنجر مصاف کرد اما مغلوب شد اسیر گشت و بجوار حرمالی اعتباری که داشت سلطان سنجر اتفاقی از ایشان مکرم
و آخر الامر نظر رحمت سلطان سنجر شامل حال او گشت و باز بحکومت غور رسید و در ربیع الآخر سنه خمس و خمسین
وفات یافت سیف الدین محمد بن علاء الدین حسین جهانسوز بجای پدر حکومت یافت و در رجب سنه ثمان و خمسین
و خمسمایه بجنگ طایفه غز رفت و در جنگ بدست یکی از مردم خود کشته شد غیاث الدین محمد بن سام بعد از او
بسلطنت نشست خراسان را بگرفت و بغایت عظیم الشان شد در چهارشنبه … جمادی الاول سنه
تسع و تسعین و خمسمایه وفات یافت ملک معز الدین محمد که بمعز الدین … سلطان شهاب الدین ابو المظفر
بن سام اشتهار دارد برادر کوچکتر غیاث الدین است پدر او را حبشی گفتی در عهد برادر در شهور سنه
سبعین و خمسمایه والی غزنین و سند و هند بود و بعد از برادر غور و خراسان را نیز ضبط کرد و چند کرة
میان او و قطب الدین محمد خوارزمشاه محاربات رفت آخر تسخیر سند رفته سند را مسخر کرد و بغلامان معتمد
خود سپرد و در وقت مراجعت از آنجا … در منزل دمیک در اول شعبان سنه اثنی و ستمایه بدست فدائیان …
کشته شد سلطان غیاث الدین محمود بن غیاث الدین محمد بعد از عم بسلطنت غور رسید و … علیشاه بن
تکش خان خوارزمشاهی از برادرش قطب الدین محمد توهم کرده پناه بوی آورد و او بنا بر صلاح ملک او را گرفته
بند کرد اهل … علیشاه شب علیشاه را از زندان … سلطان غیاث الدین را … سلطان غیاث الدین …
و کان ذلک فی لیلة السبت سابع صفر سنه سبع و ستمایه او را در فیروزکوه غور … دفن کردند بعد از آن
… آوردند سلطان بهاء الدین سام بن غیاث الدین محمود باتفاق امرا بسلطنت نشست
علاء الدین اتسز بن علاء الدین حسین جهانسوز … سلطان قطب الدین محمد خوارزمشاهی لشکر بفیروزکوه کشید محاصره
کرد و در منتصف جمادی الاول سنه سبع و ستمایه شهر را گرفت و بهاء الدین مذکور را با برادرش شمس الدین محمد
اسیر کرده بخوارزم فرستاد و در فترت مغول هر دو را سلطان قطب الدین محمد … در جیحون انداخت

علا

علاء الدین اتسز بن علاء الدین حسین جهانسوز چهار سال حکومت کرد و در شهور سنه احدی عشر و ستمایه
در جنگ ملک نصیر الدین حسین امیر شکار بقتل آمد سلطان علاء الدین محمد بن ابی علی
پسر عم غیاث الدین محمود بن محمد در حصار استار مقید بود او را امرا بیرون آورده بطرف غزنین بردند
و تاج الدین یلدوز او را تربیت کرده چتر سلطان شهاب الدین که تا آن وقت بر سر مقبره اش نهاده بودند
بدو حواله داشت و او را بسلطنت فیروزکوه روانه کرد و بعد از یکسال و کسری سلطان علاء الدین خود ترک سلطنت
کرده نزد سلطان قطب الدین محمد خوارزمشاه رفت و ملک را بدو سپرد چه با او عهد کرده بود که تیغ در روی
او نکشد آخر در خوارزم فوت شد و بموجب وصیت جسدش را … نقل کرده در جوار شیخ بایزید دفن کردند
و آن دوحه بدو انقطاع یافت **قسم دوم در ذکر ملوک بامیان که آنرا طخارستان**
و ملک هیاطله نیز گویند باید دانست که حدود آن ملک از شرق بکشمیر و از غرب بترمد و شمال
بکاشغر و جنوب بغور و غرجستان می پیوندد و قصبه آنجا را صیف نام دارد ملک فخر الدین مسعود
بن عز الدین حسین بعد از پدر آن ملک را اختیار کرد و در ایام حکومت سلطان غیاث الدین ملک
مذکور لشکر بغور کشید اما بدست غوریان اسیر شد سلطان غیاث الدین و برادران با او نکویی کرده او را با عزاز
بولایت بامیان روانه کردند بعد از فوت او شمس الدین محمد بن فخر الدین مسعود بجای پدر نشست و خواهر سلطان غیاث الدین
را بخواست و از وی پسری متولد سام نام کردند و چون شمس الدین متوفی شد بهاء الدین سام بن شمس الدین محمد
قایم مقام شد رساله بهائیه فخر الدین رازی بنام اوست بعد از سلطان شهاب الدین او را بسلطنت غزنین
دعوت کردند در اثنای راه بمرض اسهال در شعبان سنه اثنی و ستمایه فوت شد علاء الدین و جلال الدین
پسران بهاء الدین بعد از پدر بغزنین رفتند میان ایشان و تاج الدین یلدوز غلام سلطان شهاب الدین
محاربات واقع بود گاهی مظفر و گاهی منهزم می بودند در غیبت ایشان عباس بن شمس الدین محمد عم ایشان
که از کنیز متولد شده بود دعوی سلطنت کرده چند روز حکومت کرد چون علاء الدین و جلال الدین باز آمدند
حکومت را بدیشان گذاشت آخر جلال الدین بدست خوارزمشاه گرفتار شد و دیگر آن طبقه روی سلطنت ندید
اما اتباع غوریان تاج الدین یلدوز غلام سلطان شهاب الدین در زمان سلطان

قسم دوم در ذکر ملوک بامیان که ایشانرا طخارستان و ملک هیاطله
نیز گویند

اما اتباع غوریان

والی کرمان بود و بعد از سلطان بغزنین که دار السلطنه بود استیلا یافت در روز شنبه سیوم شوال سنه اثنی عشر و ستمایه در جنگ سلطان شمس الدین التمش غلام دیگر سلطان مذکور گرفتار شد بمقتول گشت ناصر الدین قباجه بحکم سلطان شهاب الدین مذکور حاکم اوده و ملتان بود و از غایت رشد بر دیگر بلاد چون قصبات سند نیز استیلا یافت و با ملوک خلجی سند محاربه کرد و از ملوک مذکور فوجی بناه بشمس الدین التمش بردند و امداد ایشان مذکور بر ناصر الدین آمد و ناصر الدین شکست یافته بکرات نوبتی دیگر نظام الدین وزیر شمس الدین که جامع الحکایات نور الدین محمد عوفی بنام اوست بحکم شمس الدین لشکر بر او کشیده و برادر قلعه اوده محاصره کرد و در بیست و دوم جمادی الآخر سنه اربع و عشرین و ستمایه فتح کرد ناصر الدین خود را در آب انداخته کشته شد قطب الدین ایبک غلام دیگر سلطان شهاب الدین مذکور که بلیابت وی دار الملک هند مقرر بود و بعد از سلطان شهاب الدین سلطان غیاث الدین محمود بن محمد لقب سلطانی و چتر باو ارزانی داشت در شهور سنه سبع و ستمایه در وقت گوی بازی در میدان لهاور و از اسب بیفتاد و بمرد آرامشاه بن قطب الدین مذکور بعد از پدر بر تخت نشست چون قابلیتی نداشت معزول شد سلطان شمس الدین التمش غلام دیگر سلطان شهاب الدین که بقولی غلام سلطان قطب الدین ایبک بود در دهلی بر تخت نشست و اعظم ملوک آن ممالک گردید و الی الآن که تاریخ این سنه از نظم خسرو دهلوی مسطور گردد که در کتاب خضر خان اول آن ترتیبی که باید منتظم آورده چنین گوید خبر دانند حال گزین سان خبر سلطان فال که از غزنین چو بیرون کرد اعلام معز الدین محمد کو سام

مراد معز الدین محمد بن سام است که بین المورخین بسلطان شهاب الدین ابو المظفر اشتهار دارد

از آن سلطان غازی یادگارا | بهندستان شد اسلام آشکارا
سریر دهلی از وی گشت بنیاد | که بنیاد در سر شرع ابدباد
چو بود اعتقاد او ز اهل دین | قوی ماندی این بنا چون استواری
چنین کو را این تخت شاهی | زده دار دهلی بهندستان سپاهی
زیر دولت با سر آوان الغوری | جزای این عمل با داش روزی
برایج آن شاه دل کرد بنیاد | ز قطب الدین سلطان گشت آباد
زبی بنده که از یک حکم مخدوم | همیون کرد از اسلام آن بوم
مراد قطب الدین ایبک است که مملوک سلطان مذکور بوده
جهانگیری که در هر سو بر آمد | ز شمسی قاچتر شمس الدین بر آمد
مراد شمس الدین التمش است که وفات او در شهور سنه ثلث و ثلثین و ستمایه بوده
چو رفت آن شمس ملک دین که در ماه | برآمد اختر فیروز شاهی
بجنبش خلق عالم را که کرد | که چرخ شمسی تهی کرد

چو شش ماهی دولت برو | چو طفلی گشت از تمشش و رد
مراد رکن الدین فیروز شاه بن شمس الدین التمش است
از آن پس چون پسر کم بود شاهان | ز دختر گشت رای ملک رایان
رضیه دختر خجسته صورت | سر آراسته از روی سیرت
سه سالی گشت قوی بخت زینت | کسی بر حرف او تنها و گشت
چهارم چون زکار او وقوفی | بروم خانه تعذر گذشت
مراد سلطان رضیه دختر سلطان شمس الدین التمش است که مردانه بجای برادر نشست اما در رمضان سنه سبع و ثلثین و ستمایه در جنگ التونیه که از جانب او والی سرهند بود گرفتار شده و در قلعه سرهند محبوس گشت بالاخره التونیه او را گرفته روان شد از آن پس از حکم الهی | نگین سکه بهرام شاهی
معز الدین بهرام شاه بن سلطان شمس الدین التمش و فیض خاصیتی خلعت برضای امرا در روز دو شنبه بیست و هشتم رمضان سنه سبع و ثلثین و ستمایه پادشاه شد خواهرش التونیه بر سر او آمده مغلوب شدند و بعد از انهزام مردود در بیست و پنجم ربیع الاول سنه ثمان و ثلثین و ستمایه بدست هندوان مقتول شدند اما چون بهرام شاه شنید که مغول لهاور را محاصره کرده مهذب الدین نظام الملک وزیر ابلد فوج فرستاد مغولان خود رفته بودند و وزیر امرا اکثر فتنش بودند بر سلطان خروج کرده و بر سرش آمدند و او را محصور ساختند در اوایل ذی قعده سنه تسع و ثلثین و ستمایه او را بکشتند طبقه اخسرو میگوید که
دو سالی او از امرا عشرت بجام | شادی داشت چون شیر بهرام
بروم کرد و بهرام فلک زور | شد آن بهرام نیز اندر دل گور
از آن پس بر فراز تخت مقصود | سعادت شاد و تخت افسر مسعود
مقصود علاء الدین مسعود بن فیروز شاه بن شمس الدین التمش است که بعد از عم بپادشاهی رسید
دو سالی گر از دولت علایی داشت از آن فیض برگشت
وی بلوندی افتاد امرا کس نزد عمش فرستاده او را بالسلطنه دعوت کردند و بعد از وصول او علاء الدین را گرفته و کان ذلک فی یوم الاحد حادی عشرین محرم سنه اربع و اربعین و ستمایه و او در آن قید در گذشت
چو آن کلهای عمر نعمت | جوان سروی بپالیز نشست
محمودی شه از تعلی زمین گشت | بکتی ناصر دنیا و دین گشت
عبارت از ناصر الدین محمود ماننی ابن شمس الدین التمش است که بر حسب طلب امرا آمده بسلطنت نشست و کتاب طبقات ناصری که منهاج بن سراج جوزجانی بتاریخ سنه ثمان و خمسین و ستمایه تصنیف کرده بنام اوست و در دولت او الغ خان در امیر الامرائی استقلال تمام پیدا کرده و در سنه سبع و اربعین و ستمایه سلطان ناصر الدین دختر او را بخواست و در ارجای بر بود بسالی بیت زوج با مه خویش | جهان بید اشتد ز سایه خویش

عجب عهدی بود در کامرانی | بهر خانه نشاط و کامرانی | نه کس را اندکی غم زر آباب | نه کس را میل خیال افتد در خواب

خود او مستغرق کار الهی | با ترش شهرکان در پادشاهی | چنین تا دور او هم بسر آمد | جهان را نوبتی دیگر برآمد

الغ خانی که زان گوهر والا | بخوبی کرده بر دوش کار بالا | ز بهر عون مظلومان و [illegible] | غیاث دین و دنیا شد برآورنگ

یعنی **غیاث الدین الغ خان** مذکور در سنه اربع وستین وستمایه قصد سلطان ناصر الدین کرده خود بر تخت نشست صاحب طبقات ناصری گوید که وی از تخمه خانان ترکستان بود و با پسری بغداد افتاده خواجه جمال الدین نامی او را خرید به بغداد آورد و بسلطان شمس الدین فروخت آخر منصب حکومت یافت و در سنه ست وثمانین وستمایه وفات یافت

شه آن خورشید روشن ساز سپهر | برج خاک رفت از جمع مهر

پس از او پور پور شادی | برادر بر سر کعبا دی | ز سر بوکر [illegible] | معز دین و دنیا شد جهانرا

سلطان معز الدین کیقباد بن ناصر الدین بن غیاث الدین الغ خان است دختر زاده سلطان ناصر الدین محمود و خسرو در کتاب قران السعدین که برای وی گفته از آن خبر میدهد

شمس جهانگیر جد مادریش | اظهر من شمس جد و پدرش | ناصر حق شاه فرشته سرشت | خوی خوشش نخوه باغ بهشت

جد سیوم شاه غیاث ام | حاکم فرمان عرب تا عجم | هر همه بیش کعبه ارکان جود | کرده او عالم حرم [illegible]

چون وی در پای تخت حاضر بود [illegible] | [illegible] | ناز چو [illegible] دوش | بر سر خود تاج [illegible]

پدرش از لکهنوتی لشکر بر سر او کشید کتاب قران السعدین مشتمل بر آن ماجرا است که آخر قضیه بصلح منجر گشته هر یک بولایت خود رفتند معز الدین کیقباد سه سال حکومت کرده ارتحال نمود چنانکه در کتاب **خضر خان** دول رانی منظوم است

سه سالی بکام اندر [illegible] | رواجی داشت از شرح [illegible]

چو او هم زخشت عشرت [illegible] | بدوم چرخ [illegible] | دو ماهی داد پس چرخ [illegible] | چراغ کیقبادی کس [illegible]

هنوز آن مهر بود اندر بیاشیر | که شیرش [illegible] | یعنی پسر وی **شمس الدین** نیز دو ماه حکومت کرد چو شیره نمانده که وی در دست ملک فیروز خلجی بقتل آمد و حکایت سلاطین خلج اینست که جمعی از اخلاج غور [illegible] ملازم سلطان شهاب الدین ابو المظفر شدند از آنجمله **محمد بختیار** که بغایت قوی هیکل و شجاع بوده که در عهد سلطان شهاب الدین ولایت اوده منیر را فتح کرد و بکرات بولایت

بهار تاخت برده و غنایم بسیار آورد و بر ممالک [illegible] ولایات لکهنوتی استیلا یافته خطبه باسم خود خوانده اما بولایت تبت رفته شکست یافته از غصه آن وفات یافته **محمد شیران خلج** از اقوام محمد بختیار صاحب اختیار آن دیار شد چون [illegible] بود قوم خلج او را از میان برداشته **حسام الدین عوض خلج** را عوض او برخلق کاشتند چون در سنه اربع وعشرین وستمایه در جنگ امیر ناصر الدین محمود پسر سلطان شمس الدین التمش پسر سلطان [illegible] محمود آخر بقتل آمد

ملک جلال الدین فیروز شاه هم از آن طبقه خروج کرده چون نبیره الغ خان را بکشت بر دهلی مستولی گردید وی [illegible] امیر خسرو [illegible] قصاید بسیار در مدح او گفته علی الخصوص در تهنیت جلوس وی قصیده گفته از جمله دو بیت از آن قصیده

منت ایزد را که نو شد بار کار مملکت | دولت سلطان عالم شد مدار مملکت
شه جلال دین و دنیا تاجدار تخت گیر | آنکه شد در تخت والا تاجدار مملکت
بو المظفر پادشاه تیغ زن فیروز شاه | آنکه فیروزی ز نامش گشت یار مملکت

و کتاب مفتاح الفتوح حکایت ملک گیری وی است در آن کتاب تاریخ جلوس وی را چنین گفته

جاه دوم [illegible] روز | [illegible] روز عالم افروز | بگاه چاشت با فیروز اقبال | ز هجرت شش صد و هشتاد و نه سال

سلطنت وی هفت سال بود چنانکه خسرو مذکور در کتاب خضر خان دول رانی نظم آورده

بسالی هفت کو شاه جهان بود | کرم پیدا و [illegible] خان بود | برادر زاده خود علاء الدین محمد را بولایت عوض [illegible] فرستاد و او در آنجا لشکری بهم رسانید متوجه دهلی گردید و عم بد اقبال او شتافته چون آب خون در میان واسطه بود فیروز شاه را بخاطر رسید که با معدودی کنار آب رفته با او ملاقات کند و او را نصیحت از آن نزاع برگرداند رفتن همان بود و کشته شدن همان **سلطان علاء الدین محمد** بن شهاب الدین مسعود [illegible] تاریخی که خسرو در خضر خان دول رانی نظم آورده بر تخت [illegible] شاهی استقلال نشست

[illegible] هجرت شش صد و نود و [illegible] سال | که در دولت شد از [illegible] | با کیخسرو تخت آرای شاهی

[illegible] لشکر [illegible] | [illegible] | وی در سلطنت استقلال تمام داشت [illegible] لشکر [illegible] بهرار رسید در یک جنگ که با مغول کرد [illegible] لک لشکر با او فرستاد و فتح نموده [illegible] ولایت بتصرف لشکر او در آمد [illegible] نقل [illegible]

خمسه خسرو بنام اوست کتاب خضرخان دول رانی حکایت پسر اوست و در خضرخان دول رانی تاریخ
وفات سلطان علاء الدین را چنین گفته که ز شوال آمده ششم پایی سنه سبعصد و سه بجری برطی
چنانکه زمان سلطنة او بیست سال شد **سلطان مبارکشاه بن سلطان علاء الدین که در کان او را قطب‌شاه**
خوانندی و تغلقشاه نیز مذکور است و خسرو کتاب نه سپهر بنام او و حکایت فتوحات او نظم کرده بعد از
پدر بسلطنة نشست و خضرخان برادرش که در زمان پدر بر باف اد و اغوای امرا در قلعه محبوس بود و کحل کشیده آن معزول
ساختند و ملک بر مبارکشاه قرار گرفت وفات خسرو دهلوی در خمس و عشرین و سبعمایه بوده چون تاریخ
ولادتش که خود در دیباچه غرة الکمال آورده در سنه احدی و خمسین و ستمایه بوده حساب سنیم مقدار و چهار سال عمر بوده
پوشیده نماند که از خضرخان پسری مانده بود محمود نام سلطان مبارکشاه آن پسر را با برادر خود خسرو نام در سنه
عشرین و سبعمایه که در یک کوشک بودند آن عمارت بر ایشان فرود آورده کشته و سلطان مبارکشاه عم خود
دارو نیار را برود کرد و بعد از وی **غیاث الدین محمد شاه بن مبارکشاه** پادشاه شد و ولی گجرات را
نیز بگرفت و در ذی حجه سنه احدی و خمسین و سبعمایه وفات یافت **فیروزشاه بن رجب بن مبارکشاه**
بموجب ولیعهدی در بیست و چهارم محرم سنه اثنی و خمسین و سبعمایه بسلطنة نشسته هم در آن ایام بر مغولان
که مقدم ایشان نوروز کورکان داماد ترمشیرین خان بود غالب آمده و در جمیدی الآخر سنه ثمانین و سبعمایه وفات
یافت و معاصر تیمور کورکان بود **سلطان محمود نبیره سلطان فیروزشاه مذکور** پادشاه بود
که تیمور کورکان با او جنگ کرد و سلطان محمود منهزم شد **ذکر سلاطین خوارزمشاهیه**
که بعد از سلجوقیان خراسان و عراق را گرفتند و با سلاطین غوری معاصر
و معارض بودند اما **اصول ایشان** از نفر مذکوره ملکشاه ابن سنه
احدی و تسعین و اربعمایه تا سنه ثمان و عشرین و ستمایه صد و سی و هشت سال جد ایشان نوشتکین
غرجه است و او غلام بلکاتکین غلام سلطان ملکشاه سلجوقی بود و بعضی نورخان را عقیده آنست
که غلام مذکور از نسل اغوز از قوم بیکدلی است و بعد از بلکاتکین بجای مالک خود معین شده
چون در آن وقت خوارزم در وجه طشت‌خانه یعنی رکابخانه مقرر بوده و او طشت‌دار بوده دارو بی خوارزم

اصول ایشان از نسل ... بیکدلی است

بر و تعلق گرفته بعد از فوت او پسرش **قطب الدین محمد** در زمان برکیارق در سنه تسعین و اربعمایه
حاکم خوارزم شد و چون داعیه استقلال کرد او را خوارزمشاه گفتند اما از وی مخالفتی نسبت با برکیارق
بظهور نرسید یکسال بدر گاه رفتی و یکسال پسرش اتسز تا آنکه در سنه احدی و عشرین و خمسمایه وفات یافت
و اتسز بن محمد بجای پدر نشست و با سلطان سنجر یاغی شد و مدتها باستقلال پادشاهی خوارزم و خراسان
کرد خاقانی او را مدحها گفته از جمله ترجیع‌بندی که این بیت غره‌ا مرجع آنست
فهرست چهار ارکان ارکان جلال و عز پیرایه هفت اقلیم اقلیم‌گشا اتسز
و رشید الدین وطواط که مداح اوست داد مداحی و ثناخوانی او داده و در باب خروج او و انحطاط
سلجوقیان گفته که اتسز غازی تخت ملک بر آمد دولت سلجوق و آل او بسر آمد
سلطان سنجر در مقام دفع او در آمد مکرر لشکر بر او کشیده دفع او نتوانست کرد و اتسز روز
بروز قوی‌تر شد و سلطان سنجر او اقوه غزان دست داده سلطنتش ضعیف شد و اکثر بلاد خراسان
دست یافت آخر در سنه احدی و خمسین و خمسمایه وفات یافت **ایل ارسلان بن اتسز**
قایم مقام گشت و هفت سال پادشاهی کرد و بجنگ قراختای رفته مریض شد و برگشت و در سنه ثمان و ستین
و خمسمایه وفات یافت **سلطانشاه بن ایل ارسلان** بسلطنة رسید برادر مهترش تکش با او در ملک
منازع بود تکش در خراسان و سلطانشاه در خوارزم می‌بود و اکثر اوقات تکش غلبه کردی تا سلطانشاه
در سنه تسع و ثمانین و خمسمایه درگذشت **سلطان علاء الدین تکش خان بن ایل ارسلان** من حیث
الاستقلال پادشاه خوارزم و خراسان شد رشید وطواط گفت جدت ورق زمانه از ظلم بشست
عدل پدرت شکسته‌ها کرد درست ای بر قد قبای سلطنة آمده چست هان تا چه کنی که نوبت دولت تست
چون از کار خراسان فارغ شد قتلغ اینانج از عراق بسلطنة آورده او را السلطنة عراق برانگیخت و بعراق
آمد و سلطان طغرل بن ارسلان سلجوقی در جنگ کشته شد و عراق نیز مسخر او در آمد و خاقانی تهنیت گفت
مژده که خوارزمشاه ملک سپاهان گرفت ملک عراقین را همچو خراسان گرفت
ماهچه رایتش ملک قیصر گشاد جوهر تیغ او ملک سلیمان گرفت

کمال الدین اسمعیل در مدح او گفت

ای شهنشاه فریدون فر اسکندر منش / ای ز رایات ملک و دین در نام تو فر دولتش

با فلک گفتم کجا داری چنین شاهی بگفت / بخت افتاده شود در سایهٔ او منتعش

صبح صادق با لب خندان اشارت کرد و گفت / حضرت سلطان علاء الدین و الدنیا تکش

مدت بیست و هشت سال پادشاهی کرد و آخر بمرض خناق در میانه خوارزم و نیشابور بتاریخ بیستم رمضان سنه ست و تسعین و خمسمایه درگذشت فخر الدین رازی حدایق الانوار و سید اسمعیل جرجانی ذخیره خوارزمشاهی باسم او نوشته وفات فخر الدین در سنه ست و ستمایه و وفات سید اسمعیل در سنه [illegible] بوده

سلطان قطب الدین محمد بن سلطان علاء الدین تکش

بعد از پدر بر تخت نشست و ملک خراسان و ماوراء النهر و غور و غزنین و ممالک سلاطین تا سرحد های هند و از این طرف عراق و آذربایجان و فارس مسخر کرده بعضی تصرف آورده بعضی بحکام سابق وا گذاشته خراج مقرر کرده بگرفت و بعد از آن که بیست سال پادشاهی کرد لشکر مغول از جانب شرق بروی خروج کردند و بعد از استیلای ایشان منهزم شد و از ماوراء النهر بخراسان و از خراسان بعراق رفت و در این سلطان جلال الدین منکبرنی پسرش هر چند خواست که او را از فرار باز دارد و جنگ کند ممکن نشد با گروهی از مغولان که در پی بودند بهم رسید و از راه قزوین بگیلان رفت مغولان تعاقب نمودند از آنجا بمازندران رفت و در آنجا نیز قرار نیافته بجزیره آبسکون رفت و آنجا وفات یافت در سنه سبع عشر و ستمایه مدت [illegible] سال تمام این بود و کل ممالک [illegible]

سلطان جلال الدین منکبرنی بن قطب الدین محمد

بعد از کفن و دفن پدر مغولان حواله شد و ایشان را از عراق راند. از پی ایشان بخراسان رفت و از خراسان بغزنین و در بیرون غزنین دو نوبت با مغولان جنگ کرد و در هر دو نوبت غالب آمد در مغبم که چنگیز خان خود با لشکر گران ایلغار کرده بسر او آمد و در کنار آب سند بوی رسید وی بنا بر قلت لشکر مغلوب شد و باردوی خود در آمد و چتر خود را برداشته اسب در آب انداخته بجانب هند برفت چنگیز خان انگشت حیرت بدندان گزیده گفت که از پدر پسری چنین می باید [illegible] سلطان جلال الدین از آب بیرون آمده بر کنار آب فرود آمده رخت خود را بیرون آورد تا در آفتاب خشک شود و چتر بر سر خود بپای کرده بود و چنگیز خان در کنار آب با او از بلند آواز گفت که ای جوان بجای خود که بر خیز با قد و قامت ترا همین وی قهر راست کرده بود و چنگیز خان با لشکر خود گفت من شرط کرده بودم که دست از او باز دارم تا او را حکم خود سازم اکنون که او حکم مرا شنوده برای خواست شرط من بجای آمد [illegible]

عذار این گفت و باز گشت سلطان جلال الدین به تنهایی راه هند پیش گرفت و بعضی از بقیة السیف لشکرش بدو پیوستند القصه سه سال در هند غزا کرده و مال و لشکر و حشم بهم رسانید و از راه کیچ و مکران بکرمان و از آنجا بعراق آمد و برادرش سلطان غیاث الدین که بعاریه سلطنت داشت ملک سلطان جلال الدین تسلیم کرد سلطان جلال الدین قوت تمام پیدا کرد و بعراق عرب رفت و با لشکر خلیفه عباسی جنگ کرده ظفر یافت و از عراق عرب بآذربایجان آمده آذربایجان را از دست اتابک اوزبک ابن محمد ایلدگز انتزاع کرد و اوزبک بقلعه النجق متحصن شد سلطان در تبریز ملکه خاتون زوجه اوزبک را بعلت آنکه دعوی کرد که مطلقه است قاضی عز الدین قزوینی عقد بست [illegible] اوزبک چون این خبر شنید علی الفور از غصه قولنج کرده بمرد و سلطان جلال الدین بکرات بغزای گرجستان رفته غنایم بی نهایت بدست آورد پادشاهان عالم او را در حساب شمردند چنانکه ملک معظم بن عادل پادشاه شام خلعت او پوشید و سرکه سوگند خورد در کتب سلطان جلال الدین گفتنی آورده اند که سلطان جلال الدین در ارزن شام بیمار شد و در این اثنا سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی پادشاه روم بر او لشکر آورد بدین سبب سلطان جلال الدین راه یافته منهزم شد و چون عنقریب صحت یافت از روم عود نموده خرابی بسیار کرد و این رباعی گفت

در رزم چو آهنیم و در بزم چو موم / بر دوست مبارکیم و بر دشمن شوم

از حضرت ما برند انصاف بشام / و ز هیبت ما برند زنار بروم

در این اثنا خبر آمد که مغولان بعراق رسیدند متوجه اصفهان شد و اوکتای قاآن پسر چنگیز خان [illegible] نوین را با لشکر بسیار بر او فرستاد در شوال سنه ثمان و عشرین و ستمایه بر در اصفهان بر او شبیخون آوردند چون لشکر سستی نمودند [illegible] دامن از خار زار تیغ و سنان در کشیده تنها از معرکه بدر رفت و مفقود الخبر شد [illegible] سلطان جلال الدین عروس مملکت را سه طلاق بر گوشه چادر بست چندگاه [illegible] معلوم شد بعضی گفتند که اکراد طمع در اسب و لباس او کرده او را هلاک کردند و بعضی گویند که از سلطنت و اشغال دنیوی دل برداشته و در لباس فقرا و صوفیان در آمد و متواری شده و در شام و روم زندگانی میکرد و کسی او را نمی شناخت تا مدت ده سال آوازه او هر گاه میرسید که سلطان از جایی پیدا شده و مردم بهر جا طبلهای بشارت میزدند و سرکشان مغول خروج میکردند و آن صورت اصلی نداشت و بسیار [illegible]

جمعه بر دست لشکر مغول مقتول شدند از شیخ علاء الدوله سمنانی منقول است که یکروز در بغداد در خدمت شیخ نور الدین
عبد الرحمن اسفراینی نشسته بودیم ایشان از مجلس برخاستند و بیرون رفتند و مریدان و اصحاب را بازگردانیدند
و تا مدت سه شبانروز بخانقاه نیامدند مریدان مضطرب شدند که شیخ را چه حال افتاده باشد بتفحص مشغول شدند تا
بمدتی که ویرانها و محوطات بغداد را احتیاط کردند ناگاه نماز شامی شیخ بخانقاه در آمد اصحاب ...
از کیفیت غیبت شیخ سوال کردم شیخ گفت که سلطان جلال الدین خود را از سلطنه معزول کرده و در حلقه درویشان
در آمده بود و سالها بسلوک مشغول بود و بمرتبه رجال الله رسیده درین روزها در قریه ... از اعمال بغداد بجوار قرب
چند روزی مشغول بود بجوار رحمت حق پیوست مرا از عالم غیب خبر دادند رفتم و تجهیز و تکفین و دفن و ختم کار او
درین سه روز مشغول بودیم القصه بعد از وی **سلطان غیاث الدین پیرشاه** و **سلطان**
رکن الدین غورسانجی برادرانش جا بودند در آخر رکن الدین بر دست مغول کشته شد و غیاث الدین
پیرشاه چون در زمان پدر بحکم پدر حاکم کرمان بود و شجاع الدین ابو القاسم عوز زوزنی را بنیابت خود
بانجا گماشته بود و بعد از آن براق حاجب که اتابکش بود دفع ابی القاسم بوجهی عظیم ... کرده در کرمان
استیلا یافت و وقتی که مغول بر عراق مسلط شد سلطان غیاث الدین با امید حمایت براق از عراق
بکرمان رفت و بر دست براق کشته شد و ملک خوارزمشاهی بمغول منتقل گشت **ملوک**
قراختای که بتبعیه خوارزمشاهیان بسلطنت کرمان رسیدند براق حاجب
از امرای گورخان قراختای و برادرش تانیکو امیر الوس او بودند بوقت آنکه سلطان قطب الدین محمد بن تکش خان
بر قراختای مظفر شد او با برادرش حمید پور برسالت بدین دیار آمدند و اجازه مراجعت نیافتند در خدمت خوارزمشاه
مرتبه ... کرده ... حمید پور در بخارا ... خوارزمشاه بود و کشته شد براق حاجب را اتابک سلطان
غیاث الدین پیرشاه کرد و ... او و تاج الدین کریم الشرف از سلطان غیاث الدین بوحشت ... براق حاجب
در فترت مغول با جانب سلطان غیاث الدین در عقب سلطان جلال الدین منکبرنی از راه کرمان عزیمت هند کرد
شجاع الدین ابو القاسم عوز زوزنی که از قبل سلطان غیاث الدین حاکم کرمان بود در راه بر براق گرفت براق گفت
تا عورات ... در ولایت در آمدند و جنگ ... کردند از قوم شجاع الدین جمعی ترکان ... براق

قراختای که بتبعیه خوارزمشاهیان بسلطنت کرمان رسیدند

اتر

رفتند شجاع الدین منهزم شد و اسیر گشت براق او را بکوشش ... یکروز در کعبت راست گفته اند که ...
من و تو سر دو از یکی درگاه — من گذاری درین ره و تو مقیم — هرگاه مروت نزل و رسادن جنگ کردن بود ...
ارمغانی کشتن باشد پس او را باکشت و در کرمان بسلطنت نشست و از دیوان خلیفه بغداد او را لقب سلطان
و از دیوان چنگیزخان قتلغ خان نوشتند و در وقتی که مغول اصفهان را گرد و سلطان جلال الدین ناپیدا شد و سلطان
غیاث الدین خواست بهند رود با میدانکه براق حاجب در کرمان حاکم است و اتابک او است از راه کرمان
روان شد چون بدانجا رسید براق حاجب او را بکشت و بعد ازو برچنگیز خان پادشاهی براق حاجب در کرمان
یازده سال بود و در ذی حجه سنه اثنی و ثلثین و ستمایه درگذشت **سلطان قطب الدین** که برادر زاده
و داماد او بود بموجب وصیته قایم مقام گشت و کنیه ابو الفتح کرد و دختر ترکان خاتون منکوحه عم را بنزد خواست ... خواجه
براق حاجب در آن ولا از جانب خود پیشکش بدرگاه اوکتای قاآن برده بود چون این خبر را شنید ...
حکومت کرمان باسم خود گرفته روانه شد سلطان قطب الدین واقف شد از راه سیستان بحضرت قاآن
سلطان رکن الدین مبارک خواجه بن براق شانزده سال پادشاهی کرد سلطان
قطب الدین که بحضرت قاآن رفت در آن مدت مهمی نساخت چون بعد از او کیتای ... منکو قاآن رسید
یرلیغ حکومت او گرفته بکرمان آمد و مبارک خواجه را بکشت و ... سال دیگر سلطنه کرد و در شهور سنه خمس
و ستمایه درگذشت ... **سلطان حجاج بن قطب الدین** بعد از پدر بفرمان
منکو قاآن پادشاه شد چون طفل بود زن پدرش قتلغ ترکان دختر براق حاجب ... بود بعد از آن
که سلطان حجاج بالغ شد حرمت او نگهداشت بدرگاه اباقای خان رفت ... حکایت ...
گفته شود ان شاء الله **ذکر حکام ایوبیه که از عجم بودند و در مصر و شام و دیگر حکومت**
کردند اولا **نجم الدین ایوب** و اسد الدین شیرکوه پسران شادی بن مروان از اکراد ... بوده
ساکن دوین آذربایجان که اکنون ویران گشته و به کرتی اشتهار دارد بعراق عرب رفتند
و ملازم بهروز خزینه بغداد و کوتوال قلعه تکریت شدند در حینی که عماد الدین زنگی در سنه ست و عشرین و خمسمایه
بمدد سلطان مسعود سلجوقی آمده با ایغار سیف شاه برادر مسعود منهزم شد از حوالی قلعه تکریت میگذشت

ایوب و اسد الدین خدمات بتقدیم رسانیدند تا وقتی که اسد الدین شخصی را بکشت بهر دو برادر را از ان
قلعه عذر خواسته بیرون کرد ایشان بموصل رفتند بخدمت عماد الدین زنگی رسانیدند و قرب تمام
یافتند و در زمان نور الدین محمود نیز اعتبار تمام داشتند اسد الدین حاکم حمص شد و عاضد اسمعیلی والی
مصر در دفع فرنگ بنور الدین محمود متوسل گشت وی سه نوبت اسد الدین را با لشکر بمدد او فرستاد
و در کرة آخرین اسد الدین وزیر عاضد شاور نام را حسب الرضاء او بقتل آورد و بجای او وزیر شد
اما بعد از دو ماه و پنج روز در شنبه بیست و دوم جمادی الآخر سنه اربع و ستین و خمسمایه وفات یافت
صلاح الدین یوسف بن نجم الدین ایوب قایم مقام عم شد آخر دولت اسمعیلیه ضعیف
شد و وی در مصر استیلا یافت و در جمعه دوم محرم سنه سبع و ستین و خمسمایه خطبه بنام مستضی عباسی خواند
و سکه نیز بنام او کرد عاضد اسمعیلی در آن چند روز بمرض اسهال در گذشت کار روبا صلاح الدین بالا گرفت
نور الدین محمود که اراده عزل وی داشت فوت شد و بعد از آن شام و اکثر دیار بکر را نیز متصرف شد و بیت
المقدس و اکثر سواحل شام را که فرنگ گرفته بود مسخر ساخت چون بیت المقدس را در جمعه بیست و هفتم رجب
سنه ثلث و ثمانین و خمسمایه گرفت فرمود که بر یکی از ابواب آنجا نوشتند که وَلَقَدْ كَتَبْنَا
فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ
آخر در روز دوشنبه بیست و هفتم صفر سنه تسع و ثمانین و خمسمایه در دمشق وفات یافت
ملک عزیز بن صلاح الدین بعد از پدر حاکم شد نام اصلی وی عثمان است میان وی و برادرش
افضل منازعه بود آخر در شب یکشنبه بیست و هشتم محرم سنه خمس و تسعین و خمسمایه در گذشت **ملک منصور**
محمد بن ملک عزیز در مصر بر تخت نشست عمش ملک افضل از صهیبات از انکه حاکم بود بالمعا
آمده در مصر سلطنت نشست و سوم **ملک افضل نور الدین علی بن صلاح الدین** در واقعه ارش
حاضر بود و تمام در دمشق سلطنة نشست با ادش عثمان المشهور بملک عزیز که با عشق گذشت
با شمام عمش ابی بکر المعروف بملک عادل که احمش بعد از این مذکور شود از مصر آمده او را از دمشق اخراج
کرده او بصهیبات رفته بتدریج مصر را مسخر ساخت و بعد از آن لشکر بدمشق کشید عمش المحصور

ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون

ساخت

ملک کامل پسر عادل مذکور از جانب شرق رسیده باتفاق اعدا از در دمشق دور کردند و بعد از آن مصر را تم
از و گرفتند وی بالضروره بصهیبات رفته بحکومت آنجا قناعت کرد و در سنه اثنی و عشرین و ستمایه در گذشت
وی بعلاقات لسان و فصاحت بیان ممتاز بود و این قطعه که در باب شکایت عمش ابی بکر و برادرش
عثمان بنام عباسی نوشته فصاحت و بلاغت او معلوم توان کرد

مولای ان ابابکر و صاحبه — عثمان قد غصبا بالسیف حق علی
وهو الذی کان قد ولاه والده — فاستقام الامر حین ولی
فخالفاه وحلا عقد بیعته — والامر بینهما والنص فیه جلی
فانظر الی حظ هذا الاسم کیف لقی — من الاواخر ما لاقی من الاول

ملک عادل ابوبکر بن نجم الدین ایوب در بیست و سوم ربیع الآخر
سنه ست و تسعین و خمسمایه بمصر در آمده اولا اظهار اطاعت ملک منصور بن ملک عزیز کرد و آخر او را
به پیش عمش ملک ظاهر غازی بحلب روان داشته خود باستقلال صاحب ملک و مال گشت و در سنه خمس
عشر و ستمایه وفات یافت **ملک کامل محمد بن ملک عادل** بعد از پدر در مصر بر تخت نشست و در جمادی
بیست و یکم رجب سنه خمس و ثلثین و ستمایه وفات یافت **ملک عادل ابوبکر بن ملک کامل** بعد از پدر پادشاه
شد و در جمعه نهم شوال سنه سبع و ثلثین و ستمایه او را خلع کرده در قلعه جبل محبوس ساختند و در سنه اربع و اربعین
و ستمایه بحکم برادر بقتل آمد **ملک صالح نجم الدین ایوب بن ملک کامل** بعد از خلع برادر علی الفور بمصر آمده
بحکومت رسید و در شب دوشنبه منتصف شعبان سنه سبع و اربعین و ستمایه باجل طبیعی در گذشت
ملک معظم توران شاه بن ملک صالح در حدوث واقعه پدر در حصن کیفا بود و مسرعان
از عقب او رفته در نهم ذی قعده سنه سبع و اربعین و ستمایه رسیده بسلطنة نشست اما با غلامان پدر که
در کمال استیلا بودند در صدد ناهمواری در آمد و بعضی را بعزل و بعضی را بقتل تهدید کرد لاجرم
ایشان اتفاق کرده او را در دوشنبه بیست و هشتم محرم سنه ثمان و اربعین و ستمایه کشتند
و سلطنة آل ایوب در مصر بر طرف شد اما در یمن **شمس الدوله توران شاه بن نجم الدین**
ایوب در سنه تسع و ستین و خمسمایه لشکر آورده بر همه بلاد آنجا بتخصیص زبید و تعز
و عدن و غیر ذلک استیلا یافت و بنیاد حصون و قلاع نهاد و از آنجا بحکومت گماشته خویش

برادرش صلاح الدین یوسف رفت و حسب الصلاح او بحکومت اسکندریه رفته آنجا در شهور سنه ست وستین
وخمسمایه وفات یافت وی بغایت کریم بود باوجود مال مصر و اسکندریه چون بمرد دویست هزار دینار قرض
گذاشت و صلاح الدین ادا نمود سیف الاسلام طغتکین بن نجم الدین ایوب که برادر
در سنه سبع وسبعین وخمسمایه نشست و معاش پسندیده داشت آخر در شهور سنه ثلث وتسعین وخمسمایه وفات
یافت و در مدینه منصوره که از محدثات اوست مدفون گشت ملک معز فتح الدین اسمعیل بن سیف الاسلام
سفاک ظالم بود و نسبت خود به بنی امیه درست میکرد بحکومت نشست و بردست پسرش ابو الفدا
اسمعیل در رجب سنه ثمان وتسعین وخمسمایه کشته شد ملک ناصر ایوب بن سیف الاسلام
بسلطنة نشست و در شهور سنه اثنی عشر وستمایه وفات یافت ملک مسعود بن ملک
کامل بن عادل بفرمود جدش که حاکم مصر بود پادشاه یمن شد و بر حجاز نیز استیلا یافت
و در سنه ست وعشرین وستمایه در مکه معظمه فرمان یافت همانجا مدفون شد از توابع آل ایوب
معز الدین ایبک غلام ملک صالح نجمی بود بعد از ملک مسعود چند روزی برای [illegible] تمام
سلطنة بر ملک اشرف بن مسعود بن کامل نهاد و آخر او را بند کرده خود مستقل شد از ملک
صالح شجر الدر را که چند روزی خطبه بنام او خوانده بودند بخواست آخر چون دختر بدر الدین لولو را
از موصل برای او آورد شجر الدر غیرت کرده او را با مرا و بعضی غلامان بحرم در شب چهار
بیست و پنجم ربیع الاول سنه خمس وخمسین وستمایه کشت ملک منصور بن ملک معز الدین
ایبک که اسمش نور الدین علی بوده بعد از پدر پادشاه شد زن پدر را بقصاص صلب کرد
تتمه حکایت او در صحیفه ثانیه گفته شود انشاء الله ذکر ملاحده صباحیه
اسمعیلیه ایران المشهور بالموتیه هشت نفر بودند مدة دولتشان صد
و هفتاد و یک سال حسن صباح و هو حسن بن علی بن محمد بن جعفر بن الحسین
بن محمد الصباح که از نسل یوسف ذی نواس حمیری است که اصحاب اخدود عبارة از وی
و قوم وی اند و ذکرش پیش از این گذشته وی از اصحاب دیوان سلطان الب ارسلان سلجوقی

ملک مسعود

دراثنی

و پسرش ملکشاه بود و با نظام الملک وزیر معارضه میکرد افتاده بود و معارضات ایشان مشهور است و بعضی
ایشان در کتاب موسوم به دیباچة البیان مذکور کرده بانجام القصه چون کاری از پیش نبرد و متواری گشته بتدبیر آن مشغول
شد که فتنه بزرگ برانگیزد انتقام از نظام و سلطان کشد بهر نوع که بود در سنه احدی وستین واربعمایه
خود را بمصر رسانید بخلیفه المستنصر پیوست و اساس حسن ملقب بقاهر پسر نزار بن مستنصر اسمعیلی را
بدست آورده بایران آمد و در سنه ثلث وثمانین واربعمایه شتافت و در تقی جائی در الموت کرد و مردم
آنجا را بمذهب اسمعیلی دعوت کرد و در آن مذهب تصنیفات نمود و در الموت و سایر بلاد قهستان
تمکن پیدا کرد و دعاة بقلعه در کوه اصفهان و حصار النجان که در پنج فرسخی آنجاست و قلعه طبس و قلعه
و شکوه ابهر و کردکوه دامغان و قلعه ناظر خوزستان و قلعه طنبور آنجا که در حوالی اوجان واقع است
و حصار جلاوجان که واسطه است میان فارس و خوزستان فرستاده زبان و دل مردم آنجا را
با خود راست کرده آغاز فساد کرد و ملکشاه سلجوقی و نظام الملک وزیر بر دفع او اقدام نمودند
حوادث زمانی ایشان را بامور دیگر مشغول میداشت و کسی بر حسن دست نمی یافت و فدائیان
ملاحده پیدا شدند که هر که را میخواستند میکشتند از جمله نظام الملک را بکشتند و کار الموت و قلاع
ایشان فیروزی یافت و ایشان قوی شدند آخر حسن صباح بعد از سی و پنج سال که حکومت کرده بود
در شب چهار شنبه ششم ربیع الآخر وفات یافت بزرگ امید رودباری بموجب ولی عهدی
قائم مقام شد و قائم حسن بن نزار را بکشت و خود چهارده سال حکومت کرد و در بیست و ششم
جمیدی الآخر سنه اثنی وثلثین وخمسمایه وفات یافت محمد بن بزرگ امید بعد از وی بیست و پنج سال
حکومت کرد و در سیوم ربیع الاول سنه سبع وخمسین وخمسمایه فوت شد حسن معروف بعلی ذکره السلام
بعد از وی بسلطنة نشست و در نسب او خلاف است بعضی گویند پسر محمد بن بزرگ امید است اما خود چنین
ظاهر ساخته که پسر قائم حسن بن نزار است که بزرگ امید پدرش را کشت و او را نگاه داشت که [illegible]
اش باشد و بروایتی که صاحب گزیده آورده قائم حسن بن نزار را بحکم الکفر [illegible] ایشان امام بود لیکن
امام ایشان از منهیات کند آن را اصلاح دانند و امام را بخطا نسبت میدهند با چنین محمد بن بزرگ

امید حج شد و این حسن از ان بوجود آمده و محتملست که نسبت قاتل حسن بدست بزرگ امید بهم بوده باشد
و مؤید این قول است اعتقاد دعاة انجدان و اعراب الحسنانی با مصری بعینه با امام بود در عم
که درین ایام نواب کامیاب اعلی او را بعلت دعوی امامت در قلعه مقید و محبوس ساخت تا امر درجه درحق او
میکنند که او پسر شاه غریب الحدانی است چه شاه غریب با مادر او که منکوحه عرب الحسنانی بود جمع شد
و این پسر حاصل شد و باعتقاد ایشان این عمل چون از امام ایشان صادر شد قصور ندارد
طرفه آنکه شاه غریب در دوازده سالگی بر دو بکر بلوغ نرسید و زمان وفاة او درین نزدیکی بود
و اکثر مردم این زمان او را دیده اند و مع هذا این زنا بوی نسبت داده بود در علی را پسر او و امام خود
میدانند نعوذ بالله ممن یعتقد بامثال هذه الاعتقادات الباطلة علی ای حال حسن دعوی امامت کرد
و دعاة او را خواند خوانند یعنی خداوند و سادات خواندیه که حالا هستند بدو منسوبند بهر قول
ثانی که اظهر قولین است ای رهفدهم ماه رمضان سنه تسع و خمسین و خمسمائه بر منبر رفته گفت من امامم و تکلیف
از شما برداشتم و از منبر بزیر آمده افطار کرد و شراب خورد و گویند لواطه کرد و آنروز را عید القیام
نام کرد و ملحدی در مدح او گفته برداشت غل شرع بتایید ایزدی ازکردن زمانه علی ذکره السلام
و در ششم ربیع الاول سنه احدی و ستین و خمسمائه چهار سال حکومت کرده بود خواند محمد بن
الحسن بعد از پدر چهل و شش سال پادشاهی کرد و در دهم ربیع الاول سنه سبع و ستمائه متوفی شد
خواند جلال الدین حسن بن محمد الملقب بنو مسلمان بعد از پدر اظهار تقدس نموده بیعت کرد
و علانیه تفحص و فجور منع کرد دبرین لقب او را خوانند یازده سال پادشاهی کرد و در منتصف
رمضان سنه ثمان عشر و ستمائه باسهال در گذشت خواند علاء الدین محمد بن جلال الدین
حسن همان روش الحاد پیش گرفت و در جبال و یکا حکومت کرد و در سلخ شوال
سنه ثلث و خمسین و ستمائه فوت شد خواند رکن الدین خورشاه بن علاء الدین محمد
پادشاه شد هلاکو خان بر سر قلاع ایشان آمده در سلخ شوال سنه اربع و خمسین و اربع قلاع
ایشان را بگرفت و او را از قلعه میمون دز بیرون آورده بطرف ختای نزد منکوقاآن فرستاد

بر دست حسن بن ناماور از آل بویه که برادر زنش بود بقتل آمد

درا د

درا د بفرمان منکوقاآن کشته شد و انویری ماند شمس الدین نام فرار نموده خود را بتبریز انداخت
و نسب خود پنهان کرد و در آخر بشمس تبریز مشهور شد شمس تبریز که مولانا جلال الدین رومی اشعار بنام او
گفته اوست از شمس دو پسر ماند مؤمنشاه و قاسمشاه سادات انجدان قم گفته اند ما از نسل
مؤمن شاهیم و این حکایت که شمس تبریز مشهور جد ایشانست این بنده از سادات انجدانی معلوم کرده
و مصدق این حکایت آنچه امیر دولتشاه در تذکرة الشعرا در شرح حال مولانا جلال الدین رومی آورده
که حالات شمس الدین آنست که او پسر خواند جلال الدین بوده که از نژاد کیا بزرگ امیدست که داعی
الجبل بوده و خواند جلال الدین از کیش آبا و اجداد تبرا نموده دفترها و رسایل ملاحده را بسوخت
و شعار شریعت در بلاد و قلاع ملاحده ظاهر ساخت شاه شمس الدین را پنهانی بخواندن علم و ادب
بتبریز فرستاد و او در تبریز مدتی بعلم و ادب مشغول بود و او را از غایت حسن کودکی در میان [illegible]
گوش میداشتند و از زنان تبریز زردوزی آموخت و بزردوز از آن مشهور است اما صاحب نظم
سلسلة الذهب آورده که شمس الدین را آنکه میگویند که فرزند جلال الدین است که موسوم به نومسلمانست
غلط است وی پسر بازی است از شهر تبریز و بعضی گفته اند که اصل او از خراسانست از ولایت بازر
و پدر او بتجارة بتبریز افتاده و شمس در تبریز متولد شده بالجمله نسب اسمعیلیه طرفه نسبی است آن حکایت
اولین خلیفه مصر ایشان که مهدی لقب داشته و قصه عبدالله بن میمون القداح و آن حکایت ناکس جنس
و بزرگ امید و این حکایت سادات انجدان و نسب شمس تبریز رسانیدن والله اعلم بالصواب
ذکر تتمه ملوک باوندیه مازندران در فصل هفتم باب سیوم اسم قارن
بن شهریار بن قارن بن شروین رسانیده بودیم که بعد از جعفر بن شهریار ملک الجبال شد و او
نخستین مسلمانی است از آن طبقه و او را دو پسر بود سرخاب و مازیار رستم بن سرخاب
بن قارن بعد از جد بیست و نه سال حاکم بود و در زمان او رافع هرثمه با استصواب او
لشکر بمازندران آورده در آن اثنا او را بر سر خون گرفته بیکی از قلاع فرستاده و در آنجا در سنه
اثنی و ثمانین و مائتین وفات یافت شروین بن رستم بعد از قید پدر با امداد سامانیان والی

مازندران شده بعد از سی و پنج سال حکومت فوت شد شیخ ابوعلی بن سینا و ابوریحان بیرونی با او صحبت داشته اند
و در آثار الباقیه از او روایات نقل میکند و در معجم یاقوت حموی مذکور است که وی عروجی تمام یافته بر تمامی طبرستان و دیلمان
و قومس مستولی شد امیر نصر بن احمد سامانی بقصد وی توجه نموده بهزار جریب رسید و خواست که آنجا را از و
مستخلص کند اصفهبد طرق را بر او بسته تا سی هزار دینار زر بوی داد و از راه بیافت **اصفهبد شهریار بن شروین**
معاصر رکن الدوله دیلمی بوده و هفت سال حکومت کرده سیده زوجه فخر الدوله دختر شروین بن مرزبان بن رستم
بن شروین از بنی اعمام اوست و مرزبان نامه از تالیفات جد او مرزبان مذکور است **والا بن رستم** خود حالی شد
بعد از هشت سال ارتحال نمود **اصفهبد شهریار بن دارا** سی و پنج سال بعد از پدر حکم راند قابوس بن وشمگیر با او
او بملک خود رسید آخر میانه خلاف شده در شهور سنه سبع و تسعین و ثلثمائه بحکم قابوس کشته شد و قابوس بر آنجا استیلا یافت
گویند فردوسی شاهنامه را خواست بنام او کند چون بر این بمازندران رفته بود سلطان محمود بر و خواندند بجوایز آن کرد
اصفهبد رستم بن شهریار در ملک دخلی نیافت الا جماعتی بر و جمع شده داعیه ملک گیری داشتند در سنه ثمان عشر و اربعمائه
با علاء الدوله جنگ کرده گرفتار شد و در رجب سنه تسع عشر و اربعمائه در زندان وفات یافت و آن فرقه منقرض شد
اصفهبد حسام الدوله شهریار بن قارن بن سرخاب بن شهریار بن دارا که نخستین اصفهبد از فرقه ثانیه
باوندیه است [illegible] قارن بواسطه استیلاء آل زیار بر حال بود و در اواخر بعضی قلاع بدست
کاهی تخت یافتی کاهی [illegible] سپرد تا آنکه در سنه ست و ثمانین و اربعمائه [illegible] در اوایل سلطان ملکشاه در شهور سنه
ست و ستین و اربعمائه خروج نموده جنگ [illegible] آورده و بعد از او اقبال پادشاه عالی شد سلطان محمد بن ملکشاه
سنقر بخاری را با پنج هزار سوار بجنگ او فرستاده شکست بر سنقر بخاری افتاد سلطان محمد با او در صلح در آمده خواهر
خود را بنجم الدوله قارن بن شهریار مذکور که ولی عهد پدر بود داد و اصفهبد پس از سی و هفت سال حکومت در سنه [illegible]
وفات یافت **نجم الدوله قارن بن حسام الدوله شهریار** بموجب ولی عهدی بحکومت رسیده بعد از هشت سال
درگذشت **رستم بن قارن** بعد از پدر قایم مقام شده و میانه او و عمش علاء الدوله علی که در زمان پدر از دست
برادر بسلطان سنجر پناه برده و از آنجا بخدمت سلطان محمد آمده بود در گرفته بود و قتال شده علاء الدوله غالب آمد و رستم
بر دست [illegible] سلطان محمد زوجه پدرش مسموم گردید مدت ملکش چهار سال بود **علاء الدوله علی بن شهریار** بشکوه برادر

خواست

خواست در شهور سنه اثنی عشر و خمسمائه بحکم سلطان محمود بن محمد بمازندران رفته چنانچه گفته شد بر برادرزاده غالب
گشته مالک ملک گشت و بیست و یک سال حکومت کرده آخر بسبب مرض نقرس دست از حکومت باز داشت
و بعبادت مشغول شد **شاه غازی رستم بن علاء الدین علی** بحکم ارث والی آنجا گشته در شهور سنه اثنین و خمسین
و خمسمائه بالشکری عظیم بر الکای الموت تاخته ملاحده را بقتل و غارت کرده و اولاد ایشان را [illegible] بعد از وحشت چندان
خرابی کرد که ایشان الحال تلافی نتوانستند کرد و او را شاه غازی بدین سبب ملقب ساختند و هم در آن اوقات
امیر اینانق پناه بمازندران برد و علی برادر شاه غازی را که همواره با برادر خلاف ورزیدی بدست آورده بکشت
و این را برای شاه غازی خدمتی تصور کرده سر او را نزد شاه غازی فرستاد اما شاه غازی را خوش نیامد
و در سنه خمس و ستین و خمسمائه بواسطه حمایت امیر اینانق شاه غازی با غزان جنگ کرد پنج نوبت غالب آمد و
نوبت ششم عاجز فرار امیر اینانق از معرکه شکست بر شاه غازی افتاد و قریب [illegible] هزار کس از مردم شاه غازی کشته
شد و شاه غازی در سنه ثمان و ستین و خمسمائه که بیست و چهار سال دولت رانده بود و شصت سال عمر یافته
وفات یافت و در تاریخ کامل روز وفاتش را هشتم ربیع الاول ستین و خمسمائه نوشته اند **علاء الدین حسن**
بن شاه غازی رستم قایم مقام پدر شد جبار و سفاک بود و سیصد و چهارصد غلام صاحب حسن داشت
هر کدام که بگوشه چشم دیگری نگریستی سر بباد دادی آخر پس از نه سال حکومت در قلعه بوقت مستی بدست غلامان
کشته شد **شاه اردشیر بن حسن** که ممدوح ظهیر فاریابی است و ظهیر را رعایتها کرده چنانکه ظهیر در
قصیده از قصاید خود میگوید
شاید که بعد خدمت ده سال در عراق   نام هنوز خسرو مازندران دهد
و دلیل تشیعش این دو بیت ظهیر است که در قصیده مدح او بکار برده [illegible] گفته
عزم آن کرده ام که بر تابم   سوی مازندران عنان سفر
که بوجه معاش خود بخشند   مهر بو بکر و دوستی عمر
وی بعد از پدر [illegible] الطایف الحیل [illegible] سال حکومت کرده در سنه ثلث و ستمائه
وفات یافت **شمس الملوک بن شاه اردشیر** بحکم پدر در قلعه دارا محبوس بود و بعد از فوت پدر باتفاق
ارکان دولت بحکومت نشست بعد از چهار سال در شوال سنه ست و ستمائه بفرموده سید ابو رضا
حسین بن محمد ابو رضا الاوطری العلوی کشته شد و از او فرزند نماند و یکی از اولاد شاه اردشیر خوارزمشاه

بیاوردو وی برادر خود علیشاه والی جرجان را همراه او بمازندران فرستاد و خطبه بنام خوارزمشاه خواندند
و پسر کوچک شاه اردشیر در یکی از قلاع متحصن بود و سید علوی بدست زوجه خود که خواهر شمس الملوک بود
بقصاص کشته شد ذکر بقایای ملوک کاوباره رستمدار که در فصل پنجم مقاله اولی بعبدالله
بن ونداامید رسانیده بودیم افریدون بن قارن بن شهراب بن نامور بن بادوسبان بن
بن خورزاد بعد از وی حاکم شد و بعد از و بادوسبان بن افریدون بسلطنت رسید و مدت حکومتش چهار
و [illegible] سال بود و او در زمان محمد بن زید برادر داعی فوت شد شهریار بن بادوسبان بعد از و
پانزده سال حکم راند و ناصر الحق در زمان او خروج نمود هروسندان بن بندار بن شیرزاد بن افریدون
بعد از عم زاده والی شد مدت ولایتش دوازده سال بود در عهد او ناصر الحق بطبرستان لشکر کشیده هروسندان
باتفاق اولاد ناصر الحق لشکر بر داعی صغیر حسن بن قاسم بجرجان کشیده داعی شبیخون بر ایشان زد و هروسندان
کشته شد و چون او خال مرداویج بن زیار بود مرداویج داعی صغیر را بقصاص کشت شهریار بن جمشید بن دیوبند
بن شیرزاد بن افریدون در زمان هروسندان بحکومت رسیده دوازده سال والی بود و وفات شد
ابو الفضل محمد بن شهریار بن جمشید بن دیوبند بن شیرزاد بن افریدون بن قارن بن شهراب
بن نامور بن بادوسبان بن خورزاد چون میانه او و الغایز بابه ابو الفضل سید جعفر بن محمد مخالفت
واقع شد سید بگیلان رفت و او در رستمدار استقلال یافت اصفهبد حسام الدین زرین کمر
بن فرامرز بن شهریار بن جمشید پس از وی سی و پنج سال حکومت کرد سیف الدوله باحرب
بن حسام الدوله بعد از وی و هفت سال حکومت کرد حسام الدوله اردشیر بن سیف الدوله
پس از بیست و پنج سال حاکم بود فخر الدوله نامور بن نصیر الدوله بن سیف الدوله بعد از عم
سی و دو سال حکم کرد عز الدوله هزار اسف بن فخر الدوله بعد از پدر چهل سال حکم کرد شهرنوش بن
هزار اسف که عاقل و عادل و عالی همت بود و خواهر شاه غازی والی مازندران در نکاح داشت
سیزده سال حکم راند استندار کیکاوس بن هزار اسف بعد از برادر بیست و هفت سال حاکم بود
میانه او و شاه غازی مخالفت شده و در سنه ستین و خمسمایه وفات یافت استندار هزار اسف بن

شهر

شهرنوش بن هزار اسف بعد از عم حاکم شد و میانه او و شاه اردشیر پادشاه مازندران جدال
انجامید آخر وی از وی تنزل نزد اردشیر رفت و باز جهتی از وی برگشت و بر دست نصیر الدین خورشید
که یکی از بنی اعمام او بود کشته شد ملکش بیست و شش سال زرین کمر بن جستان بن کیکاوس
چون اردشیر بعد از قتل هزار اسف پادشاه علی را بحکومت رستمدار فرستاده بود و شنید که زرین کمر
مذکور بسن رشد رسیده خواست تا دختر خود را بدو داده او را والی سازد اهالی رستمدار قبول کردند
و بیستون نام شخصی را والی ساختند و پادشاه علی را بکشتند و زرین کمر متواری شد اردشیر لشکر
بدانجا کشید و بیستون بقلاع رودبار گریخت و اردشیر زرین کمر را حاکم ساخت حکومتش بیست و چهار سال
کشید و در سنه عشر و ستمایه درگذشت بیستون بن زرین کمر مذکور بعد از پدر ده سال
حاکم بود در سنه عشرین و ستمایه وفات یافت فخر الدوله نامور بن بیستون بعد از پدر بیست سال
حکومت کرد حسام الدوله اردشیر بن بیستون در حدود گیلان حکومت بیشتر کرد و برادر
کهترش اسکندر که از طرف مادر خوارزمشاهی بود در ناتل والی گشت استندار شهراگیم برادر دیگر بعد از
اردشیر قایم مقام شد تتمه حکایات او در صحیفه ثانیه مبین گردد انشاء الله ذکر اکراد و الوار
که بحکومت رسیده اند اما از اکراد طایفه که در
دیار بکر حاکم بوده اند احمد بن مروان از متجنده قادر عباسی بود قادر او را نصیر الدوله لقب
ساخته بجزیره و دیار بکر فرستاد و پنجاه و دو سال سلطنت آنجا کرده صاحب جاه شد عمرش زیاد
از هشتاد سال بود در سنه ثلث و خمسین و اربعمایه وفات یافت نصر بن احمد بعد از و سلطنت نشست
و میانه او و برادرش سعید محاربات شد وی در میافارقین بجای پدر و سعید در آمد بحکومت نشست
نصر در سنه اثنی و سبعین و اربعمایه متوفی شد سعید بن احمد در خمس و خمسین و اربعمایه درگذشت
منصور بن نصر قایم مقام پدر شد و در جنگ فخر الدوله بن جهیر وزیر جد و پدرش شکست یافت و بعد از آن
بر دست جکرمش صاحب موصل گرفتار شد و او را در جزیره در خانه یهودی مقید داشتند تا در محرم سنه
تسع و ثمانین و اربعمایه وفات یافت و آن دولت بر و منقرض شد طایفه که

طایفه که در دیار بکر حاکم بوده اند

جکرمش

طایفه‌ای که در دینور و شهرزور و توابع بوده اند

در دینور و شهرزور و توابع بوده اند حسنویه بن حسین در زمان رکن الدوله بن بویه
کار او عروج یافت و با رکن الدوله عصیان پیش گرفت بنابرین رکن الدوله وزیر خود ابو الفضل بن عمید را
با جمعی در شهور سنه خمس و خمسین و ثلثمایه بسر او فرستاد حسنویه ایشان را بالصلح باز گردانید و وفات وی در سنه
سیوم ربیع الاول سنه تسع و سبعین و ثلثمایه بود بدر بن حسنویه بعد از پدر بحکومت رسید و در سنه ثمان و ثمانین
و ثلثمایه او را از دیوان بغداد ناصر الدوله لقب داده شد و او از دینور تا اهواز خوزستان و بروجرد و اسد آباد
و نهاوند اقطاع آن محال در تصرف داشت در سنه خمس و اربعمایه بمحاصره قلعه کوشجد رفته حسین بن مسعود را محصور کرد
و چون زمستان صعب بود لشکرش هر چند خواستند که بر گردند تمکین نکرد آخر بی طاقت شده طایفه جورقان دفع
او کرده فرار نمودند هلال بن بدر میانه او و پدر صفای نبود هم در سنه مذکوره میانه ایشان جنگ شده و بعاقبت گرفته
آخر هلال در جنگ فخر الدوله وزیر بغداد گرفتار شده محبوس گردید و چون هلال الدوله شنید که شمس الدوله دیلمی صاحب
همدان پسر فخر الدوله در الکای بدر طمع کرده هلال را بیرون آورده لشکر همراه نمود و او متوجه الکای موروثی شده
میانه او و شمس الدوله در ذی حجه سنه خمس و اربعمایه جنگ شده هلال هلاک گشت طاهر بن هلال هنوز در حبس
خلاص نشده بود که از دست جد پناه بفخر الدوله برده بعد از او بسر الکای جد آمد و آخر بدست شمس الدوله
گرفتار گشته در سنه ست و اربعمایه خلاص شده هم در ان سال بدست ابی الشوک بقتل آمد بدر بن طاهر بن هلال
در سنه ثمان و ثلثین و اربعمایه بحکم ابراهیم ینال حاکم قرمیسین و دینور گردید ابو الفتح محمد بن عیاد مدت بیست سال
حکومت کرده در حلوان در شهور سنه احدی و اربعمایه فوت شده و او از قبیله اکراد دیگر است و دار الملکش
قرمیسین و شهرزور بوده ابو الشوک بن محمد بن عیاد ملقب بحسام الدوله در سنه احدی و عشرین و اربعمایه
بر الکای قوما استیلا یافت و پیوسته میانه او و برادران نزاع بود مهلهل بن محمد ملقب بابی الماجد
در سنه اثنی و اربعمایه بخدمت طغرل بیگ رسیده خلاصی برادر خود سرخاب را که محبوس بود در خواست
نموده درجه قبول یافت سرخاب بن محمد بعد از خلاصی از قید طغرل بیگ بحکومت قلعه ماکی رفته بقیه عمر
آنجا بسر برد و قبل ازین بار فتنه انگیزی قومش او را در سنه تسع و ثلثین و اربعمایه گرفته پیش ابراهیم ینال برده بودند
و او یک چشمش را کنده بود سعدی بن ابی الشوک بدست عمش سرخاب گرفتار شده در قلعه او

بوی

نسب کردان
دو وجه تسمیه ایشان

محبوس بود تا انکه ابو العسکر ولد سرخاب او را بعد از واقعه پدر خلاص کرد و او در سنه اربع و اربعین
و اربعمایه با لشکری از جانب طغرل بیگ بعراق عرب رفته خود مهلهل را بگرفت سرخاب بن بدر
بن مهلهل الملکی بابی الفوارس المعروف با بن ابی الشوک عمی والی شهرزور و دقوقا بوده در شهور
سنه خمس و خمسین و اربعمایه بر قلعه جنکان که مدتی از تصرف ایشان بدر رفته بود دست یافت وی در سنه
خمسمایه وفات یافت ابو منصور بن بدر بعد از برادر بحکومت رسیده مدت صد و سی سال امارت در
دودمان او بود اما الواب باید دانست که در نسب این دو وجه تسمیه ایشان اقوال مختلفه بسیارست
از جمله عقیده بعضی آنست که حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام جمعی جهت آوردن کنیزان بترکستان
فرستاده و برا حرزی تعلیم نمود که از شر شیاطین محفوظ باشند چون آن معتمد از ترکستان کنیزان
بدست آورده معاودت نمود بولایت مازرود رسید شبی که در انجا نزول داشت آن حرز را فراموش
کرد بنابرین شیاطین آن شب فرصت یافته بصورت آن معتمد برآمده با آن کنیزان جمع شدند چون کنیزان
بخدمت حضرت سلیمان رسیدند و عیب بودن ایشان معلوم شد حضرت سلیمان از آن معتمد پرسید که
هیچ جا آن حرز را فراموش کردی گفت آری در ولایت مازرود پس آنحضرت امر نمود که مجموع آن کنیزان
ثیبه را بدانجا برده سر دادند و دیوان در ایشان تصرف کردند و از ان حاصل شدند و بعضی گویند
که فوجی از اعراب با حضرت سلیمان در مقام بغی و طغیان در آمده از روی تغلب دست بر کنیزان او کرده
رسانیدند و از ان متولد شدند و زمره را اعتقاد آنست که در ایام ضحاک چون هر روز دو کس
کشته مغز ایشان را برای ثعبانهای ضحاک مرهم میساختند و مطبخی بعضی اوقات بر ایشان رحم
کرده سر یکی را بکشت و یکی را سر بداد آنان که خلاص میشدند از آبادانی گریخته بکوه و بیابان پناه
میبردند بتدریج جماعتی شدند و کرد ازیشان متولد شدند و اطلاق اسم کرد بر ایشان جایز
آنست که در ولایت مازرود موضعی است که آنرا کرد خوانند و در دربندی که در حوالی آن قریه واقع است
موضعی که آنرا کرد گویند جماعتی که اول بموقع اول خاسته اند بکرد موسوم و طایفه که از قریه ثانیه
پدید آمده ملقب بکرکشته اند والله اعلم بحقایق الاحوال اما طایفه کرد بر دو قسم اند یکی را

بعضی گویند

در زمره

لر بزرگ گویند و دیگری را لر کوچک لر بزرگ قبیله‌ها بوده و فرقه بوده اند ۱ عقیلی ۲ هاشمی ۳ استرکی ۴
ماکوی ۵ بختیاری ۶ جوانکی ۷ بیدانیان ۸ زاهدیان ۹ علایی ۱۰ کوتوی ۱۱ بتوی ۱۲ سلامی
۱۳ نوانکی ۱۴ اشتوی ۱۵ ستوی ۱۶ راکی ۱۷ حاکی ۱۸ ارونی ۱۹ استکی ۲۰ کوی ۲۱ لیراوکی ۲۲
مموی ۲۳ بختوی ۲۴ کاکشی ۲۵ ماستی ۲۶ اوتکی ۲۷ زنکی ۲۸ توانی ۲۹ کیا ۳۰ مرکه ۳۱ کورد ۳۲ کولارد
اما لر کوچک اصول ایشان سه قبیله اند اول قبیله سلوری مع جنگروی دوم قبیله جنگروی
که نوزده شعبه بوده اند ۱ کاوند ۲ زز ۳ جنگروی ۴ فضلی ۵ سوندی ۶ لالی ۷ کاکای ۸
ورخوارکی ۹ دری ۱۰ ویرانیر ۱۱ ویانکده ۱۲ واری ۱۳ امارکی ۱۴ ابوالعباسی ۱۵ علی‌جانی ۱۶
کنجایی ۱۷ اسکلی ۱۸ جودکی ۱۹ مداری سوم قبیله اوتری اینها که مذکور شد اصول بودند
اما توابع و فروع ده فرقه اند ۱ کرسکی ۲ کنبلی ۳ روزبهانی ۴ ساکی ۵ شادلوی ۶ دواد و عباسی
۷ محمدکاری ۸ ماهی ۹ اسانهی ۱۰ ارکی و حالا خود اضعافا مضاعفه شده و اسم ایشان فیما اولی
مذکور و مسطور است الحال شروع کنیم در امرا و حکام ایشان لر بزرگ فضلویه ملقب فتح الله
که جد پانزدهم اتابک یوسفشاه است از نسل کردیه و ساکن غربی شام بود طغرای او ملک الغرب بسته می نوشتند
صد و بیست سال زیست علی بن فضلویه در زمان پدر پیشوای قوم شد و میانه او و سلاطین شام نزاع بود
ابراهیم بن علی سی سال از پدر با مهر و شامیان کشی بران قوم شبیخون آورده جمعی را بکشتند و ابراهیم جوان
تیز رسید با اقوام که والی میافارقین آمد و مدت شصت سال حکومت کرد کسویه بن ابراهیم فرصت
با انتقام مقتولان قوم در شکارگاهی والی شام را بکشت و بالکلیه از آن اکا جلا نموده با آذربایجان آمد و چهل
و پنجاه سال سرداری قوم کرد و با پادشاه گیلان وصلت نمود بکی بوالحسن پسر عم کسویه قوم خود را بکردستان
آورد و در پیرکو دشت اشتران کوه منزل گرفت تا که هیشلی شکری بر سر آن قوم ریختند و اکثر آن قوم بقتل آمد
ابوالحسن بن بکی بعد از پدر چهل و سی سال پیشوا بود کسویه بن بوالحسن بعد از پدر پنجاه و چهار سال سرداری
کرد محمد بن بوالحسن بن کسویه بعد از جد سردار قوم شد و چهل سال حکومت کرد علی بن محمد بعد از او
بحکومت رسید و پنج سال سرداری کرد او را دو پسر دولتمند بود محمد و ابوطاهر و برادران نزد اتابک

لر بزرگ

چون

چون اتابک بکلهٔ بن مودود بعد از برادران خود و برادر دیگرش سنقر غالب آمده بود برادران خود را ترتیب کرده
در خصین و حساره کوه گیلویه و توابع با مدینشان داد و برادران پدر را لوس با بدان ولایت برادر و چون
فرصت بدست اتابک زنگی افتاد ایشان را از آنجا اخراج نمود و علی در سنه اربع و ثلثین و خمسمایه بدست مردم شول
مقتول شد محمد بن علی ده سال حکومت کرد ابوطاهر بن علی در ایام برادر در خدمت دار الخلافه بود و اکثر املاک کردستان
باقطاع او مقرر شد و بعد از برادر بمیان قوم آمده سی و چهار سال حکومت باستقلال کرد ملک هزاراسف
بن ابی طاهر بعد از پدر بحکومت نشست صاحب قران آن طایفه بود و میانه او و اعدا معرکهای عظیم شد و او غالب
آمد در شهور سنه عشرین و ستمایه وفات یافت عماد الدین پهلوان بن هزاراسف بغایت عظیم الشان
شده در اصفهان موضع زرده را از قضاة آنجا بمبلغ بیست و چهار هزار خانی بخرید و وقف کرد و مزار خود در آنجا تعیین
نمود و در سنه ست و اربعین و ستمایه رحلت کرد نصرة الدین کلجه بن هزاراسف بعد از برادر بحکومت رسید
و چون دو سال و نیم بگذشت در غره ذی حجه سنه تسع و اربعین و ستمایه وفات یافته در کوه خانه پدر مدفون شد مظفر
الدین تکله بن هزاراسف بحکومت نشست تتمه حکایت او و این قوم در صحیفه ثانیه ذکر رود ان شاء الله تعالی
ذکر حکام ماوراء النهر اولا خانان افراسیابی نژاد چون ذریه اغوز
بر ترکستان مستولی شدند ذریه افراسیاب متفرق گشتند و بعد از بیجت اطراف ماوراء النهر جمعی گرده
اول کسی که از ایشان داعیه سلطنت ماوراء النهر کرد بغراخان بن سلیمان بن ایلک بود و شهاب
الدوله و هارون بن بود که ابو علی سیمجور و فایق منجلاب نوح سامانی کفران نعمت کرده او را باسلطنت ماوراء النهر اغرا کردند
وی بدان لشکر عظیم در شهور سنه ثمانین و ثلثمایه نهضت کرده دو سه مرتبه با ختیان نموده سمرقند و بخارا را بگرفت
و امیر نوح فرار نموده به ایل شط رفت درین اثنا خان را مرضی صعب دست داد و علاجش هوای ترکستان دانسته
متوجه ترکستان شد و در راه وفات یافت ایلک خان و شمس الدوله ابونصر احمد بن علی بن موسی بن سنقر اجدا
و ابن سنقر اجدا کافر بود شبی بخواب دید که شخصی از آسمان فرود آمده بدو میگوید اَسلِم تَسلَم فی
الدُّنیا والآخرة صباح مسلمان شد و قومش بجمعیت او بشرف اسلام دریافتند موسی پسرش
بجای او سردار قوم شد تا آنکه وفات یافت و ابونصر بن علی که به ایلک اشتهار یافت فرزندزاده اش سلطنت

منسوب شد و در روز شنبه دهم ذی قعده سنه تسع و ثمانین و ثلثمائه بخارا در آمد و عبد الملک سامانی
را بدست آورده باوزکند فرستاد و تمامی ماوراء النهر را ضبط نمود و در سنه سبع و تسعین و ثلثمائه با سلطان
محمود غزنوی در دو فرسنگی بلخ مصاف داده شکست یافت و داعیه انتقام داشت مهلت نیافته در سنه
ثلث و اربعمائه فرمان یافت طغان خان برادرش بعد از او بر سریر نشست و در آن اثنا بمرضی مبتلا شد
در زمان او قریب صد هزار خرگاه از اتراک مغول متوجه الوس او شدند وی با وجود ضعف در سنه ثمان و اربعمائه
بمدافعه شتافته بر ایشان ظفر یافت و در همان سال فوت شد ابو المظفر ارسلان خان برادر دیگرش
بجای او نشسته در عشر و اربعمائه با سلطان محمود غزنوی جنگ کرده مغلوب شد و در حین هزیمه اکثر لشکرش
در جیحون غرق شدند قدرخان بن یوسف بن بغراخان هارون بن سلیمان بنیابت او در سمرقند
والی بود بغایت عادل و نیکو سیرت بود بسلطنت رسیده در سنه ثلث و عشرین و اربعمائه درگذشت ارسلان
خان بن قدرخان صاحب کاشغر و ختن و بلاساغون بود و مدة العمر شراب نخورده بود میانه او و برادرش
بغراخان جنگ شد و اسیر گردید بغراخان بن قدرخان که صاحب [illegible] و طراز و اسبیجاب بود بعد از برادر
استقلال یافته ولایت عهد به پسر خود جعفر تکین داد خاتونش که از وی پسری کوچک موسوم بابرهیم داشت
رنجیده خان و جعفر تکین را با بعضی امرا زهر داد و ارسلان خان را که در بند بود بخفیه هلاک کرد و در سنه تسع و ثلثین
و اربعمائه ابرهیم خان بن بغراخان که بعد از این فتنها پادشاه شده بود بر سر ینالتکین که عصیان ورزیده
فرستاده و در آن جنگ کشته شد و نسل بغراخان بر افتاد ابو المظفر طفغاج خان ابرهیم بن نصر
که هم از آن دودمان بود و پدرش ترک دنیا کرده در زاویه معتکف بود خودش بحکومت سمرقند قیام داشت پادشاه
گشته در سنه ستین و اربعمائه بمرض فالج درگذشت پسرش شمس الملوک خاقان که اسمش نصر بود بحکم
ولی عهدی بجای او نشست در زمان او الب ارسلان سلجوقی لشکر بماوراء النهر کشید و چنانکه در حکایت او مذکور شد
بزخم کارد یوسف کوتوال درگذشت و او بر خود داماد الب ارسلان بود و دختر عینچ خان برادرش در حباله
سلطان ملکشاه بود و شمس الملوک فاضل و فصیح و خوش نویس بود و در ذی قعده سنه اثنی و سبعین و اربعمائه فات
یافت خضر خان برادرش اندک وقتی بعد از او حکومت کرد احمد خان بن خضر خان ولی عهد پدر بود

و با مردم سلوک بد میکرد بنابر آن سلطان ملکشاه در سنه اثنی و ثمانین و اربعمائه بماوراء النهر رفته او را بچنگ آورد
و مقید کرده باصفهان نزد عمه اش ترکان خاتون فرستاد و بار دیگر سلطان ملکشاه او را بسلطنت آنجا فرستاد
و آخر الامر احمد خان در سنه ثمان و ثمانین و اربعمائه بتهمت الحاد کشته شد قدرخان بن عمر خان بن احمد خان
در سنه تسعین و اربعمائه بسلطنت نشست و در سنه خمس و تسعین و اربعمائه طمع در خراسان کرده در ترمذ با سلطان سنجر
مصاف داده در آن معرکه اسیر شد و بقتل رسید محمد خان بن سلیمان خان بن داود بغراخان که همشیره زاد
سنجر بود او را بماوراء النهر حاکم کرده در عهد پسرش سلطان سنجر بود و در خمس و عشر و خمسمائه بسلطنت نشست و او را
ملقب بارسلان خان ساختند و پسرش نصر را که ولی عهد بود در شهور ثلث و عشرین و خمسمائه سید اشرف علوی و کلانتر
سمرقند بقتل آورده یاغی شدند و او از سنجر استمداد نموده بالشکر بسمرقند توجه نمود و پیش از رسیدن او سمرقند مفتوح
گشته بود ارسلان کس بسلطان فرستاده عذر خواست سلطان آن عذر را خوش نیامد و متوجه سمرقند شد و در آن
ایام سلطان بشکار رفته دوازده کس را دید که در صحرا ایستاده اند ملازمان سلطان ایشان را گرفتند چنانکه ظاهر شد
که ایشان بفرموده خان در قصد سلطان بوده اند بنابرین سلطان اهتمام کرده در ربیع الاول سنه اربع و عشرین
و خمسمائه سمرقند را گرفته خان را مقید ساخته نزد دختر ترکان خاتون او را فرستاد و مقید صاحب کامل الی خواهر زاد
سلطان و سلطان بر خود داماد او شده و پادشاه مقید بشرع بوده اند چگونه خاله خواهر زاده را
تواند خواست چون عایشه خاتون عمه سلطان در حباله شمس الملوک خاقان بوده بعد از وی تواند بود که
در عقد سلیمان پسر ارسلان در آمده باشد حسن تکین بن علی بن عبد المؤمن که هم از آن خاندان
بود بحکم سلطان سنجر بسلطنت نشسته و اندک وقتی حکومت کرده وفات یافت محمود خان بن محمد خان
مذکور بن قبل را سلطان سنجر تربیت نموده در سنه ست و عشرین و خمسمائه بسلطنت آنجا روانه کرد و در رمضان
سنه احدی و ثلثین و خمسمائه وی در حدود خجند با کورخان جنگ کرده منهزم بسمرقند بازگشت و سلطان سنجر
بجهة او آمده وی نیز چنانکه در احوالش مذکور است مغلوب شد و محمود خان ترک خان و مان گفته در خدمت سلطان
می بود و بعد از سلطان بسلطنت خراسان رسیده آخر در رمضان سنه ست و خمسین و خمسمائه بدست مؤید الدین
آینه کول کشته شد و در آن ایام برادر طفغاج خان بن محمد خان در ماوراء النهر والی بود چون شکوهی نداشت حکومتش

نزل بود آخر طائفه قارلق او را کشته در صحرای انداختند و آن واقعه در شهور سنه تسعین و خمسمایه بوده **جلال الدین علی**
بن حسن الملقب بکوزی خان بعد از واقعه جنگ سنجر و کورخان که در قطوان واقع شد بتربیت کورخان
والی ماوراء النهر شد و بغوخان سردار طایفه قارلق را بخطای که از و سر زده بود در سنه ثلث و خمسین و خمسمایه بکشت و دیگر
امرا چون الچین بیک و پسران بغو مقتول بایل ارسلان خوارزمشاه متوسل گشته او را بر آن داشتند که لشکر
بماوراء النهر کشید چون خبر بخان سمرقند رسید تمامی صحرا نشینان آنجا را بحوالی سمرقند برده بدانجا تحصن
نمود دران اثنا ایلک ترکمان با ده هزار سوار بمدد خان رسید و بین الفریقین مصالحه شد
سلطان عثمان بن علی بن حسن از ارغ دبغرا خان که بسبب علو رتبت و منزلت بسلطان السلاطین اشتهار
داشت چون دختری از کورخان خطبه کرد و مراد سلطان قطب الدین محمد خوارزمشاه علی رغم کورخان دختر خود
مرو داد و میان ایشان الفتی اتفاق نیفتاد و بجور رستی عظیم رسید لاجرم از دوستی سلطان گشته بکورخان متوسل
گشت بنا برین سلطان قصد او کرد لشکر کشید و سمرقند را بگرفت و او را بجنگ آورده خواست که عفو کند دختر ایشی
وی را در شهور سنه تسع و ستمایه بجبر هلاک کردند و آن دودمان باو منتهی شد **ذکر قراختاییان**
که بکورخان ملقب بودند پیش از زمان ولادت چنگیز خان بسببی از اسباب قوشتین طاغو
که به **کورخان اول** معروفست و کورخان بلغت ترک یعنی خان خانان با شصت هزار از اقوام از قراختای
بیرون آمده در حدود قرقیز نزول کردند و چون وی بغایت عادل و کافی و خوش خلق بود قبایل ترک در تبع شدند
دران ولا صاحب بلاساغون که از اولاد افراسیاب بود ضعفی تمام داشت کورخان در شهور سنه اثنی و عشرین
و خمسمایه بر ولایت او دست یافته نام کورخانی بر خود نهاد و چون در سنه ست و ثلثین و خمسمایه موافق سل
در قطوان حدود سمرقند با سلطان سنجر جنگ کرده غالب آمد کار او بالا گرفت و بر تمامی ماوراء النهر و بلخ
فرمانده خوارزمشاهیان مال بوی میدادند آخر در ماه رجب سنه سبع و ثلثین و خمسمایه وفات کرد و دو زن بلخ
تفایش داشت بعد از او **کو ما لک نوح جبانش** لقب کورخانی یافته بمذهب شوهر عمل میکرد بعد از اندک مدتی
نوبان برادر کورخان او را بتهمت بمعاصی از میان برداشت و به **کورخان ثانی** ملقب گشته سلطنت
کوشلک پسر طایانک خان حاکم نایمان از دست چنگیز خان پناه بدو آورد و سلطان محمد خوارزمشاه

از

از دست محصلان کورخان که تحصیل وجه مقرری می آمد بتنگ آمده و باتفاق سلطان عثمان پادشاه سمرقند
بجنگ او رفته و در ربیع الاول سنه سبع و ستمایه با لشکر او تا نیکو طراز برادر بزرگ بر لقب خان جنگ کردند
و قراختاییان شکست فاحش یافتند و تانیکو اسیر شد و از آن وهنی بحال کورخان راه یافت دران اثنا کوشلک
که با کورخان یاغی شده بود تاخت بر سر کورخان آورد و کورخان در سنه عشر و ستمایه بر دست کوشلک اسیر شد
و بعد از دو سال بمرد و دیگر کسی از ایشان در ماوراء النهر بسلطنت نام نبرد
صحیفه ثانیه در ذکر سلاطین عالم بعد از انقراض
بنی عباس باید دانست که در زمان اسلام چون بنی عباس بخلافه منسوب شدند
تا زمان مامون در هیچ ملک از ممالک عجم و عراق و حجاز عرب کسی بسلطنه موسوم نبود در زمان او
طاهر ذو الیمینین در عجم آغاز سلطنت نهاد و مرتبه بمرتبه در هر مملکت پادشاهی معین شد اما عزه
خلفای بغداد میداشتند و اسامی ایشان در خطبه می آوردند خلفا نیز برای ایشان سلطنه منشور
میفرستادند و لقب تعیین میکردند آخر الامر کار عباسیان بهیچ کشید ایشان را عزتی داند
و از ملک گیری و ملک داری باز ماندند تا آخرین ایشان مستعصم بود **طبقه**
ایلخانیه مغول از سلک خواقین ترکستان از ذریه اغوز خان از نسل یافث بن نوح که ذکر اجمالی
بعد ازین در سلک خواقین ترکستان خواهد آمد بایران آمده بنی عباس را بر انداختند و ممالک عرب و عجم را
مسخر ساختند و مجمل این حکایت آنست که چون سلطنت ترکستان بچنگیز خان بن یسوکا بهادر رسید
او را داعیه جهانگیری شد و همیشه این سودا در سر میپخت که بچه عنوان تصرف در عجم تواند کرد
بحسب اتفاق چنین واقع شد که جمعی از معتمدان خود جهة ابتیاع منسوجات و ترکات ایران زمین
همراه خواجه احمد جندی که برای تجارت متردد بود بایران فرستاد ایشان چون باترار رسیدند غایر
خان از جانب سلطان قطب الدین محمد خوارزمشاهی حاکم آنجا بود قضا را از خواجه مذکور و رفقا
رنجیده ایشان را شهید ساخته اموال ایشان برای خود ضبط کرد و عرضه بسلطان قطب الدین محمد نوشت
برین مضمون که جمعی از مغولان و جاسوسان با اموال بسیار در لباس تجارت برین سرحد آمده اند اما غرض

ایشان جاسوسی مملکت سلطان مذکور درین باب تامل ناکرده امر بقتل آن جماعت کرد و غایرخان ایشان را
از تیغ بگذرانید و اموال ایشان را متصرف شد این خبر بچنگیز خان رسید چنگیز خان ایلچی بطلب غایر خان مذکور
نزد سلطان قطب الدین محمد فرستاد سلطان محمد ایلچی چنگیز خان را بکشت این خبر که بچنگیز خان رسید
بهیچ وجه گنجایش تغافل و تهاون ندید و در شهور سنه خمس عشر و ستمایه متوجه ایران زمین شد در آن
وقت سلطان قطب الدین محمد در عراق عجم بود وی نیز عساکر جمع آورده بما وراء النهر رفت و با جمعی
از لشکر چنگیز خان که بجنگ او مامور شده بودند و جوجی بزرگ زاده بودند دوچار زد و با ایشان محاربه نمیاد
کرد با آنکه در آن محاربه شکستی بوی نرسید و بنیروی پهلوانی سلطان جلال الدین منکبرنی بساط معرکه
بقایی ریخته شد اما سلطان قطب الدین محمد را رعبی عجب از آن لشکر در دل نشست و از ما وراء النهر
بملک خود باز گشت و لشکریان خود را بواسطه ضبط قلاع و سرحدها از خود جدا کرد و بخراسان آمده
کس بخوارزم فرستاد که مادر و خانه کوچ اخراج متوجه مازندران شوند و خود بعراق آمد درین اثنا
خبر آوردند که سیستای بهادر و جبه نویان با سی هزار سوار از جیحون گذشته سراسیمه او تعاقب گشته
از عراق بگیلان و مازندران و از آنجا بجزیره آبسکون رفت و عقب آن خبر رسید که خانه کوچ و اطفال
کار او خوارزم بمازندران رفته بود چون لشکر مغول رسید بقلعه ایلال متحصن شدند اتفاقا آب قلعه خشک
شد و بی علاج شدند و امان از لشکر مغول خواسته قلعه تسلیم کردند و مغولان خانه کوچ سلطان را
باخراس نزد خان روان داشتند خان اولاد ذکورش را بکشت و حرمهای او را برابر اسرا قسمت
کرد و والده اش را مقرر داشت که لباس ماتمیان درپوشیده نوحه کنان پیش پیش اردو بروند و باهم
من ذلک و در اثنا سلطان محمد بر آمد و در بیست و دوم ذی حجه سنه سبع عشر و ستمایه متوفی شد
چنانکه در حکایت سلطان مذکور مجملا بیان شد مجملا لشکر مغول بر دیار عجم مسلط شدند و از اطراف
و جوانب رخنه در آن دیار کرده از قتل و اسر و نهب دقیقه فرو نگذاشتند تا سلطان جلال الدین
منکبرنی قوة یافت و چند مرتبه دفع ایشان کرد چنانکه در شرح حال او ذکر شد چون واقعه مفقود
شدن سلطان جلال الدین بر آن جماعت منقح شد ایشان طمع در ایران کردند و چنگیز خان وفات

باقی بود و سلطنت باوکتای قاآن رسید و همچنین از وی نیز بحسب نوبت منکو قاآن بن تولی خان رسید
وی یک برادر خود قبلا قاآن را بتسخیر خطا و ختن مامور ساخته برادر دیگرش هلاکو را لقب ایلخانی داده
بجانب ایران زمین فرستاد وی در سنه ثلث و خمسین و ستمایه بایران آمد و از کنار جیحون تا اقصای
روم بحیز ضبط در آورده ملاحده اسمعیلیه را در سنه اربع و خمسین و ستمایه مستاصل ساخت و استاد البشر
قدوة المحققین خواجه نصیر الدین محمد بن محمد بن الحسن الطوسی از عذاب صحبت ملاحده و حبس قلاع ایشان خلاص یافت
مصاحب خان شد هلاکو خان حکیم مشرب بود و اعتقاد تمام بخواجه پیدا کرده استدعای رصد و زیج
از و کرد خواجه او را تکلیف فتح بغداد و استیصال بنی عباس کرد و ابن العلقمی وزیر مستعصم نیز مکاتیب
بخان می نوشت و ضعف حال عباسیه عرض میکرد که بر فور می باید آمد که بعهد من کار بغداد را با خلیفه صرف
تمام دهم و درین اثنا نامه نقبای نجف نیز رسید مشتمل بر حدیث مروی از حضرت امیر المومنین مشتمل بر آنکه بغداد
بتصرف ترک در خواهد آمد و دفع تسلط عباسیان خواهند کرد و آن حدیث شریف در منهاج الکرامه
آیة الله العلامه شیخ جمال الدین حسن بن سدید الدین یوسف بن المطهر الحلی باین عبارة مسطور است که ملک
بنی عباس یسر لا عسر فیه لو اجتمع علیهم الترک والدیلم والسند والهند والبربر
والطبرستان علی ان یزیلوا ملکهم لما قدروا وان یزلوا حتی یشذ عنهم موالیهم
وارباب دولتهم و تسلط علیهم ملک من الترک و یاتی علیهم من حیث بدا ملکهم
لا یمر بمدینة الا افتتحها ولا ترفع له رایة الا نکسها الویل الویل لمن ناواه فلا یزال
کذلک حتی یظفر ثم یدفع الظفر الی رجل من عترتی یقول بالحق و یعمل به لهذا
هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان در صفر سنه ست و خمسین و ستمایه بغداد را گرفته مستعصم عباسی
عباسی را با اولادش و هشتصد هزار کس بروایة اقل کشت و بر تمامی ایران زمین و روم استیلا یافت از جیحون تا
یرلیغها در ایام او بنام منکو قاآن و امیرهای ارغون آقا که قاآن رفیق او ساخته بود و متعلق بود او را ایلخان می نوشتند
و قاآن می نوشتند و دار السلطنتش تبریز بود و خواجه نصیر الدین رصد در مراغه ساخت و زیج خانی
درست کرد و وفات خان مذکور در نهم ربیع الآخر سنه ثلث و ستین و ستمایه واقع شد **اباقای خان بن هلاکو خان**

بعد از وی ابقاخان عم در جمعه سیوم رمضان سنه ثلث و ستین و ستمایه بسلطنت نشست محقق طوسی در عهد او وفات
کرد تاریخ هشتم ذی حجه سنه اثنی و سبعین و ستمایه در کاظمیه مدفون شد و خان مذکور در ششم محرم سنه احدی و ثمانین
و ستمایه موافق قوییل در همدان در جهان وزیر خواجه شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان پنجاه درگذشت تکودار
اغول الموسوم باحمد خان و سواین هلاکو خان بعد از واقعه برادر بسلطنت نشست در روز یکشنبه سیزدهم ربیع الاول
سنه مذکوره در اله تاق شرف اسلام دریافت کفار لشکر تتار بسبب اسلام با او دو هوای شدند اکثر جانب
ارغون پسر اباقا گرفته او را بسلطنت تحریص کردند چون احمد خان حال برین منوال دید لشکر بر سر او بهم
آورده برای دفع برادرزاده بخراسان رفت و او را بدست آورده مقید ساخت و رفیقی که خود در اردو بود دو جی
مخصوص بشکاری با بیری رفته بود امرا که مستحفظ ارغون بودند ارغون را از حبس بردن آورده بسلطنت نشاندند
و احمد خان از ان ورطه گریخته بولایت سراب آذربایجان آمد با درش قوتی خاتون مغولان قراوناس بر سر او آمد
او را گرفتند و نزد ارغون بردند ارغون وی را بقصاص برادر خود قنقرتای که بفرمان او کشته شده بود در
دوشنبه جمدی الاول سنه ثلث و ثمانین و ستمایه بکشت ارغون خان بن اباقا خان در هفتم جمدی
الاخر سنه مذکوره بر تخت نشست و امیر بوقا را که باعث خلاص او از حبس بود امیر الامرا ساخت و خواجه
شمس الدین محمد جوینی صاحب دیوان را در عصر دوشنبه چهارم شعبان همان سال تحت تهمت در کنار رود خانه
اهر تومان شکس آذربایجان کشت و خود در چاشت روز شنبه پنجم ربیع الاول سنه ست و تسعین و ستمایه
در قراباغ اران وفات یافت گیخاتو خان بن اباقا خان در زمان حدوث واقعه برادر در روم بود امرا او را
بر جناح استعجال طلب داشته بسلطنت نشاندند و وزارت بصدر جهان خالدی داد و سم خان وی و وزیر
مبذر و مسرف بودند دخل بخرج ایشان وفا نمیکرد لاجرم تدبیر چاو کردند و آن مستلزم نفرة لشکر و رعیت
گشت چاو عبارة از مهر پادشاه بود که بر جای زر ده بعوض طلا و نقره رایج ساختند بایدو خان بر وی خروج کرده
اکثر امرا بجانب او رفتند وی گریخت و بعد از آن او را بدست آورده در صفر سنه اربع و تسعین و ستمایه کشتند
بایدو خان بن طراغای بن هلاکو خان در هشتم جمدی الاول سنه مذکوره در اوجان بر تخت نشست غازان
خان بر وی خروج کرده وی را در آخر ذی قعده همین سال بقتل آورد غازان خان الموسوم بسلطان محمود

ابن

ابن ارغون خان در خراسان بود بعراق آمد چون داعیه سلطنت داشت امیر نوروز لقا با او گفت که اگر تو
مسلمان بشوی تعهد کنی که سلطنت ابتو قرار دهیم وی نیز خواهان این معنی بود و پیشه طالب اینچنین کی انه
امرا تا مسلمان ادر اسلام با او همداستان شدند که با احمد خان کردند چون این مژده از امیر نوروز شنید در چهارم
شعبان سنه اربع و تسعین و ستمایه برادر کوشکی که بحکم ارغون خان بود بمقام لار دماوند طوی عظیم ترتیب
کردند و غازان خان غسل کرده بجامهای شیخ سعد الدین حموی لبس شده بر بالای قصر رابعه و در پایه تخت بقدم
مواضع بحضرت آورده کار پادشاه و شیخ صدر الدین ابراهیم حموی کلمه شهادتین تلقین کرد و او از روی صدق و اخلاص
کلمه بر زبان راند و مسلمان شد و تمامت لشکریانش قریب بشتاد هزار کس کبیر او صغیر با او موافقت کرده مسلمان
شدند ... بود ... سلطان محمود و برادرش الجایتو را الجایتو بسلطان محمد موسوم ساختند و این
پرتو بر کستان وادیها بنیر اسلام هدا شد و بعد از ان غازان خان متوجه آذربایجان شد چون بکرود رسید
ایلچی نزد بایدو خان فرستاده طلب قاتلان گیخاتو خان کرد رسول بر وفق مرام بازگشت غازان خان مخالفت
بر افراشت و از انجانب نیز لشکر در حرکت آمد قراولان یکدیگر رسیدند و محاربه بوقوع پیوست قراول بایدو شکسته شد
غازان خان ایلچی دیگر نزد بایدو فرستاده سخنان محبت آمیز گفت و گفت جنگ قراولان بی وقوف بوده بایدو نیز
در برابر کلمات دوستانه گفت و قرار برین یافت که هر دو پادشاه با هم ملاقات نموده در انجاح مرام یکدیگر کوشند و صلح
باتمام رسانیده روز دیگر با هم ملاقات کردند و غازان خان التماس انجو عراق و فارس کرد که املاک ارغون بود و قبول
افتاد الا آخر الامر بنابر افساد امرا صحبت صلح بهم رسید و غازان خان بخراسان برگشت امیر نوروز بجزری
اندیشیده بر سر ایلچی گری بجهه بایدو رفت و با امیر طغاجار و بعضی امرا عهد و پیمان در میان آورد که اساس سلطنت
بایدو در نوردند و غازان را بر سریر سلطنت جا نشانند بایدو چند روز امیر نوروز را بر سم ایلچی نگاه داشته بالاخره
امیر نوروز سوگند یاد کرد که اگر خان مرا رخصت انصراف دهد غازان را بربسته بملازمه آورم بایدو فریب خورده او را رخصت
داد و امیر نوروز بخدمت غازان خان آمده تدبیرات خود عرض کرد و مستحسن افتاد و غازان این حال خواجه
صدر الدین زنجانی وزیر بخدمت غازان خان آمد و شمه از میلان خاطر امرای بایدو بجانب غازان خان
عرض کرد و غازان خان با امیر نوروز و خواجه صدر الدین و جمعی از معتمدان رای اتفاق نموده لشکر ساخته خود بعزم

ایشان نهضت کرد و امیر نوروز با آنجماعه ایلغار کرده شبی در موضعی که از آنجا تا اردوی بایدو دو منزل بود
فرود آمدند و امیر طغاجار و بعضی دیگر امرا که همراه بایدو بودند از وصول امیر نوروز خبردار شدند نزد او
آمدند و بایدو روی بفرار نهاد و امیر نوروز بر عقب او تاخته در حوالی نخجوان بدو رسیده روز چهارشنبه
اجل حتمی ساختند و در شش کرامت غازان خان آوردند و غازان خان در عاشر ذی حجه سنه اربع و تسعین
وستمائه قدم بر سریر جهانبانی نهاد و در سنه احدی و سبعمائه بارس سال جمع تاریخ خانی کرد و طرح عمارت شنب غازان
در غایت خوبی جهت تاریخ سبع و تسعین و ستمائه کرده در عرض چهار سال تمام شد شنب یعنی خوابگاه و در آنجا
گنبد و مسجد و مقبره و مدرسه عمارتی که بلند ساخته شهر جهت ترتیب کردند یاقوت مستعصمی خطاط در عهد او وفات
یافت و غازان خان سی و سه سال عمر داشت و هشت سال و نه ماه سلطنت کرده برادرش سلطان محمد
اولجایتو خان را که بخدابنده مشهور است ولی عهد کرده وفات یافت و این بیت تاریخ وفاتش گفته
بسال هفتصد و سه ز هجرت اندر شوال بروز یازدهم وقت عصر یکشنبه شد از نواحی قزوین شهنشاه غازان بسوی خلد که باد آنجا جای خوش

سلطان محمد خدابنده یعنی شاه اولجایتو بن ارغون بن ابقا خان بن هلاکو خان بن تولی بن چنگیز خان

اولجایتو بزبان مغول یعنی فرخنده آن سلطان عالیشان بموجب ولیعهدی برادر از خراسان آمده در دوازدهم ذی
حجه در اوجان همراه بود در نواحی ابهر بار دو رسید و در دوشنبه پانزدهم شهر بر سریر جهانبانی ارتقا یافت و در سنه
خمس و سبعمائه طرح شهر و قلعه سلطانیه انداخته در سنه ست و سبعمائه یورش گیلان نمود و امیر قتلغشاه که امیر الامرا
بود کشته شد و امیر چوپان سلدوز آغاز ترقی کرد و در سنه سبع و سبعمائه صدر جهان بخاری حنفی که عازم حج بود
و خواجه عبد الملک شافعی قاضی القضاة ممالک سلطان در باب مذهب مباحثه در دست داده تقبیح مذهب یکدیگر
کردند همیشه باد خصومت میان گبر و جهود ز هر طرف که شود کشته سود اسلام است جابر بن سلطان تحقیق
و تفحص مذاهب کرده در سنه ثمان و سبعمائه در قشلاق بغداد بطواف نجف اشرف رفته جوابی دید و بسعی
امیر ترمتاز و جمعی دیگر مذهب حق شیعه امامیه اثنی عشریه اختیار کرد و خطبه و سکه باسامی ائمه
اثنی عشر علیهم السلام مزین ساخت و حضرت سلطان المحققین برهان المجتهدین آیة الله العلامه شیخ جمال الدین
حسن بن سدید الدین یوسف بن المطهر الحلی در عهد آن سلطان تحقیق تصانیف معتبره که حالا در ار

مومنین

مومنین رایج است بوده و اکثر کتب در مذهب مثل کتاب نهج الحق و کشف الصدق و کتاب منهاج الکرامة فی معرفة الامامة
و غیر آن بنام نامی او تصنیف کرده و اهالی اصفهان بتقدیم مانعه پیش آمدند و قبول مذهب حق نکردند در سنه
عشر و سبعمائه متوجه شد که بیست هزار سوار در آنجا بروند و تمام آن را تادیب کنند متوزاین از قوه
بفضل یافته بود که بتقدیم سفیان ملا ابو یحیی را گرفته در درگاه آوردند و در صدد آن بود
که قتل عام در اصفهان نماید این داعیه صورت نیافت و سلطان در شب عید فطر سنه ست عشر و سبعمائه
وفات یافت حمد الله مستوفی تاریخ وفاتش گفته از هفتصد و شانزده چو ماه بگذشت آنگاه و کمال در آنجا بگذشت
بگذشت ز جهان ... آنگاه ز حال خویش آگاه گشت سی و شش سال عمر یافت و ولادتش در دوازدهم محرم سنه ثمانین
و ستمائه اتفاق افتاده در بیابان زمان مرو و خرسن طالع جوزا مدت سلطنتش دوازده سال و نه ماه سلطان ابو سعید بهادر خان
بن سلطان محمد بنیابت پدر در خراسان می بود بحکم ولیعهدی از خراسان آمده در دوازده سالگی در
سلطانیه بر سریر سلطنت جلوس نموده مدار ملک و مال در دست امیر چوپان سلدوز بود چون در ربیع الآخر
سنه تسع عشر و سبعمائه بعضی امرا چون قورمشی و غیره بقصد امیر چوپان لشکر کشیده آغاز فتنه کردند امیر چوپان
سلطان ابا سعید با لشکر بجانب ایشان برد و سلطان بنا بر جلادت فطری در آن معرکه داد مبارزت داد
بهادری داد و دفع آن فتنه بصولت آن شهریار و صدمت تیغ آبدارش شد لقب بهادر خان کرد و بعد از این لقب
او بر سلاطین اطلاق شد اما عاقبة الامر از چوپانیان رنجیده ایشان را در سنه ثمان و عشرین و سبعمائه برانداخت
و وزارت که تعلق بدمشق خواجه بن امیر چوپان داشت بخواجه غیاث الدین محمد رشیدی داد و سلطنتش در زمان سلطان
بی زوال بود و چون شنید که خبر توجه ازبکان از دشت قپچاق از راه شروان بجانب قراباغ اران شنید
لاجرم برای دفع ایشان از مستقر سلطنت نهضت کرده قشلاق سلطانیه و قراباغ گرفت و در آنجا بیمار شد
و در سیزدهم ربیع الآخر سنه ست و ثلثین و سبعمائه رحلت کرد این بیت تاریخ وفاتش این قطعه در سلک نظم آورد

چون گذشت از سال هجرت هفتصد و سی و شش　　وز ربیع الآخرین هم سیزده بگذشته بود
در قراباغ ار سلطان اعظم بو سعید　　دست تقدیر الهی افسر شاهی ربود

مدة عمرش سی و دو سال و مدة سلطنتش نوزده سال بود و اکثر رواج مذهب امامیه آنچه میدیدند کما

درخیال داشت وی با تمام نتوانست رسانید چرا که امرا و لشکریانش برای امور ملکی بهم در افتادند و او
باصلاح حال ایشان مشغول بود و از اهالی ممالک در باب تمشیت امر مذهب اثنا عشری بظهور رسید که بعضی
مثل اهالی قزوین و همدان و درجزین و ساوه از ابای سلطان محمد که با ایشان قرار داده بود مذهب برگشتند
و بعضی خود چنین سر فرو دیاورده مصر در مقام مناقشه بودند مثل اهالی اصفهان مثلا از عراق عجم
بغیر قم و آوه و شهر کاشان و قصبه دامغان نی و از فارس شیراز و توابع و از دار المرز مازندران
با تمام و رستمدار و طالقان و استراباد و از خراسان سبزوار و تون و ولایاتی که حالا تشیع مشهور اند
و از عراق عرب اکثر بغداد و حله و نجف اشرف و عتبات عالیات سدره مرتبات که تشیع قایم بوده اند
دیگر جمیع اهالی از ممالک محروسه او خوانخواه بتقلید سلطان محمد قبول مذهب کرده بودند و خوانخواه کرده بودند
در تیه ضلالت سرگشته ماندند اما سلطان ابو سعید در مذهب شیعه بود و اعتقادش بحضرت قطب الاقطاب
شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی دلیل تشیع است وی فضایل بسیار داشت از جمله در خط شاگرد
قدوة الکتاب خواجه عبد الله صیرفی است و چنین مشهور است که کتابه درگاه عمارت سلطانیه
بخط سلطان مذکور است حمد الله مستوفی قزوینی مستوفی ممالکش بود و تاریخ گزیده بنام خواجه غیاث
الدین محمد وزیر در زمان وی نوشته و شیخ اوحدی جام جم را که مسایل حکمی به از آن کسی نظم ننموده
بنام او و وزیر مذکور رزین ساخته بعد از وفات سلطان ابی سعید هرج و مرج در ایران پدید آمد
در دیار بکر و آذربایجان طایفه چوپانیه از نسل مغول پادشاهزاده را بسلطنت برداشته حکومت کردند
و در عراق عرب و خوزستان طایفه جلایر که ایشان را ایلکانیه گویند دست برآورده بسلطنت نشستند
و در عراق عجم از زنجان تا قزوین عادل آقا بتحت تصرف آورده پادشاهانه زیست میکرد و در اصفهان
و یزد و کرمان و آل مظفر سلطنت بنیاد نهادند و در فارس شیخ ابو اسحق انجو پادشاه شد
و خراسان میان سربداران و جونی قربانی و ملوک کرت قسمت یافت و در گیلان و مازندران استندار
ملوک طوایف استقرار یافتند و در استراباد طغا تیمور خان متولی حکومت گشت و ما این تفصیل علی
سبیل الاجمال بیان کنیم اما اول واقعی که در بین قرآت ایلخانیان روی داده عرض کرده بعد از آن ذکر

ملوک

ملوک طوایف مذکوره شروع کنیم انشاء الله پوشیده نماند که چون سلطان ابو سعید وفات یافت و خبر فوتش
آمدن اوزبک کرم بود خواجه غیاث الدین محمد رشیدی باتفاق جمعی از امرا ارپا خان بن سوسه
بن ملک تیمور بن اریق بوکا بن تولی خان را بسلطنت برداشتند و بحسن تدبیر خواجه مذکور دفع غایله
اوزبکان شد اما ولدش پیدا نبود و هم آن قال سلطان الجایتو رحمه چون ملکه بو سعید بنیاد خورش داد
ارپا خان طفل بود که عنان اختیارش در دست خواجه مذکور باشد مردی بود خود اهمیت و کاردان
و در زمانی که سلطان ابو سعید در خراسان می بود وی از توران زمین آمده و امرای عراق و آذربایجان بجانب
نیکرفت و ایشان نیز با او اتفاق و بیعت کردند و غیر از خواجه وزیر کسی مرتبه او بود وی در مقام قرار جمع کردن
و ناحق بودن در امور و امرای مملکت نیز از وی تنگ آمدند و امرا هر یک برای خود پادشاهی بدست کردند از جمله علی
پادشاه اویرات که خال سلطان ابی سعید بود موسی خان بن علی بن بایدو خان را بسلطنت برداشته
از دیار بکر بر ارپا خان خروج کرد و در کنار آب جغتو در روز چهارشنبه هفتم رمضان سنه ست و ثلثین و سبعمائه
جنگ شد و حشری عظیم بود شکست بر ارپا خان افتاد و ارپا خان و خواجه غیاث الدین محمد کشته شدند
و امیر شیخ حسن نویان جلایر ایلکانی که پسر عمه سلطان ابی سعید بود محمد خان بن یول قتلغ بن ایل تیمور بن
انبارجی بن منکو تیمور بن هلاکو خان را بپادشاهی برداشته علی پادشاه و موسی خان را بکشت و پادشاهی
عراق عرب رسید چنانکه حکایت او و آل او گفته شود و طغا تیمور خان بن سودای بن بابا بهادر از نسل
جوچی قسار برادر چنگیز خان در عراق و آذربایجان باد از سلطنت تشریف آورد و بحسن تدبیر امیر شیخ حسن
چوپانی دست از سلطنت شسته باستراباد رفت و ذکر او در سلک ملوک طوایف کرده خواهد شد
و ساتی بیک خاتون بنت سلطان محمد خدابنده را امیر شیخ حسن چوپانی بسلطنت برداشت
و آخر الامر عزل رحیفه حالش کشیده سلیمان خان را از نسل هلاکو بسلطنت برداشته ساتی بیک
خاتون را بحباله او در آورد و در تبریز عمارتی عالی که حالا بعمارت استاد و شاگرد مشهور است ساخت
القاب او بر کتابه آن نوشت و جهان تیمور خان بن آلافرنگ بن کیخاتو خان را امیر شیخ حسن
نویان جلایر ایلکانی مذکور در بغداد بپادشاهی برداشت و چون و جنگ سلیمان خان و محمد

سعی کرد قول نمود خود دم استقلال زد و انوشروان خان را ملک اشرف چوپانی بعد از فوت در حق امیر شیخ حسن چوپانی بخانی برداشت و باز فرو نشست حکایت امیر شیخ حسن و ملک اشرف نیز در اکثر ملوک طوایف مذکور خواهد شد غرض از بیان احوال این پادشاهزادگان بود که به قاعده منقرض شدند

ذکر ملوک الطوایف اول در عراق عرب و خوزستان

و بعضی از حدود عراق عجم ایلکانیان از قوم جلایر بعد از ایشان حکومت و سلطنت نمودند

اولهم امیر شیخ حسن بن امیر حسین بن امیر آقبوقا بن امیر ایلکان محمد خان بن یولقتلغ را از نسل هلاکو خان بسلطنت نامزد کرده دفع ارپا خان و خواجه غیاث الدین محمد نمود و بعد از آن موسی خان و علی پادشاه اویرات را نیز از میان برداشت و دلشاد خاتون بنت امیر دمشق خواجه بن امیر چوپان سلدوز را که زن سلطان ابی سعید بود بنکاح خود درآورد چون در حدود نخجوان در بیستم ذی حجه سنه ثمان و ثلثین و سبعمائه با امیر شیخ حسن چوپانی که ساتی بیگ خاتون را بحکومت تعیین کرده بود جنگ کرد و شکست یافت و محمد خان مذکور کشته شد بعد از آن طغا تیمور خان را بسلطنت دعوت کرده از جرجان با آذربایجان آورد و بر سر امیر شیخ حسن چوپانی که مشهور بود با امیر شیخ حسن کوچک و ساتی بیگ خاتون را بپادشاهی برداشته بود برد شیخ حسن کوچک چون دو دشمن چنین دید التجا به عقل دوراندیش برده در آیینه رای خدیعه آرای صورت فریبی که طغا تیمور را دفع تواند کرد مشاهده نموده در حال کرمی را نزد او فرستاده پیغام داد که ما را اعتبار آنکه پادشاهی نسل تو در ستانی آمد احتیاج بدان داشت که دختری را سلطنت نام کنیم اکنون که تو طالب این مسند باشی ما را چه دولت به از این اما تا به مشارکه و مساهمت شیخ حسن بزرگ خواهیم اگر تو در مقام دفع او باشی ما ساتی بیگ خاتون را بنکاح تو درمی آوریم و ترا بر مسند سلطنت می نشانیم و کمر خدمتکاری بر میان جان می بندیم چون این پیغام بآن مغول ساده ضمیر رسید هوای ازدواج خاتون او را در سر افتاده اقبال تمام بدین سخن کرد و گفت اکنون هر چه صلاح باشد بعمل آریم شیخ حسن کوچک چون دید که حیله او تاثیر در وی کرده بجد در پیغام فرستاد که وقتی ما را بر حقیقت پادشاه اعتماد حاصل می آید که دو کلمه بخط و مهر مبارک عنایت فرماید که چون چوپانیان دست یابند در دفع ایلکانیان بکند

ماهر

کرد انسته پیشوای الوس و ایشان بخوض فرمودیم آن ساده لوح رقعه بهمین مضمون نوشته زد او فرستاد و دیده انتظار در راه نهاد و منتظر جواب آن شد که کی اتصال با خاتون و اتصال بر سریر سلطنت میسر گردد آن نامه قوی پذیرد شیخ حسن کوچک خود همان نوشته را نزد شیخ حسن بزرگ فرستاد که هر چند تو با ما در مقام علاوتی و خان مغول نیز در اشد به بر سر ما آورده اما ما تو را اینجا مزاحم نیستیم باقی هر چه صلاح داند عمل نماید شیخ حسن بزرگ ازین معنی متاثر گشته یک الغوا بخان را طلب داشت و آن نوشته را بدو نمود و او آزار داشته و نزد خان برد و طلا پنها کرد و خان از آن منزل کشته عنان بکوچ کرد و همان راهی که آمده بود بازگشته بجرجان رفت و امیر شیخ حسن ایلکان نیز از امیر شیخ حسن چوپانی و ساتی بیگ خاتون برخاسته ایلکانی خود رفت و جهان تیمور بن الافرنگ بن کیخاتو خان را بسلطنت تعیین نمود نوبتی دیگر داعیه محاربه با امیر شیخ حسن چوپانی کرد و در آن ایام امیر شیخ حسن چوپانی سلیمان خان را از نسل هلاکو خان بپادشاهی برداشته ساتی بیگ خاتون را بحباله او درآورده مهم آذربایجان و دیار بکر و بعضی از عراق عجم را استحکامی داده بود و امیر شیخ حسن ایلکان جهان تیمور را در آن محاربه یافته او را معزول نموده خود دم استقلال زد و شیخ حسن چوپانی مردی محیل بود بکر و جنگ و صلح و خدعه و فریب بغیر از عراق عرب و خوزستان هیچ محل با امیر شیخ حسن ایلکانی نگذاشت و امیر شیخ حسن مذکور عراق عرب و کردستان را بضبط درآورده بیست سال حکومت کرد و کوفه در عهد او ویران شد و در سنه سبع و خمسین و سبعمائه وفات یافته در نجف اشرف مدفون شد در نجف مرا خوش است جای که ازان رتبت دره و عالم آرزوکی تراداییم و بس

سلطان شیخ اویس بن امیر شیخ حسن ایلکانی

که از دلشاد خاتون متولد شده بود و هاکوستانی گوید بسال هفتصد و پنجاه و هفت تا جب باتفاق ایلی یاری خلاق نشست خسرو روی زمین شیخ اویس قا قرار تخت سلاطین و ملک عرب بسلطنت عراق عرب و خوزستان رسید و بعد از آن اخی جوق را که بعد از چوپانیان آذربایجان متولی بوده و آذربایجان را نیز بتصرف آورد و اکثر عراق عجم را نیز بگرفت و شاه محمود مظفری به دارالفارس الکرت چون نوزده سال باستقلال پادشاهی کرد در جمعیت و هفتم ربیع الآخر او را در تبریز صداع عصبی عارض شد ه در شب شنبه غره جمادی الاول سنه ست و سبعین و سبعمائه وفات یافت او در تبریز در پیران شاد مدفونست

سلطان حسین بن سلطان شیخ اویس

بعد از پدر هشت سال پادشاهی کرد و در سن یوسف

عهد خود بود و اردبیل ایرا در خود سلطان احمد داده بود در وقتی که سلطان حسین لشکر بر قلعه شهر بار
فرستاده بود و پای تخت خالی بود سلطان احمد از اردبیل آمده وی را بکشت و بجای وی بنشست و کان ذلک
فی محرم سنه اربع و ثمانین و سبعمایه میانه سلطان حسین و شاه شجاع مظفری محاربات کلی واقع شد
سلطان احمد بن سلطان شیخ اویس چون بر تخت نشست لشکر توقتمش خان در
سبع و ثمانین و سبعمایه از راه شروان به تبریز آمده قتل و اسر کردند و در سنه ثمان و ثمانین و سبعمایه که چهار سال
از سلطنت او گذشته بود امیر تیمور گورکان با آذربایجان آمده مسخر کرد و سلطان احمد بعراق عرب رفت
و هفت سال دیگر آنجا بود و چون امیر تیمور ببغداد رفت سلطان احمد بمصر گریخت و عراق عرب تصرف امیر تیمور
داد و بعد از وفات امیر تیمور دیگر سلطنه بغداد و عراق عرب نصیب او شد و پنج سال دیگر در آنجا حکومت کرد
و تیمور باره ببغداد آمد و در سنه ثلث عشر و ثمانمایه به تبریز آمده و با قرا یوسف ترکمان که نوکر و نوکرزاده خاندان
ایشان بود و در مصر با هم می بودند و با بر سببی از اسباب رنجش واقع شده بود در تبریز جنگ کرد
و بر دست او کشته شد و پهلوی پدر مدفون شد ایام سلطنتش با وجود انقلابات بیست سال کشید
و دیگر کسی از آن طایفه پادشاه نشد الا سلطان اویس بن شاه ولد بن شاهزاده شیخ علی
بن سلطان شیخ اویس که در شوشتر بسلطنه نشسته بود خوزستان و بصره و واسط را مسخر گرفت
و شوشتر را دار الملک ساخت و در سنه اربع و عشرین و ثمانمایه لشکر ببغداد کشیده بر دست لشکر … جهانشاه
بارانی کرمش … شاه محمد در بغداد بود اسیر گشته بقتل آمد و سلطان محمود برادر سلطان حسین … در شوشتر
بسلطنه نشست میرزا سلطان ابرهیم بن میرزا شاهرخ گورکان تسخیر حویزه و دزفول نموده شوشتر را
محاصره کرد و بواسطه قحطی از اخبار رجعت نمود و در سنه خمس و عشرین و ثمانمایه چون مجددا آوازه توجه
میرزا سلطان ابرهیم شنید شوشتر را گذاشته بعراق عرب رفت و حله و مشهدین و انبار
و واسط و توابع را بتصرف آورد و در آن اثنا مرض صعب پیدا کرده سلطان حسین بن علاء الدوله بن سلطان
احمد را از قرا عثمان آبیدی طلب داشته ولیعهد کرد و در سنه سبع و عشرین و ثمانمایه در گذشت
سلطان حسین بن علاء الدوله بعد از او بحکومت رسیده باروی حله ساخت و شهر اربیل را

علوفه

آذربایجان و توابع

آذربایجان و توابع

علوفه داده و آخر امیر اصفهان بن قرا یوسف که والی بغداد بود حله را بر او محاصره کرد و بنابر قحطی سلطان
حسین با امان نزد اصفهان آمد و اصفهان بغایت غدار بود در سنه ست و ثلثین و ثمانمایه او را بقتل
آورد و انقراض آن دودمان شد اما چوپانیان اولاد امیر چوپان سلدوز اند که جمله الملک سلطان
ابی سعید بوده و بعد از آن منصب او گرفتار شد امیر تمورتاش بن امیر چوپان از ارجند و والی الروم بود و چون
حادثه پدر را بدان … پادشاه ملک ناصر پادشاه مصر برد و ناصر او را در شهور سنه ثمان و عشرین و سبعمایه
کشته سرش نزد سلطان ابی سعید فرستاد امیر شیخ حسن بن تمورتاش در ارزن الروم بود و بعد از فوت
سلطان ابی سعید خروج کرده با شیخ حسن جلایر و محمد خان بمحاکمه گذشت در سیم ذی حجه سنه اثنی و ثلثین و سبعمایه
جنگ کرده غالب شد و ساتی بیک خاتون را پادشاه کرد و بعد از آن سلیمان خان را پادشاه کرد و در اکثر
حکایات او در ضمن حکایت امیر شیخ حسن جلایر مذکور شد آخر عزة ملک زوجه اش در شب چهارشنبه بیست و
هفتم رجب سنه اربع و اربعین و سبعمایه او را بخفیه خبه کرده هلاک ساخت و خواجه سلمان ساوجی این … گفته
زهی … … در افرجب اتفاق افتاد حسن زنی چکوه زنی خیرات حسان بزور بازوی خود خصیتین شیخ حسن
گرفت محکم و میداشت تا برد … زهی خجسته زنی … بعد از وی ملک اشرف بن تمورتاش
بحکومت نشسته انوشیروان نام قبچاقی را بسلطنه موسوم گردانیده آغاز ظلم و بیداد کرد و در زمان … اسم او
اهالی و اکابر را مستاصل ساخت علما و جلا اختیار کردند قاضی محیی الدین بردعی در دشت قبچاق رفته مجلس وعظ
بر آراست و جانی بیک خان اوزبک که حکایت او در سلاطین ترکستان مذکور خواهد شد در آن مجلس حاضر
گشت و او وعظ بغایت اثرناک گفت چنانچه از دیده حاضران رود سرشک روان شد و خان را
رقت حاصل گشته مترصد آن بود که قاضی او را نوعی بدایت نماید که موجب نجات از عذاب آخرة باشد
وی در اثنای وعظ حکایت بیداد ملک اشرف بیان کرده جانی بیک خان را بطلع ثواب آخرة بدفع او
تحریص کرد وی در سنه ثمان و خمسین و سبعمایه بآذربایجان آمده و اشرف بگریخت و بخوی او را گرفته
نزد خان به تبریز آوردند و با قبح وجهی مقتول شد و در آن … خان گشت او … جانی بیک …
بعد از آن جانی بیک خان باز بدشت قبچاق رفته پسر خود بردی بیک را در آذربایجان گذاشت بعد از

اندک روزی خبر [illegible] جانی بیک خان به بیردی بیک رسید بیردی بیک اخی جوق نام امیری را بنیابت
گذاشته خود بشتافت رفت و اخی جوق بر دست سلطان شیخ اویس ایلکانی که ذکر شد آذربایجان و توابع بتصرف
وی درآمد چنانکه گذشت و دیگر از چوپانیان کسی را دولت یار نشد و **عادل آقا نام امیری** چند روز حکومت
کرد و بعضی حدود آذربایجان و زنجان رود و سلطانیه و بعضی حدود از عراق عجم و آوه و ساوه را با شیخ
حسنین برچیدند و ملک را متصرف خود در آوردند و در مملکت فارس و شبانکاره
امیر شیخ ابواسحق بن محمود شاه **بن محمد بن** فضل الله مشهور بآق خواجه و هو المعروف [illegible]
که از ذریه خواجه عبد الله انصاری پیر هری است و بواسطه آنکه عبارة از املاک خاصه سلاطین باشد که
حالا بخالصه معروفست ایاعی(?) بانجو ملقب بود، در زمان سلطان ابی سعید بهادرخان بتقویت امیر چوپان
در شیراز صاحب دخل بود، و اقتدار تمام داشته بعد از وفات سلطان ابی سعید که هرج مرج روی نمود او نیز
چون سایر ملوک طوایف خطبه و سکه بنام خود کرد و چهارده سال سلطنت باستقلال نمود آخر بطالع نحس اصفهان
بر دست امیر شاه سلطان خواهرزاده امیر مبارز الدین محمد مظفری گرفتار شد و او را بشیراز برده بدست
ورثه میر حاج ضراب که مقتول او بود بحکم امیر مبارز الدین محمد مذکور دادند تا در میدان سعادت که ساخته
و آراسته شیخ ابواسحق مذکور بود بقتل آوردند خواجه حافظ در مرثیه او ابیات بسیار گفته بعین قطعه تاریخ آنکه
میرود: بروز کاف و الف از جمادی الاول | بسال فا و لام و ذکر حا و نون علی التقی(?) | جمال دین یمانی شاه شیخ ابواسحق
سپهر حلم و حیا آفتاب جاه و جلال | میان عرصه میدان چو دید تیغ عدو | نهاد بر دل اعدای خویش داغ ازل | خواجه
زکات سخی دین و اقوی گفت | سلطان تاج بخش جهاندار شیخ | کاوازه سخاوت او جود شیخ جهان گرفت
شاهی چو کیقباد و چو افراسیاب گرد | کشور چو شاه سنجر و شاه اردوان گرفت | در عیش و ساز عادت خسرو بجا نهاد
در عدل و داد شیوه نوشیروان گرفت | بنگر که روزگار چه مشعوبه(?) نهاد | نکبت چگونه دولت او را عنان گرفت
درکار روزگار و ثبات جهان عجب | عبرت هزار بار از این میتوان گرفت | بیچاره آدمی که ندارد بهیچ حال
ایمن ستاره هست و نه بر آسمان گرفت | پوشیده نماند که شیخ ابواسحق مذکور بنا بر تشیع فطری قاعده خطبه دوازده امام که
از زمان سلطان محمد خدابنده در دار الملک شیراز استقرار یافته بود و اهالی شیراز باستقرار آن بر حسب ملت

و در مملکة فارس و شبانکاره

اهتمام

اهتمام داشتند و این قاعده از زمان دولت عضد الدوله دیلمی در ان ملک مرکوز خاطر ایشان بود که ابای داشت
و دران باب خواجه حاجی قوام الدین حسن که مقتدا و کلانتر شیراز بود مبالغه داشت و ماده عداوت آل مظفر با ایشان
یکی دیگر این بود و اهالی شیراز تا زمان مبارز الدین محمد تغییر خطبه دادند و در ایام استیلای آل مظفر شروع در تغییر کردند
شاهان آل مظفر جد اعلای ایشان غیاث الدین حاجی از سجاوند خواف خراسان
بیزد آمده توطن نمود و بواسطه عظم جثه و زورمندی در نظر با وقعی داشت شهرت که در یزد موزه
بپای او بدرست نیامده قالبی علیحده جهة او تراشیدند و شمشیرش بسنگ یزد سه من بود ... از وی سه پسر
حاصل شد و نسلش از یک پسر منصور نام ماند و از منصور ذکور فرزندان شدند از انجمله امیر محمد و امیر مظفر عقب
داشتند امیر محمد پدر بدر الدین است که شاه سلطان که شیخ ابواسحق را در اصفهان گرفت پسر اوست
و امیر مظفر پدر امیر مبارز الدین محمد است که آغاز ذکر شاهان آل مظفر بنام او خواهیم کرد امیر مظفر ملازم
اتابک یوسفشاه بود چنانکه گذشت در راه سیستان از او برگشته باردوی غازان خان رفت لهذا [illegible]
طبل و علم و کوس و نقاره بدو حواله رفت [illegible] که محل عبور قطاع الطریق بود بدو سپردند و در زمان
سلطان محمد اولجایتو خدابنده جاه او زیاده شد و در سیزدهم ذی قعده سنه ثلث عشر و سبعمایه در
شبانکاره وفات یافت و در میبد یزد در مدرسه خود مدفون شد از وی پسری سیزده ساله ماند
مبارز الدین محمد نام وی در شوال سنه ثمان عشر و سبعمایه بسعی خواجه غیاث الدین محمد رشیدی بحکم
سلطان ابی سعید بهادرخان بحکومت یزد موسوم شد و او را از قبایل روی بود و از شجاعتی که
داشت آنحدود را از کودریان که قطاع الطریق بودند پاک ساخته مساعی جمیله در ضبط آن ملک بتقدیم
رسانید و دختر شاه جهان بن سیورغتمش والی کرمان خواند مخدوم شاه نام را بخواست و او را
پسری شد شاه مظفر نام نهادند بعد از سلطان ابی سعید که ملوک طوایف سر بر داشتند او در یزد
بسلطنت معین شد و کرمان را نیز در سنه احدی و اربعین و سبعمایه گرفت و اصفهان را نیز
بدست آورده بخواهرزاده خود شاه سلطان بن بدر الدین بن امیر محمد بن مظفر داد و خود بفارس رفت
امیر شاه شیخ ابا اسحق انجو را باصفهان گریزانید تا بدست شاه سلطان مذکور گرفتار شد و شیراز از او

شرف الدین مظفر(?)

محاکمه گذشت بکشتند و ملک فارس علاوه ملک او شد و لرستان نیز مسخر کرد و در سنه خمس و ستین و سبعمایه وکیل
المعتضد بالله ابی بکر عباسی که در مصر بود اشد دعوی خلافت میکرد بیعت نمود و در قلمرو خود خطبه بنام او
خواند و این حکایت از تاریخ آل مظفر که ملا معین یزدی پدر قاضی حسین نوشته نقل میرود و بعد از آن
با دوازده هزار کس قصد اذربیجان کرده اخی جوق را که با سی هزار کس با فوج اوزبک آمده بود
در ستین و سبعمایه در موضع ورنقان بشکست و بتبریز رفت و در وجه بنام خود خطبه خواند و مراجعت
کرد و بعد از آن بشیراز عود نمود و شاه شرف الدین مظفر پسرش بود و پیش نقل کرده چهار پسر
از شاه شرف الدین مظفر مانده بود ۱ شاه یحیی ۲ شاه حسین ۳ شاه علی ۴ شاه منصور
و او را غیر شاه شرف الدین مظفر دیگر اولاد بود چون چهل و کدال حکومت کرد اولادش و شاه سلطان
خواهرزاده اش کور کرد اما وش نیز بود جابرا اسبابی که تقریر آن طولی دارد او را گرفته میل کشیدند و خواجه
حافظ این قطعه گفت   دل منه بر دنیی و اسباب او   زانکه از وی کس وفاداری ندید
کس عسل بی نیش ازین دکان نخورد   کس رطب بی خار ازین بستان نچید
هر بابی چراغی بر فروخت   چون تمام افروخت بادش در دمید   بی تکلف هر که دل بر وی نهاد
چون بدیدی خصم خود می پرورید   شاه غازی خسرو گیتی ستان   آنکه از شمشیر او خون میچکید
گه بیک حمله سپاهی می شکست   گه بهوئی قلب گاهی میدرید   سروران را بی سبب کردی حبس   گردنان را بیگنه سر می برید
از نهیبش پنجه می افکند شیر   در بیابان نام او چون میشنید   عاقبت شیراز و تبریز و عراق   چون مسخر کرد وقتش دررسید
آنکه روشن بد جهان بینش بدو   میل در چشم جهان بینش کشید
و خواجه جمال الدین سلمان ساوجی نیز این قطعه که بیت تعظیم در او رد
آنکه الا بر که واجب میدید   از سر خویش تاج افسر بود   وانکه میکشت شیر شرزه تو   روز هیجا دیگران همه کور
قرة الناظرین پشت او بشکست   قرة العین کرد چشمش کور   تا بدانی که با سعادت و بخت   بر نیاید کسی بمردی و زور
و این صورت در صباح جمعه نهم رمضان سنه ستین و سبعمایه روی نمود و او را بقلعه طبرک اصفهان فرستادند
و بعد از ان بقلعه سفید فارس نقل کردند و از انجا بقلعه بم کرمان برده محبوس کردند و آخر در ربیع الاول
سنه خمس و ستین و سبعمایه در گذشت و عمرش شصت و پنج سال بود و بعد از تکحیل او **شاه**
شجاع بن مبارز الدین محمد پادشاه شد و قوت تمام یافت و برادر و برادرزادها را مسخر کرد و مملکتی از

ممالک

ممالک محروسه حاکم ساخت و با دوازده هزار سوار متوجه تبریز شد و در چرنداب مهراز رود با سلطان حسین بن
سلطان اویس ایلکانی جنگ کرده غالب شد و بتبریز رفت و بر تخت نشست و مدتی عیش کرد و بنابر سببی چند که
کمی از انجمله طغیان شاه یحیی برادرش بود بفارس بازگشت و خوزستان نیز از بقیه ایلکانیان گرفت و در
شب یکشنبه بیست و دوم شعبان سنه ست و ثمانین و سبعمایه وفات یافت ملکش بیست و شش سال و عمرش
پنجاه و سه سال بود وی پسر خود شاه زین العابدین را ولیعهد کرده بمکتوبی مشتمل بر نصیحت با امیر تیمور گورکان
و سفارش پسرش زین العابدین بخط خود نوشته نزد او روان داشت نتیجه آن در حکایت زین العابدین مذکور خواهد شد
شاه محمود بن مبارز الدین محمد بحکم برادر والی اصفهان بود آخر میانه ایشان مخالفت پیدا شد و دعا
دختر سلطان شیخ اویس ایلکانی بخواست و مدد او یکنوبت بر شیراز دست یافت آخر در نهم شوال
سنه ست و سبعین و سبعمایه متوفی شد و شاه شجاع این رباعی گفت   محمود برادرم شه شیرکمین
میکرد خصومت از پی تاج و نگین   کردیم دو بخش تا برآساید خلق   او زیر زمین گرفت و من روی زمین
بعد از ان اصفهان نیز داخل حوزه شاه شجاع شد   **شاه زین العابدین بن شاه شجاع**
چون بحکم ولیعهدی بر تخت نشست میانه او و پسر عمش شاه یحیی و عمش سلطان ابا یزید منازعات شد
و چون در سنه تسع و ثمانین و سبعمایه امیر تیمور گورکان بشیراز رفت زین العابدین با وجود سفارش پدر
از او توهم نموده بشوشتر نزد شاه منصور بن شاه شرف الدین مظفر رفت شاه منصور او را بگرفت و چون
امیر تیمور بما وراء النهر معاودت کرد شاه یحیی را حاکم شیراز ساخت شاه منصور بشیراز رفته شاه یحیی را
منهزم ساخت و خود مستقلا بسلطنت نشست شاه زین العابدین از حبس گریخته باصفهان رفت
و حاکم شد بعد از ان با حاکم کرمان که سلطان احمد بن مبارز الدین محمد بود اتفاق کرده بر سر شاه منصور
رفتند و مغلوب شدند سلطان احمد بکرمان رفت و زین العابدین بخراسان گریخت موسی جوکار
گماشته امیر تیمور او را گرفته نزد شاه منصور فرستاد شاه منصور او را میل کشید و در قلعه سفید حبس کرد
چون نوبت دوم امیر تیمور بفارس آمد او را از قلعه بیرون آورده بما وراء النهر فرستاد و در آنجا وفات
یافت   **سلطان احمد بن مبارز الدین محمد** بحکم برادر حاکم کرمان بود و بعد از و باستقلال

یافت و با امیر تیمور ایلی نمود اما در حین قتل عموم آل مظفر نهاد شاه یحیی بن شاه شرف الدین مظفر بن مبارز
الدین محمد بنوبت با اعمام در نزاع بود و بحکم شاه شجاع حکومت یزد داشت اما مدار بر حیله و تزویر نهاده بود
در نوبت اول که امیر تیمور بفارس آمد حکومت شیراز بدو داد و شاه منصور را او اغوا کرد و در نوبت دوم
که امیر تیمور آمد محبوس گشت و با عموم آل مظفر در مقتولیت شریک شد شاه منصور بن شاه شرف الدین
مظفر بن مبارز الدین محمد بحکم شاه شجاع والی شوشتر بود چون امیر تیمور شاه یحیی را حکومت شیراز داد
وی بشیراز آمده شاه یحیی را منهزم ساخته بحکومت شیراز نشست در سنه تسعین و سبعمائه و چون امیر تیمور
در خمس و تسعین و سبعمائه امیر تیمور بشیراز آمد وی با پنج هزار مرد مصاف مردانه کرد و جوانغار و برانغار امیر تیمور
بشکست و بر قلبگاه امیر تیمور رسیده و دو نوبت شمشیر ناشناخت بکلاه خود امیر تیمور رسانید چون دولت
مساعد نشد اسبش خطا کرده بیفتاد و امیر تیموریان بر سرش ریختند و کشته شد سرش را شاهرخ بهادر
بن امیر تیمور بحضرت پدر آورد و امیر تیمور جمیع شاهان و شاهزادگان آل مظفر را بتاریخ دهم رجب
سنه مذکوره در قریه مهیار من اعمال قومشه اصفهان معروض تیغ یاسا گردانید و درین باب گفته اند
بعبرت نگه کن بآل مظفر شهانی که گوی از سلاطین ربودند که در نصف خرمن سبعین زیجره دهم شب زماه رجب جملگی عرضه تیغ شدند
سلطان معتصم بن سلطان زین العابدین را وقتی که پدرش را بسمرقند بردند وی فرار کرده بشام افتاد و بعد از
امیر تیمور بآذربایجان آمده قرا یوسف وی را باتفاق امیر بسطام جاگیر و ترغیب قاضی احمد صاعدی باصفهان
فرستاد در سنه اثنی عشر و ثمانمائه در موضع آتشگاه آنجا با میرزا اسکندر بن عمر شیخ جنگ کرده معتصم در
اثنای حرب و ضرب از اسب افتاده بدست لشکریان اسکندر کشته شد و یکی از ایشان در بطنه منسوب شد
و نسل از معتصم ماند طایفه شاهیان شیراز از نسل اویند و در خراسان از سبزوار
سربداران خروج کردند دوازده تن و سی و پنج سال حکومت کردند و سکه بنام خود زدند و خطبه
بنام خود خواندند اولین ایشان خواجه عبد الرزاق بن فضل الله باشتینی بیهقی که نوکر سلطان
ابی سعید بهادرخان بود و تحصیل مال کرمان رفته بعد از وصول وجه تحصیل مبلغی کثیر از آن تلف کرده بود در ایام
الحکم سر و تنی برای آن وجه بهم رسانده رو بوطن نهاد که املاک خود فروخته و وجه آن دهد چون بوطن

رسید خبر فوت سلطان ابی سعید و هرج و مرج ممالک را دریافت وی در قریه باشتین توقف
کرد تا به بیند که عواقب امور بچه می انجامد مردم باشتین گرد وی جمع شدند از خواهرزاده خواجه علاء الدین
هندو فریومدی که از قبل سلطان وزیر تمام خراسان بود نزد او شکایت آوردند که تکلفات مینماید و شاهد و
شراب میطلبد خواجه عبد الرزاق گفت دنیای چنین بهم برآمده حکومت روستائی تا بچه حد باید کشید هم در آن شب
بر سر او رفته او را بقتل آورد و علی الصباح در بیرون موضع باشتین داری زده دستار خود و اتباع او را
در آویخته خود را سربدار نام نهاد کس او بسبعه بودند و خواجه علاء الدین بجنگ ایشان آمد منهزم شد و در سنه
سبع و ثلثین و سبعمائه خواجه علاء الدین را بکشت و اموال مقیاس سلطانی و اموال خواجه و اتباع
بدست او و مریدش افتاد قوی شدند و سبزوار را فتح کردند و دار الملک ساختند و در سنه ثمان و ثلثین
و سبعمائه برادرش خواجه وجیه الدین مسعود بن فضل الله را فرستاد تا دختر خواجه علاء الدین هندو که جبرا
بحباله او آورد آن ضعیفه او را بروح مقدس امیر المؤمنین علیه السلام سوگند داد که دست از من باز
دار چون شیعه اثنی عشری بود دست از وی باز داشته نزد برادر آمد و جواب خیر و فوق حرفا گفت
خواجه عبد الرزاق خواجه مسعود را دشنام فحش گفته خوار ساخت برادر خواجه مسعود پس آمده خنجر کشید
و چشم و دید شکمش را بدرید بجای او سردار سربداران شد و مرتبه او در روز اعلی گرفت و بخته ملک را جام
تا دامغان و از جبوشان تا ترشیز رسید هفتصد غلام ترک و دوازده هزار سوار داشت اگر در هفتاد هزار
سوار و پیاده از لشکر جونی قربانی را که از ولایت طوس خروج کرده بود در یک دفعه شکست داد در لب
آب اترک با طغاتیمور خان پادشاه استرآباد مصاف داده غالب شد آخر طمع در سمنان کرده بلشکر
بدانجا کشید و در سنه خمس و اربعین و سبعمائه بدست ملک رستمدار سیاه پوش کشته شد ایام سلطنتش
شش سال و چهار ماه بود و بعد از وی نواب و نوکرانش حکومت کردند از آن جمله آقا محمد آیتمور حکومت
گشت و در سنه سبع و اربعین و سبعمائه که دو سال و دو ماه حکومت کرده بود بر دست خواجه علی
شمس الدین چشمی سربدار کشته شد بجای او کلو اسفندیار را بحکومت نشاندند یکسال و کم و
حکومت کرد و در چهارم جمادی الآخر با خواجه علی شمس الدین و نوکر لشکر سربدار خروج کرده او را

بکشتند و خواجه شمس الدین برادر عبد الرزاق را بنیابت خواجه لطف الله بن خواجه وجیه الدین
مسعود که در آن ولا کودک بود نصب کردند بعد از هفت ماه بعاریت حکم کرده چند خروار ابریشم از خزانه برداشت
و در ذی حجه سنه تسع و اربعین و سبعمائه خود را خلع کرد و مملکت را به خواجه شمس الدین علی چشمی سبزواری
قاتل آقا محمد آیتمور سپرد وی با طغا تیمور خان صلح کرد و در اعلای شرع و امحاء فسوق غلو داشت آخر
حیدر قصاب وی را در قلعه سبزوار در سنه ثلث و خمسین و سبعمائه بکشت مدت حکومتش چهار سال و نه ماه
بود خواجه یحیی کرابی بیهقی را بجای او نشاندند و منصب سپهسالاری بحیدر قصاب رسید خواجه مذکور
طوس را از مردم جونی قربانی انتزاع نمود میانه او و طغا تیمور خان مراسلات واقع شد درین اثنا
خواجه مزبور با سیصد سوار برسم رسالت باردوی طغا تیمور خان در آمد و چون اکثر در راه بارگاه
او رفتند قضا را در درگاه او بغیر از قبچاجی و قراشی خواجه سرای پیش خان غیر از خواجه غیاث الدین
بجاآبادی و کمیدو طالب علم نبود خواجه یحیی و حافظ شغانی و کمیدو کس فرود آمده درون خرگاه رفتند
و حافظ شغانی [illegible] الغور تبرزینی بر سر خان فرود آورد و خواجه یحیی سرش از تن برداشت گروهی که
همراه بودند شمشیرها کشیده هر کس را یافتند کشتند تاریخ قتل شه عالم مغاتم از هجرت بود هفتصد و پنجاه و چهار سال
در روز شنبه از [illegible] ذی قعده بشانزده این قصه گشت واقع از حکم ذو الجلال و خواجه یحیی چون چهار سال و هشت ماه حکومت کرد
در سنه تسع و خمسین و سبعمائه بر دست قرابان خود بسعی برادرش علاء الدوله کشته شد بعد از وی
خواجه ظهیر کرابی برادرش بسعی حیدر قصاب و اکابر سبزوار بپادشاهی شد در زمان او سرداران
تنزلات یافتند و او بیش از یکسال الحکم نتوانست کرد لاجرم خود را در سنه ستین و سبعمائه عزل کرد
و پهلوان حیدر قصاب چشمی سبزواری یکسال و یکماه حکومت کرد سرداران وقتی که وی
نصر الله باشتینی را در اسفراین محاصره کرده بود در ربیع الاول سنه احدی و ستین و سبعمائه ویرا
در طهارتخانه زخم زده بکشتند و نقاره بنام میرزا لطف الله بن خواجه مسعود زدند وی
در سنه مذکوره بر تخت نشست یکسال و سه ماه حکومت کرد و پهلوان حسن دامغانی که با او برسر
تعصب کشتی گیران نزاع کرده بود و دشنام شنیده بود شب بر سرش رفته دستگیر کرد و نقاره بنام خود زد

داو

و آخر میرزا لطف الله را در رجب سنه اثنی و ستین و سبعمائه بقتل آورد و خود چهار سال و چهار ماه
حکومت کرد و بعد از آنکه با شش هزار سوار بجنگ امیر ولی که بعد از طغا تیمور در استراباد تمکن
یافته بود رفت و هزیمت یافت در غیبت او خواجه علی مؤید با هزار سوار بمخالفت برخاسته سبزوار
آمد چون متعلقان مردمی که همراه پهلوان حسن بودند در سبزوار بودند پهلوان را کشته سرش نزد خواجه
نجم الدین علی مؤید آوردند و خواجه علی مؤید تمکن و استقلال یافت و او مردی متقی پرهیزکار و بقید شرع
شیعی اثنی عشری بود و شهرهٔ سبزواریان بتشیع و قصاید مدح امیر المومنین که شعرای فصیح البیان
سبزوار در آن حدود گفته بدولت او روی نموده بر صحیفه روزگار ماند و اکثر آن قصاید غرا مذیل باسم او
میانه او و حضرت شیخ شهید علیه الرحمه مکاتبه و مراسله بود و شیخ لمعه دمشقیه را برای
وی تصنیف کرده از دمشق شام نزد او بخراسان فرستاد چون امیر تیمور در سنه اثنی و ثمانین
و سبعمائه بخراسان آمد خواجه مذکور ملازم او شد و امیر تیمور الکای سرداران را بدو گذاشت
و او در جمیع یورشها در خدمت امیر تیمور بود تا در سنه ثمان و ثمانین و سبعمائه در خرم آباد لرستان
زخمی خورده بدان در گذشت و دیگری از آن فرقه بحکومت نرسید طایفه طغا تیموریه
جرجان زمین طغا تیمور خان بن سوری بن بابا طجادر بن ابوکان بن امکان بن توری بن
جوجی قار بن چنگیز خان جدش بابا در خمس و عشرین و سبعمائه با ده هزار سوار از قیدو بن قاسق
روگردان شده بایلی نزد سلطان محمد خدابنده آمد و مورد ح فرمود و سلطان مقتول شد تومانش
با اولاد او در نواحی جرجان یورت گرفتند امرای عراق و خراسان بعد از سلطان ابی سعید علیه الرحمه
شیخ حسن ایلکانی مثل امیر علی جعفر و امیر شیخ علی قوشچی و امیر ارغونشاه جونی قربانی ویرا در
سنه سبع و ثلثین و سبعمائه بسلطنت برداشته بعراق عجم آمدند و در شعبان این سال در سلطانیه
نزول کردند امیر شیخ حسن ایلکانی ویرا بسلطنت آذربایجان ترغیب کرد و معالمه ایشان با امیر
شیخ حسن چوپانی و ساتی بیک خاتون آن صورت یافت که مذکور شد طغا تیمور خان
قطع نظر از سلطنت آذربایجان و عراق کرده بحکومت جرجان و توابع قناعت نمود تا در سنه

اربع و خمسین و سبعمایه در سلطان دوین استراباد بر دست خواجه یحیی سربدار کشته شد کلام
لقمان بن طغاتیمور بعد از پدر در کوشه مختفی بود تا آنکه امیر ولی پسر شیخ علی هندو که پدرش از امرا
طغاتیموری بود در سنه احدی و ستین و سبعمایه بر سربداران که در استراباد بودند خروج کرده
بسطام و دامغان و سمنان و رستمدار نیز در ضبط آورد لقمان را چند روزی تمکن سلطنت داد
و بعد از آن بنابر عدم قابلیتش دست از و باز داشت چون امیر تیمور در سنه ست و ثمانین و سبعمایه
جرجان را مسخر ساخت لقمان را سلطنت آنجا داد و امیر ولی فرار نموده بتبریز رفت و از آنجا
بخلخال نزد کلانتر آنجا محمود نام رفت اتفاقا مردم امرای تیموریه از آنجا کشته شد پیرک پادشاه بن
لقمان بعد از فوت پدرش در سنه تسعین و سبعمایه بتفویض امیر تیمور حاکم جرجان شد و در سنه عشر و ثمانمایه
با میرزا شاهرخ مخالفت ورزید میرزا لشکر بجرجان کشید و پیرک منهزم گشته برستمدار رفت
و در آنجا برد سلطان علی بن پیرک پادشاه بعد از فوت پدر میرزا شاهرخ تخت شناخته
تربیت یافت و در یورش سیستان همراه بود و از فراه بکریخت و برستمدار آمد و با مداد ملک کیومرث
لشکر بر استراباد برد و میانه او و ابوالیث ملازم میرزا الغ بیگ در سنه اثنی عشر و ثمانمایه
جنگ شد سلطان علی زخمدار شد و جان در گذشت و آن سلسله منقطع شد
ذکر ملوک کرت از ملوک طوایف خراسان مشتمل بر بود مدت حکومتشان
صد و پنجاه سال گویند نسب ایشان بسلطان سنجر بن ملکشاه میرسد اسمعیل بعضی ابیات که شعرا
در مدح ایشان گفته اند صدر الشریف بخاری راست در مدح ملک معز الدین حسین کرت
ابو الفتح سلطان السلاطین کلهم بنال فخر آل کرت بن سنجر و ربیعی فوشنجی راست
هم در مدح وی قاعده دوده سنجر توئی واسطه ملک سکندر توئی نخستین ایشان
ملک شمس الدین محمد است دخترزاده ملک رکن الدین مرغنی که از ابنای اعمام سلطان
غیاث الدین محمد غوری بود و حکومت بعضی از ولایات غور داشته و بعد از آن بحکم منکو
قاآن نیز غور هرو تعلق یافته و هراة و اسفزار و غیره علاوه آن شد و چون براق خان از ماوراء النهر

بعزم ایران لشکر کشید در خراسان ملک بخدمت او پیوست بعد از یکهفته رخصت انصراف یافت و بجانب
قلعه خیسار غور رفت و چون ابقای خان با براق جنگ کرده غالب شد و براق بماوراء النهر گریخت
ملک شمس الدین محمد از جانب خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان استمالت یافته باردوی ابقای خان
آمده دیگر رخصت انصراف نیافت و در سنه ست و سبعین و ستمایه از شربت وفات یافت مولانا
وجیه الدین نسفی در تاریخ او گفته بسال ششصد و هفتاد و شش شعبان قضا ز صحن جهان چون گرفت
بجام صفدر ایرانیان محمد کرت برآمد آیه و الشمس کورت در حال اما در تاریخ وصاف مذکور است که
رخصت انصراف یافت و بسیستان رجعت کرده بود ابقا دعوه او جی را بلبیک اجابت گفته بعد
سلطنت او سی سال بود ملک رکن الدین بن ملک شمس الدین در سنه سبع و سبعین و ستمایه
ابقای خان او را ملک شمس الدین کهین نام کرده بحکومت هراة و اقطاعات چند از غرجستان و دیگر
شهور سنه تسع و سبعین و ستمایه قندهار را نیز فتح کرد و چون خبر فوت ابقای خان بوی رسید بقلعه خیسار
غور رفته ملک علاء الدین پسرش را در هراة نیابت گذاشت و از دیوان ارغون که او را کس
بطلب او آمد اطاعت نکرد و مدت بیست و چهار سال پای از دامان قلعه بیرون نیاورد تا زمانی که
وفات یافت مولانا حکیم الدین غوری در تاریخ او گفته بعد هشت از هفصد و ده سال هجرت رسید مقصد وجیح
شمس دین خسرو آفاق شد بفردوس از این سرای سپنج ملک فخر الدین بن ملک رکن الدین
بشجاعت و غضب موصوف بوده اما بواسطه اندک ترک ادبی هفت سال بحکم پدر محبوس بود در سنه
ثلث و تسعین و ستمایه بند خود شکست و نگاهبانان را بکشت و بقلعه الامان تحصن شده تعلق بدر
نزد پیداره تا زمانی که بشفاعت امیر نوروز آقا که از جانب غازان خان والی خراسان بود خلاص شد
اما چون پدر سوگند خورده بود که روی او نه بیند با پدر ملاقات نکرده برادران و اقربا را وداع کرده بخدمت
امیر نوروز رفت و با جغتاییان محاربات نموده بعد از مدتی در عراق بخدمت غازان خان پیوست
و بسعی امیر نوروز حکومت هراة و طبل و علم و سرا پرده و ده هزار دینار انعام یافته بهراة آمد و چون
امیر نوروز از خدمت غازان خان بدو پناه آورده ملک حق شناس او را گرفته بامیر قتلغشاه که از

جانب غازان خان بدرقه او آمده بود و سپرد تا در هراة او را بکشت و بعد از آن ملک مذکور خود از فرمان

غازان خان سر تافت و غازان خان سلطان محمد اولجایتو برادر خود را بر سر او فرستاد ملک بشهر

متحصن شد و بقلعه از سلطان محمد خلاص گشت سلطان محمد این کینه در دل داشت تا در زمان سلطنت

خود در سنه ست و سبعمایه امیر دانشمند را با لشکر بهراة فرستاد و محمد سام که یکی از نوکران ملک بود

امیر دانشمند را بشهر آورد و بحیله بکشت و سلطان محمد امیر یساول را بهراة فرستاد و محمد سام را بدست

آورده بکشت در فتنه امیر دانشمند عوغای عظیم در هراة آمده و چون دو سالی کشید تا خبر فوت ملک شمس الدین کهین رسید

بود و ملک فخر الدین نیز جان بمتقاضی اجل سپرد در قلعه اسکلچه از آثار ملک فخر الدین است از ان جمله

و قلعه اختیار الدین در هراة **ملک غیاث الدین بن ملک شمس الدین کهین** بعد از برادر بحکم سلطان محمد

خدابنده در سنه سبع و سبعمایه بجای برادر نشست و چون چهارده سال حکومت کرد در سنه احدی و عشرین و سبعمایه

پسر خود ملک شمس الدین را در هراة نیابت گذاشته خود با دو یست کس بحج رفته آن سعادت دریافت و در حین

معاودت از سلطان ابی سعید بهادر خان و امیر چوپان نوازشها یافته بهراة آمد و هشت سال دیگر حکومت کرد

و چون امیر چوپان از سلطان ابی سعید گریخته پناه بوی آورد و ملک او را هلاک کرد که برادرش با امیر نوروز کرده

بود و ملک غیاث الدین در سنه تسع و عشرین و سبعمایه وفات یافت **ملک شمس الدین بن ملک غیاث الدین**

بحکم ولایت عهد در مقام پدر بود در سنه ثلثین و سبعمایه که خلد ملکه موافق آنست وفات یافت

ملک حافظ بن ملک غیاث الدین بعد از برادر بحکومت نشست و در سنه اثنی و ثلثین و سبعمایه او را در

حصار اختیار الدین غوریان بقتل آوردند **ملک معز الدین حسین بن ملک غیاث الدین** پس از برادر

فرمان فرما شد و غوریان را از اسلح ساخت مولانا سعد الدین تفتازانی شرح مطول تلخیص بنام او نوشته بعد از وفات سلطان

ابی سعید خطبه و سکه بنام خود کرد و در سربدیه در سنه ثلث و اربعین و سبعمایه امیر وجیه الدین مسعود سربدار با

شیخ حسن جوری با هزار کس پیاده آمدند ملک حسین با ایشان جنگ کرده مظفر شد شیخ حسن جوری کشته شد

و در ین باب گفته اند   گرچه رکیب برد لیران اندی   ور تیغ مسیحی کرد با شیران اندی

از نیم سنان سربداران تا حشر   یک ترک کز تیغ با ایران ترزی   و با امرای ارلات و ارچی

که از جانب الغ خود و شبورغان آمده بودند در بادغیس جنگ کرد و ظفر یافت و از سرهای ایشان منار

در خیابان هراة برافراخت امیر قزغن که امیر الامرای پادشاهان ماوراء النهر بود بر سر او آمد

و هراة را محاصره کرد چون ظفر نیافت بصلح بازگشت آخر غوریان هجوم کرده برادرش ملک باقر را نصب کردند

و او قلعه اسکلچه که اجداد او در حوالی هراة ساخته بودند و حالا باید رست نقش بود و در سنه ثلث و خمسین و سبعمایه

بجانب ماوراء النهر رفته در شکارگاه بصحبت امیر قزغن رسید امیر مذکور او را در آغوش گرفته گفت دشمنی تو

مردانه و دوستی تو مردانه است و اعزاز و احترام بجای آورد اما امرای الوس جغتای با ملک بد بودند

بر قصد او اتفاق کردند امیر قزغن او را از اندیشه ایشان مطلع ساخته در شب بطرف خراسان

روانه کرد و ملک بعد از قطع منازل بی دهشت بهراة باز آمد و ملک باقر را گرفت و بر سر سلطنت

خود نشست و سیزده سال دیگر پادشاهی کرد و در سنه احدی و سبعین و سبعمایه در گذشت حاکم گفته اند

تاریخ وفات شاه اسلام پناه   سلطان جهان معز دین ظل اله   چون بر جوانی ز رفتنش قضی معلوم شود طلب از ..

مدة حکومتش سی و نه سال بود **ملک غیاث الدین بن ملک معز الدین حسین** بعد از پدر بر وساده سلطنت

تکیه کرد و نیشابور را از دست سربداران بیرون آورد و در محرم ثلث و ثمانین و سبعمایه بفرمان امیر

تیمور با پسرش و برادرش ملک محمد بقتل رسید و ملک ملوک کرت با میر تیمور منتقل گشت **بقیه**

قراختاییان کرمان که در صحیفه اولی بیجا رسانیده بودیم که سلطان حجاج بن قطب الدین

پادشاه بود و مادرش قتلغ ترکان کفیل مهام او بود و چون بسن تمیز رسید میانه او و مادرش منازعت

شده مادرش بار دوی ایلخانیان رفته بحمایت دخترش پادشاه خاتون زوجه اباقای خان تسلط

کرمان حاصل نمود سلطان مذکور در شهور سنه تسع و ستین و ستمایه بسیستان رفت و از آنجا بدهلی

و ده سال در آنجا بماند چون از آنجا مدد گرفته متوجه کرمان شد در الکای بار برابر مرض شده در شب پنجشنبه

منتصف ذی حجه سنه ثمانین و ستمایه فوت شد **سیورغتمش بن قطب الدین** چون خبر فوت اباقای

خان شنید بار دو رفته ریع حکومت کرمان گرفت و در اثنای راه در سیاه کوه با در

دو چار شد بمضمون حکم فاطر نشان او کرد و او از کمال اعراض از خود رفت و دیگر کوه با مردی ..

ربیع الاول سنه احدی وثمانین وستمائه در کرمان بسلطنت نشست و میانه او و همشیره اش پادشاه خاتون
منازعه شد خاتون در پانزدهم ذی القعده سنه احدی وتسعین وستمائه حکم حاصل نموده بسلطنه کرمان آمد
و برادر را حبس کرد و پس از چندگاه در شب جمعه پنجم رمضان سنه ثلث وتسعین وستمائه بکشت و در سنه
اربع وتسعین وستمائه خاتون را بقصاص برادر بکشتند **سلطان محمد شاه بن سلطان حجاج**
در سنه اربع وتسعین وستمائه والی کرمان شده در ششم جمادی الاول سنه اثنی وسبعمائه بافراط شراب
درگذشت **شاه جهان بن سیورغتمش** بعد از عزاده قایم مقام گردید اما چون خبر فوت
غازان خان شنید کم فرصتی کرده محصلان مال کرمان را بگرفت ازین جهت سلطان محمد خدابنده
او را باردو طلبید و بدان سبب که کودک بود دیگر امان یافت اما دیگر سلطنت کرمان بر آن طایفه قرار نگرفت
و او اهل حوزه دیوان سلطان شد **ذکر تتمه ملوک آل ایبک از فروع آل ایوب در**
مصر حکایت به اینجا رسانیده بودیم که ملک منصور بن ملک معز که اسمش نور الدین علی — در مصر
بود پادشاه شد و زن پدر را بقصاص پدر بکشت و به لهو و لعب مشغول گشت تا درش تدبیر امور میکرد
آخر قدوز غلام پدرش که اتابک او بود بروی خروج کرده در روز شنبه هفتم ذی قعده سنه سبع و خمسین
وستمائه او و برادرش را بگرفت و در قلعه حبس ساخت **ملک مظفر سیف الدین قدوز**
بعد از محو ایشان بسلطنه نشست و با کتبوقا نویان که از عظمای امرای مغول بود در عین جالوت در همین
سال روز جمعه بیست و پنجم رمضان جنگ کرده کتبوقا را بکشت آوازه او بلند گشت و هلاکو خان ازین سبب
محزون گشت آخر امرای ملک قدوز قصدش کردند و در روز شنبه هفدهم ذی قعده سنه ثمان و خمسین
وستمائه کشته شد **ملک ظاهر مشهور به بندقدار** در اصل نامش رکن الدین بیبرس است غلام امیر علاء الدین صالحی
بود و چون ملک صالح علاء الدین را بگرفت او را بتصرف نموده خدمت نزدیک خود فرمود و در اینجا غایت
یگانه زمان بود چنانکه با پادشاهان مغول محاربه غایبانه کرد و همیشه غالب بود و بلاد روم نمود و فتوحی از
امرای مغول با کفیواری مشغول بودند بگذشت و در چهاردهم ذی قعده سنه خمس و سبعین وستمائه در قیصریه بتخت
سلطنت نشست و در آنجا خطبه بنام او خواندند و از آنجا عود نموده در قصر ابلق شام نزول کرد

و در محرم سنه ست وسبعین وستمائه باجل طبیعی درگذشت ابن خلکان و هو احمد بن محمد ابن ابراهیم الاربلی صاحب
تاریخ مشهور بنام او نوشته وفات ابن خلکان در رجب سنه احدی وثمانین وستمائه بوده **ملک سعید**
محمد بن ظاهر باتفاق امرا بمسند حکومت نشست و در شهور سنه ثمان وسبعین وستمائه میان او و امرا
بکرار نزاع شد ملک نقود و جواهر برداشته بقلعه کرک رفت و هم در آن سال در قلعه وفات یافت
سلامش بن ظاهر را بعد از خلع برادرش بسلطنت نشاندند و او در آن وقت هفت ساله
بود و اتابکی او متعلق بسیف الدین قلاون بود و حکومت شام مرجوع بسنقر اشقر شد آخر بعد از ماه
در بیست و یکم رجب سنه ثمان وسبعین وستمائه او را هم خلع کردند **ملک منصور سیف الدین قلاون**
از روی استقلال بسلطنت نشست چون سنقر اشقر این خبر شنید وی نیز در آخر ذی حجه همین سال نام سلطنت
بر خود نهاد و ملقب بسلطان شمس الدین ملک کامل شد و حسام الدین لاچین کوتوال قلعه او را محبوس
ساخت سیف الدین قلاون در سنه ثمان وثمانین وستمائه متوجه تسخیر دمشق شد سنقر با او صلح کرده
امر سلطنت مخصوص سیف الدین گردید و در رجب همین سال در حوالی حمص با منکوتمور بن هلاکو خان
مصاف داده اهل اسلام بجاهدار و کفار تاتار صد هزار بودند مسلمانان ظفر یافتند منکوتمور منهزم گشته
از آن غصه مرد و سیف الدین در ششم ذی قعده سنه تسع وثمانین وستمائه در ظاهر قاهره وفات یافت
ملک اشرف صلاح الدین خلیل بن سیف الدین بعد از پدر بسلطنت بسیاری از قلاع فتح نمود آخر
غلامانش بیدرا و لاچین در شکار او را در نهم محرم سنه ثلث وتسعین وستمائه بکشتند **ملک قاهر بیدرا**
بحکومت نشست کتبوقا نایب او شد و روز آخر سنه مذکوره ملک را بکشت **ملک عادل کتبوقا**
در محرم سنه اربع وتسعین وستمائه در حینی که متوجه مصر بود حسام الدین لاچین نیز او را بکشت
وی منهزم گشته با چهار غلام بگریخت و بدمشق رفت **ملک منصور حسام الدین لاچین**
بسلطنه نشست ملک عادل را بدست آورده بکشت آخر در شبی از شبهای سنه ثمان وتسعین
وستمائه در وقتی که وی بلعب شطرنج مشغول بود جمعیت نفر بر وی دست یافته بقتلش آوردند **ملک**
ناصر بن ملک منصور در آن وقت در قلعه کرک بود امرا او را بقاهره آورده بمکی بطوع و رغبت

سر رخط فرمان او نهادند و او را با غازان خان در روز چهارشنبه چهارم ربیع الثانی سنه تسع و تسعین
و ستمایه در حوالی حمص جنگ شد و شکست یافت و در شهور سنه ثمان و سبعمایه سالار که نایب سلطنه
او بود با جمعی قصد سلطان داشتند وی آنرا دریافته بقلعه کرک رفت و ایشان بیبرس
چاشنی گیر را اسمت سلطنه داده بلقب ملک مظفر ساختند و در سنه تسع و سبعمایه باز ملک
مظفر خروج کرده باز ملک ناصر را از قلعه آورده بسلطنت نشاندند و در سنه ثمان و عشرین و سبعمایه
تمورتاش بن امیر چوپان که والی روم بود در واقعه پدرش از سلطان ابی سعید بهادر خان رو
گردان شده نزد ملک ناصر رفت وی او را بکشت و سرش نزد سلطان ابی سعید خان فرستاد
ملک ظاهر برقوق بعد از چند نفر دیگر برتبه سلطنت رسید و اتمش ایلچی امیر تیمور را در بند کرد و خود
در سنه اثنی و ثمانمایه وفات یافت ملک اشرف فرج بن برقوق با وجود طفولیت او را
امرا او را بسلطنت برداشتند در عهد او امیر تیمور لشکر به بلاد شام کشیده وی منهزم بدیار مصر رفت
و در ذی حجه سنه اثنی و اربعین و ثمانمایه وفات یافت ملک ظاهر جقماق امیر آخور ملک اشرف بود
امرا او را بسلطنت برداشتند قورقمس امیر الامرا شام بمصر رفت و تخت او میخواست گرفت بعد از آن
خلاف آن نمود و بدست او گرفتار شد و میانه او و میرزا شاهرخ موالات دست داده ایلچیان بیکدیگر
میفرستادند سلطان قایتبای بعد از چند نفر برتبه سلطنت رسیده در زمان او
پشنگ دوادار وی هوای تسخیر ایران کرده خود را ملقب بپاشا ساخته چون بالکای دیار بکر
در آمد خبر آمدنش به یعقوب بهادر رسید وی بایندر بیگ را با جمعی از امرا دفع او فرستاد
و در رها ملاقی فریقین شد و شکست بر پاشا افتاد و بعد از آن او را در شهور سنه تسع و ثمانین و ثمانمایه
بقتل آوردند و سلطان قایتبای نیز در سنه احدی و تسعمایه وفات یافت سلطان قانصوه
که امیر الامرا بود پادشاه شد وی بغایت فاضل و عالم پرور بود سلطنتش مدتی متمادی شد
چون همواره میانه چراکسه و آل عثمان مخالفه بود سلطان سلیم بن سلطان بایزید عثمانی
لشکر بدیار عربستان کشیده در سنه ثلث و عشرین و تسعمایه او را بقتل آورده و بر آن دیار استیلا

یافت

یافت و طبقه چراکسه که از فروع آل ایوب بودند بعنایة الله ختم شد ذکر سلاطین
عثمانیه روم سلیمانشاه بن قزل بوقا بن بایندر بن ای حاج آقا بن طغان بن قتون
بن بایسنقر بن باقی آقا بن سونجاق آقا بن توقتمور بن تغاق بن کوک الپ بن اغوز در فترت
مغول از حوالی مرو و ماهان با خیل خانه خود متوجه روم شده در آن حدود بغزا و کارزار اشتغال داشت
بعد از چند گاه از آناطولیه رجعت کرده بحوالی حلب آمد و در پیش قلعه جعبر خواست با خیل خود از فرات
بگذراند در آب غرق شد وی را در ظاهر قلعه دفن کردند او را سه پسر بود ۱ سنقر ۲ کوندوغدی
۳ ارطغرل اولاد و اتباعش بهمان راهی که آمده بودند عود کردند غیر از ارطغرل که از ایشان تخلف
نموده در روم ماند برادران دیگرش بعجم رفتند ارطغرل ساوجیلر را که به اوجی اشتهار داشت
از جمله پسر خود پیش سلطان علاء الدین سلجوقی روان داشت وی بنابر رشدی که داشت
قبول تمام یافت و سلطان قراحصار و ملک و طوار داغی را بدو قشلاق و ییلاق داد وی
چه روبرادران کوندوز و عثمان را با قوم خود بدانجا آورد و آنجا را اقامت ساختند سلطان علاء الدین چون
کفار مغول و تاتار گرفتار شده سفارش آن حدود با اولاد ارطغرل مذکور نمود و ایشان در آن سرحد زد و خورد
مردانه میکردند در اثنا ارطغرل در سنه سبع و ثمانین و ستمایه فوت شد گویند عمرش نود و سه سال بوده
عثمان بن ارطغرل بجای پدر سردار قومش شد و این طایفه عثمانی بدو منسوبند اکنون آغاز حکایت کنیم که پادشاهی
بدین طایفه بچه گونه رسید عثمان بن ارطغرل بن سلیمانشاه در سنه ثمان و تسعین و ستمایه بر قراحصار
دست یافت و در جمعه از جمعات سنه تسع و تسعین و ستمایه فتحه و در سوق خطبه بنام وی خواندند
و اطلاق سلطنت بر وی شد و وی بر بلاد بسیار استیلا یافت چون سی و هشت سال حکومت کرد در سنه
سبع و عشرین و سبعمایه درگذشت در برج وصیت در کومش قبه برسانیدند فوت گشت اورخان
بن عثمان بر مسند پدر نشست و در اقسام ملک کوشید و شهر ازنیک را که از معظمات بلاد روم
است در سنه احدی و ثلثین و سبعمایه بگرفت و باهتمام سلیمان پاشا ولد رشیدش در سنه
احدی و خمسین و سبعمایه گلی بولی را مسخر ساخت و سلیمان پاشا مذکور در سنه تسع و خمسین و سبعمایه

در حین فتح بلاد بروسه کفار نقل آمد و اورخان نیز بعد از دو یا اندک مدتی طرد مراد غازی بن
اورخان بر مسند پدر نشست بسعی لاله شاهین و رهنمونی اورنوس بک ادرنه را در سنه
احدی و ستین و سبعمایه بگرفت و بعد بود که قرا رستم قرامانی خرس کبیت با زیارت کرده بعنوان امیر
قرا خلیل چند نفر از غلامان کسب اجوقه از لشکر ساخته ینکچری نام نهاد و چون از حصار
الجوکز که به ترکی یقیروغی شهرت کلاه طلا دوزی چند یافتند آنرا اسکوف نام نهاده بر سر غلامان
نهادند در حدود سنه ثلث و ثمانین و سبعمایه کوتاهیه و بلاد کرمیان و ولایت حمید و بک
شهری و آق شهر الکا بگرفت بگلمی را مفتوح ساخت و در سنه احدی و تسعین و سبعمایه بجنگ لار
فرنگ رفته غالب آمد و بر سر تلی ستاده نظاره اطراف میکرد ناگاه یکی از کفار که مجروح و ضعیف
بود افتان خیزان متوجه آن طرف شد و چنان مینمود که میخواهد که خود را در میان کشتگان پنهان سازد
یا سخنی واجب العرض دارد نزدیکان خواستند تا او را منع کنند پادشاه ایشانرا نگذاشت
تا آن شخص خود را بپادشاه رسانید و پادشاه را بکشت مراد غازی دو پسر داشت یعقوب چلبی
و سلطان بایزید عثمانیان یعقوب چلبی را هلاک کرده سلطان بایزید مشهور بایلدریم را
بسلطنت برداشتند وی بغایت جسور و قهار و جبار بود تا آن وقت عثمانیان بنابر ملاحظه
شریعت بظاهر شراب نخوردندی وی مجلس بزم آراسته امرا و معارف لشکر با ایشان پسران امرد
نگاه داشتی برای ایشان حرم سرا تعیین نمودند و ایشانرا توشک اغلانی خوانند
و آن رسم هنوز در میان ایشان استمرار دارد و دفتر و دیوان تا آن زمان در میان ایشان نبود
حسب الارشاد قرا خلیل و قرا رستم پیدا شد وی در سنه اثنی و تسعین و سبعمایه بجانب
استنبول شهرت رفته در آن اثنا شنید که سلاطین فرنگ جمع آمده می آیند از سر آنجا
برخاسته با ده هزار سوار که همراه داشت باستقبال رفت قدوة العرفا والعلما شیخ محمد
جزری در کتاب جهادیه آورده که من در آن وقت بروملی بودم و از اولاد او کسی که خود را بدو
رسانید ارطغرل صاحب ایاسلق بود با شش هزار کس رسید و آوازه کفار چهار صد هزار بود

وباقل

و باقل روایة دویست هزار بالجمله تلاقی فریقین دست داد من در آن وقت با جماعت شاه او بود
دل او قوی میکردم خود با فوجی در کمین رفت و در وقتی که کفار لشکر او را شکسته بودند آمدند چون
برق از کمین خود را بر ایشان زد و آب تیز ایشان کرد تا ماکه لفظ ایلدرم در آنجا بر وی
اطلاق شده باشد القصه اسلام بر کفر غالب آمد قتل و اسر بی نهایت کردند از جمله اساری
سلطان چهار غلام بمن بخشید من نیز اسیری گرفته بودم که هیچ کدام زبان یکدیگر نمی دانستند
و این واقعه بر بعد بلاد ایشان از یکدیگر میکند و هم او از شیخ رمضان وزیر سلطان مذکور
نقل میکند که یکی از سلطان شصت هزار نفر از فرنگ اسیر آورده بود و ایلدرم بایزید از آن فتح
بلند آوازه شده فتوحات گوناگون نمود و ملکش اتساع یافت آخر از کمال غرور با امیر
تیمور گورکان تا سنه که حمایت سلطان احمد ایلکانی و قرا یوسف بارای ترکمان نمود و در جنگ
اسیر امیر تیمور شد و امیر تیمور بعد از استیلا بر روم ویرا با جد داغوات که بر تخت سلطنت
در آق شهر در پنجشنبه چهاردهم شعبان خمس و ثمانمایه بمرض خناق در گذشت و لفظ انفقات الکم
فوت ایلدرم بایزید بحساب جمل موافق تاریخ است وی را شش پسر بود ارطغرل در جنگ
شد مثانا نام اصلی او سلطان مصطفی است و سلیمان و سلطان محمد و موسی و عیسی و قاسم
در میان بودند امیر تیمور موسی را بسلطنت نامزد کرد که نعش پدر را به بروسا برده بسلطنت نشیند
وی در آنجا حسب الامر بسلطنت نشست اما امرا عثمانیه چون علی پاشا و
و حسن آغا و غیر ذلک امیر سلیمان چلبی معروف بسلیمان را بجای پدر نشاندند و
سلطان محمد باماسیه رفت و عیسی ببلاد قرا ایلی سلیمان قصد موسی داشت الحق
ادمان شرب خمر کاری نساخت و موسی ببلاد فرنگ رفته لشکر آورد و بر سر سلیمان آورد
سلیمان در آن وقت در حمام بود فی الفور بر آمده بگریخت در آن اثنا گریزش بر دیهی افتاد
اهل آن ده بکشتند و کان ذلک فی ثلث عشر و ثمانمایه موسی چلبی استقلال یافت
و مردم آن ده را که آن جرات کرده بودند با تمام سوخت و چون در مقام قصد امرا بود و در

جمعی ترجیح علاء‌الدین امرا از وی برگشته به برادرش سلطان محمد پیوستند و او را بر دفع برادر تحریص
کردند میان ایشان بقتال رسید شکست بر موسی افتاد یکی از ملازمانش در حین گریز اسب او را
پی کرد و او گرفتار شد و در همان شب که اول سنه اربع عشر و ثمانمائه بود بخنبه هلاک شد و نعش او
بر سا بردند **سلطان محمد بن ایلدرم بایزید** بعد از برادر بر سریر نشست و در سنه اربع و عشرین و ثمان
ثمانمائه در ادرنه وفات یافت **سلطان مراد بن سلطان محمد** بحکم ولی عهدی سلطنه معین شد
و عوض پاشاه و بایزید پاشا مدوا ابراهیم تشبث او کردند شخصی ظهور نموده دعوی کرد که سلطان مصطفی بن
ایلدرم بایزیدم و در میان اردنا دوزمه مصطفی می‌گفتند قضا او هم تیغ کشید و دولت سلطان مراد
متزلزل بود تا دوزمه را در سنه خمس و عشرین و ثمانمائه گرفته پیش او آوردند و بحکم او مقتول شد
سلطنه او قرار یافت برادرش نیز با او منازعه کرد آخر بمعاونت دولت او مقهور شد و در اواخر
سنه ثمان و اربعین و ثمانمائه از سلطنت گرفته هوای عزلت کرد و تخت را به پسرش سلطان محمد
واگذاشت و آخر خود نیز در چهارشنبه اول محرم سنه اربع و خمسین و ثمانمائه باجل طبیعی درگذشت
سلطان محمد بن سلطان مراد در ششم محرم سنه مذکوره بی مزاحمت غیر بر تخت
نشست و همت بر تسخیر قسطنطنیه مشهور باستنبول گماشت تخت خواست تا مدد فرنگ
از آنجا منقطع گردد دو قلعه بر دو گذرگاه آنجا موسوم بغازکسین و غیره در سنه خمس و خمسین و ثمانمائه
باساخت و تاریخ قلعه موسوم بغازکسین چنین گفته‌اند حصن حرس الدنیا عن حادثة الدوران
تدبیر ز افلاکا فی الرفعة و الاتقان للدین به عز للکفر نقصان تاریخ مبانیه بنیان محمد خان
و در سنه سبع و خمسین و ثمانمائه متوجه تسخیر آنجا شده در سه‌شنبه بیستم ربیع الاول سنه مذکوره جبرا
قهرا گرفت و بلدة طیبة تاریخ آن یافته‌اند دیگر بنا به اوزون حسن بیک امیر دیار بکر و رتی حادث شد
و مهم بقتال رسید در مرتبه اول اغرلو محمد پسر حسن بیک غدر از منقلای اوزون حسن خاص مراد امیر الامرا
او را بکشت اما چون در چهارشنبه نوزدهم ربیع الاول سنه ثمان و سبعین و ثمانمائه در حدود ارزنجان
تلاقی فریقین دست داد شکست بر حسن بیک افتاد و زینل بیک پسرش بقتل آمد اما سلطان مذکور

و هو الی کلی ... در پنجشنبه سیوم ربیع الاول سنه ست و ثمانین و ثمانمائه فرمان یافت عمرش پنجاه و یک سال
و ملکش سی و دو سال بود **سلطان بایزید بن سلطان محمد** در روز شنبه نوزدهم ربیع الاول مذکور
بر تخت نشست برادرش جم سلطان از قرامان که الکایش بود متوجه برسا گشت سلطان بایزید از آن
واقف شده متوجه دفع او شد در اثنا توجه احمد پاشا از جانب جم گریخته نزد بایزید آمد و جم از آن لشکر شکسته
هر دو برادر جنگ کردند و جم شکست یافته دفع فتنه او کردند و بایزید اقتدار یافت تمام این حکایت در صحیفه ثالثه مذکور
گردانیده اند **ذکر حکام قرامان** قرالدین بن قرامان از ترکان روم بانگشت فروشی اوقات گذرانیدی
چون قرامان بسن رشد رسید در روم بواسطه مخالفه اولاد غیاث‌الدین کیخسرو سلجوقی هرج و مرج شد وی در سنه
اربع و ستین و ستمائه آغاز قطع طریق کرد و جمعی بر او پیوستند و اموال بسیار بدست آوردند چون سلطان رکن الدین
مستقل گردید وی را باطاعت در آورد و آخر قرامان وفات یافت و برادرش بونور طالع بود چون هوای سرداری
او و پسران قرامان در قلعه کاوله مقید شدند و بر پهند قلعه و مکر تحویل ساختند تا آنکه معین الدین پروانه ایشان را خلاص
ساخت و ایشان مساکن خود رفته آغاز فساد کردند مکرر پروانه لشکر بر دفع ایشان فرستاد و بواسطه
استحکام محل دستی بر ایشان نیافت تا آنکه پروانه کشته شد و در روم فترات وقوع پذیرفت **محمد بیک بن قرامان**
که پسر بزرگتر بود شخصی مجهول را غیاث‌الدین سیاوش بن عزالدین کیکاوس بن غیاث‌الدین کیخسرو سلجوقی نام نهاده روز
پنجشنبه دهم ذی حجه سنه ست و سبعین و ستمائه بر قونیه استیلا یافت و خزاین و اموال بسیار بدست آورد و جواد
میانه محمد بیک و سلاجقه و مغولان که کومک سلاجقه بودند جنگ بود تا در معرکه آخرین که محمد بیک با دو برادر و اعوان
و قومی چند که برنجاله ایشان اعتماد بود بر بالای کری آمده فوجی از مغولان بر ایشان برخوردند مغولان از اسب
فرود آمده قرامانیان را به تیر گرفتند اول تیری که بشست بیرون رفت بر مقتل محمد بیک آمد و بیفتاد و یک برادرش
رفت که او را بردارد او نیز تیری خورده بروی افتاد القصه اکثر اولاد قرامان و اقوامش بقتل آمدند **محمد بیک**
ثانی که از احفاد قرامان بود سالها حکومت آن الکا کرد و با عثمانیان معارضه میکرد تا آنکه در زمان سلطان
مراد بن سلطان محمد بن ایلدرم بایزید در حینی که وی با اعوانش مصطفی بود و لشکر بر انطاکیه کشید بشست آنجا
را محاصره کرد و در آن اثنا توپی بروی آمده کشته شد و کان ذلک فی سنه ست و عشرین و ثمانمائه محمد بیک اولو بر

بود علی بیک و ابرهیم بیک ابرهیم بیک را امر السلطنة برداشتند و علی بیک فرار نمود در بیرون انطاکیه
رفت و سلطان ابرهیم بیک با عثمانیان خلاف و عناد میورزید تا در سنه تسع و ستین و ثمانمایه وفات یافت
قاسم بیک بن ابرهیم بیک بعد از پدر حاکم ولایات قرامان شده بدستور میانه او و آل عثمان
حرب و ضرب بود تا اکثر در اواسط محرم سبع و ثمانین و ثمانمایه فرمان یافت و ملکش متصرف آل عثمان در آمد
ذکر بقیه الوار از اربزرگ در صحیفه اولی بحکایت مظفر الدین تکله بن هزار اسف رسانیده بودیم
که بعد از برادر بحکومت نشست و در واقعه بغداد در اردوی هلاکو خان بود و از ان حادثه متاثر گشته بلرستان رفت
و یاغی شد امرا مغول گرفتن او فرستاده و بیر الجک آورده در بازدهم ذی قعده سنه ست و خمسین و ستمایه بقتل آوردند
شمس الدین الب ارغون بن هزار اسف بعد از برادر بحکم هلاکو خان حاکم شد و در سنه اثنی و سبعین و ستمایه
وفات یافت اتابک یوسفشاه بن الب ارغون بعد از و بحکومت رسید و در خدمت اباقا خان لقب یافت و در
افراسیاب بن یوسفشاه بعد از پدر امرای مغول سلوک نیکو نکرد غازان خان او را در محرم سنه خمس و تسعین و ستمایه
بیاسا رسانید نصرة الدین احمد بن یوسفشاه بعد از برادر سردار شد فضل الله قزوینی تاریخ معجم بنام او
بن سنجر کرابی بکار السلف باسم او نوشته وفاتش در ثلثین و سبعمایه بود نور الورد بن احمد بعد از وی
چنانکه رسید بیست سال حکومت کرد و بسبب جابی که شیخ ابو اسحق انجو را کرد در قلعه شوش خوزستان بر دست
محمد مظفر گرفتار گردیده مکحول شد اتابک پشنگ بعد از عم سی و پنج سال حکومت کرد و بعد از وی اتابک احمد
بن پشنگ بحکومت رسید و در عهد او لرستان خراب شد ابو سعید بن احمد بعد از وی چند گاه حکومت کرد شاه
حسین بن ابی سعید مدتی سروری کرده در سبع و عشرین و ثمانمایه بر دست غیاث الدین بن کاوس بن هوشنگ
بن پشنگ کشته شد و میرزا سلطان ابرهیم بن شاهرخ لشکر بر غیاث الدین فرستاد او را طلاق ساخت
و دیگر کسی از ان طبقه بحکومت نرسید اتابکان لر کوچک چون اسلاف ایشان احکام متفرق
بودند و در وقتی که مال حقوق دیوانی بدیوان دار الخلافه بغداد میداد در احتیاج الکم در میانه خود از طایفه لر حاکمی
داشته باشند نداشتند چون بدیوان سلاطین عجم منتقل شدند و بی سویتی در میانه ایشان شجاع الدین
خورشید بن ابی بکر بن محمد بن خورشید را از قوم جنگروی در سنه ثمانین و خمسمایه بر خود حاکم ساختند

اتابکان لر کوچک

واو

واو در سنه احدی و عشرین و ستمایه وفات یافت سیف الدین رستم بن محمد برادرزاده او حاکم شد
و بر دست برادرش ابی بکر کشته شد ابو بکر بن محمد باجل موعود در گذشت برادرش عز الدین گرشاسف
حکومت یافته بر دست خلیل کشته شد حسام الدین خلیل بن بدر بن شجاع الدین خورشید حاکم گردیده بر دست
سلیمان ابوه کشته شد بدر الدین مسعود بحکومت رسیده در سنه ثمان و خمسین و ستمایه فرمان یافت
تاج الدین شاه بن حسام الدین بحکومت نشست در سبع و سبعین و ستمایه بفرمان اباقا خان کشته شد
فلک الدین حسن و عز الدین حسین ابنا بدر الدین مسعود حاکم شدند و در دو روز در شهور سنه اثنی و تسعین
و ستمایه متوفی شدند جمال الدین خضر بن تاج الدین بحکومت رسیده در سنه ثلث و تسعین و ستمایه کشته شد
حسام الدین از احفاد شجاع الدین خورشید که عمر نام داشت متغلب والی گردیده معزول شد صمصام الدین
محمود بن نور الدین محمد بن عز الدین گرشاسف شحنگی سروری یافت و بعد از چند گاه قصد بنی اعمام کرد
غازان خان او را با حسام الدین بدست ورثه مقتولان داد تا در سنه خمس و تسعین و ستمایه بقصاص رسیدند
عز الدین محمد بن عز الدین حسین بحکومت رسیده در سنه ست و سبعمایه وفات یافت دولتخاتون
زوجه عز الدین محمد ملکه آن قوم شده و چون مخدره بود و بسیار عفت کارش از پیش نرفت عز الدین حسین
برادر دولتخاتون مرتکب امارة شده چهارده سال حکومت کرد شجاع الدین محمود بن عز الدین حسین
بجای پدر نشست و بد عمل بود خلایق از و بتنگ آمده در سنه خمسین و سبعمایه او را کشتند ملک
عز الدین بن شجاع الدین محمود قایم مقام و گشته سلاطین عراق با او پیوند کردند و او عالیجاه شد
آخر امیر تیمور گورکان او را از قلعه و امیان که در نیم فرسخی بروجرد است بیرون آورده بسمرقند فرستاد
و سیدی احمد پسر او را با نو کان و بعد از سه سال ایشان را رخصت کرده بحکومت لرستان فرستاد
و سیدی احمد مذکور رسوم جلالت بجا آورد پس بر دست مخالفان تیموری گرفتار گشته بتهمت عصیان کاکایی گاه کرده بوست
کنده و کان ذلک فی سنه اربع و ثمانمایه و سیدی احمد بن عز الدین در زمان امیر تیمور بعد ترین و محنتی
در کوهسار لرستان سرگردان میگشت بعد از وفات امیر تیمور تا سنه خمس عشر و ثمانمایه در لرستان حکومت
کرد شاه حسین عباسی چون حاکم لرستان شد همواره برالکاء همدان و جرباد قان

نواحی اصفهان تاخت میکرد و در فترهٔ سلطان ابی سعید بعد از آنکه رفته بقشلاق شهره زور رفت و الوس
طارلو را تاخت کور پیر علی ولد علی شکر که صاحب آن الوس بود سر راه بروی گرفته او را در سنه
ثلث و سبعین و ثمانمایه بقتل آورد و شاه رستم عباسی بحکومت رسید تتمه حکایت او در صحیفه ثالثه
مذکور سازیم انشاء الله ذکر سلاطین شروان احوال
جمعی که تاریخ جلوس و وفات ایشان معلوم بود مذکور میگردد کاوس بن کیقباد بن فرخزاد بن فرامرز
بن گشتاسف کیلوک گشتاسفی ساسانیان نژاد و نسبت سوابق فرخزاد بن منوچهر که ملقب بخاقان کبیر
بوده و خاقانی شاعر مداح و منسوبست بوی بن کسران بن کاوس بن شهریار بن گرشاسف بن افریدون
بن فرامرز بن سالار بن یزید بن جون بن مرزبان بن سرخر بن نوشیروان عادل کاوس
مذکور مدتها حکومت کرده در سنه اربع و سبعین و سبعمایه وفات یافت هوشنگ بن کاوس
بعد از پدر پادشاه شد ازو شیخ ابرهیم بن سلطان محمد بن کیقباد برادرزاده کاوس
بحکومت نشسته با امیر تیمور گورکان دوستی کرده و پیشکشها فرستاده از جمله نه غلام چرکس فرستاده خود را
نهم شمرد تا باصطلاح ترک تقوز تمام شده باشد و در اکثر معارک همراه او می بود و در سنه عشرین و ثمانمایه
وفات یافت سلطان خلیل بن شیخ ابرهیم در سنه عشرین و ثمانمایه بعد از پدر بسلطنت نشست او نیز
با اولاد امیر تیمور دوستی میکرد و بنابرین قرا اسکندر بابانی ترکمان سیاقی ذکره در سنه احدی و ثلثین و ثمانمایه
لشکر بشروان کشید و وی فرار نموده شروانات تا دربند تاراج یافت و در سنه ثمان و ثلثین و ثمانمایه
برادرانش کیقباد و یحیی و هاشم بر وی خروج نمودند سلطان خلیل بمدد میرزا شاهرخ دفع ایشان نمود و
وفاتش در سنه سبع و ستین و ثمانمایه بود فرخ یسار بن سلطان خلیل بعد از پدر پادشاه شد
در عهد او سلطان ابوسعید گورکان باقی ذکر بکلک حسن بیک بآذربایجان آمده بود در قراباغ
اران قشلاق گرفت فرخ یسار آذوقه اردوی وی از راه شروان میداد و ساخت و موجب
ویرانی لشکر سلطان ابی سعید شد و بعد از آن در زمان یعقوب بن حسن بیک سر راه بر حضرت سلطان
ولایت پناه سلطان حیدر صفوی که بغزای کفار چرکس تشریف برده بود گرفته بمدد لشکر یعقوب

بن حسن بیک که سر کرده ایشان سلیمان بن بیژن بود در تاریخ سنه ثلث و تسعین و ثمانمایه آنحضرت را
شهید کردند و خاقان علیین آشیان شاه اسمعیل بن سلطان حیدر که بجهانگیری اقدام نمود اولا
سلاطین عالم فرخ یسار را بتاریخ سنه ست و تسعمایه در جبانی شماخی بقتل رسانید و تتمه حکایت اولاد
او در صحیفه ثالثه نوشته شود انشاء الله ذکر سلاطین گیلان
باید دانست که رودخانه سفیدرود که در آذربایجان و عراق بقزل اوزن معروفست از میان گیلانات
گذشته بدریا میریزد طرف شرقی آنرا گیلان بیه پیش و طرف غربی را گیلان بیه پس میخوانند بیه بلغت
گیل یعنی بریده مراد ازین عبارت آنست که رودخانه که قطع هر دو ولایت نموده آن مقطع منقسم شده چون گشته
و گیلان بیه پس عبارت از رشت و فومن و غیر ذلک است آل اسحق المدعو باسحقوند در آنجا حکومت داشتند
و مولانا قطب الدین علامه شیرازی درة التاج را بنام یکی از حکام مذکوره تصنیف نموده و تا غایت تاریخی از آل
بنظر این فقیر در نیامده که بتفصیل تواند نوشت و غیر ازین معلوم شده امیره دوباج که جد اعلای این طایفه
بود و پدر علاء الدین است و علاء الدین پدر امیره اسحق که ظاهرا اسحقوند باو منسوب شدند و امیره اسحق
پدر امیر حسام الدین و امیر حسام الدین پدر امیره دوباج که نواب اعلی حضرت خاقانی جنت مکانی
شاه اسمعیل انار الله برهانه او را مظفر سلطان لقب داده تربیت فرمود و دختر بوی داد و از ایشان سلطان
محمود خان حاصل شد و حکومت بروی قرار گرفت و الحال پسرش جمشید خان حسب الفرمان
اعلی حضرت شاهی ظل الهی که دختر آن اعلی حضرت در خانه او ست رسیده و روایتی دیگر در نسب این طایفه
آنکه ایشان را اسحقوند بدین سبب گویند که نسب ایشان بحضرت اسحق پیغمبر میرسد والله اعلم بحقیقة الحال
و در گیلان بیه پیش که عبارت از گیلان لاهجان و دیلمان و غیر ذلک است سید علی کیا بن امیر کیا
که در عهد سلطنت حکام گیلان در صدد قصد او بودند بنابرین با اهل بیتش که بحکم رستمدار رفت و در
شهور سنه ثلث و ستین و سبعمایه وفات یافت و هو ابن حسین کیا بن حسن کیا بن سید علی
که از قریه شام که ولدم بقریه بلاط نقل نموده ساکن شد و هو ابن سید احمد بن سید علی الغزنوی
که بنابر آنکه چندگاه در مدرسه مولانا عبد الوهاب غزنوی بتحصیل اشتغال داشته بدین لقب موسوم گشت

امیره دوباج

که ظاهرا
اسحق وند باو
منسوب شدند

جنت مکانی

کوهدم بقریه

و هو ابن محمد بن ابی زید که از ابهر گیلان نقل نموده در قریه نشسام که بیدم رحل اقامت انداخت و هو ابن
ابی محمد الحسن بن احمد الاکبر المشهور بغضبی الکوکبی بن عیسی الکوفی که بغایت عفیف و فاضل بوده و از کوفه
در زمان بنی عباس جلا نموده بابهر آمده توطن اختیار کرده و هو ابن علی بن الحسین الاصغر بن الامام
الهمام علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله و سلامه علیه و ابیه و عمه و جده و علی بن ابی طالب الطاهر
القصه سید علی کیا باتفاق برادران بعد از پدرش که حاکم و کور شده در رستمدار وفات یافت بعد از آن بصحبت
سید قوام الدین والی آنجا رسیده اعزاز تمام یافت و در زمان امیر تیمور گورکان حسب الاستدعای اهالی
گیلان به پیش پدر بر سر سلطنت رشت و لشکر گیلان به پیش کشیده باتفاق برادرش مهدی کیا رشت
را بگرفت و در وقت نماز جمعه سنه تسع و تسعین و سبعمائه بقصد مرداویج نام شخصی او و برادرش نقل آمد
و تمامی ملکات سوی تنکابن از تصرف ایشان بدر رفت و در زمان او حکومت را نکو و برادرش
مهدی کیا و تنکابن برادر دیگرش هادی کیا متعلق بود کارکیا رضا بن علی کیا بعد از پدر بسلطنت
رسیده الکاهی که مردم رشت گرفته بودند باز گرفت آخر در روز دوشنبه غره جمادی الآخر سنه تسع و عشرین
و ثمانمائه روز نوروز وفات یافت چون او را عقب نبود سلطنت به پسر عمش میر سید قرار یافت
کارکیا میر سید محمد بن مهدی کیا وی سلطنت رشت و الکا و لشت کوه و گیلان را رونقی دیگر بدست
آورد تا آنکه پسرش امیر احمد و برادرش امیر کیا بن رکابزن باتفاق او را گرفته در قلعه الموت مسلوب
الاختیار کردند وی در جمعه سوم جمادی الاول سنه سبع و خمسین و ثمانمائه در الموت بمرض الموت درگذشت
و جسدش را بلاهیجان نقل کردند کارکیا ناصر بن میر سید محمد بعد از پدر سلطنت یافت جهانشاه پادشاه
الکای طالقان را نیز بدو داد و او چهارده سال سلطنت کرد و وفاتش در عشر دوم ذی قعده
سنه احدی و خمسین و ثمانمائه بود کارکیا سلطان محمد بن ناصر بعد از او بر مسند حکومت نشست و بعد از
واقعه سلطان ابی سعید گورکان بار سال امیر عضد سیفی قزوینی قزوین را ضبط کرد و کتاب
کنز اللغات بنام اوست وی در سلخ ربیع الاول سنه ثلث و ثمانین و ثمانمائه وفات یافت
عمرش پنجاه و هشت سال بود کارکیا میرزا علی بن کارکیا سلطان محمد که بغایت

فاضل

فاضل و متقی و عادل بود و نسبت بخاقان جنت مکان شاه اسمعیل بن سلطان حیدر صفوی دولتخواهی نمود
بعد از پدر پادشاه شد تتمه حکایه او و آلش در صحیفه ثالثه تمام شود ان شاء الله وحده العزیز
تتمه ملوک کاوباره رستمدار که در صحیفه اولی بسند از شهراکیم بن [illegible] ساینده
بودیم که قایم مقام پدر در شد در سال یازدهم از حکومتش منکوقاآن در ترکستان بحکومت نشست شهراکیم
در سنه احدی و سبعین و ستمائه فوت شد استندار فخر الدوله نامور بن شهراکیم الملقب بشاه
غازی حاکم شد و او عادل و شرع پرور بود بعد از سی سال حکومت در سنه احدی و سبعمائه درگذشت
ملک کیخسرو بن شهراکیم بعد از برادر یازده سال حکم راند و در سنه احدی عشر و سبعمائه وفات یافت
شمس الملوک محمد بن کیخسرو پنج سال و کسری حکومت کرد و در سنه سبع عشر و سبعمائه متوفی شد
نصیر الدوله شهریار بن کیخسرو بعد از برادر حاکم شد و در سنه سبع و عشرین و سبعمائه بر دست اسکندر
برادرزاده اش بقتل آمد تاج الدوله زیار بن کیخسرو بعد از برادر حکومت یافت و در سنه اربع و ثلثین
و سبعمائه در موضع کوهیر فوت شد جلال الدوله اسکندر بن زیار بعد از پدر بحکومت رسید
در ایام او خواجه وجیه الدین مسعود سربدار از راه غدر تسخیر رستمدار شد و چنانکه مذکور گشت در رستمدار بقتل
آمد دیگر مردم رستمدار قبل از آن زمان سر [illegible] در زمان او سر تراشیدن آغاز کردند و دستار
بر سر بستند وی در صباح شنبه بیست و یکم ذی حجه سنه ست و اربعین و سبعمائه قلعه شهر کهر را
طرح انداخت و بزودی باتمام رسانید و بعد از بیست و هفت سال حکومت در سنه احدی و سبعین
و سبعمائه کشته شد صورت حال آنکه وی را ندیمی قزوینی بود شبی در اثنای صحبت میانه ندیم و یکی از اهل
مجلس نزاع شد ندیم کارد بر آنکس کشید و صحبت بهم برآمد و چراغ فرو نشست ملک خواست
تا بیرون رود سر کارد بدستش رسید و این معنی بر کسی ظاهر نشده فریاد کرد که ملک را زخم زدند بعد از ٦
آن حال ملک سر از خانه بیرون کرد و یساول بیرون در بتصور آنکه وی ضارب ملک خواهد بود ضربتی
بر پهلوی ملک زد و ملک از آن درگذشت فخر الدوله شاه غازی بن زیار بعد از او بحکومت
نشست و در سنه ثمانین و سبعمائه وفات یافت سعد الدوله طوس بن زیار حکومت یافته در

مازندران بخدمت امیر تیمور رسید ملک کیومرث بن بیستون بن گستهم بن زیار بحکم امیر تیمور
کوتوال قلعه نور بود و پدرش ملک بیستون در سنه سبع و ثمانین و سبعمایه در طالقان بر دست ملاحده
کشته شد و چون کیومرث با اسکندر شیخی عداوت داشت در واقعه عصیان اسکندر
امیرزاده رستم بن عمر شیخ ملک را گرفته نزد وی فرستاد اسکندر او را اسب و خرجی داده
گفت هر جا خواهی برو او مطلق العنان گشته بشیراز رفت و در آنجا نزد پیر محمد عمر شیخ باز مقید
شد آخر خلاص گشته در لباس قلندران خود را بولایت رستمدار رسانیده از روی تیمور بر قلعه
نور دست یافت و چون در زندان شیراز عهد کرده بود که اگر بار دیگر بحکومت رسد در رواج
مذهب شیعه امامیه اثنی عشریه سعی نماید لاجرم اهالی رستمدار را بحق دعوت نمود و تشیع در آن دیار
شیوع یافت و چون ملک در ماه رجب سنه سبع و خمسین و ثمانمایه وفات یافت بعد از وی
ملک میان دو پسر او منقسم شد بحصه نور و توابع و دیگری کجور و لواحق اما ملوک
نور ملک کاوس بن ملک کیومرث قایم مقام و وصی پدر بود برادران که هفت نفر بودند
بواسطه سوء خلق از او متنفر بودند و بملک اسکندر که برادر دیگر و حاکم کجور و توابع بود
پیوستند و ملک کاوس در سنه احدی و سبعین و ثمانمایه وفات یافت ملک جهانگیر بن
ملک کاوس در قلعه نور بجای پدر نشست میان او و عمش اسکندر حاکم کجور نزاع بود کارکیا سلطان
محمد لاهیجی در سنه احدی و ثمانین و ثمانمایه بمرتبه اصلاح نمود و ملک جهانگیر در شهور سنه
اربع و تسعمایه وفات یافت ملک کاوس بن جهانگیر بحکم ولی عهدی قایم مقام شد و آخر در جنگ
برادرش بیستون کشته شد و تتمه حکایات در صحیفه ثالثه گفته شود ان شاء الله تعالی
اما ملوک کجور ملک اسکندر بن ملک کیومرث در قسمت حاکم کجور بود اگر چه در اثنا
چند روزی بر دست برادرش ملک کاوس گرفتار شد اما بسلامت خلاص گشته در حکومت
کجور استقلال یافت و بعد از چند گاه متوفی شد ملک تاج الدوله بن اسکندر قایم مقام شد و بعد
از وی ملک اشرف بن تاج الدوله بحکومت رسید تتمه حکایات او در صحیفه ثالثه ذکر کرده شود

ان شاء الله

سادات قوامیه مرعشی

ان شاء الله ذکر سلاطین و حکام مازندران سادات قوامیه
اول ایشان امیر قوام الدین المرعشی المشهور بمیر بزرگ بن سید صادق بن سید عبدالله بن
سید محمد بن سید ابی هاشم بن سید علی بن سید حسین بن سید علی المرعشی بن سید عبدالله
بن سید محمد الاکبر بن حسن بن الحسین الاصغر بن الامام علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله علیهم
وی بخراسان رفته مرید سید عز الدین سوغندی شد و مدتی در آنجا بسلوک مشغول بود و بعد از آن بمازندران که وطنش
بود آمده در سنه ستین و سبعمایه بموجبی که در احوال افراسیاب چلاوی مذکور شود فرمان ده مازندران گردید
و قریب بیست سال بآن امر پرداخت آخر در محرم سنه احدی و ثمانین و سبعمایه وفات یافت و در آمل مدفون
گشت و او را چند پسر بود از آنجمله سید رضی الدین والی آمل و سید فخر الدین سردار بعضی از رستمدار و سید
کمال الدین حاکم بود سید کمال الدین مذکور بحکم وصیت قایم مقام پدر گشت در شهور سنه اربع و تسعین و سبعمایه
امیر تیمور گورکان باغوای اسکندر شیخی چلاوی که حکایت وی بعد ازین نوشته شود در واقعه قتل پدرش
افراسیاب بخراسان رفته بود متوجه تسخیر مازندران شد و سادات بقلعه ماهانه سر متحصن گشتند بعد از
محاصره دو دوازده روزه در هشتم ذی حجه نزد امیر تیمور آمدند اولا بحث مذهب در میان آمد سید کمال
الدین با علما بجهتهای موجه کرد و سادات با او همزبان بودند و بر خصم غالب آمدند بعد از آن اسکندر شیخی
زانو زده قصاص خون پدر خواست امیر تیمور گفت تنها تو نیستی ملک سعد الدوله رستمداری نیز دعوی
خون برادر میکند او را بمجلس طلبیدند ملک سعد الدوله گفت خونی من اینها نیستند چه برادرم در جنگ
کشته شد و قاتل معلوم نیست هر که در خون سادات سعی نماید فردا از جدشان مواخذه خواهد بود امیر تیمور را
این سخن خوش آمد سادات را قصد نکرد و بکشتی نشانده بخوارزم و از آنجا باقی ترکستان روان داشت
و سید کمال الدین و اخوان و اقوام در آن غربت فرو رفتند و امیر تیمور ساری را بجمشید قارن قربانی و آمل را
باسکندر شیخی و رستمدار را بملک سعد الدوله داد سید علی بن سید کمال الدین سابقا در
واقعه اسکندر شیخی در خدمت امیر تیمور بود مساعی جمیله بتقدیم رسانیده بود و بعد از اسکندر بحکم امیر تیمور
حاکم آمل شد اما ساری همچنان در تصرف جمشید بود و جمشید در خمس و ثمانمایه فوت شد و شمس الدین

عوری قایم مقام جمشید گردید بقیه سادات مرعشیه که در ترکستان بودند بحکم میرزا شاهرخ بمازندران آمدند
دین اثنا عوام الناس شمس الدین غوری را کشته بودند و سید علی در الکای ساری متمکن شده بود و دیگر
الکا را بر سادات قسمت نمود اما اقوام با او در مقام منازعه در آمدند و او در اواخر عشر ثمانین ثمانمائه
بمرض نقرس وفات یافت سید مرتضی بن سید علی بموجب ولی عهدی قایم مقام شد از طایفه روزافزون
اسکندر نام شخصی ابجلة الملک ساخت بنابرین اقوام ازو رنجیده شدند و سید مرتضی در صفر سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه
وفات کرد سید محمد بن سید مرتضی چون پدر بغیر ازو فرزندی نبود اهالی ساری با او بیعت کردند او در حکومت
نشست مذهب اهل الاختیار صاحب شیخ عبد القادری در سه شنبه هفدهم ربیع الاول سنه سبع و ثلثین و ثمانمائه
وی بغایت عادل و صاحب اخلاق بود میرزا بابر گورکانی طمع در ساری کرد و لشکر بدانجا کشید اگرچه
لشکرش بمرتبه شکست یافت اما ساری را گرفت آخر جمعی وسیله شده دختر سید محمد را جهة میرزا بابر
خواستگاری نمودند و میرزا در سنه احدی و خمسین و ثمانمائه آنجا را بدو باز گذاشت و در عهد او
بهرام بن اسکندر روزافزون اقتدار تمام یافت و سید محمد در سنه ست و خمسین و ثمانمائه باجل طبیعی
درگذشت سید عبد الکریم بن سید محمد که از جانب مادر از امرای قراتاتار بود و در وقت فوت
پدر در اردوی جهانشاه بارانی بود آن خبر شنیده بر جناح استعجال بساری آمده قایم مقام پدر
گشت در عهد او بهرام روزافزون بواسطه خصومت سادات بابلکان بقتل آمد و میر عبد الکریم در روز
چهارشنبه پنجم ربیع الآخر موافق دوم خرداد ماه قدیم سنه خمس و ستین و ثمانمائه هجریه وفات یافت
سید عبد الله بن سید عبد الکریم بجای پدر نشست و در دولت او علی بن بهرام روزافزون
رشد کرده محسود اقران شد ولی جمعی سید شمس الدین بابلکانی را در سر دیوان بکشت بنابرین در شهر
ساری بر دست سادات بابلکان بقتل آمد و ایشان شکست تمام سید عبد الله رسید با وجود آن
خود را از شراب باز نمیداشت لاجرم سید زین العابدین که پدرش را امیر عبد الله زندانی کرده
کرده در زندان وفات یافته بود در پنجم ربیع الاول سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه فرصت یافته وی را
در حمام بقتل آورد سید زین العابدین بن سید کمال الدین بن سید محمد بتغلب حکومت یافت

مال آن الکا را از دیوان حسن بیک بایندری بعهده گرفت خوار ابریشم مقاطعه نمود اما همیشه میانه او
و میر عبد الکریم بن سید عبد الله مقتول منازعه بود و گاهی آن برین و احیانا این بر آن غالب میشد تا
سید زین العابدین وفات یافت سید شمس الدین برادر سید زین العابدین بجای برادر نشست
میر عبد الکریم او را اخراج نمود و او پیش یعقوب بن حسن بایندری آمد از کارکیا میرزا علی والی گیلان پیش که
ممد میر عبد الکریم بود شکایت کرد بنابرین یعقوب سلیمان بیژن را با لشکری بتاخت رودبار و طالقان
فرستاد و از آن تاخت شورش بسیار بطالقان رسید و در سر کار سید شمس الدین آقا رستم روزافزون
از حضیض نکبت باوج عزت رسید آخر سید را اسیر کرده در قلعه محبوس ساخت و بعد از آن سید وفات
کرد و او خلاص شد پسر سید کمال الدین بن سید شمس الدین قایم مقام پدر شد و بر دست آقا
رستم کشته شد و آقا رستم بر الکای او مستولی شد سید عبد الکریم بن میر عبد الله در
واقعه پدر چهار ساله بود و در اردوی سلطان ابی سعید گورکان می بود کارکیا سلطان محمد لاهیجی او را
از آنجا طلب داشته با لشکری بمازندران فرستاد و چند نوبت میانه او و سید زین العابدین
رد و بدل شد و آخر الامر در سنه ثمانین و ثمانمائه آن الکا بدو قرار گرفت و سید زین العابدین بهزار
جریب رفته در آنجا ساکن گردید و میان میر عبد الکریم و سید شمس الدین بمت اشتراک پدر اشد
تتمه حکایت میر عبد الکریم در صحیفه ثالثه مذکور گردد انشاء الله ذکر طایفه چلاویه از فروع
حکام مازندران اولا افراسیاب بعد از فخر الدوله باوندی بحکومت نشسته خاندانهای
قدیم را بر انداخت و فسق و فجور پیش گرفت و در آن اثنا کیا حسن ضبط خزانه که از جانب فخر الدوله باوندی
کوتوال قلعه لارجان بود و بجوار داماد افراسیاب از آن قبایح سرزنش کردی بنحوت سید قوام
الدین مرعشی که در آن وقت بر مسند ارشاد متمکن بود ارادت مرید شد و چندان در آن باب غلو کرد که
بشیخی موسوم گردید و آخر الامر سید را بدست فقهای آنجا آزارها کرده محبوس ساخت اتفاقا همان شب
پسرش کیا سیف الدین بقولنج درگذشت و این معنی موجب زیادتی اعتقاد مردم نسبت بسید شد افراسیاب
بجلدوی دفع او در آمد و با فوجی بر سر صومعه او که در قریه دابویه بود رفت و از طرفین جنگ شد بسیاری

برمقتل افراسیاب آمده از پای درآمد و کان ذلک فی شهور سنة ستین و سبعمائه کیا فخر الدین
مدتها حاکم ساری بود بی جهتی قصد سید عبد الله پسر بزرگ سید قوام الدین کرد و عنقریب کیا
فخر الدین با چهار پسرش در جنگ میر قوام الدین بقتل آمدند کیا وشتاسب که بخواهر داماد
فخر الدوله حسن حاکم مازندران بود در خون سید عبد الله اتفاق کرد و آخر در قلعه یحیی با بنوت پسر
بقتل رسید اسکندر شیخی بن افراسیاب در واقعه پدر جان بدر برده مدتی ملازم
ملک هراة بود بعد از آن بخدمت امیر تیمور گورکان آمده باعث نهضت او بطبرستان شد و بحکم او
حاکم آمل و ناحیه چلاو شد و در سنه ست و ثمانمائه با امیر تیمور اظهار عصیان نمود امیر تیمور لشکر
بدانجا کشیده او را و سلسله اش را برانداخت تتمه حکایت در صحیفه ثالثه گفته شود انشاء الله

ملوک لار

ذکر حکام مملکت لار از نژاد گرگین میلاد چون تاریخ جلوس و وفات
اکثر ایشان تا غایة معلوم نشده ذکر مجموع ایشان درین مقام علی طریق الاجمال میرود مشتمل
بر سه قسم قسم اول محتوی بر ذکر اوایل که بشرف اسلام مشرف نبوده اند — قسم اول
و از سلک امرای سلاطین عجم بوده اند اول گرگین بن میلاد دوم لاد بن گرگین سیوم
قباد بن لاد چهارم نرسی بن قباد پنجم تهمتن بن نرسی ششم هرام بن تهمتن هفتم
فیروز بن هرام هشتم لاد بن فیروز نهم اردشیر بن لاد دهم بهمن بن اردشیر
یازدهم قباد بن بهمن دوازدهم طهمورث بن قباد سیزدهم گرگین بن طهمورث
قسم دوم مبتنی بر ذکر اواسط که معلوم شده که شرف اسلام دریافته اند — قسم دوم
اما تاریخ جلوس و وفات معلوم نشده آ امیر جلال الدین ایرج بن طهمورث که در زمان
عمر بن عبد العزیز اموی مسلمان شده ب امیر شرف اسعد بن ایرج ج امیر بدر الدین
وردان بن اسعد د امیر وهب الدین زنکی بن وردان ه امیر بهاء الدین
ابو القاسم بیک بن زنکی و امیر اسد الدین وهب بن ابی القاسم ز امیر معز الدین
حسین بن وهب ح امیر وهب الدین زنکی بن حسین قسم سیوم

آ امیر جلال الدین
ب امیر شرف
ج امیر بدر الدین
د امیر وهب
ه امیر بهاء الدین
و امیر اسد الدین
ز امیر معز الدین
ح امیر وهب الدین
قسم سیوم

مشتمل

مشتمل بر ذکر اواخر که تاریخ جلوس و وفات معلوم شده امیر قطب الدین مؤید الملقب بیاقوی
و هو ابن وهب الدین زنکی در سنه اربع و تسعین و خمسمائه بعد از پدر بحکومت نشست و در سیوم جمادی الآخر
سنه ثمان و اربعین و ستمائه وفات یافته امیر باکالیجار بن یاقوی بعد از پدر بحکومت رسید و در سنه
ثمانین و ستمائه عزلت اختیار کرد امیر قطب الدین مؤید ثانی و هو ابن باکالیجار بعد از عزلت
پدر والی شد و در هفتم جمادی الاول سنه تسع و تسعین و ستمائه در جنگ ایلو بقتل آمد امیر
علاء الملک بن مؤید قایم مقام پدر شد و در جمادی الثانی سنه احدی و ثمانین و سبعمائه متوفی شد
امیر باکالیجار ثانی و هو ابن علاء الملک بعد از پدر والی شد و در بیست و سیوم رمضان
سنه ثلث و خمسین و سبعمائه فوت شد حاجی سیف الدین نصرة بن باکالیجار بعد از پدر حاکم
شد و در بیست و ششم شعبان سنه ست عشر و ثمانمائه وفات یافت علاء الملک گرگین شاه
بن نصرة بتفویض پدر در ششم شعبان سنه خمس و ستین و سبعمائه جلوس نمود و در هژدهم ذی حجه سنه
ثلث و عشرین و ثمانمائه وفات یافت مبارز الدین محمد بن علاء الملک در غره رجب سنه تسع و ثمانین
و سبعمائه بتفویض پدر والی شد و در بیست و سیوم رمضان سنه اربعین و ثمانمائه متوفی شد
قطب الدین مبشر بن مبارز الدین محمد بعد از پدر بحکومت نشست و در بیست و یکم رجب سنه
تسع و خمسین و ثمانمائه فوت شد امیر جهانشاه بن مبشر بعد از پدر قایم مقام شد
و در سیوم رجب سنه ثلث و ثمانین و ثمانمائه رحلت کرد امیر علاء الملک بن جهانشاه
بعد از پدر پادشاه شد و بعد از او امیر هارون بن علاء الملک بحکومت رسید تتمه حکایت
او در صحیفه ثالثه تمام شود ذکر ولاة جرون که معروف بهرمزست بعد از اتابک — جرون که معروف بهرمزست
یوسفشاه سلغری که حکومت آنجا موروثی او بود محمود قلهاتی که از قبل اتابکان حاکم
آنجا بود در شهور سنه احدی و سبعین و سبعمائه استقلال یافته دیگر اتابکان را تمکین نداد
نصرة بن محمود بعد از پدر همین روش پیش گرفت رکن الدین مسعود برادرش از قلهات
بروی خروج کرده نصرة را بگرفت و بقلعه فرستاد و در آنجا او را هلاک ساخته استقلال یافت

شهاب الدین ایاز غلام پدرش بروی خروج کرده او را بکین نصرة گرفته بکشت و پسرش را
از بام انداخت و از ملکان قیس جرون را بخرید و در سنه احدی عشر و سبعمایه آغاز عمارة کرد
و عالیشان شد آخر در سنه ست عشر و سبعمایه وفاة یافت ملک کردانشاه که میگویند که
نسب او از پدر بهود بغمبر و از جانب ما در بستهم بن اشک بن اشکان بن بکر میرسد بر سریر
استیلا یافت و مکرر ایشانرا او و ملکان قیس جنگ شد و وی غالب آمد قطب الدین تهمتن
بن کردانشاه بعد از پدر بدولت رسید و در زمان او ملکان قیس برافتادند و وی بسیاری
از ولایات و جزایر کش ... دو در سنه ثمان و خمسین و سبعمایه وفاة یافته در مقام خضر نبی ع مدفون شد
تورانشاه بن تهمتن بعد از پدر بحکومت نشست تاج مرصع بر سر نهاد و چتر بر سرش داشتند
و با شاه شجاع مظفری دوستی کرد و بعد از حکومت سی سال فرمان یافت و او عقب بگذاشت محمد شاه
بن تهمتن قایم مقام برادر شد و در زمان او محمد سلطان نبیره امیر تیمور در شهور سنه تسع و تسعین
و سبعمایه قلعه میناو دیگر بنادر را بگرفت و آخر مال چهار ساله بر گردن محمد شاه نهاد فیروزشاه
بن محمد شاه چون بجای پدر نشست بعد از مدتی اراده حج کرد و بعد از غود در جزیره کشم فروکش کرده
در سنه تسع و ثمنین و ثمانمایه متوفی شد سیف الدین بن فیروزشاه بحکم ولی عهدی والی شد
برادرش تورانشاه بروی خروج کرد چون اهالی جرون با سیف الدین دل دگرگون داشتند وی
نقود و جواهر بسیار برداشته بقلعه میوجان رفت و در سنه تسع و ثلثین و ثمانمایه بهراه بخدمت میرزا
شاهرخ آمد تورانشاه برادرش بحکومت نشست میرزا شاهرخ حسب الاستدعا ملک
سیف الدین ... بجوالی جرون فرستاد و بواسطه غلاو عصیت
بازگشتند و او در سلطنت انجا استقلال یافت شهاب الدین بن تورانشاه
بعد از پدر بسلطنت نشست و چون متوفی شد سلغرشاه بن شهاب الدین قایم مقام
شد تتمه حکایات در صحیفه ثالثه یاد کرده آید انشاء الله تعالی وحده العزیز
ذکر سلطنة جغتای خان بن چنگیز خان و نسل او در ماوراء النهر

لشکر فارس دیگر بار
بمدد او بجواله جرون

وتوابع بحکم چنگیز خان حاکم باستقلال ممالک مذکوره گشت و بعد از چندگاه درگذشت قراهلاکو
بن ماکان بن جغتای خان بعد از مدتی باستصواب قراچار نویان که امیر الامرای جغتای خان
بود بسلطنت نشست و در شعبان سنه ثلث و اربعین و ستمایه معزول شد بیسو خان بن جغتای
خان بحکم کیوک خان و مدد قراچار نویان بعد از برادر زاده بر تخت نشست و بعد از چندگاه منکوقاآن
او را مغضوب ساخت و باز قراهلاکو بحکومت رسید و بعد از دو سال وفاة یافت مبارکشاه بن قرا
هلاکو بعد از پدر بمیراث پادشاه شد چون کودک بود مادرش ارغنه خاتون جنت اریق بوکا بن
تولی خان صاحب اختیار بود الغو بن بایدار بن جغتای خان بحکم اریق بوکا بحکومت مقرر شد و با اتی
خلاف ورزید و کس بقبلا قاآن فرستاده اظهار ایلی کرد لاجرم قاآن ارغنه خاتون را که از دست
الغو بشکایت نزد عم رفته بود بحکم زوجیه روان کرد و از آن کار الغو بالا گرفت آخر در شهور سنه
اثنی و سبعمایه بردست مبارکشاه کشته شد و مبارکشاه مجددا بسلطنه رسید و بشرف اسلام مشرف
شد براق خان بن بیسون توا بن ماکان بن جغتای سالها در خدمت قبلا بود و چون قاآن
دفع برادرش اریق بوکا کرده و او را بواسطه رفع قید و بحکومت الوس جغتای فرستاد او را در ... مل
موافق سنه ثلث و ستین و ستمایه بحکومت نشست و مبارکشاه را ملازم خود کرد و کار او عروج یافت و طمع
در ایران کرده از جیحون عبور کرد و در غره ذی حجه سنه ثمان و ستمایه در حوالی هراة با ابقای خان مصاف
داده منهزم بما وراء النهر باز گشت و آخر مسلمان شد و سلطان غیاث الدین ملقب گردید و بعد از آن
افلاج پیدا کرد و در قویل سنه تسع و ستین و ستمایه درگذشت نیکی خان بن بایدار بن جغتای خان
بعد از براق خان بحکم قیدو فرمان فرما شد و حقوق او را بعقوق بدل کرده عاقبة بر دست لشکر او کشته
و در سنه احدی و سبعین و ستمایه کشته شد بوقاتیمور خان بن قداقی خان بن توری بن
ماکان بن جغتای پادشاه شد و در سنه خمس و سبعین و ستمایه بمرد دوا خان بن براق خان که ملازم
قیدو قاآن نبیره اوکتای قاآن بود بحکم او بسلطنت رسید و سی سال حکومت کرد و در شهور سنه
ست و سبعمایه درگذشت کونجک خان بن دوا خان بمیراث پادشاه شد و چون قیدو

و در عقد خاقانی را بخواست

دران اوقات وفات کرد و پسرانش از عهده سلطنت بیرون نمی آمدند و براکهای ایشان نیز استیلا
یافت و آن ولایت داخل حوزه دیوان آمد بعد از یکسال و نیم در اواخر سنه سبع و سبعمایه در مصاف
منسور اغول در موضع بوری باشی بقتل رسید بالیغو خان بن قداقی سحان بن توری که از جانب مادر
نژاد ترکان کرمان می پیوست و متقلد قلاده اسلام بود بسروری نشست اما با وجود اولاد دوا خان
مهم او از پیش نرفت لاجرم در قصد ایشان بود کبک بن دوا پیش دستی کرده در روز طوی که غافل
بود و اکثر امرایش با کبک زبان یکی داشتند با سیصد سوار بر سر او راند و وی را از میان برداشت
وکان ذلک فی سنه ثمان و سبعمایه و برادر بزرگ خود ایسنبوقا را بسلطنت نشاند
ایسنبوقا خان بن دوا خان با تومانات نکودری در حدود هند بود و کبک کس دو
دوانیده وی را بسلطنت بشارت داد و خود در سلک امرا او کنکاش در امر ایسنبوقا ماورا
النهر آمده از روی استقلال بسلطنت نشست با قاآن ختای و اولجایتو سلطان محمد خدابنده
در مقام تنازع بود آخر در سنه وفات یافت کبک خان بن دوا خان
بعد از برادر بسلطنت نشست آثار نیکو یادگار گذاشت زر رایج کبکی ازو منسوب است در
سنه احدی و عشرین و سبعمایه رحلت کرد ایلچیکدای خان بن دوا خان بعد از برادر
پادشاه شد و در اندک زمانی درگذشت دوره تیمور خان برادر دیگرش جلوس نمود و هم دران
نزدیکی فوت شد ترمشیرین خان برادر دیگر پادشاه شد و عالیجاه گردیده نوبتی لشکر بهند کشید
تا دهلی را مسخر کرد و در سنه ست و عشرین و سبعمایه در نواحی غزنین با امیر حسین پسر بزرگ امیر چوپان
سلدوز مصاف داده منهزم شد آخر در سنه سبع و عشرین و سبعمایه در ماوراء النهر بقتل
درگذشت و او پادشاهی مسلمان بود جنکشی خان بن ابوکان بن دوا خان بعد از عم
پادشاه شد وی بت پرست بود و بعد از دو سال کشته شد و قاتل او معلوم نشد توزون تیمور خان
بن دوا خان بعد از برادر زاده سه سال سلطنت کرد خالی از جنونی نبود و در سنه اثنی و ثلثین
و سبعمایه بران سبب کشته شد و علی سلطان بن ارکتمور بن ییسه بن قداقی اغول

بن اوکتای قاآن که از دوده چغتای نبود بتغلب براکهای چغتای خانیان مستولی شد چون امرا
الوس چغتای با او موافقت نکردند در سنه اربع و ثلثین و سبعمایه مندفع شد و فولاد خان بن
کونجک خان بن دوا خان چغتای پادشاه شد و در سنه خمس و ثلثین و سبعمایه وفات یافت محمد خان
بن فولاد خان قایم مقام شد و اندک روزی پادشاهی کرد امرای چغتای قوی شده بودند و عزل
و نصب و دفع و رفع پادشاهان بدیشان منوط بود چون بعد ازو غزان سلطان خان بن یسور
بن ارکتمور بن بوقاتمور بن قداقی سحان بن توری بن ماکان بن چغتای که بخانی رسید
بود باراده آنکه امرا را مسلوب الاختیار سازد بسلطنت نشست امیر قزغن از امرای چغتای
از اولماق بوست تحمل او نکرد و از نسل اوکتای قاآن دانشمندچه اغلان بن قیدو بن تورچار
بن ملک بن اوکتای قاآن را که از دوده چغتای نبود در شهور سنه خمس و اربعین و سبعمایه بسلطنت برداشت
و در سنه سبع و اربعین و سبعمایه در حوالی قرشی با غزان سلطان خان جنگ کرد و غزان سلطان کشته شد
و چون دانشمندچه از نسل چغتای نبود امرای دیگر مضایقه کردند و باتفاق امیر قزغن که امیر الامرا
و پادشاه نشان بود بیان قلی خان بن سرغاتو بن احمد بن موچی ییسه چغتای را بسلطنت برداشت
و چون امیر قزغن وفات یافت و پسرش امیر عبدالله امیر الامرا شد و طمع در زن بیان قلی داشت
بیان قلی را در سنه تسع و خمسین و سبعمایه بقتل آورد و تیمور شاه بن ییسو تیمور بن ابوکان
بن دوا خان را بپادشاهی برداشت امرا بواسطه این عمل با امیر عبدالله مخالفت کردند امیر بیان
از اولماق سلدوز بروی خروج کرد و در سنه ستین و سبعمایه جنگ سلطانی شد تیمور شاه و امیر عبدالله
کشته شدند و امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن امیر الامرا شد و کابلشاه بن دورجی
بن ایلچیکدای بن دوا خان را در سنه خمس و ستین و سبعمایه بسلطنت برداشت
و خواهر خود را با امیر تیمور داد ظاهرا نسبت گورکانی امیر تیمور ازینجاست و پنج شش سال در
میان بود تا امیر تیمور خروج کرد و سیورغتمش بن دانشمندچه مذکور که قبل ازو از نسل
اوکتای بسلطنت برداشت و امیر حسین و کابلشاه را دفع کرد و بحکومت ماوراء النهر نشست

وکارنامه امیر تیمور در محل خود من حیث الاجمال ذکر خواهد شد و او از مرتبه امیر الامرای بخانی و پادشاهی
رسید و پادشاهی در نسل او ماند و هنوز در هندوستان و بدخشان هستند بدین تقدیر حکایت
تتمه خانان جغتای که من بعد در ماوراءالنهر سلطنت نتوانستند کرد و در مغولستان حکومت کردند در
تلو خواقین ترکستان در آخر کتاب ذکر رود و ذکر دو سه نفر خان زاده قاآنی که امیر تیمور قبل از آنکه
بخانی منسوب و موسوم کرد و پادشاهی برداشت در اثنای حکایت امیر تیمور معلوم خواهد شد

ذکر سلاطین گورکانیه منسوب بامیر تیمور بن طراغای بن امیر برکل

بن ایلنگیر بن ایجل نویان بن قراچار نویان بن سوغوچین بن ایردمچی برلاس که اویماق باو منسوبست
و هو بن قاچولی بهادر که برادر بزرگ قبل خان جد سیوم چنگیز خان است و ذکر چنگیز خان و نسب او
در ذکر خواقین ترک از نسل یافث که در آخر کتاب بیان خواهیم کرد معلوم خواهد شد اما اولاد جغتای
غزان سلطان خان جغتای معلوم شد که چون امیر الامرایی الوس جغتای با امیر قزغن رسید پادشاهان را
اعتباری نماند و فی الحقیقه سلطنت را امرا میکردند تا آنکه آن منصب بامیر حسین نبیره امیر قزغن رسید
و میان او و امیر تیمور پیوند شد امرای او به تقاعد دیگر نیز دغدغه حکومت داشتند اما چون بحسب شان
در رتبه تفاوت در میان یکدیگر میدیدند بهر جانب که قوه پیش بود متوسل میشدند بالقوه آن صاحب دولت
برتبه رسند القصه دو گروه شدند جمعی با امیر حسین نبیره امیر قزغن پیوستند و جمعی با او در مقام سرکشی
بودند و سرداری دیگر میخواستند تا امیر تیمور در سن بیست و چند سالگی بحکمت دامادی امیر حسین بسبب خواهرش
اولجای ترکان خاتون یافت امیر حسین بعد از آن چون بر دیگر امرا غالب آمد درین اثنا تغلق تیمور خان
از نسل دوا خان بن جغتای خان که حاکم جته بود هوای ماوراءالنهر کرد که میراث صاحبی نماید تمام امرا
ماوراءالنهر برهم خوردند امیر تیمور در خطه کش مشهور بشهر سبز که موطن او بود ترک زیارت کرد و با تغلق تیمور خان
ملاقات کرد و تعظیم بی نهایت از او یافت و یرلیغ حکومت کش و سرداری اویماق برلاس که قبیله او بود
از او گرفت و بعد از اندک روزگار تغلق تیمور خان باز بجته رفت و امرا ماوراءالنهر منزل و مقام خود بازگشتند
و باز هر یک سرداری الکا و اویماق خود میکردند و امیر حسین همچنان با امیر تیمور مستظهر بود و بنا بر تقویت

دلش

و تمشیت امیر تیمور بر تمامی ماوراءالنهر و توابع حکم میکرد تا مابین او و امیر تیمور کرار نفاق ظاهر شد و اعیان هر
طرف گشت و درین اثنا حرم امیر تیمور رحم فوات یافت و امرای ماوراءالنهر را مجال مخالفت میان هر دو بزرگ
پیدا شد و اکثر جانب امیر تیمور گرفتند و تحریص و ترغیب الحکومت من حیث الاستقبال کردند و عاقبت
همگی او با همه استان شد لشکر بر سر امیر حسین که در بلخ می بود کشیدند و او بنا بر عجز متحصن شد
بلخ را حصار کرده در چهارشنبه دوازدهم رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمایه فتح بلخ کرده و امیر
حسین و اولادش را که بالفعل بخیال سلطنت برداشته بود بمعرض شمشیر فنا گذشتند و امیر تیمور خان
باتفاق جمیع امرای ماوراءالنهر بر سر حکومت نشست در وقتی که بر سر بلخ میرفت سید برکه که از اعاظم
سادات و نقبا بود و از حرمین شریفین زادهما الله شرفا و تعظیما بدو ملحق گشته علم نصرة رقم و طبل همایون قدم
بدو حواله داشته فاتحه بنیت فتوحات او خواندند و امیر تیمور درست اراده بدو داده و بعین الاخلاص
نظر که اعانید و او گشته از اول عمر تا آخر دم از اراده او میرد چنانکه بعد از وفات بموجب وصیت او در زیر
پای سید مدفون شد و این منصب امیر الامرای خانان جغتای بمیراث تعلق بوی داشت چه ابو... چنگیز خان
قراچار نویان که جد پنجم امیر تیمور است امیر الامرا و جملة الملک جغتای خان بود و اطلاق گورکانی بروی بسبب دامادی
امیر حسین بود که در ایام حکومت امیر حسین بسبب بی توجه امیر تیمور که داماد او بود صورت میگرفت و همه امور
باو موقوف بود در آن زمان باین لقب شهرت یافت و موجب افتخار او بود و در طغراهای مناشیر و احکام
او می نوشتند و آنکه گویند که بنا بر آنکه طغاجار را قراچار میخوانند داماد چنگیز خان بود و این نکته برای تیمور مقرر
شد اصلی چنان ندارد چه بنا بر آنکه بدین تقدیر طغاجار گورکان بوده باشد نه قراچار که جد تیمور است و نیز آبا
و اجداد او تیمور منسوب بگورکان نبوده اند ولادت وی در ظاهر خطه کش مشهور بشهر سبز شب سه شنبه بیست و هفتم
شعبان سنه ست و ثلثین و سبعمایه مطابق سیچقان ییل بوده لفظ مولد تیمور بحساب جمل موافق تاریخ است
که فضلا یافته اند مادرش تکینه خاتون نام داشت و امیر تیمور را سه برادر بود عالم شیخ و سیورغتمش
و جوکی و دو خواهر قتلغ ترکان آغا و شیرین بیکی آغا پدرش طراغای در سنه احدی و ستین و سبعمایه موافق
ایت ییل که سال ظهور خروج امیر مرحوم بود وفات یافته چون وی بر سر حکومت نشست سیورغتمش خان اوغلان [illegible]

سیورغتمش خان [illegible]

را از نسل اکتای قاآن بسلطنت موسوم کرد و در تنگوز ییل اثنی وسبعین وسبعمایه امیر موسی که یکی از امرای ماوراء النهر
بود یاغی شد و نزد زنده حشم ابردی بشبرغان رفت امیر تیمور لشکر بدانجا کشید و بایشان از انجا برخاست
و هم دران سال یورش جته نمود و در سیچقان ییل ثلث وسبعین وسبعمایه بخوارزم رفت و تاخت آن ولایت
کرد و بصلح معاودت نمود و نوبت دوم یورش جته کرد و در وقت عود زنده حشم ابردی و امیر موسی اظهار بغی
نمودند و سر دو با بو اغتان ماخوذ و مقید گشتند آخر زنده حشم در قید بمرد و دیگران امان یافتند و در اود ییل
اربع وسبعین وسبعمایه چون آثار عصیان یوسف صوفی قنقرات را از حسین صوفی ظاهر شد یورش
دوم خوارزم دست داد و از انجا با مان برخاست و در بارس ییل خمس وسبعین وسبعمایه بخارا زاده خنزر
آق صوفی قنقرات را که جهت پسر بزرگتر خود میرزا جهانگیر خواسته بود بسمرقند آورد و زفاف واقع شد
و در توشقان ییل ست وسبعین وسبعمایه یورش سیوم جته کرده با اندک لشکری بر قمر الدین دوغلات
غالب آمد و در لوی ییل سبع وسبعین وسبعمایه نوبت سیوم عزم یورش خوارزم کرد و بواسطه بعضی امرا
از راه برگشته یورش چهارم جته کرد و فی الجمله استیلایی بران قوم یافت و عود کرد و بار یورش پنجم
جته کرد و دران اثنا توقتمش خان نخرمش پیوست و منظور نظر تربیتش گشته اورا با سغناق فرستاد
و اوروس خان بجنگ توقتمش خان آمد و او منهزم بجانب ایشان نهضت نمود و بواسطه شدت سرما باز
برگشته بسمرقند آمد و باز تاخت بر سر اوروس خان برد و در یلان ییل ثمان وسبعین وسبعمایه توقتمش
خان را که از اوروس خان شکست یافته مجروح و مغلوب و منهزم خود را بامیر تیمور رسانیده بود مدد داد تربیت
نموده اسباب سلطنت داد و امرای بزرگ همراه کرده بسغناق فرستاد و تا فتح کردند و توقتمش خان را
بسلطنت نشاندند و در یونت ییل تسع وسبعین وسبعمایه میرزا شاهرخ متولد شد و در
زنجیر سرای قشلاق کردند و در قوی ییل ثمانین وسبعمایه در ماه شوال یورش چهارم خوارزم نمود
سه ماه و شانزده روز محاصره آنجا کرد و دران ایام یوسف صوفی وفات یافت و خوارزم مسخر شد
و کان ذلک سنه احدی وثمانین وسبعمایه و در بچین ییل احدی وثمانین وسبعمایه شهر کش را عمارت نمود
و حاجی سیف الدین را با ایلچی نزد ملک غیاث الدین کرت بهراة فرستاد و در بحاقوی ییل

اثنی

اثنی وثمانین وسبعمایه بخراسان آمده هراة را بعد از محرم ثلث وثمانین وسبعمایه فتح کرد و قشلاق نمود
و در ایت ییل بعضیها ثلث و بعضیها سنه اربع وثمانین وسبعمایه تا ترشیز آمده مجموع ممالک خراسان را
فتح کرد و در تنکوز ییل خمس وثمانین وسبعمایه یورش سیستان کرده بعد از قتال بکرات مسخر ساخت و در سیچقان ییل
ست وثمانین وسبعمایه بعراق عجم آمده و در ری قشلاق کرد و در اود ییل سبع وثمانین وسبعمایه تا سلطانیه نهضت
کرد و بعد از تسخیر آنجا استرآباد و آمل رفت و بعد از فتح بسمرقند معاودت نمود و در سالی سرای قشلاق کرد
و در بارس ییل ثمان وثمانین وسبعمایه چون شنید که توقتمش خان از راه دربند شروان تبریز آمده و خرابی
کرده عزم یورش عراق و آذربایجان نموده ولایت ارکوچک را تاخت و آذربایجان را مسخر ساخت
و گرجستان را فتح کرد و قشلاق در قراباغ اران نمود و در توشقان ییل تسع وثمانین وسبعمایه تسخیر
شیراز و اصفهان نمود و چون چیراکی(?) از سمرقند رسید و خبر تولمش لشکر توقتمش خان بجانب ماوراء النهر آورد
فارس را با آل مظفر سپرده میر سید شریف علامه جرجانی را کوچانیده بماوراء النهر بازگشت و در لوی ییل
تسعین وسبعمایه چون سیورغتمش خان وفات یافت سلطان محمود بن سیورغتمش را بخانی منصوب
ساخت و یورش پنجم خوارزم کرده بحدود انجا را مسخر ساخت و برج و باره آنجا را خراب کرد و در یلان ییل
احدی وتسعین وسبعمایه توقتمش خان لشکر کشیده آهنگ ... کرده بود و چون امیر تیمور بجانب او نهضت کرد
توقتمش [illegible] الحکم جنگی واقع شود بازگشت امیر تیمور تاخت مغولستان سر داد و میرزا امیرانشاه را تعین(?) نمود
که در خراسان سر بر آورده بود ... چون حاجی ملک ... قربانی و طوک سربدار را ... ساخت و در
یونت ییل اثنی وتسعین وسبعمایه در سمرقند بود و در قوی ییل ثلث وتسعین وسبعمایه در منتصف صفر از
تاشکند بعزم یورش دشت قپچاق روان گشته در پانزدهم رجب در موضع قندرچه میان او و توقتمش خان
جنگ سلطانی شد و امیر تیمور غالب آمد و ایل و الوس اورنگ بغارت رفت و در ذی قعده بسمرقند بازگشت
و در بچین ییل اربع وتسعین وسبعمایه یورش پنجساله ایران نمود و فتح قلعه [illegible] کرده و در
استرآباد قشلاق گرفت و در بحاقوی ییل خمس وتسعین وسبعمایه لرستان را تاخت کرده بشوشتر رفت
و از انجا بشیراز آمده شاه منصور مظفری را بجنگ که در محل خود مسطور است بکشت و باصفهان آمده آل مظفر

سلطان محمود بن سیورغتمش را

را از اشیا غیناو رفت و سلطان احمد جلایر گریخت و عراق عرب مفتوح شد و در ایت ئیل ست
و تسعین و سبعمایه قلعه تکریت را بجنگ گرفت و لشکر بجزیره و دیار بکر فرستاده خود متوجه ماردین شد
و سلطان عیسی صاحب انجا ایل گشت امیر تیمور ایلچی نزد برقوق پادشاه شام فرستاد و جزیره مفتوح
شد و قلعه اونیک بسبب در الله و تاخت گرجستان و شکی کرده در محمود آباد شروان قشلاق نمود
و در تنگوز ئیل سبع و تسعین و سبعمایه یورش ثانی دشت قبچاق کرده از دربند شروان بر توقتمش خان
راند و او در جنگ مغلوب و منهزم ساخت و قورنچاق اغلان بن اورس خان را در انجا بسلطنت نشاند
و در سیچقان ئیل ثمان و تسعین و سبعمایه تمامی بلاد شمال از اروس و چرکس و قبق و قپچاق را
تاخت نموده در اود ئیل تسع و تسعین و سبعمایه از ان سفر عود نموده محمد سلطان پیر نبیره اش را
بضبط هرمز و سواحل عمان فرستاد و آذربایجان و عراق را بمیرزا امیرانشاه و خراسان را بمیرزا
شاهرخ سپرده خود بسمرقند عود نموده قشلاق در حدود ترکستان کرده در بارس ئیل ثمانمایه
در سمرقند طرح باغ دلگشا انداخته عزیمت یورش هندوستان کرده و در راه سیاه پوشان کتور
را بر انداخت و در توشقان ئیل احدی و ثمانمایه در غره محرم از آب سند عبور نموده اکثر
بلاد و قلاع و جزایر سند بتخصیص دهلی را طاهر دراسخر ساخت ادشاه انجا چون سلطان محمود و ملوخان را
شکست و چون فیل انداختن او پیر محمد جهانگیر نیز بر سر ملتان راسخ ساخته الافغانش تلف
شده بود دهی هزار اسب بدو ودیگر زنان و ملازمانش داد و بیست و دوم شعبان همان سال بسمرقند معاودت
کرد و در چهارم رمضان طرح مسجد جامع سمرقند کرده بناء کرد در وقتی اتمام داده و در لوی ئیل اثنی و ثمانمایه
طرح یورش هفت ساله ایران انداخته بتسخیر گرجستان رفت و قتل و نهب و اسر کفار نمود و در قراباغ
اران قشلاق کرد و در بهار تاختی دیگر بگرجستان کرده آثار تسلط ظاهر ساخت و در یلان ئیل
ثلث و ثمانمایه المغاربه سیواس رده و ملطیه و البستان را تاخت کرد و لشکر شام کشیده بسخر ساخت
و فرج پادشاه تاتار را شکست و دمشق را گرفته آتش در انجا زد و از انجا ببغداد آمد و انجا را محاصره
کرد و بعد از تسخیر قتل عام نموده بعد محاصره بغداد در ترکی نام ملازمی از امیر سلطان جهانگیر حاکم

آکر:

سمرقند آمد بلقط العسل یوزبن منصوبیت متعالی که دران سال از کان پدرشان حاصل شده بود آورد
و در یونت ئیل اربع و ثمانمایه قشلاق در قراباغ اران گرفته داعیه گرجستان داشت چون باج خراج
آورده بدر رفت و لشکر بتاخته بغداد و خوزستان فرستاده و دران قشلاق اسباب یورش
روم ترتیب کرده و در بهار متوجه آن صوب گشته قلعه کماخ را بجنگ گرفته و در روز جمعه نوزدهم ذی حجه
در حوالی انگوریه با ایلدرم بایزید عثمانی پادشاه روم مصاف عظیم داده غالب آمد و ایلدرم را
اسیر کرد و بعد از ان باز با و لطف کرد ایلدرم و فات یافت سلطنت روم بچلبی پسر ایلدرم داده و در ان جا
سلطان محمود خان بن سیورغتمش خان وفات کرد و امیر تیمور دیگری از انجا تعیین کرد و از آن حکم
البته از آل چنگیز کسی از انجا نصب کرده بر طرف شد و چون از روم بسالطنت عود نمود بعد از ان
بمیرزا الغ بیک بن میرانشاه داد و میرانشاه را نیز همراه او کرده در قوی ئیل ست و ثمانمایه بتسخیر دیار
گرجستان رفته بعد از فتوحات قشلاق در قراباغ اران گرفت و شهر بیلقان را آباد ساخته
نهر برلاس افراج نمود و جای میرزا امیرانشاه که چاره از حکومت آذربایجان و عراق شد بمیرزا
عمر داده خود متوجه سمرقند شد و درین اثنا شنید که اسکندر شیخی در مازندران عصیان ورزیده
متوجه دفع وی شد و تا او ابر چند راحت آرام نگرفت و در تخاقوی ئیل سبع و ثمانمایه در ماه محرم
نزول بسمرقند نمود و در کان گل طوی کرده میان فرزندان پیوند ها کرد و در ان جشن با امرا جانب یورش
ختای کرده و از انجا یورش کرده در اترار ترکستان قرار بر یورش عالم آخرت داده و کان ذلک
لیلة الاربعا سابع عشر شعبان سنه سبع و ثمانمایه الهجریه الرباعیه

سلطان تیمور آنکه چرخ را دلخون کرد
وز خون عدو روی زمین گلگون کرد
در هفده شعبان سوی علیین تاخت
فی الحال ز رضوان سر و پا بیرون کرد

واین رباعی جامع تاریخ ولادة و جلوس و وفات وی است

سلطان تیمور آنکه مثل او شاه نبود
در هفتصد و سی و شش آمد بوجود
در هفتصد و هفتاد و یکی کرد خروج
در هشتصد و هفت کرد عالم بدرود

در قوی ئیل خمس و ثمانمایه

درحین وفاة امیر تیمور اولاد و احفاد ذکورا او بدین تفصیل در میان بود و نه وجه
اول میرزا شاهرخ را اولاد و احفاد هشت نفر ۱ میرزا شاهرخ ۲ الغ بیگ ۳ ابرهیم سلطان
۴ بایسنقر ۵ سیورغتمش ۶ محمد جوکی ۷ جان اغلان ۸ تاروی دوم میرزا امیرانشاه را اولاد
و احفاد هشت نفر امیرزاده امیرانشاه ۲ میرزا ابوبکر و دو پسرش ایلنکیر و عثمان ۱ عمر ۱
خلیل سلطان ۱ ایجل ۱ سیورغتمش ۱ وجه سیوم اولاد و احفاد جهانگیر پسر بزرگ امیر تیمور که در
زمان میر وفاة یافته بود و از فرزندان او مانده یازده نفر ۱ اولاد محمد سلطان با اسم محمد جهانگیر و سعد وقاص و یحیی
با اسم میرزا پیر محمد و هفت پسرش قیدو ۱ خنجر ۱ بوزنجر ۱ سعد وقاص ۱ سنجر ۱ قیصر ۱ جهانگیر ۱
وجه چهارم اولاد و احفاد عمر شیخ ده نفر پیر محمد با پسرش عمر ۲ رستم با دو پسرش عثمان و سلطان علی ۲
اسکندر بن عمر شیخ ۱ احمد ایضا ۱ سیدی احمد ایضا ۱ بایقرا ایضا ۱ که مجموع سی و شش نفر باشند
از این جماعه میرزا امیرانشاه ضایع شده بود و از سلطنت و رانی شایسته چه از اسب افتاده دماغش
پریشان شده بود و لهذا پدر او را معزول ساخته بود و پسرش عمر بعد از فرستادن بود آخر عمر با او عقاد
کرده او را سرگردان کشته پسر دیگرش ابا بکر که حاکم آذربایجان و عراق بود در جنگ قرا
یوسف ترکمان در بیست و چهارم ذی قعده سنه عشر و ثمانمائه کشته شد میرزا پیر محمد بن جهانگیر
ولی عهد جد بود و چون در زمان وفاة جدش در حدود هندوستان بود و در ماوراء النهر و خراسان
اولاد امیر تیمور بسیار بودند و هر یک هوای در سر داشتند او بهمان اکتفا که در زمان جد داشت
قناعت کرده بشرب مدام مواظبت داشت پیر علی تاز نام که از امرای بزرگ او بود و هوای سلطنت
کرده وی را در چهارم رمضان سنه تسع و ثمانمائه بکشت میرزا قیدو بن پیر محمد بعد از فوت
میرزا شاهرخ بجای پدر نشست و بواسطه عصیان پیر علی تا ایام روا بجهد داشت آخر پیر علی
در سنه عشر و ثمانمائه کشته شد و قیدو اقتدار یافت و بر علم عاصی شد میرزا شاهرخ فوجی
بفرستاد و تا او را گرفته بهراة آوردند و از جرم او گذشته رها کرد ناگاه راه قندهار پیش گرفت
میرزا بایسنقر بن شاهرخ او را تعاقب کرده او را گرفته در قلعه اختیار الدین محبوس ساخت و کان

ذلک

ذلک فی سنه احدی و عشرین و ثمانمائه و آن دودمان باو منتهی شد میرزا شاهرخ بن امیر تیمور
درحین وفاة پدر در هراة بود بحسب ارث و استحقاق بسلطنت نشست اما سلطان خلیل بن
میرزا امیرانشاه که در سفر خطا همراه امیر تیمور بود و چون امیر تیمور وفاة یافت هوای سلطنت کرده در سمرقند
بسلطنت نشست میرزا شاهرخ را با برادرزادها که هر یک در مملکتی بودند مخالفت با ایستی کرد
وی پادشاهی صاحب دولت کامروا بود با ایشان هر یک نوعی که عقل تجویز کند معاش کرد و هر کدام بر
هر یکی از برادرزادها را که زوال بر سید ملکش نصیب وی می شد چنانچه از روم تا خطا و از طبرستان تا هند
سکه و خطبه بنام او شد و در آن وقت سلطان السلاطین گشته فتوحات بسیار کرد از جمله بلاد
قرا یوسف ترکمان که را اصاف داد و ایشان را مغلوب ساخت چنانکه در احوال ایشان مذکور شود
و میرزا جهانشاه را که بقدم اطاعت پیش آمده بود حکومت تبریز داد و قلعه اختیار الدین هراة را
که امیر تیمور خراب کرده بود تجدید عمارت کرد و بقاع خیر در ممالک خصوصا دار السلطنه هراة ساخت
و بعد از چهل و سه سال پادشاهی روز نوروز که بیست و پنجم ذی حجه سنه خمسین و ثمانمائه بود در فشاویه ری وفات یافت
سلطان جهان شاهرخ آن مظفر نور   در هشتصد و هفتاد و نه آمد بظهور
در هشتصد و هفت شد بشاهی مشهور   در هشتصد و پنجاه شد از دار غرور
میرزا سلطان خلیل بن میرانشاه که بعد از فوت امیر تیمور امرا او را السلطنه برداشته
بودند و در سمرقند استیلا یافته میرزا شاهرخ مضایقه نکرد و سلطنت ترکستان
ماوراء النهر را بدو واگذاشت وی چهار سال حکومت کرد امیر خدایداد حسینی که باعث
سلطنت او بود در سنه احدی عشر و ثمانمائه وی را در قلعه شاهرخیه بزنجیر طلا مقید کرد و دو معشوقش
شاد ملک آغا را که محبوبه وی بود و دخل در امور ملکی میکرد و این فتنه بدان جهت در گرفته بود مثله کرد
شمع جهان پادشاه مغولستان را بماوراء النهر طلبید وی آمد و امیر خدایداد را کشته سرش
نزد میرزا شاهرخ فرستاد و بمغولستان باز گشت میرزا شاهرخ سلطنت ماوراء النهر
به پسر خود الغ بیک داد و سلطان خلیل را بطرف عراق و آذربایجان فرستاد و وی در عراق

در سنه اربع عشر وثمانمایه وفات یافت **میرزا الغ بیگ بن شاهرخ** نام او طراغای محمد است
موافق اسم پدر امیر تیمور در سنه اثنی عشر وثمانمایه بحکم پدر فرمان فرمای ماوراء النهر بود پادشاه
عاقل کامل بود و علامه زمان خود در سنه ثلث وعشرین وثمانمایه در سمرقند باتفاق قاضی زاده
رومی که صلاح الدین موسی نام داشت و استادش بود و مولانا غیاث الدین جمشید کاشانی
و ملا علی قوشچی که از شاگردان میرزا بود منسوب بایماق قوشچی بنا یافت رصد ترتیب داده زیج
الغ بیگی مشهور را که حالا مدار حساب تقویمات بر آنست درست داشت و بعد از وفات میرزا
شاهرخ ملک از دست علاء الدوله بن میرزا بایسنقر برادرزاده اش انتزاع کرد و بعد از آن هیچ
خراسان را گذاشته بسمرقند رفت پسرش عبد اللطیف در بلخ بروی عاق شد و در حوالی سمرقند
با پدر جنگ کرد و میرزا الغ بیگ منهزم بشاهرخیه رفت و از انجا برگشته نزد پسر آمده و آن پسر عاق عاصی
برادر خود عبد العزیز را کشته بود ناخلفی را که بود شوم چهر با پدر و مادر و خویش حق مهر
پدر را بگرفت و در رمضان سنه ثلث وخمسین وثمانمایه بدست عباس نام شخصی که پدرش بحکم
میرزا الغ بیگ کشته شده بود داد تا بقصاص رسانید و برای تاریخ قتلش فضلا گفته اند
چو عباس تیغ کینه کشید بود سال تاریخ عباس کشت و ولادتش روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول
سنه ست وتسعین وسبعمایه بود در قلعه سلطانیه عراق عجم **علاء الدوله بن بایسنقر**
بن شاهرخ بعد از جد در هراة بر تخت نشست چون میرزا الغ بیگ بر سر تخت آمد علاء الدوله
گریخته باستراباد نزد برادرش میرزا بابر رفت و با او نیز نساخت و از پیش او نزد برادر دیگرش
میرزا سلطان محمد رفت و با او نیز بسر نبرد آخر بفرموده میرزا بابر مکحول شد اما نورش باطل نشده بود خود را
بجهانشاه پادشاه بارانی رسانید و بعد از فوت برادران چون سلطان ابوسعید گورکان در
خراسان بسلطنت رسید او برستمدار افتاد و در خانه ملک بیستون در سنه خمس وستین وثمانمایه
وفات یافت نعشش ابهراة آوردند **میرزا عبد اللطیف بن الغ بیگ** بعد از قتل پدر
شش ماه پادشاهی کرد و در شب جمعه بیست و پنجم ربیع الاول سنه اربع وخمسین وثمانمایه در دست

بابا

بابا حسین ملازم میرزا عبد العزیز مقتول شد بابا حسین کشتش جهلش تیر تاریخ قتل اوست که بابا حسین کشت
میرزا عبد الله بن میرزا سلطان ابرهیم بن شاهرخ بعد از قتل عبد اللطیف در ماوراء النهر بپادشاهی
نشست میرزا سلطان خود در زمان پدر حاکم فارس بود و بسلطنه نرسید و میرزا عبد الله که بپادشاهی رسید میرزا
سلطان ابوسعید گورکان بر وی خروج کرد و در حوالی سمرقند او را کشته بسلطنت نشست در جمادی الاول سنه خمس وخمسین
وثمانمایه **میرزا سلطان محمد بن بایسنقر بن شاهرخ** در زمان حیات جدش بسلطنت عراق
آمده بود آخر آغاز عصیان کرده بر عراق و فارس مستولی شد میرزا شاهرخ جهة دفع او بعراق آمده و در عراق
وفات یافت سلطان محمد قوی شد و بخراسان رفت با میرزا بابر برادرش جنگها کرد و بالاخره بر دست میرزا
بابر در اسفراین در سنه خمس وخمسین وثمانمایه کشته شد **میرزا بابر بن بایسنقر** چون جدش در فشاپویه
وفات یافت اردو و بازار را غارت کرده باستراباد رفت و در سنه اثنی وخمسین وثمانمایه چون الغ بیگ از
خراسان بماوراء النهر رفت وی در هراة بر تخت نشست سلطان محمد برادرش با وی تنازع کرد در نوبت اول
او را باستراباد منهزم ساخت و مرتبه دوم وی غالب آمد و باز مغلوب شد و باز غالب شد و میرزا سلطان
محمد را بکشت و در پادشاهی استقلال پیدا کرد و از راه یزد بعراق و فارس رفت و از جهة دفع فتنه
علاء الدوله بخراسان رفته علاء الدوله را بعراق گریزانید در این اثنا آفتاب دولت جهانشاهی در طلوع بود در سنه
سبع وخمسین وثمانمایه عراق و فارس و کرمان از تصرف گورکانیه بتصرف او آمد و میرزا بابر بدفع فتنه
سلطان ابی سعید مشغول بود و بالجمله هفت سال بر پادشاهی خراسان کرد و در سنه احدی وستین وثمانمایه
در مشهد مقدس فوت شد **میرزا شاه محمود بن بابر** بجای پدر نشست و بعد از آن از پیش میرزا ابرهیم
بن علاء الدوله گریخته باستراباد رفت و در سنه ثلث وستین وثمانمایه نماند **میرزا ابرهیم بن علاء الدوله**
چون بر شاه محمود غالب شد بکامشی او باستراباد رفت در راه میرزا جهانشاه ترکمان دو چار زد
و جنگ در پیوست و شکست بر میرزا ابرهیم افتاد این واقعه در بیست پنجم محرم سنه ثلث وستین وثمانمایه بود
در کفرنج استراباد و میرزا ابرهیم نیز در همین سال وفات یافت **میرزا پیر محمد بن عمر شیخ بن امیر تیمور**
در زمان جد والی فارس بود و بعد از آن خطبه و سکه بنام عمش میرزا شاهرخ کرد و در سنه اثنی عشر وثمانمایه

موالی تبریز را امان کرده در منزل دو جا به بر دست خواجه حسینی شربتدار کشته شد **میرزا اسکندر بن عمر شیخ** بعد از برادر بحکومت رسید و در سنه ست عشر و ثمانمائه با میرزا شاهرخ عصیان ورزید و میرزا شاهرخ در سبع عشر و ثمانمائه لشکر باصفهان کشید و وی را بعد از محاصره بگرفت و ببرادرش میرزا رستم سپرد و او برادر را میل کشید و در سنه ثمان عشر و ثمانمائه ایشان بکشت **میرزا سنجر بن میرزا احمد بن عمر شیخ** در زمان بابر والی خوارزم بود بعد از شکست میرزا شاه محمود بعضی امرا بعد از قتل ابی سعید مرزم را امیر قنی الیون و شیخ قنی الیون شیرازی ابو اللیل شیخ قراق بر وی پیوستند وی دعوی سلطنت کرده طوس و نشابور و خبوشان را ضمیمه الکای خود ساخت آخر باتفاق میرزا علاء الدوله و میرزا ابراهیم بجنگ سلطان ابی سعید رفتند و در میانه سرخس و مرو در اواسط جمادی الاول سنه ثلث و ستین و ثمانمائه قتال صعبی دست داده دیگران مغلوب گشتند و او مقتول شد **میرزا عمر بن میرانشاه** بعد از واقعه امیر تیمور در عراق و آذربایجان سکه و خطبه بنام خود کرد ۰ برادر دیگرش ابا بکر را که والی بغداد او بود طلب داشت وی بی اندیشه نزد برادر آمده گرفتار شد آخر خود را خلاص کرده قوتی پیدا کرد و بر برادر غالب شد عمر گریخته بخراسان نزد میرزا شاهرخ رفت و او مازندران را بوی داد وی کفران نعمت کرده لشکر بجنگ عم کشید و میانهما در دوشنبه نهم ذی قعده سنه تسع و ثمانمائه در بردوه جام جنگ شد عمر را کفران نعمت تباه کرده در جنگ زخمی خورده بمرد **ابوبکر بن میرانشاه** چون بر برادر دست یافته شد قرا یوسف قصد الکای او کرد و میانه ایشان دو نوبت جنگ شد در هر دو نوبت شکست برای بکر افتاد و گریخته بکرمان رفت سلطان اویس برلاس حاکم آنجا با او نزاع کرد وی بسیستان رفته باز بکرمان عود کرد و میانه وی و سلطان اویس در خبیص جنگ شد در شعبان سنه احدی عشر و ثمانمائه و در آنجا کشته شد **میرزا سلطان ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرانشاه** در ماوراء النهر بعد از میرزا عبد الله بر تخت نشست و میانه او و میرزا بابر منازعات دست داد و بصلح از هم جدا شدند و میرزا بابر بخراسان آمد و سرانجام او چنان شد که گذشت و میرزا سلطان ابو سعید در ماوراء النهر و ترکستان استقلال پیدا کرد

وچون

وچون بعد از میرزا بابر در خراسان هرج مرج شد و میرزا ابراهیم و میرزا شاه محمود بهم مشغول بودند میرزا سلطان ابو سعید بعزم خراسان از آب آمویه گذشت و در بیست و ششم شعبان سنه احدی و ستین و ثمانمائه بهراة آمد و گوهرشاد بیگم را بقتل آورد و باز بسبب اخبار جوش بعضی ماوراء النهر متوجه بلخ رسید درین اثنا جهانشاه پادشاه ترکمان که بر میرزا ابراهیم غالب شده بود بهراة آمد و شش ماه در آنجا بود و لشکر جغتای بر میرزا ابی سعید جمع شدند وی رو بهراة نهاد و بر غالب آمد میانه او و جهانشاه بصلح قرار یافت که وی عراق و آذربایجان و ممالک خود بعود کند و خراسان بسلطان ابی سعید گذارد و در زمان سال میرزا سنجر بن میرزا احمد بن بایقرا باتفاق میرزا علاء الدوله و پسرش میرزا ابراهیم در حدود سرخس با سلطان ابی سعید جنگ سلطانی کردند میرزا سنجر کشته شد و علاء الدوله و پسرش گریختند و در سنه اثنی و ستین و ثمانمائه میرزا سلطان ابو سعید استراباد را گرفت میرزا سلطان حسین که در آنجا استقلال یافته بود منهزم گشته باداق گریخت و خراسان بر سلطان ابی سعید قرار گرفت و در سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه میرزا سلطان ابو سعید آهنگ عراق کرده بر حسن بیک بایندری آمد و مستاصل شد و حسن بیک او را گرفته بدست یادگار محمد نبیره زاده گوهرشاد بیگم داد تا بقصاص کشانید ملا جلال دوانی تاریخ

سلطان ابو سعید که در فرخی … چشم سپهر جوانی چو او ندید

الحق چگونه کشته کشتی کرکشته بود … تاریخ سال مقتل سلطان ابو سعید

میرزا سلطان احمد بن ابی سعید بعد از پدر بیست و هفت سال در ماوراء النهر پادشاهی کرد و بعد از فوت او **میرزا سلطان محمود** برادرش دو ماه سلطنت کرد و بعد از او **بایسنقر و سلطان علی** چهار سال در امر سلطنت تنازع کردند بایسنقر بقندز رفت و بر دست امیر خسرو شاه کشته شد و سلطان علی بر دست شیبک خان اوزبک و ممالک بشیبک خان منتقل شد در اثنای این حالات میرزا بابر بن عمر شیخ در سمرقند بر سر او و شیبک خان اوزبک او را در سمرقند محصور کرد و آخر او منهزم شد و امیر خسرو شاه نیز بر دست اوزبکان کشته شد و ماوراء النهر اوزبکان را صافی شد **میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بایسنقر**

بعد از سلطان ابی سعید بتقویت حسن بیک بایندری بسلطنت خراسان رفت و کرة اخری
با میرزا سلطان حسین جنگ کرد بالاخره در شب چهارشنبه آخر صفر خمس و سبعین و ثمانمائه
بدست میرزا سلطان حسین کشته شد مولانا عبدالواسع برای ضبط تاریخ گفت
شد شهر صفر شهید و هم شهر صفر   از سال شهادتش دهد باز خبر میرزا سلطان حسین بن
منصور بن بایقرا بن عمر شیخ بن امیر تیمور والده اش فیروزه بیگم بنت سلطان حسین دختر زاده امیر تیمور
است و بعد خبر وفات سلطان سنجر بن میرزا احمد بن عمر شیخ که والی مرو و ماخان بود در حین غیبت سنجر از مرو
بعد از وفات بابر در شهور سنه احدی و ستین و ثمانمائه بر تخت مرو شاهجان نشست و در روزی که بشکار
رفته بود امرای سنجری در مرو را بسته او را بیرون نگذاشتند و او ساطها در بیابانهای خوارزم و تجن و
اداق سرگردان بود تا آنکه لشکری بهم رسانیده باتفاق امیر جنایداد روی باسترآباد نهاد و در صباح دوشنبه
از عشر اول ذی حجه سنه اثنی و ستین و ثمانمائه بر حسین بیک سعدلو که از اعاظم امرای جهانشاهی بود
و بحکم او حاکم استراباد در سلطان دوین جنگ کرده غالب آمد و حسین بیک را بکشت و در استراباد بر
تخت نشست سلطان ابوسعید استراباد را به پسر خود سلطان محمود داده امیر شیخ حاجی جاندار را با
لشکری عظیم روان کرد میانه سلطان حسین و ایشان در مقام جوزولی بقرب استراباد جنگ شد سلطان
محمود منهزم گشت و امیر شیخ حاجی بقتل رسید بعد از آن میرزا سلطان حسین داعیه سلطنت خراسان کرده از
طرف دشت خوارزم در آمده به نیشابور آمد سلطان ابوسعید امیر محمد علی بخشی و دیگر امرای نامدار خود را بدفع
او فرستاد در شهور سنه ثمان و ستین و ثمانمائه در ولایت ترشیز جنگ شد در تذکره دولتشاهی مسطور است که
با سلطان حسین نود کس مسلح بود و با لشکر خصم ده هزار کس مکمل و مسلح میرزا سلطان حسین غالب آمد امیر محمد
علی بخشی نزد سلطان خود گریخت القصه سلطان ابوسعید بود همم او رواجی نمی یافت بعد از قضیه سلطان
ابی سعید پیش از آمدن یادگار محمد در جمعه یازدهم رمضان سنه ثلث و سبعین و ثمانمائه روز نوروز او در
هرات جلوس نمود یادگار محمد آمده با او تنازع نمود اول یادگار محمد از عراق بخراسان آمد و استراباد
بگرفت چون میرزا سلطان حسین خبردار شد متوجه او گشت و در رندشعان با یادگار محمد محاربه نموده

یادگار

یادگار محمد را شکست داد این در شهور سنه اربع و سبعین و ثمانمائه بود اما یادگار محمد از جهتی بهم رسانید و پسران
حسن بیک بایندری سلطان خلیل و زینل بیک با لشکر بسیار بکومک او آمدند و امرای ابی سعیدی با یادگار
محمد موافقت کردند و هرات را برای او گشودند و او بر تخت هرات نشست و میرزا سلطان حسین بجانب میمنه و فاریاب
و قیصار رفت و در انجا انتهاز فرصه داشت تا ملهم غیبی او را طلب تاج و تخت بحرکت در آورده شنید که
یادگار محمد بشراب و شاهد افتاده و فی الحال چرخانه را با امرا و رفقا قسمت کرده و هر یکی از امرا اگر فرس جنیبه یکی
از امرا با یادگار محمد تعیین کرد و با سیصد و پنجاه سوار تعجیل از کوه گیتو فرود آمدند و نیم شبی الی مزار خواجه عبدالله
انصاری رسید و صبح کاذب بخیابان هرات در آمد و فی الفور بباغ زاغان تاخت و در باغ را بضرب
تبرزین از هم شکسته بباغ در آمد قضارا آن شب یادگار محمد مست در برجی بخفته بود آواز عربده شنیده
راسیمه بیرون جست و خواست که خود را بگوشه باغ متواری سازد ملازمان سلطان حسین میرزا او را گرفته
نزد وی آوردند یادگار محمد در زمین می نگریست و خاموشی اختیار کرده بود میرزا سلطان حسین با او گفت ای
بی حمیت نابکار را اعادا آوردی شرم نداشتی که ترا که همیشه مطیع رای آبا و اجداد ما بودند بحکم
ایشان بر تخت شاهرخی نشستی و جمعی ترکمان بیگانه را بر رعایای ملک موروث مسلط سازی و فی الحال
بقتلش اشاره کرد و بیاسا رسانیدند و کان ذلک فی لیلة الاربعا من شهر صفر خمس و سبعین و ثمانمائه
و چون روز شد ترکمانان فوج فوج بجانب عراق گریختند و امرای سلطان حسینی بگرفتن جمعی که مامور بودند آنگروه
را گرفته بدرگاه آوردند آنچه کشتنی بود کشته و آنچه بخشیدنی بود بخشیده شد و از روی استقلال بر تخت
سلطنت نشست و خراسان بدولت او رشک روضه بهشت شد و ارباب فضل و استعداد از پرتو
تربیت او بر روی کار آمدند در زمان او یازده هزار طالب علم در هرات تنها موظف بودند و امیر علیشیر
که یگانه عصر بود در زمن تربیت او بمرتبه رسید که بر عالمیان ظاهر است و آثار مرغوبه چون بقاع الخیر و مدارس
و خوانق و رباطات و کلیات اشعار و تصانیف نفیسه ترکی و فارسی او و تصانیف نظم و نثر دیگر علما
و فضلا عصر او مستغنی از صفحه روزگار ماند و میرزا علیشیر در صبح یکشنبه یازدهم جمدی الاخر سنه ست و تسعمائه
که سال ظهور نواب خاقانی جنت مکانی شاه اسمعیل است وفات یافت و تتمه حکایت میرزا سلطان

حسین و اولادش و باقی سلاطین کورکانیه در خاتمه ایراد کرده آید ان شاء الله تعالی
ذکر سلاطین ترکمان منطوی در دو حرف حرف اول در
بیان احوال قراقوینلو که معروف ببارانی اند اول ایشان قرا یوسف بن قرا محمد
بن تورمش بن بیرام خواجه پوشیده نماند که قرا محمد از ملازمان سلطان اویس جلایر ایلکانی بود بعد از
وفات سلطان مذکور بر موصل و سنجار و اجیش استیلا یافت و در سنه اثنی و ثمانین و سبعمائه وفات یافت
و قرا یوسف مذکور بغایت دلیر و مردانه بود در زمان امیر تیمور کورکان راه حاجیان میزد و با امیر تیمور یاغیگری
میکرد هر چند امیر تیمور سعی کرد او را بدست نتوانست آورد و در وقتی که سلطان احمد بن سلطان اویس مذکور از
صدمات امیر تیمور بغداد را گذاشته بگریخت قرا یوسف رفیق او شد و بمصر و شام رفتند ملک اشرف
پادشاه آنجا بنابر خوشامد امیر تیمور هر دو را مقید کرد در آن ایام قرا یوسف را پسری متولد شد موسوم به
پیر بوداق کرده سلطان احمد او را بفرزندی قبول کرد و در اصل خواهر قرا یوسف نیز در خانه سلطان احمد بود
چون امیر تیمور وفات یافت پادشاه مصر ایشان را رها کرد قرا یوسف هزار سوار ترکمان جمع کرده از مصر
بگریخت و بکنار آب فرات صد و هشتاد جنگ با متغلبان طرق نموده همه جا غالب آمد و غارت کنان
بدیار بکر رسید و قلعه اونیک بتصرف آورد و در سنه تسع و ثمانمائه با ابا بکر بن میرانشاه در حوالی نخچوان
جنگ کرده مظفر شد باز ابوبکر جمعیتی بهم رسانیده بار دیگر در حدود تبریز با قرا یوسف جنگ کرد و در آن جنگ میرزا
میرانشاه کشته شد و لشکر ابوبکر متلاشی شد قرا یوسف استیلا یافته پسر خود پیر بوداق را بنابر پسر خواندگی
سلطان احمد بسلطنت نصب کرد و آذربایجان را بضبط در آورد و خود در معارک چماق زرین
بدست گرفته در برابر پیر بوداق می ایستادی تا وقتی که آن پسر وفات یافت و قرا یوسف دعوی استقلال کرد و بدیار بکر
رفته با قرا عثمان بایندری جنگ کرده آن دیار را از دست او بیرون آورد و در سنه
ثلث عشر و ثمانمائه با سلطان احمد جلایر که از مصر ببغداد آمده حکومت یافته بود و بعد از آن قوی گشته
بتبریز آمده بر تخت نشسته جنگ کرد و سلطان احمد را بکشت و عراق عرب نیز متصرف شد بعد از آن
قرا عثمان بصلح دیار بکر را ازو بستد و قرا یوسف شیخ ابراهیم پادشاه شروان را گرفته بتبریز آورد و خون بها

سنه

ستده آزاد کرد و پادشاهی شروان و نیز باو داد بعد از آن قرا یوسف متوجه عراق عجم گشته تا ساوه بگرفت و از آنجا
عود نموده بحلب و عینتاب عنان تافت شد میرزا شاهرخ از خراسان با دویست هزار کس برسر او آمد
و قرا یوسف استقبال او کرده در اوجان بهم رسید و در نواحی تبریز روز پنجشنبه هفتم ذی قعده سنه ثلث و عشرین
و ثمانمائه بمرض موت وفات یافت گویند که صلحا و حفاظ پای تخت میرزا شاهرخ بجهت استیصال قرا یوسف
دوازده هزار نوبت سوره انا فتحنا ختم کرده بودند اردوی قرا یوسف چنان بهم بر آمد که بیکس ماند
او را بر فراش خفته گذاشته متفرق شدند و خیل اوباش بدانجا رسیده بخوبت او بیرون کردند و طمع در
گوشوارهای مرصع او کرده فرصت بیرون آوردن نیافتند گوشش را بریده با گوشوار ربودند ازو پنج پسر ماند
اول شاه محمد بود که در بغداد حکومت کرد و بعد از بیست و سه سال حکومت در هردهم ذی حجه سنه ست و ثلثین
و ثمانمائه بدست بابا حاجی همدانی کشته شد دیگر امیر اصفهان که او را اسپان و اسپند نیز گفتندی
و او بغداد را از برادرش شاه محمد بتغلب گرفته دوازده سال حکومت کرد و در سنه جمعه هشتم ذی قعده سنه
ثمان و اربعین و ثمانمائه وفات یافت و دیگر ابوسعید که در سنه ثمان و ثلثین و ثمانمائه بدست برادرش
اسکندر کشته شد از اولاد او دو نفر ماندند که بسلطنت رسیدند قرا اسکندر بن قرا یوسف کمال شجاعت
داشت بعد از پدر بسلطنت نشست و در روز دوشنبه بیست و هفتم رجب سنه اربع و ثلثین و ثمانمائه در حدود
الشکرد و قاغرمان در موضع بختی با میرزا شاهرخ دو شبانروز مصاف کرده داد مردانگی داد آخر
بنابر قلت لشکر جنگ را باقی کرده بروم رفت چون میرزا شاهرخ بخراسان بازگشت قرا اسکندر بتبریز
آمده بر تخت نشست و ابا سعید برادر خود را که میرزا شاهرخ بایالت نصب کرده بود بکشت خراسانیان گفتند
سکندر لشکر ما را زد و بخت   شه ما مملکت بگرفت و بگذاشت   باز میرزا شاهرخ از خراسان متوجه او
متوجه شد چون بری رسید امیر جهانشاه برادر سکندر با جمعی اقوام از اسکندر روگردان شده بدو پیوستند
و اسکندر تاب مقاومت میرزا شاهرخ نیاورده باز بجانب روم رفت و قرا عثمان بایندری را در ارزن
الروم در سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه بکشت و میرزا شاهرخ سلطنت آذربایجان را تا حدود روم و شام به
میرزا جهانشاه بن قرا یوسف در سنه تسع و ثلثین و ثمانمائه تفویض کرده نشان التفات داد

و خود بخراسان رفت اسکندر از روم برگشته و جهانشاه استقبال نموده در اوایل سنه اربعین وثمانمایه
در موضع صوفیان اردوئی نواحی تبریز جنگ شد جهانشاه غالب آمد و اسکندر بالنجق رفت و درانجا روز یکشنبه
بیست و پنجم شوال سنه احدی واربعین وثمانمایه بدست پسرش شاه قباد که یکی از ملکان حرم معشوق بود
کشته شد و جهانشاه پسر او را بقصاص کشت و آذربایجان در احاطه شد و در سنه اربع واربعین وثمانمایه
لشکر بگرجستان کشید ظفر یافت و در سنه احدی وخمسین وثمانمایه بر عراق عجم دست یافت و در سنه
سبع وخمسین وثمانمایه در اصفهان قتل عام نمود و چون میرزا سلطان محمد بن بایسنغر گورکانی وفات یافته
بود عراق عجم وفارس و کرمان بگرفت و چون میرزا شاهرخ وفات یافت دم استقلال زد طغرای شاهرخی
که بر احکام بالای نام خود می نوشت برطرف کرد و در خراسان دخل نمود و در حوالی استراباد
میرزا ابراهیم بن علاء الدوله گورکان را شکسته بهراة رفت و شش ماه در هراة سلطنت کرد سلطان ابوسعید گورکان
از بلخ متوجه او شد درین اثنا خبر عصیان و خروج حسن علی بن جهانشاه که در قلعه الوبه محبوس بود در رسید بالضروره
با سلطان ابی سعید برین نهج صلح کرد که طمع در خراسان نکند و سلطان ابوسعید نیز بعراق و ادربایجان متعرض
نشود و متوجه مملکت خود شد و حسن علی را گرفته باز در قلعه الوبه بند کرد و بغداد را که قبل ازین از دست
ولد اصفهان بیک انتزاع نموده بود به پسر خودش پیر بوداق داد که قبل ازین سلطنت فارس داشت و در
زمان غرور صحیفه عملش کشیده بود پیر بوداق مذکور در بغداد باغی شد پدر بر سرش رفت و بصلح در بغداد
بگشود و محمدی بن جهانشاه در صباح یکشنبه دوم ذی قعده سنه سبعین وثمانمایه پیر بوداق را کشت
و جهانشاه در سنه اثنی وسبعین وثمانمایه بقصد حسن بیک بن قراعثمان بایندری لشکر بدیار بکر
کشید و بواسطه آنکه زمستان نزدیک بود بازگشت حسن بیک در دوازدهم ربیع الثانی
سنه مذکوره با ششهزار سوار بر سر او ریخت وقتی که اردوی او کوچ کرده بمنزل دیگر نقل کرده بودند
و او هنوز در خواب بود از ان غوغا بیدار گشته بگریخت و در دست جمعی بقتل آمد و پسرانش
محمدی و ابو یوسف اسیر شدند محمدی مقتول و ابو یوسف مکحول گشت ثانی عشر ربیع الثانی تاریخ شد ... سنین جهانشاه
مدت سلطنتش سی و سه سال ازده سال بفرمان شاهرخ و بیست و دو سال من حیث الاستقلال

عمرش

عمرش شصت و چهار سال چه ولادتش در ثمان وثمانمایه بوده و در سه ماه دیگر از اولاد او حسن علی را
داعیه سلطنت شد و برادر رسید حکایت او آنکه جهانشاه او را مدتی در قلعه الوبه محبوس داشت از اعراض او اخلاص
کرده از قلمرو خود اخراج کرد وی نزد حسن بیک بایندری بدیار بکر رفت و از و رعایتها یافت مکرر اراده
آمدن باردوی پدر نمود و در اثنای راه توهم نموده راه داده باز نزد حسن بیک میرفت آخر فسق و الحادش بظهور
پیوست حسن بیک او را از مملکت خود عذر خواست چون پیر بوداق برادرش با او هم مشرب بود او را نزد خود
برد و در واقعه پیر بوداق بجنگ پدر افتاد دیگر باره در قلعه الوبه محبوس شد بعد از واقعه پدر خلاص گشته به تبریز آمد
پیش از آمدن او دختران قرا اسکندر آرایش سکه و شاه سرای تبریز خروج کرده بودند چون عزاده تدارک ایشان
آمد او را از لباس فقر بیرون آورده بسلطنت موسوم ساختند و بیگم حرم جهانشاه را که بانی عمارت مظفریه است
در ان وقت در خوی قشلاق کرده بود بعد از استماع خبر جهانشاه بجوشین مراغه رفت و چون خبر طغیان
دختران اسکندر شنید بواسطه الطاف آن برادر خود قاسم بیک را با یکی از دختر تبریز فرستاد دختران
اسکندر اسیر شدند و حسن علی استقلال یافت و کلید قلعه ها بدست آورد و خزاین جهانشاهی متصرف گشته
بر جمعی ارذال که ایشان را چولی خود نامیده بود قسمت کرد و قریب یکصد و هشتاد هزار سوار را مواجب داد و برادرش
ابوالقاسم که از کرمان خروج کرده بود و میخواست که اصفهان را بگیرد و میرش شد ناچار التجا به برادر آورده بود
برادر کشته شد و حسن علی بیگم را که زن پدرش بود ... هلاک کرد و برادران یکم قاسم بیک و حسن بیک را
بکشت القصه بشامت آن خونهای ناحق و دیگر اعمال قبیحه از فسوق و فجور که گفتن آن طول دارد لشکری که در ان عظمت
که او جمع کرده بود در خوی از صدمت حسن بیک از هم پاشیده شدند ... از غایت رعب با وجود آن لشکر
بر گرد خود خندق ساخته حفظ بیدلی خود را بر لشکر حسن بیک ظاهر ساختند آخر قلیچیان او در حسن بیک
بضرب سنگ فلاخن ایشان را ویران کردند حسن علی بتوابع نزد مردم قراملو که در بردع می بودند گریخت
و از انجا باردبیل آمد و در وقت رسیدن سلطان ابی سعید گورکان بقراباغ کرده و باتفاق شیخ جعفر صفوی
پیش وی رفت و در روز واقعه سلطان مذکور گریخته بهمدان رفت و همچنان در تعاقب فتنه انگیزی بود
حسن بیک اغرلو محمد پسر خود را بسر او بایلغار فرستاد و در شوال سنه ثلث وسبعین وثمانمایه در همدان

اورا گرفته کشتند و عالم از شر او خلاص شد **حرف ثانی در احوال آق قوینلو که خود فند باینیدر** سلاطین ایشان واعظمهم **حسن بیک** بن علی بیک بن قرا عثمان بن قتلغ بیک بن طور علی بیک بن پهلوان بیک بن ارقی بن ادریس بن سنقر بن بایل بن بابل بن قراچالی بن قراجه بن اورخان بن قیدو خان بن جادلتو بن سنکتو بن التای خان بن طغا بجوق بن طغا جار بن قتلغ بن الیغ بن سنقر بن بردی بن ادریس بن مودود بن طغان بن اق طغان بن المکان بن المکان بن بیلکان بن سنکتور بن بایسنقر بن ساتور بن بولدوز بن اوزاوت بن بایات بن ایغوز بن ایغوز دکن بن تیمور بن لکدوز خان بن یلدز بن ایلک بن بغرا خان بن طغان بن ایور بن جاوادر بن لکیدین بن بایسنقر بن الکان بن الکخان بن لکیندز بن بایندر که این قبیله منسوب بدو است بن دکن خان بن اغوز خان که نسب او با آدم معلوم شده و در مواضع متعدد این کتاب مشروح است

قرا عثمان مذکور مردی شجاع بود در سنه تسع و ثمانمائه که قرا اسکندر با امیران از تبریز اشاره کرده قرا عثمان سر راه بروی گرفته میخواست که امداد لشکر کند در اثنای حرب و ضرب موقعی که نزدیک بود که برادر رسد از اسب افتاد و بسرش جراحت عظیمی افت چون در سن هشتاد بود تاب آن جراحت نیاورد و چون او را از آن معرکه خلاص کرد بارزن الروم بردند و همانجا وفات یافت و اینجا مفورست اسکندر بعد از مدام آنجا را گرفت و گور او شکافته سرش بریده بمصر فرستاد و بعد از آن بایندر و برادرانی خصوصی جلد بپراکنده شد و در مقام استیصال هم در لعنه تا آنکه دولت جهانشاه بکمال رسید و خواست که خاندان ایشان را بالکلیه براندازد بنابرین در عاشر شوال سنه اثنی و سبعین و ثمانمائه از تبریز بیرون آمد قصد دیار بکر کرد حسن بیک برجای جد نشسته بود و برادرش جهانگیر بیک با اولاد وعیّن مراد بیک و ابراهیم بیک توی ملی شدند و لشکر آق قوینلو و تبعه بر ایشان جمع شد اول تفال بکلام ملک علام کردند این آیه برآمد **اذهب الی فرعون انه طغی** دل قوی کرده متوجه او شدند چون جهانشاه بصحرای موش رسید قاسم بیک پروانچی را که از امرای معتبر و حاکم طارم و قزوین بود بقراولی فرستاد قراول مذکور شکست یافت و بهادران آق قوینلو باطراف و جوانب اردوی جهانشاه تاخته میگشتند و می بردند جهانشاه با آنکه شوره کرد که ارسان

اذهب الی فرعون انه طغی

رسید و این مرتبه خصومت خصم نزدیک آمده و قراول ما را شکسته و جمعی را مجروح ساخته خبر میرسد اولی آنکه بهانه سرما از همین جا باز گردیم و در باب دفع این طایفه اندیشه بهتر کرده بار دیگر باستیصال ایشان مبادرت نمائیم القصه قرار برین رای داده مراجعت کردند و الان یورت کوچ کرده بر ارمان کوه متوسل شدند و از آنجا بمقام سنجق نزول کردند حسن بیک چون این بشنید دلیر شد و شش هزار سوار اعتمادی انتخاب کرده و الیغار باردوی جهانشاه برد ایشان غافل بودند و جهانشاه بعادت معهود شب را بصحبت از اول تا صباح گذرانیده بخواب رفته بود دوازده هزار سوار شبگیر کرده بمنزل رسیدند و مشغول بودند که پادشاه بعد از خواب چاشتگاه باردو ملحق خواهد شد اما معدودی بر سر پادشاه بودند و باقی لشکریان رفته چون حسن بیک بهادر شد گویند رسید سوار شد و فی الحال همه را آمیخته بهم آمیختند و آثار قیامت ظاهر شد نه مستعلای برجای و نه قلب مستحکم و نه از اتفاق مضبوط و نه جوانغار برجا مردم جهانشاه متلاشی شدند و جهانشاه بدست مجهولی افتاد و دشنامی گفت خبر بخون فریاد برآورد که مرا بکش و پیش حسن بیک برسان که ترا عاید رحم چون بزخم کاری بود و سر از تن جدا کرد آنکه مطلع شد و بعد از ان سر جهانشاه را بیاورد و کسی نشناخت حاضر ساختند حسن بیک سرش را بخراسان نزد سلطان ابی سعید گورکان فرستاد و از اولادش محمدی میرزا و یوسف گرفتار شدند محمدی مقتول و ابی یوسف کور کشت حسن بیک از اینجا گذشته بمحل قشلاق رفت و در بهار الاستدعای اهالی بغداد بدانجا رفت پیر محمد الپاوت حاکم بغداد از آنجا گریخته محصور شد حسن بیک بعد از محاصره چهل روز آنجا را واگذاشته با آذربایجان آمد و در حوالی حسن علی را در هم شکست و از امرای او شاه منصور بیک و شاه سوار بیک و ابراهیم شاه بیک بخدمت حسن بیک آمدند در این وقت امیرزاده حسن علی از قبل سلطان ابی سعید مدار و عسکری بتبریز رسیده و حسن بیک از آن منزل بجوار بعث و سلطان ابی سعید بمنزل ابایخ کرده و رسیده بود و حسن بیک ایلچیان معتبر نزد او فرستاد و تبرکات و تحفه فرستاد و گفت رسیده و زیرا که [illegible] بمقام اصل مقدور است این رستاق مراد کند بجای بهار بمنزل خود روم سلطان ابی سعید قطعا قبول نکرد و بجانب دنیده از میانه متوجه قرا باغ شد و در قراباغ قشلاق گرفت حسن بیک بی علاج گشته نزدیک آمد و راه عراق و راه آذربایجان را ببستند و سپاه حسن را در ده

از انجانب باردوی سلطان ابی سعید نیز آمده پیغام تهدید آمیزی بشروانشاه فرستاد و نیز در چهارم رجب سنه
ثلث و سبعین و ثمانمایه کشتیها را بجانب خود کشیده راه آمد شد را ببست چون ابوسعید از شروان
نومید گشت بالضروره بصوب اردبیل در حرکت آمده و بواسطه گل و لای دران راهها چهارپایان ایشان
سقط شد و بعضی نیز بعلف زهردار تلف شدند کار بجایی رسید که ده دوازده روز جو در اردوی
ایشان بدست نیامد چنانکه اسبان خاصه سلطانی علیق نیافتند روز پنجشنبه دوازدهم رجب که
قراولان سید فرید ارغون بود امیر بیک موصلو از جانب حسن بیک جدود چار شد و نصیحت آمیز حرفی
بر زبان راند که چرا سلطان امرا را بطلب صلح نمیفرستد او این مضمون را بسلطان باز نمود
سلطان حمل بر ضعف حسن بیک نموده امر کرد که روزی دیگر سید فرید خود را بر قراول حسن بیک زند
همچنین کرد و حسن بیک بعد قراولان رسید و سید فرید را دستگیر کرد سلطان ابوسعید پشیمان شد
او خود را با بعضی از سادات که همراه بودند بطلب صلح نزد حسن بیک فرستاد و سید ابی دیلمی در
اثنا حقیقت کمال ضعف لشکر سلطان ابی سعید را بحسن بیک خاطر نشان کرد بنابرین حسن بیک
بصلح راضی نشد و والده سلطان بی نیل مقصود مراجعت کرد و متعاقب آن حسن بیک لشکر از کمان
در رسید و بعضی از امرای جغتای بیوفایی کرده بخدمت حسن بیک آمدند و سلطان ابوسعید قرار بر فرار
داد زینل بیک بن حسن بیک از عقب او شتافته ویرا دریافت و علی الفور او را بسته نزد حسن بیک آورد
حسن بیک در مقام تعظیم او در آمد امرای جغتای که نسبت با ابی سعید بیوفایی کرده بودند با امرای حسن
بیک اتفاق کرده او را برین داشتند که دار العدل ساخته بعد از اثبات خون گوهرشاد بیگم
برای سعید او را بدست یادگار محمد که وارث دم بود دهند تا بقصاص آورد حسن بیک بالطبع عادل
و مقید بشرع بود و همچنین کرد و سلطان ابوسعید کشته شد حسن بیک با لشکر جغتای نیکویی کرد و یادگار محمد را
سلطنت خراسان منسوب و منصوب ساخته لشکرش را دلجویی کرد و آنچه از ایشان ترکمانان نهب
کرده بودند باز فرستاده بصاحبان داد و دیگر رعایتها کرده بخراسان روان کرد و دران زمستان
خود در مغان قشلاق نموده اردو و عکان تمامی ممالک آذربایجان و عراق فرستاد و در بهار ییلاق همدان

آمده اغورلو محمد را بدفع ابی یوسف که او نیز خیش طامل شده بود و بغداد سن بغته لشکری را بهم کشیده
بآن نواحی آمده بود فرستاد و خود نیز از عقب رفت و در چهاردهم ربیع الثانی سنه اربع و سبعین و ثمانمایه
ابو یوسف بدست اغورلو محمد کشته شد و در ثمان و سبعین و ثمانمایه در حدود ارزنجان با سلطان محمد
بن سلطان مراد عثمانی پادشاه روم جنگ کرد اول مرتبه اغورلو محمد پسرش خود را بر سنقلای بیکی زده
خاص مراد امیر الامرای او را بکشت بدین واسطه خوشحال شدند اما در چهارشنبه نوزدهم ربیع الاول
سنه مذکور جنگ سلطانی واقع شد و شکست بر حسن بیک افتاد و زینل بیک پسرش کشته شد و در سنه
تسع و سبعین و ثمانمایه اغورلو محمد از پدر رنجیده به بغداد رفت و از آنجا بروم نزد سلطان محمد متقدم او را گرامی
داشته دختر خود را بدو داد و کوده احمد داغی الذو متولد شد و بحکم حسن بیک مقصود بیک پسر حسن بیک
حاکم بغداد بود و ما خلیل بن کوره محمد بن قرا عثمان الله او چون اغورلو محمد را از آنجا گذرانیده بود مغضوب
شدند مقصود بیک محبوس بود پدرش سلطان خلیل برادر خود تقیید بود و ما خلیل از ترس آن شیخ کشت
حسن بیک او را استمالت ساخته ایالت بغداد با او داد و بجای خود آمد حسن بیک سپاه اهل عجمان
و ثمانمایه لشکر بگرجستان کشیده تفلیس را بگرفت و در وقت بازگشتن بیمار شده پیش شاه بیگم
تا در سلطان خلیل مسرعی بر جناح استعجال بشیراز فرستاده او را به تبریز آورد چون او را دیده شرط
وصیت بجای آورد و هم دران ایام خبر قتل اغورلو محمد در روم واقع شده بود در رسید و حسن بیک در شب
عید رمضان سنه اثنی و ثمانین و ثمانمایه وفات یافت و در باغ نصریه که از محدثات اوست مدفون گشت
وی در ایام سلطنت کنیه خود را ابو النصر قرار داده بود اکثر عمارات و باغ از مسجد و مدرسه و مزرعه
در هر جا ساخت و انهار که در هر جا حفر کرده نصریه و نصر آباد نام نهاد و ایام سلطنتش در دیار بکر و
آذربایجان و عراق و فارس و کرمان که از تاریخ قتل جهانشاه گیرند ده سال و عمرش پنجاه و چهار سال و مولدش
در ثمان و عشرین و ثمانمایه بوده نام مادرش سرای خاتم **سلطان خلیل بن حسن بیک** بعد از پدر
بحکم وصیت پادشاه شد اول کاری که کرد این بود که مقصود بیک برادر خود را که با وی تعصب داشت
بکشت و این معنی موجب وحشت و نفرت برادران شد یعقوب بیک برادر دیگرش رنجیده از دیار بکر

که باقطاع او مقرر بود حاصل کرد و سلطان خلیل با او یعقوب بیک را بنابر رفع تسلط که در زمان حسن بیک
داشت همراه یعقوب بدیار بکر فرستاد و مراد بیک بن جهانگیر برادرزاده حسن بیک در صفر سنه
ثلث وثمانین وثمانمائه از ساوه خروج کرده سلطان خلیل منصور بیک پرناک را بدفع او فرستاد و طلایه
جنگ شد و مراد بیک غالب آمد سلطان خلیل تا میانج حرکت کرد اردوی مراد بیک … اسباب هم خورد
و مراد بیک بفیروزکوه نزد حسین کیا جلاوی رفت و او مراد بیک را بفرستاد که سلطان خلیل
سپرد و در چهاردهم ربیع الاول با اتباعش بقتل آوردند و سرهای ایشان را در ییلاق خرقان نزد سلطان
آوردند یعقوب بیک در بهار همین سال از دیار بکر بر برادر خروج کرده امرای اطراف بدو پیوستند و این
خبر در خرقان بسلطان خلیل رسیده به آذربایجان رفت و در کنار رودخانه خوی وقت چاشت
چهارشنبه چهاردهم ربیع الثانی سنه ثلث وثمانین وثمانمائه بین الاخوین جنگ شد اول شکست بر یعقوبیان
افتاد و چنانکه عثمان بیک میرانشاهی که از امرای معتبر سلطان خلیل بود در اردوی یعقوب بیک بخانه بایندر بیک
نزول نموده … کرد و … رفته هم در روز قضیه منهزم گشته سلطان خلیل را در … پاره
پاره کردند و یعقوب بیک بن حسن بیک بسلطنت نشست و در اوایل … الوند بن سلطان خلیل
در شیراز و کوسه حاجی که از اعیان بایندریه بود در اصفهان اظهار عصیان کردند یعقوب بیک بایندر بیک را
بعراق فرستاد و کوسه حاجی را بتدبیر بگرفت و الوند را مطیع ساخت و در خمس وثمانین وثمانمائه شیشک
و دوادار قایتبای چرکس پادشاه مصر که بباش موسوم شده با لشکر عربستان بر دیار بکر آمد یعقوب
خود بخواست که بدفع او رود امرا انکار نمودند بایندر بیک و سلیمان بیژن و صوفی خلیل موصلو را برابر او
فرستاد در قلعه رها جنگ کرده بباش با دیگر امرا که … بودند گرفتار گشته بقتل رسیدند یعقوب
بجلدوی آن فتح ایالت اصفهان را بایندر داد و او توقع بیش از آن داشت بنابرین در اواخر سنه
ست وثمانین وثمانمائه عصیان ورزید یعقوب بدفع او روان شد صوفی خلیل که … یعقوب بود
بایندر را در ظاهر ساوه بکشت و یعقوب قشلاق در قم کرد و در سنه سبع وثمانین وثمانمائه یعقوب
بتسخیر گرجستان رفت و قلعه اخسق و حصار خانوق را بگرفت و در سنه ثمان وثمانین وثمانمائه …

تبریز انداخت مدتها ییلاق قشلاق میشد و قتلق قیش تبریز بود و در این اثنا سلیمان بیژن را بمدد فرخ
شروانشاه فرستاد و ما قضیه حضرت سلطان ولایت پناه شاه حیدر صفوی چنانکه در احوال
فرخ یسار مذکور شد وقوع یافت و شآمت آن در یعقوب گرفت و در یورت سلطانیه قراباغ
قشلاق گرفت مادرش در بیست و هشتم ذی حجه سنه … وتسعین وثمانمائه بمرد و چون یعقوب … یوسف را …
هر دو بیحضور بودند واقعه والده را از ایشان مخفی داشتند در شب جمعه دهم محرم یوسف نیز مرد این واقعه را نیز
از یعقوب پنهان کردند مرض یعقوب روز بروز زیاده میشد صوفی خلیل الله و مرزبان بایسنقر بن یعقوب بود
سلطان علی میرزا ابن سلطان خلیل را که لیاقت سلطنت داشت در روز دوشنبه غره صفر گرفت
و چون یعقوب در عصر پنجشنبه یازدهم صفر سنه ست وتسعین وثمانمائه جهان فرو گذاشت …
خصومتی داشت از میان برگرفت و بایسنقر بن یعقوب را بسلطنت نشاندند و امرای موصلو
با او متفق بودند و امرای بایندریه و سایر اوجاقات بهم برآمدند … پیش گرفت بعضی
مسیح بیک بن حسن بیک را بسلطنت برداشتند صوفی خلیل با ایشان جنگ کرد و مسیح بیک را کشت
و رستم بیک بن مقصود بیک بن حسن بیک را بقلعه النجق محبوس کرد و محمدی بیک بن اغورلو محمد گریخته بهمدان
رفت و شاه علی بیک پرناک او را بسلطنت برداشت صوفی خلیل لشکر بدانجا کشیده ایشان او را به حد
بروجرد بکشت و در آن اثنا سلیمان بیژن از دیار بکر بر صوفی خلیل خروج کرد و در حدود قلعه … جنگ شده
در اواخر سنه ست وتسعین وثمانمائه صوفی خلیل کشته شد و سلیمان … گشت ابراهیم بیک بن
دانا خلیل که بابیه سلطان اشتهار دارد با قرق سیدی علی حاکم النجق اتفاق کرده لشکر … را
بر خود جمع کردند و رستم بن مقصود بن حسن بیک را از قلعه بیرون آورده متوجه دفع سلیمان شدند
و امرای بایسنقری از سلیمان رنجیده بودند بحکم رستم بیک پیوستند و سلیمان بدیار بکر گریخت و در آنجا
بدست نور علی بیک برادر بزرگ ابیه سلطان کشته شد و بایسنقر نزد جد مادری خود فرخ یسار
بشروان رفت و رستم بیک در اواخر رجب سنه سبع وتسعین وثمانمائه بر تخت نشست و …
… در سنه ثمان وتسعین وثمانمائه کوسه حاجی در اصفهان یاغی شد رستم بیک عزیمت عراق کرده

نور علی بیک چپناک را با لشکری بدفع اوبدان کرد ایشان کوچه حاجی را درهم و تم کشتند و بعد از ان
داعیه دفع بایسنقر بن یعقوب که بنا بر شروان شاه فرخ یسار برده بود در خاطر گرفت بنابرین اولاد حضرت
شاه حیدر صفوی را که سلطان علی پادشاه و سلطان شاه اسمعیل و سلطان ابراهیم بوده اند و بحکم یعقوب
در قلعه اصطخر می بودند بار دیگر خود طلبیده خدمات تقدیم رسانیدند بکین خواهی پدر بر سر فرخ یسار کرد و امرا
خود همراه ایشان نمود ایشان با فرخ یسار جنگ کرده لشکر او را شکستند و بایسنقر را که همراه او
در مقام فتنه بود کشتند و این در اوایل ذی قعده سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه در حوالی گنجه و بردع بود چون
فتحی چنین از آن حضرت مشاهده کرد در مقام دفع ایشان در آمد و آنحضرت متوجه اردبیل گشته بحظیره
علیه جد عالی شان معتکف شدند و ایبه سلطان و حسین بیک علیخانی را فرستاده در اواخر
سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه در قریه شماسی اردبیل جنگ واقع شد و حضرت سلطان علی پادشاه بدرجه
شهادت فایز شد احمد بیک بن اغرلو محمد بن حسن بیک المعروف بکوده احمد که در روم
از دختر سلطان محمد عثمانی متولد شده بود در سنه اثنی و تسعمایه از روم بر سر رستم بیک خروج کرد و دو
مرتبه میان او و رستم بیک جنگ شد بواسطه نفاق امرا تخصیص حسین بیک علیخانی که دختر اغرلو
محمد در خانه داشت رستم مغلوب شد و بگرجستان رفت احمد بیک بتبریز آمد و در نوبت دوم
رستم بیک در گرفتار شد و مقتول گشت احمد بیک خواست با طریق روم و قانون عثمانی
عمل نماید امرا راضی نبودند مظفر بیک پسر منصور بیک پرناک را نیز بکشت امرا بالکلیه ازو متنفر شدند از جمله
ایبه سلطان رخصت کرمان که بقبول او مقرر بود گرفته متوجه شد چون بفارس رسید با قاسم بیک پرناک
حاکم شیراز اتفاق نموده لوای مخالفت کوده برافراختند و لشکری بهم رسانیده بعراق آمدند و در حوالی جرج
حسن که یکی از ییلاقات اصفهان در فصل زمستان در عصر چهارشنبه شهر ربیع الثانی سنه ثلث و تسعمایه
با احمد بیک جنگ کردند و او را بکشتند چون احمد بیک کوتاه قد بود و دست و پای کوچک داشت
بکوده ملقب بود و کسوه بدستور رومیان بر سر می نهاد یکی از ظرفا دران باب گفته بود
کلم روم که سلطان جهانش کردند   فصل دی آمد و در خاک نهانش کردند

محمدی بیک بن یوسف بن حسن بیک در ان جنگ همراه کوده احمد بود گریخته بیزد رفت
و نور علی بیک با بیندر و اشرف بیک او را بسلطنت برداشته باصفهان آمدند اما در انجا خلق فتنه
برگشته بکوه گیلویه رفتند منصور بیک افشار و اولاد با او اتفاق نموده بر سر قاسم بیک پرناک بشیراز
رفتند و در دهشیر جنگ کرده غالب آمدند محمدی شیراز را بمنصور بیک افشار داده خود باصفهان آمد
و درین مرتبه اهالی اصفهان باستقبال آمدند محمدی در انجا توقف نکرده بری رفت و قشلاق در انجا
نموده بعزم محاربه برادرش الوند بیک که در تبریز بسلطنت نشسته بود لشکر بآذربایجان کشید و در
شهر شوال سنه اربع و تسعمایه در عزیز کندی سرو دمین الوند بن جنگ شده ایبه سلطان که مختار السلطنه الوند
بود کشته شد و محمدی غالب آمده در تبریز نزول نمود و الوند بدیار بکر رفت برادران ایبه سلطان سلطان
مراد بن یعقوب را از قلعه رویین دز که بحکم ایبه محبوس بود بیرون آورده بشیراز نزد قاسم بیک پرناک
رسانیدند و محمدی از پی ایشان روان شد و در موضع عسکران کوای اصفهان در سنه خمس و تسعمایه
جنگ شد و محمدی مغلوب گشت و اسیر کردیده کشته شد الوند بیک بن یوسف بیک را امرای دیار بکر
چون قاسم بیک جهانگیری و سید غازی بیک حاکم سلیمان بیک بن حاجی بیک بن علی بیک
بسلطنت برداشته باذربایجان آمدند پس از آن از برادرش محمدی شکست یافته بدیار بکر رفت و بعد از ان
باذربایجان آمده بسلطنت نشست و در خمس و تسعمایه سلطان حسین نام شخصی که دعوی پسر زادگی جهانشاه
باراقی میکرد لشکر بسیار بهم آورد و میانه او و الوند جنگ شد و الوند غالب آمده او را بکشت و در سنه
سبع و تسعمایه خاقان جنت مکان شاه اسمعیل بن شاه حیدر صفوی در شرور با الوند جنگ
کرد و اکثر امرای آق قوینلو چون قراجه ای محمد و غیره کشته شدند و الوند بگریخت بملکه آواره شده تا بغداد
رسید و از انجا بدیار بکر رفت و در انجا با قاسم بیک جهانگیری مشهور بیدابی قاسم جنگ کرده غالب شد و دست
سلطنتش مرسوم گشت و در سنه عشر و تسعمایه باجل طبیعی مرد سلطان مراد بن یعقوب که خاقان
جنت مکان او را نامراد میگفت در وقتی که ایبه سلطان و قاسم بیک بر کوده احمد غالب آمدند سکه
و خطبه بنام او کردند حال آنکه او در ان وقت در شروان نزد جدش فرخ یسار بود و قاسم بیک بشیراز

رفت و ایبه با آذربایجان درین وقت الوند بیک خروج کرده متوجه آذربایجان شد فوجی که سلطان مراد
از شروان بیرون آورده بودند با ایبه در صدد خلاف در آمدند ایبه با ایشان جنگ کرده سلطان مراد را در
قلعه روئین دز بند کرد و بعد از آن با مراد برادران ایبه بسلطنت نشست و بعد از مدتی اقتدار یافت
و الوند بدفع او لشکر کشیده در اوایل سنه ست و تسعمایه در حوالی ابهر تقارب فریقین دست داده
بتوسط اهل صلاح قرار بران یافت که آذربایجان و دیار بکر متعلق بالوند و عراقین و فارس و کرمان منسوب
بسلطان مراد باشد سلطان مراد بفارس رفته قاسم بیک را در منتصف صفر سنه سبع و تسعمایه در حصن ملایان
بگرفت و بقلعه اصطخر فرستاد و از آنجا بقلعه اصفهان نقل نمود و در حالی که او را بابا یار علی بیک بن نور علی بیک
بکشتند و در رمضان اینسال یعقوبجان برادر ایبه سلطان را حکومت فارس داده خود بعراق آمده در
شنبه سوم صفر سنه ثمان و تسعمایه ابوالفتح بیک برادرزاده حاجی بیک بایندر که حاکم کرمان بود المعان
بشیراز آورده و یعقوبجان از طرف بیضا بدر رفت و ابوالفتح اقتدار تمام یافت در اثنا در کوهستان
فیروزآباد شکار میکرد از قله کوهی افتاده بمرد و کان ذلک فی یوم السبت ثامن شعبان سنه ثمان و تسعمایه سلطان مراد
در دوشنبه چهارم ذی حجه سنه ثمان و تسعمایه در المه قلاغی همدان با خاقان جنت مکان جنگ کرده شکست یافته
و بشیراز گریخته از آنجا بجزقول و از آنجا ببغداد رفت و قریب چهار سال دیگر سلطنت آنجا داشت آخر
در سنه اربع عشر و تسعمایه از توجه رایات جلال خاقانی خبردار شده باتفاق بارک بیک پرناک که سالها حاکم
مطلق العنان عراق عرب بود بدیار بکر گریخت و از آنجا پیش علاء الدوله ذوالقدر رفت و دختر او را
بخواست و از آن دختر دو پسر توامان آورد یکی را یعقوب و دیگری را حسن نام کرد و همراه سلطان سلیم
عثمانی بجنگ چالدران آمد و در حین مراجعت سلیم ایشان را بتسخیر دیار بکر فرستاد و در عرفه در جنگ
دورمش بیک شاملو قورچی باشی نواب خاقانی مقتول شد و سر او را در دوازدهم شوال سنه عشرین و تسعمایه
بتبریز بدرگاه جهان پناه آوردند ولادت سلطان مراد شب شنبه سیزدهم رمضان خمس و تسعین و ثمانمایه
بود و بارک بیک در خدمت سلیم بود آخر خیش تصور کرده در مکه مجاور شد و آنجا وفات کرد و بفوت سلطان
مراد دودمان آق قویونلو بالکلیه مندرس شد دران ایام که این سه کودک از نسل حسن بیک بالکلیه در تنازع

بودند

بودند مرج مرج بحال ممالک راه یافته اصناف بلایا نصیب برایا گردیده بشدت طاعون
و وبا و محنت قحط و غلا گرفتار بودند تا دولت
آل امیر المؤمنین غالب شد و بیمن مقدم نواب
اعلی حضرت خاقانی جنت مکانی
رفاهیت و قرار حاصل شد کما
ستتلو الصحیفة الثالثة
ان شاء الله تعالی
من الفقرات علیها
من الکتاب السلام
م

بسم الله و بحمده الذي هو مدبر الامور و خلق النور من النور و صلى الله على النبي المحبور و آله الاصفياء
خصوصا ائمة المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين

بسم الله الذي هو مدبر الامور و خلق النور من النور و صلى الله على
النبي المحبور و آله الاصفيا خصوصا ائمه المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين

صحیفه ثالثه در ذکر شاهان عالیجاه صفویه امامیه اثنی عشریه خلدت دولتهم

چو دولت کسی را شود کارساز   جهانی و دینش کند سرفراز   حمایت دولت ز پیرایه‌ای   بظل خدا کرده همپایه‌ای
فتح بجایت گوهر نثار   بگیتی فزونی چو ابر بهار   سعادت کسی را چو یاور شود   جهان و دین باشش رهبر شود
سری را که شایسته باشد بتاج   دهد از زمین بخشش و باج   بر ضمایر قدسی سرایر و خواطر اولی البصایر روشن و مبرهن
و ظاهر و باهر است که غرض از ابداع جهان و اختراع کون و مکان بمقتضی ندای کنت کنزا مخفیا فاحببت
ان اعرف افاضه نور معرفت رب العالمین بر خواطر ارباب صدق و یقین است و هدایت و تمکین
مخلوق کما فی مفتتح الکتاب نور مقدس مصطفوی و مرتضوی است پس منصب سلطنة دار السلطنه جهان مخصوص
نبی آخر الزمان که خلاصه عالم امکانست باشد و بعد از و مخصوص امیر المومنین شد که هم از جانب حضرت حق و هم از جانب
پیغمبر منصوص بامامت و ریاست کافه خلایق است و بعد از آن حضرت این منصب عالی علی التوالی بحضرات
ائمه اثنی عشر تعلق دارد و غیر ایشان هر کس درین امر دخل نماید جائر است و چون سلطان زمان
علیه صلوات الملک المنان غایب است حق آنست که از سلسله علیه علویه فاطمیه شخصی که قابلیت این امر
داشته باشد و در میان بندگان خدای حکم امام زمان را جاری سازد و خلایق را از ضلال و مضال
باز آورده راهنمایی بمذهب حق اثنی عشری نماید بر سریر سلطنت جلوس فرموده باجرای احکام قایم آل محمد قیام
نماید چنانکه حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه خبر داده و در فتح احوال هلاکوخان اشعاری بآن شده و درین
مقام نیز مجددا ذکر آن میشود   بارها گفته ام و بار دگر میگویم   قال علیه الصلوة و السلام
ملک بنی العباس یسر لا عسر فیه لو اجتمع علیهم الترک و الدیلم و السند و الهند
و البربر و الطیلسان علی ان یزیلوا ملکهم لما قدروا و لن یزالوا حتی یشذ عنهم موالیهم

و ارباب دولتهم و تسلط علیهم ملک من الترک و یاتی علیهم من حیث بدا ملکهم لا
یمر بمدینة الا فتحها و لا ترفع له رایة الا نکسها الویل الویل لمن ناواه فلا یزال
کذلک حتی یظفر ثم یدفع الظفر الی رجل من عترتی یقول بالحق و یعمل به
و این خبر حق است چه همچنانچه بنی عباس ملک آباء ابی مسلم مروزی روزی شد ... ترکمان
سلجوقی و دیالمه و جد سلطان محمود غزنوی فرمان فرمای سند و هند و غیر ایشان زوال ملک بنی عباس میسر
و عاقبة الامر سلطان هلاکوخان ترک باهتمام ابن العلقمی وزیر مستعصم عباسی و دیگر اعیان دولت عباسیان ملک بنی عباس
زایل شد بعد از آن ظهور از سلسله هلاکو هیچ کس از عترت امیر المومنین منتقل گشت الا سلسله علیه صفویه که
شاه جنت مکان جهان را مسخر کرد و حق گفت یعنی بخطبه ائمه اثنی عشر و حقیت ایشان و بطلان اعدای ایشان قایل شد
و عمل بحق کرد و بیخ خارجیان و سنیان باطل القول و العمل را بر انداخت و مخفی نماند که سادات بنی فاطمه را از
دست ... چه از زمانی که معاویه ملعون ستمکار آغاز فساد کرد سلاطین جور استیلا یافته تمکین بنی فاطمه ندادند
و جمیع بنی امیه بخلاف استحقاق سلطنت نمودند و بعد از ایشان بنی عباس قدم استقلال زدند با وجود آنکه در زمان
ایشان سلاطین آل بویه که از طایفه محقه اثنی عشریه بودند سعی ها نمودند نتوانستند که ملک از بنی عباس
انتزاع نموده بنایب حضرت صاحب الزمان ضبط نمایند و چون بنی عباس بمغول شدند و منقطع گشتند مغول
و تاتار در ملک استیلا داشتند تا غازان خان شرف اسلام دریافت و بعد از وی سلطان مبرور
خدابنده سلطان محمد اولجایتو خان نظر تحقیق گشوده راه مذهب شیعه اثنی عشریه بطلبیان نمود و چون از
عرش ... دار السلام جنان رفته تا اقصای این راه حقایق انتباه توانست ... و بعد از
خود ... تا آنکه صادقه جاء الحق و زهق الباطل از حجاب ... نمود
رشک جهان آرای فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین
در آینه ملک جلوه نمود یعنی بصیقل شمشیر جهانگیر خاقان کبیر و جمشید اسکندر سریر سلیمان آخر زمان
پادشاه صاحب قران مقدم الجیش صاحب الزمان ابو المظفر سلطان شاه اسمعیل
بن سلطان شاه حیدر بن سلطان جنید بن سلطان شیخ شاه ابرهیم

جاء الحق و زهق الباطل

بن سلطان خواجه علی بن سلطان خواجه شیخ صدر الدین موسی بن سلطان الشیخ صفی الدین اسحق
بن سید امین الدین جبرئیل بن سید صالح بن سید قطب الدین بن سید صلاح الدین
رشید بن سید محمد الحافظ بن سید عوض الخواص بن سید فیروز شاه زرین کلاه بن
سید محمد بن سید شرفشاه بن سید حسن بن سید محمد بن سید ابرهیم بن سید جعفر
بن سید محمد بن سید اسمعیل بن سید احمد بن سید محمد اعرابی بن سید محمد قاسم
بن ابو القاسم حمزه بن الامام موسی بن جعفر الکاظم علیه و آبائه الصلوة و السلام زنگ ظلمت ظلم
و غبار انکار از مرآت روزگار مرتفع و منقطع گشت مختصر این حکایت آنچنانست که چون شکوه جهانگیری از وجنات
احوال این طایفه ظاهر و انوار تشیع از اطوار فرخنده آثار شان باهر بود پادشاهان زمان همواره از ایشان ملاحظه
میکردند و الله متم نوره و لو کره الکافرون تا حضرت حق سبحانه و تعالی
بالهام نصرت فرجام در خاطر ملکوت ناظر صاحبقران مذکور انداخت که از گیلان لاهیجان که بسبب حوادث
دوران و طغیان سلاطین ترکمان حضرت صاحبقران حسن بیک و یعقوب در آنجا بطول مدت توطن فرموده بود از قصد
اعادی تحصن فرموده بود بیرون آمده روی زمین را از الواث اوباش مبتدع پاک کرده سکه و خطبه ائمه اثنی
عشر فرزین ساخته خلیل السابه [illegible] کند و در آن وقت کارکیا میرزا علی
بن کارکیا سلطان محمد از سادات حسینی پادشاه آنجا بود و کمال خدمتکاری و مهمانداری بتقدیم رسانیده چون بر حقیقت
نهضت آن اعلی حضرت اطلاع حاصل کرد دیگر بار الحاح کرد که میرزا اول طلوع هلال این دولت ابد پیوند است
چندان توقف فرمایی تا این ماه بچهارده رسد چون آن اعلی حضرت شروع در سیزده کرده بود آن ابد بنیاد
جواب فرمود که از عالم بالا مامورم و درین نهضت معذورم و از اطراف و جوانب صوفیان نصرت قرین که حالا
بصوفیان قدیم جیلانی موسومند مبالغه در توجه نمودند کارکیا دریافت که چشم از بین آفتاب بگل نتوان اندود
وداع آن اعلی حضرت فرمود و آن موکب عدیم المثال در منتصف محرم خمس و تسعمائه مبارک و طالع سعید از موضع
اردوی همایون اعلام جهانگشای برافراخته قشلاق در تکابی ارجوان استار اکه اقصای
جیلانات متصل بکهدم و طوالش حوالی اردبیل است فرمود چون پادشاه کواکب از قشلاق جیلان و ولود حوت میلاق

که از عالم بالا مامورم
و درین نهضت معذورم

[illegible]

حمل و ثور سراپرده اجلال زد از ارجوان باردبیل تحویل فرموده بعادت زیارت حضرات قدسی سمات آبا و اجداد
اعزاز فرموده از بواطن قدسیه ایشان استمداد فرموده متوجه قراباغ ارآن شد در آن ولا سلطان حسین نام شخصی که
دعوی فرزندزادگی جهانشاه پادشاه میکرد با آنحضرت ملاقات نموده در مقام غدر بود این معنی بالهام ضمیر منیر
خاقانی جلوه نموده فی الفور از آنجا کوچ فرموده بجانب چخور سعد توجه نمود و از آنجا بتقوز اولام نهضت کرده و در آنجا قراجه
الیاس بایبرلو با وفود روملو که صوفیان صافی رای معتقدان عرصه اولاد چهار بودند بخدمت پیوستند و همچنین از
هر بیشه شیری و از هر فوج دلیری که محبت آل علی در خاطر و عداوت دشمنانش در سر داشت همچون چشمها که بجویها و جویها
جویها که برودخانها و همچون اودخانها که بدریا و وسیع فضا روی نهند از اطراف و جوانب ممالک و ولایات
یک یک و دو دو از جمیع ممالک گشته بیرون می آمدند و باهم دمساز گشته خود را بزیر لوای اعلای آل علی میرسانیدند
چون بردم قلعه منتش که در سر راه آن دیار است و صوفیان را مرور در آنجا می افتاد بی اندامی نسبت بصوفیان
کرده بودند اول صالحه که بر بدخواهان ارباب دین و اصحاب یقین خورد آن بود که بر آن قلعه رکتاز آورده اهالی
آن قلعه را عرضه شمشیر آبدار ساخته آن قلعه را از مال و منال پرداختند و از آنجا عبور بر قاقومان فرموده متوجه ییلاق
مینک گول که سرچشمه رود ارس و از دیگر ییلاقات انفس است در آن ولا شیمن اویماق استاجلو بود
شدند حمزه بیک بیچ اعلی استاجلو حسب الفرمان قضا جریان مژده وقوع دولت تشریف همایون بمیان
ایشان رفته او را در جاه اعلان امت چاوشلو و دو آورده و علی الصباح جمیع ریش سفیدان قرچلوان
و جوانان و جوانمردان و صوفیان و محبان بینی عامی آن طایفه موفقه در صحبت حمزه بیک مذکور باستقبال شتافته
آن اعلی حضرت را بطریقی که انصار مدینه شریفه حضرت رسالت را بمدینه بردند بای کوبان و سرود گویان
بمیان قوم خود برده بمقام جانسپاری را عهد بستند و نواب خاقانی چند ماه در میان ایشان توقف فرمود
و این خبر میان صوفیان و شیعیان شیوع یافت بعد از آن باتفاق آن اویماق بسار و قیای قرجاقان
و از آنجا بولایت ارزنجان تشریف بردند فوج فوج صوفیان و غازیان از اویماقات روملو و شاملو
و ذو القدر از نواحی روم و شام و حتی مصر و دیار بکر شروع در آمدن کردند و پروانجات مشتمل بر استحضار
منتظران ظهور آن اعلی حضرت که معتقد ظهور حضرت صاحب الزمان است بهر جانب رفت و عساکر

هزار
موازی دوازده هزار تنغ
موافق آنچه حضرت رسالتپناه
صلو واله خبر داده بود
صح

مقصود جمع شدند رای جهان آرای یورش شروان و دفع فرخ یسار که بانی عدوان بود قرار یافت و طایفه
اوبماق استاجلو خانه کوچ بهر مردان و عجزه را بجانب روم روان کرده استدعای مکتوب نواب اعلی
حضرت خاقانی بسلطان بایزید درباب سفارش ایشان نمودند و درجه قبول یافته خود کمر
جانسپاری برمیان بسته در تحت لوای نصرت افزای در آمده بعنایت علیه سرافراز شدند و توجه بجانب
شروان مصمم گشت در سنه ست و تسعمائه از قوینون اولومی آب کر را عبره فرموده بشروان در آمدند
در بالای قلعه گلستان موضع جبانی با اثنا عشر صوفی غازی رستم دل بهمن بازو اسفندیار آثار نزول نموده قرار
گرفتند فرخ یسار نابکار که شآمت یساریته فرخندگی فرحیت از نام شقاوه انجامش برده بود و باوجود
آنکه از نسل یزید بن جوش بود اقتدا بیزید بن معاویه کرده قصد سلطان حیدر حسینی نموده بود با بیست هزار
سوار و پیاده عدد یزیدیان کربلا در برابر آمده و جنگ در پیوست غازیان حیدری مذهب شیر شکار شمشیر ذوالفقار
آثار در یزیدیان ساسانی تبار شروان نهاده فرخ یسار را با اعیان اشرار آن دیار معروض تیغ آبدار
ساختند و از خون ایشان رودها روان ساخته از سرها و سپرهای ایشان موج و حباب برانگیختند و چون
چنین فتحی دست داد سه روز در حوالی آن جنگگاه توقف فرموده بعد از آن بدار السلطنه شماخی
تشریف بردند و از آنجا خلفا بیک طالش را که خادم بیک نام داشته و از زبان الهام بیان نواب
خاقانی بجهت خلیفه الخلفایی موسوم گشته بود با فوجی از جانبازان بطلب شیخشاه پسر فرخ یسار که
از جنگگاه بدر رفته در کنار دریا جیحون از سپاهیان شروانی بهم رسانیده بود روان ساختند سپاهیان
شروان بمجرد استماع آن خبر متفرق گشتند و شیخشاه بکشتی نشسته متوجه گیلان شد و قشلاق همایون در
محمودآباد مقرر گشته در آنجا امیر زکریا تبریزی کججی که سالها وزارت سلاطین ترکمان کرده بود و عمده دولت
ایشان بود بنابر سابقه دولت ازلی که در سرشتش بود و اعتقادی که بخاندان نبوت و ولایت داشت چرا که او
از فرزندان شیخ محمد کججی بود که دم از ولاء اهل بیت و تولای ایشان مسلسل میزد و از همه اعاظم بوده رای
اطاعت حلقه نهاده بشرف زمین بوس رسید منصب وزارت یافت و نواب خاقان صاحبقرانی او را
کلید آذربایجان خواندند بعد از آن باکویه را حصار کردند و چون امیر [illegible] اختلال احوال الوند بیگ شنوده بود

هر

ملک ایشان بدر زده عرض رسانید فتح آذربایجان را اهم دانسته از آن قلعه برخاسته بآذربایجان آمدند
و بصوب نخجوان نهضت فرمودند و پیری بیگ قاجار که از کمال بهادری اورا توزقوباران گفتندی
بمنقلای روان شد از آن جانب حسن آقا شکراغلی که خود را کم از رستم و اسفندیار نمیدانست بقراولی
آمده بود در کرمان از توابع نخجوان شکستی چون خبر آمدن پیری بیگ قاجار شنید بگریخت و بلشکر الوند بیگ بن
یوسف بیگ که پادشاه آذربایجان بود پیوست و خبر رسانید که اینک شاه رسید و منقلای نزدیک شد
القصه الوند بیگ نیز لشکر جرار گران که داشت برآراسته در موضع شرور از توابع نخجوان جنگ سلطانی
واقع شد و اعاظم امرای بایندری چون قراجانی محمد و لطیف بیگ و حسین غازی بیگ احفاد بلبن بیگ
با بیست هزار سوار نامدار بقتل آمدند و الوند بیگ جان تنگ را بیرون برده به دیاربکر گریخت و رایات
جلال بدار السلطنه تبریز در آمده نواب کامیاب خاقانی کشورستانی در عین کامرانی بر تخت جهانبانی
نشستند و خطبه و سکه بالقاب همایون مزین گشت و کان ذلک فی سنه سبع و تسعمائه و منصب
امیر الامرائی بحسین بیگ لله شاملو و صدارت بقاضی شمس الدین گیلانی که در گیلان معلم نواب
خاقانی بود و درین اسفار در رکاب ظفر انتساب مفوض گشت و آن زمستان قشلاق در تبریز
واقع شد و از صوت کرنای لشکر منصور شد تبرائیان سر علی رغم مخالفان غلغله تبرا بفلک
اطلس رسانیده شیاطین انس با رجوم لعن و طعن از برابر سرادقات سموات رانده

از تبرزین تبرای [illegible] شکست همچنان کز ضرب ابراهیم بشکست آزری

و این دولت هیچ پادشاهی را میسر نشده بود در زمان بنی امیه مختار بن ابی عبید ثقفی شمشیر
بقتل یزیدیان کشید و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد و شمر ذی الجوشن و سایر خوارج قتله شهدای
کربلا را کشت اما دفع عبدالملک بن مروان که پادشاه زمان بود نتوانست کرد تا حضرت امام
زمان علی بن الحسین زین العابدین را بفراغت جلوس بر سریر سلطنت میسر شد لهذا اندک او نیز
بشهدا پیوست و ابومسلم مروزی که برای اهل بیت شمشیر زد و ملک برای بنی عباس گشود و کوشش
او برای ایشان مصروف نموده و جایزه اش از آل عباس آن بود که ابوجعفر مکافات آن جانسپاریها

پاره پاره اش کرد و از سلاطین عجم معز الدوله احمد بن بویه دیلمی با وجود آن مکنت و عظمت
که برادران و برادرزادهایش هر یک در مملکتی پادشاه بودند و خودش بر خلیفه بغداد مستولی و مسلط
بود در ربیع الثانی سنه اثنی و خمسین و ثلثمایه خواست تا کلماتی که بطریق کنایه لعن ملاعین از آن
مفهوم شود بر در مساجد نقش کند مقدورش نبود و آخر بهمین دو کلمه قرار داد که لعن الله
الظالمین لآل محمد من الاولین والآخرین این قدر توانست کرد که لعن صحابه
صریحا کردند و سلطان محمد خدابنده که بر تخت هلاکو خانی نشسته بود که بنی عباس برانداخته بود
در شهور سنه تسع و سبعمایه فرمان داد تا سکه و خطبه باسامی دوازده امام مزین سازند در بسیار جا
از جمله اصفهان از پیش نرفت و اهالی اصفهان قبول نکردند تا در سنه عشر و سبعمایه سیصد هزار
سوار میخواست که بدانجا فرستد و شهر را تاراج کند بعد از زحمت بسیار مقدم سنیان که ملا
ابو اسحق بود گرفته باردوی او آوردند و بمرتبه سرسختی اصفهانیان تخفیف یافت اما جا کم باید کرده
یافتند و چون سلطان محمد در سنه ست عشر و سبعمایه درگذشت این دعا در آن دیار بحال خود
قرار نیافت و در زمان سلطان ابی سعید نوه سلطان محمد شایع شد و سلطان حسین میرزا
گورکانی خواست که اسامی دوازده امام در خطبه ذکر کند هجوم عام بمرتبه رسید که بر سر علی قاضی
را از منبر بزیر کشیدند نواب کامیاب خاقانی فردوس مکانی ابو المظفر شاه اسمعیل صفوی الموسوی الحسینی
را این توفیق شد که خطبه و سکه بنام ائمه هدی زینت ساخت و غلغله تبرا در گنبد فیروزه گون فلک
انداخت و مذهب حق شیعه امامیه اثنی عشریه را که در زمان ائمه معصومین در لباس تقیه مستور بود
ظاهر و شایع گردانید و شمشیر خارجی کش برافراخته روی زمین از متمردان بپرداخت و این مذهب
آنچنان رواج گرفت که حالا یمین دولت شاه دین پناه ظل الله ابو المظفر شاه طهماسب در
ممالک غیر محروسه آنحضرت تبرایی فراجی معدل است چنانکه در هندوستان پادشاه نظام الملک
و سپاهی و رعایای او این مذهب دارند و چون حکایت ایام شاه دین پناه بعد از این مسطور
خواهد شد رونق این مذهب از آنجا معلوم خواهد شد تا جهان باقیست جاوید باد جمله آفاق در پناه حضرت

القصه

القصه رایات جلال در بهار این سال برای گوشمال علاء الدوله ذو القدر متوجه آذربایجان شد و از راه الداق ترجان
فرمودند الوند چون تبریز را خالی یافت بتبریز آمده از آنجا باوجان رفت چون این خبر باردوی معلی رسید از ارزنجان
متوجه آذربایجان شدند و از حوالی قلعه کوه با فوجی از آنجا در آن ایلغار فرمودند الوند چون واقف شد از اوجان بهمدان
و از همدان به بغداد گریخت و دیگر روی دولت ندید قشلاق همایون در تبریز شده در اوایل بهار متوجه تسخیر عراق عجم
شدند سلطان مراد بن یعقوب در آن زمستان در دلیجان قشلاق نموده بود از قشلاق بیرون آمده با سی
هزار سوار داعیه مصاف داشت در صباح دوشنبه بیست و چهارم ذی حجه سنه ثمان و تسعمایه در صحرای
آلمه قلاغی همدان قتالی صعب دست داده گوزل احمد بایندر که امیر الامرا بود با ده هزار کس از لشکر سلطان مراد
بقتل آمدند و اسباب و اموال بی نهایت نصیب غازیان شد و بیکبار سلطنت آن طایفه بایندریه در عراق و آذربایجان
و توابع بسلسله علیه صفویه منتقل گشت الحمد لله الذی صدق وعده و نصر عبده و اعز جنده
تاریخ این فتح خطاست بعد از آن مراد بشیراز رفت و رایات نصرت آیات تعاقب او فرمودند و در بیضا کرمان
بتصرف درآمد و بجانب محال استاجلو شفقت فرمودند و او باشش صد سوار متوجه حلب گشته محمود بیک تکلو با
دو هزار جوان داشت آنجا را گذاشته بخراسان گریخت و نوروز بیک چاوشلو بدار فارس تشریف داشتند و در بیست
دوم ربیع الثانی سنه تسع و تسعمایه نزول اجلال در دار الملک شیراز واقع شد خطبا کازرونی بعد تشنیع
ماخوذ و مقتول شدند و ایالت شیراز را بالیاس بیک مشهور بکچل بیک حاجیلر ذو القدر شفقت فرمودند و از آن تاریخ
شیراز مقر طایفه ذو القدر شد و در عرض جمیدی الثانی از آنجا مراجعت نمودند بدیه المومنین قم تشریف آورده قشلاق
در آنجا کردند و چون از حسین کیا چلاوی حاکم خوار و سمنان و دماوند و فیروزکوه عصیان ظاهر شد و الیاس بیک
ایغوت اغلی حاکم ری را بقتل آورده بود رایات جلال در دوازدهم رمضان از راه دیر و کاج بری معلیم
گلخندان که در تصرف چلاویان بود تشریف بردند و در دو روز آن قلعه مفتوح شد آنجا و دماوند قتل و غارة
یافتند در آن ایام قاضی محمد کاشی در صدارة با مولانا شمس الدین شریک شد و در یازدهم شوال قلعه فیروزکوه را
محاصره نموده بعد از یازده روز [illegible] کیا [illegible] آنجا [illegible] قلعه را بسپردند و [illegible]
از راه هبلرود بپای قلعه استا که حسین کیا چلاوی در او [illegible] جهانشاهی از آنجا دفع رفته حصار کردند و بعد از

یکی آب قلعه را انداختند بالضرورة حسین کیا در غره ذی حجه از حصار بیرون آمد غازیان دشمن شکار مراد بیک
بایندر را طعمه حرارت کباب کردند و حسین کیا را در قفس کردند وی خود را بکشت جسدش را در ... بلاغ
بسوختند و در وقتی که در پای قلعه بودند محمد حسین میرزا پسر سلطان حسین میرزا گورکان از پدر رنجش کرده التجا به درگاه
جهان پناه آورد و کارکیا سلطان حسن برادر کارکیا میرزا علی به درگاه فلک اشتباه آمده منتهی المرام گشته مراجعت نمود
درین سال امرا به بغداد رفت و مراد بیک بایندر حاکم یزد آنجا را بوزیر خود سلطان احمد ساروی سپرده با کوچ و سلطان
همراه رفت و از دیوان اعلی یزد را به حسین بیک لله که مشهور به لله بیک بود ارزانی داشتند وی چوقه بیک نام
را به داروغگی آنجا فرستاد و سلطان احمد او را استقبال نموده در خدمت و ملازمت تقصیر نکرد و چون چند روز برآمد سلطان احمد
چوقه بیک را در حمام کشت و پیاده چند بهم رسانیده یزد را ضبط کرد و رئیس محمد کره که در ایام فترات بایندریه
در ابرقوه استقلال یافته بود بمحاصره یزد رفت و بعد از ایامی آنجا را بگرفت و سلطان احمد و ملازمانش را بکشت
و اقتدار یافت و کان ذلک فی سنه عشر و تسعمائه رایات جلال بعد از دفع حسین کیا ییلاق
تخت سلیمان فرموده یراق قشلاق در اصفهان کردند و در آن قشلاق استیصال ... و اقوام شد
و در بیست و ششم جمادی الثانی محاصره یزد کرده آخر اهل شهر را بعد از بیست روز گرفتند و بعد از بیست روز دیگر ... را
بعد از آن قتل عام کردند و کره را در قفس محبوس ساختند و چون در آن ایام امیر کمال الدین حسین صدر از جانب سلطان
حسین میرزا گورکان برسالت آمده خاطر اشرف را از آن ... روی داده بود از آنجا ایلغار طبس گیلکی کرد
در چهارشنبه دوم شعبان قتل فرموده هفت هشت هزار کس کشته شدند و مراجعت به یزد فرموده الیاس بیک ... کچل
بیک ذوالقدر حاکم شیراز را ابا برگناهی که کرده بود بکشتند و ایالت یزد به لله بیک قرار یافت و در چهارشنبه
بیست و ششم شعبان باصفهان تشریف آوردند محمد کره در راه خود را کشته بود جسدش را باصفهان آورده با باقی
متعلقان ذکورا و اناثا در شوال این سال بسوختند و هم در آن ولا غازیان ذوالقدر ابرقوه را که در تصرف
رئیس غیبی برادر محمد کره بود گرفتند و او را در شیراز بقتل آوردند و امیر حسین میبدی وزیر مقتول شد و در آن
قشلاق ایلچی سلطان بایزید عثمانی پادشاه روم به درگاه فلک اشتباه آمد و بعد از نوروز بارس ئیل که
پنجشنبه هفدهم شوال بود از ... ییلاق سورلق و تخت سلیمان تشریف بردند و در سنه

اصل

احدی عشر و تسعمائه یورش قضا اثر بسران شروان و قضیه قتل حضرت سلطان حیدر بر دست
ذوالقدر که قورچی باشی بود مرجوع گشته چیزی بی علت از نفاقان بقتل آمدند و ایالت شیراز چند روزی منصور بیک
افشار حواله شد و چون سلطان بیک ذوالقدر منصور گشته بیاسا رسید قوشون ذوالقدر را بامیت
بیک ... شیخلو ذوالقدر لطف فرموده او را به سلطان خلیل ملقب ساختند و ایالت شیراز را بوی ارزانی
داشتند و قشلاق همایون در طارم عراق عجم مقرر شد و رایات ظفر آیات عزیمت یورش گیلان بیه پس کرد
در آن وقت در تصرف امیره حسام الدین پسر امیره دوباج بود مصمم فرموده آخر شفاعت شیخ نجم زرگر گیلانی
که از مقربان درگاه فلک اشتباه خاقانی بود از سر قصد آنجا درگذشتند و بموضع زاده و آلتون کشتی معسکر ظفر
اثر بوده مراجعت واقع شد و چلپان بیک ... حاکم طارم بیاسا رسید و در ... سلطانیه
و ... بوده شکار کنان با آذربایجان فرموده قشلاق در خوی واقع شد و عساکر منصور بدفع صارم بیک
کرد که بقطع طرق اشتغال داشت مامور شد اکراد خود را بر ... جبال و عقبات ... کشیده ... سلطان
کشیده شد و عیسی بیک شاملو و ساروعلی مهردار تکلو در آن معرکه کشته شدند و کان ذلک فی سنه
اثنی عشر و تسعمائه ... در ... چون خبر بی ادبی علاء الدوله ذوالقدر بمسامع علیه رسید
یورش الکای او مصمم گشت اول ... استاجلو را بطریق رسالت نزد او فرستادند
... را در باب ... حضرت خاقانی را بجواب ...
با او گفت که ... آب بیرون آمده خود را بما رسان او همچنین کرد و ملازمت درگاه
جهان پناه آمده ... اولادش ... ذوالقدر بعد از ...
رایات جلال از آن ... عبور فرموده ... لشکر ...
عبره نموده نزول کرد ذوالقدر ... علاء الدوله شب ... او ...
و چون رایات نصرت آیات ... جبال رسیده و ...
نزول اجلال فرمودند چون عقبات ... و بیشه‌های ... قلعه ...
که در تصرف ذوالقدر بود جبرا و قهرا گرفته معاودت فرمودند و کان ذلک فی سنه ثلث عشر و تسعمائه

و دران ایام امیر بیک موصلو که اباعن جد میر و میرزاده آن طبقه بود بعد از واقعه الوند در دیاربکر استیلا یافت
باایل الوس خود بدرگاه جهان پناه آمده و بمراحم خسروانه سرافراز شد و در جرگه امرای عظام درآمد و جمله تنسوقات
که پیشکش نمود لعل دو و کونی بود که مشهور است و درین سال ایالت دیاربکر بخان محمد بن میرزا بیک استاجلو که بزرگ و
میر آن طایفه بود مفوض شد و او در آن ولایت فتوحات گوناگون دست داده آن ولایت را بضرب
شمشیر مصفی ساخت از جمله علاالدوله ذوالقدر لشکری بسرداری پسرش قاسم بیک که او را از غایت بهادری
ساروقپلان گفتندی بسروی روان داشت در وقتی که او در مرز قشلاق کرده بود مخالفان
با عده و عدت بی عدد با او جنگ کردند با وجود قلت اعوان بنیروی دولت قاهره شاه جنت مکان غالب
آمده ساروقپلان و برادرش با بکثرت و سایر اقوام و اعیان ذوالقدر دران معرکه بقتل رسیدند و سر و تن را
و سرهای ایشان در قشلاق خوی بدرگاه معلی آوردند نوبت دیگر علاالدوله پسران خود کور شاهرخ و احمد بیک
را با چهارده هزار سوار بر دفع خان محمد فرستاد و پیش از آنکه تلاقی فریقین دست دهد یساولان
مرد وار رو متوجه یکدیگر شدند آخر یساولان اردوی استاجلو بر یساولان اردوی ذوالقدر غالب آمدند خان
محمد این را فال نیکو گرفته دل در ظفر بست و جنگ درگرفت خان با فوجی در کمین رفته لشکر ذوالقدر
باندک غلبه که کردند بی محابا بکسب پرداختند خان و رفقا از کمین گاه بیرون تاخته شمشیر در ایشان نهادند
اولاد علاالدوله با سرداران او باقشان کشته شدند و سرهای ایشان را بدرگاه جهان پناه
فرستادند در سنه اربع عشر و تسعمائه موافق ییلان ئیل نواب کامیاب جنت مکان عزیمت تسخیر عراق
عرب فرمودند و ییلاقات همدان معسکر همایون گردید و در آنجا سرهای مخالفان ذوالقدر بدرگاه رسید
و در اینجا منصب وکالت بمیرنجم زرگر گیلانی مفوض شد و در ضمن احکام مهر بالای مهر امراء زده مدار
بر حساب نهاد و امرای ترک را در امور مالی دخل نداد و در امور ملکی هم عمده شد و هم از اینجا حسب الحکم
جهانمطاع خلیل سیاوول خلعتهای فاخر جهه بارک بیک پرناک والی بغداد برده او را بایلی دعوت کرد
و بارک بیک او را التعظیمات نموده ابا اسحق شیرچی خود را بپایه سریر اعلی فرستاده صورت حال اخلاص
و اطاعت خود عرض کرد و شاه جنت مکان فرمودند که ما وقتی او را صادق میدانیم که بی تامل بخدمت ما آید

ابا

ابو اسحق عود نموده این سخن بدو رسانید او ازین سخن متوهم گشته در مقام عصیان درآمد و لاف انانیت
و تا بیا سید محمد کمونه را که نقیب النقبای عراق عرب بود گرفته در چاه سیاه مقید کرد و آوازه بسیار
بهادران و منیات حصار معمور شد چون این خبر بمسامع جلال رسید لله بیک را استقلالی
ساخته لوای کشورگشای را بدان صوب معطوف ساخت بارک فرار بر قرار داده و بغداد را بسید محمد باز
زندان بیرون آورده خطبه و سکه بنام همایون کردند و رایات نصرت آیات در بیست و ششم جمیدی الاخر ببغداد
درآمده در چهارباغ پیر بوداق نزول اجلال فرمودند و هم دران ایام بدولت زیارت عتبات عالیات رسیدند
بعد از آن تاخت اعراب غزیه که همیشه اهالی آن دیار از ایشان در زحمت بودند نهضت فرمود و آن جماعه را
بسیاسه شاهانه مستاصل ساختند و دران بادیه بنفس نفیس شکار شیر فرموده آن شکار را مخصوص خود ساخته دیگران را
قرق کردند و چون از آنجا تشریف ببغداد آوردند والی آنجا را بخلعت ملک طالش امیر دایان مخصوص فرموده تولیت
عتبات عالیات را بسید محمد کمونه ارزانی داشتند و او را رتبه امارت داده طبل و علم و خیل و حشم مرحمت
فرمودند و رایات جلال از آنجا متوجه تسخیر خوزستان و قلع و قمع مشعشعان که غالی مذهب و بدعت شعار بودند و در اثنای
راه میرنجم گیلانی و بیرام بیک قرامانی تاخت الوس شاه رستم عباسی نموده مظفر شدند و لوای کشورستانی بصوب حویزه
نهضت فرموده آنجا را بحوزه تصرف درآوردند و استیصال طایفه مشعشعیه کردند و از راه کوه گیلویه بشیراز فرمودند
و قشلاق در آنجا واقع شد و دران وقت الیاس بیک که برسالت نزد حاکم لار رفته بود با پیشکش جهت علاء الملک
حاکم آنجا بدرگاه معلی آمده و هم در آنجا امیر احمد خوزانی اصفهانی و مولانا شمس الدین منصب وزارت و استیفا یافتند
و چون بهار دیوت ئیل شد آهنگ عراق فرمودند و در سنه خمس عشر و تسعمائه قاضی محمد کاشی که
صدارت با امارت جمع داشت و حکومت یزد و کاشان و بعضی اوقات شیراز و یزد متعلق بود بنابر اراده
میرنجم گیلانی بقتل رسید و هم دران چند روز ابدال بیک دده ذوالقدر را که حکومت قزوین و ساوه و طارم
و ری و خوار داشت از امارت عزل فرموده الکای او را بزینل خان شاملو شفقت فرمودند و منصب صدارت
من حیث الاستقلال بامیر سید شریف الدین علی بن سید تاج الدین علی بن میر مرتضی بن میر تاج الدین علی
استرابادی الاصل شیرازی المحتد که از جانب پدر از سلک احفاد داعی صغیر محمد بن زید والی طبرستان و از

کرد موطی نیم

جانب مادر از تبار امیر شریف جرجانی علامه بود و تفویض رفت بعد از آن اردوی کیهان پوی باذربایجان
آمده چند روز در تبریز توقف فرمودند و لله بیک شاملو را از امارت دیوان عزل نموده منصب امارت
دیوان بمحمد بیک استاجلو شفقت فرمودند ملقب بچایان سلطان ساختند و او سابقا سفره چی بود
و میر نجم گیلانی در موضع خامنه از دنیا بمرض ذات الجنب وفات یافت و میر یار احمد خوزانی بجای او وکیل
گشته ملقب بمیر نجم ثانی شد و قشلاق در خوی فرمودند و در اثنای زمستان بیورش شروان روی آورده
شیخشاه بن فرخ یسار رو بپناه بقلعه بیغرد برد و باقی کوتوالان قلاع باکویه و شابران بدرگاه جهان پناه آمدند
و [illegible] قلعه دربند باب الابواب مخالفت نمودند رایات ظفر نگار بدان صوب حرکت کردند و بابا جان
آقا و محمد بیک و کوتوالان آنجا بعد از چند روز که کار برایشان تنگ شد بپایه سریر خلافت مصیر آمدند
و آن قلعه نیز مفتوح شد حکومت آنجا بمنصور بیک [illegible] که فتح شده بود به لله بیک رجوع شد
و نعش حضرت سلطان حیدر را از طبرسران نقل بدار الارشاد اردبیل فرمودند و رایات نصرت آیات
بقراباغ آمده قشلامشی نمودند و در بهار فوت بیل متوجه یلاق خرقان عراق شدند و در سنه
ست عشر و تسعمائه چون خبر تاخت اوزبکان بکرمان [illegible] بسمع اشرف رسید بوده قاضی نور انصاری
برادرزاده قاضی عیسی صدر یعقوبی و [illegible] دیگر شیخ محیی الدین احمد مشهور بشیخ زاده لاهیجی را برسالت
نزد شیبک خان اوزبک فرستادند و او را از آن حرکت منع فرمودند و او در دفعه آخر امیر کمال الدین
حسین ابیوردی را بدرگاه معلی فرستاده و در صحیفه خود اظهار غرور کرده بود و این معنی بر خاطر اشرف
گران آمده از یلاق متوجه خراسان شدند چون بدامغان رسیدند احمد سلطان داماد شیبک خان
از آنجا و خواجه احمد قنقرات حاکم استراباد فرار کردند و همچنین اکثر ولایات خراسان از اوزبکان
خالی گشته داروغگان دیوان اعلی مقرر شدند و نواب خاقانی فردوس مکانی بشرف زیارت
سدره مرتبه علیه و روضه رضیه رضویه علی مشرفها السلام و التحیه مشرف گشته از آنجا
متوجه سرخس شدند و شیبک خان در اواخر رجب در عین [illegible] از هراة متوجه مرو شد و دانا محمد
افشار با لشکر جرار بعلای روان گشته در نواحی موضع طاهر آباد بفوجی از اوزبکان دو چار شد

و اوزبکان

و اوزبکان را شکسته تا در حصار مرو دوانیدند و متعاقب آن اردوی اعلی رسیده مرو را محاصره فرمودند چون
در جنگ حصار فایده نبود روز چهارشنبه بیست و ششم شعبان از دور شهر برخاسته از پل محمودی که تا شهر سه فرسنگ است
عبور کرده نزول فرمودند و روز پنجشنبه در آنجا توقف واقع شده محبوب بیک [illegible] بر سر پل [illegible] شیبک خان [illegible]
و صباح جمعه بجانب [illegible] کوچ فرمودند امیر بیک موصلو را که بامیر خان ملقب شده بود در پای آن پل گذاشتند مقرر
ساختند که چون سپاه مخالفان [illegible] شود مشغول جنگ نشده خود را باردوی معلی کشند شیبک خان از آن تعبیه غافل با هزار [illegible]
سوار از حصار بیرون تاخته امیر خان را [illegible] نموده از پل محمودی عبور کرده [illegible] جلال بجانب
او عود نموده برو تاختند و جنگ در گرفت از صباح تا وقت زوال قتال [illegible] شیبک خان [illegible]
سوار خود را در [illegible] محوطه خرابه انداخت که شاید راه بیرون شدن جست [illegible] سلطان [illegible] و دیگر غازیان هجوم
نمودند اوزبکان متلاشی گشته بر سر هم افتادند شیبک خان در آن ازدحام در زیر دست و پا هلاک شد غازیان ظفر فرجام
سر او را بریده بنظر اشرف آوردند و نواب کامیاب فردوس [illegible] آن محوطه در آمده تماشای مقتولان اوزبک
فرمودند و اکثر سرداران اوزبک چون جان وفا میرزا و قنبر [illegible] گرفتار شده بقتل رسیدند و خواجه محمود ساغرچی
وزیر شیبک خان که [illegible] کلید شهر را بدرگاه فرستاده [illegible] اختصاص یافته در سلک وزرا
دیوان اعلی در آمد و تاریخ آن واقعه فتح شاه دین پناه است بعد از فتح رایات عظمت و جلال بعزم و اقبال
بدار السلطنه هراة تشریف آوردند و قشلاق فرمودند و حکومت آنجا به لله بیک و حکومت مرو بدده بیک
قرار یافت و شیخ الاسلام هراة یعنی سیف الدین احمد بن یحیی بن مولانا سعد الدین تفتازانی [illegible] شد
و میرزا سلطان اویس بن میرزا سلطان محمود ابی سعید مشهور بخان میرزا بحضرت آمده نوازش یافت و بحصار شادمان
که الکای او بود رفت در همین سال سبع عشر و تسعمائه رایات جلال عازم تسخیر ماوراء النهر شد و چون قابلیت
مضرب خیام نصرت ارتسام گشت سلطانان و خانان اوزبک از در شفاعت در آمده ارکان دولت قاهره سیما
خواجه محمود وزیر را شفیع ساختند تا عبور آب آمویه موقوف گشت [illegible]
و مرغاب و غرجستان را ببیرام بیک قرامانلو که [illegible] نواب جنت آب در خانه او بود ارزانی شد و اردوی معلی از
خراسان بعراق تشریف آوردند و چون در آن ایام قریب پانزده هزار ترکمان در روم خروج نموده بالمرای روم

مکرر جنگ کرده بودند و در صدد و از بخارا قافله را غارت کرده اهل آنرا که قریب پانصد کس بودند کشته
بعد از آن روی به درگاه معلی نهاده بودند در شهر عراق سرداران ایشان را سیاست فرموده آن جماعه را بامرا
قسمت فرمودند که در ملازمت ایشان باشند و قشلاق در قم شد سید عبدالکریم و آقا محمد روز افزون حکام مازندران
به درگاه گیتی پناه آمده معروض آنجا را مبلغ سی هزار تومان مقطع داده بودند میر سید شریف ترک صدارت کرده بزیارت
عتبات عالیات رفت و آن منصب بسید عبدالباقی نعمت اللهی که در دار العباده یزد در سریر هدایت متمکن بود
حواله رفت و برای تهنیت فتوحات ایلچیان سلاطین اطراف چون ایلچی قانصو پادشاه مصر و شام و سلطان سلیم
پادشاه روم به درگاه آمدند و هم درین سال سلطان سلیم عثمانی بر پدرش سلطان بایزید و برادرانش سلط یافت
بعضی را از میان برداشت و بر تخت نشست و سلطان مراد بن احمد از عم فرار نموده پناه به درگاه عالم پناه
آورد و چون بابر پادشاه که بکمک با مداد بندگان خاقانی بر ماوراء النهر استیلا یافته بود و از او توقع مخالفت نموده بود
در یورت قشلاق خلاف او از این دولت بعرض رسید امیر نجم ثانی را بتنبیه او مامور فرمودند و امرای عظام
مثل بیرام بیک قرامانلو و غیر تعیین او مقرر شدند و در عشر آخر ذی حجه از قم متوجه خراسان شدند و در محل ییلاق
سورلق و تخت سلیمان فرمودند قشلاق در اصفهان فرمودند امیر نجم در سنه ثمان عشر و تسعمائه متوجه
جانب شرق گشته کوچ بر کوچ بظاهر بلخ رسید بیست روز در آنجا توقف فرمود و از آنجا میر محمد یوسف
را که از هراة همراه آورده بود بطلب میرزا بابر پادشاه بحصار فرستاد و در ماه رجب از نهر آمویه گذشت
و در نواحی چچکتو که آنرا در بند آهنین خوانند بابر پادشاه نزد او آمد و بعد از ضیافت و رعایت و تحف و هدایا
از جانبین بوقوع پیوست بماوراء النهر رفتند آق پولاد سلطان حاکم ... چون قدرت مقاومت
نداشت با امان بیرون آمد و گرفتار شد و پهلوان یورتکی در قلعه ایستاد و مدافعه کرد و با جماعتی از اوزبکان
کشته شد و از آنجا بقرشی رفتند و شیخم میرزا حاکم آنجا ممانعت نمود آنجا را بجبر گرفته قتل عام کردند قریب
پانزده هزار کس کشته شد مولانا بنائی شاعر در آن میان عرضه تیغ آبدار گشت و از آنجا کوچ کرده
در دو فرسنگی بخارا نزول کرد و در آنجا مسموع شد که محمد تیمور سلطان و ابوسعید سلطان و جانی بیگ
جانی بیک خان و عبید بخارا می آیند بابر بیرام بیک قرامانلو را با فوجی از عساکر بدفع ایشان

ارناد

فرستاد اوزبکان چون قدرت مقاومت نداشتند خود را بحصار غجدوان انداختند میر نجم از آنجا شنید
با بقیه عساکر بمحاصره آنجا رفت و چند روز در پای آن قلعه نشست هر چند بابر پادشاه و خواجه محمود دیوان
که از خصوصیات احوال آنجا با صاحب وقوف بودند میر نجم را گفتند که بودن اینجا صلاح نیست قبول نکرد
صباح روز سه شنبه سیوم رمضان جانی بیک و عبیدالله خان از بخارا روی بغجدوان نهادند و امرا که
درون غجدوان بودند بیرون آمده بدیشان پیوستند و آغاز جنگ شد و چشم زخمی عجب بلشکر عراق افتاد
بیرام بیک در اول حمله کشته شد و بعد از آن میر نجم و امیر زین العابدین صفوی بقتل آمدند و بابر پادشاه
گریخته هنگام را فیروزی شمرده راه حصار شادمان پیش گرفت و لشکر قزلباش متلاشی شدند جماعتی از اوزبکان
دیگر گشته جانی بیک خان در اوایل ذی قعده بمحاصره هراة آمده در النگ کهدستان نزول نمود و عبید
او عبید آمده در سقیلان فرود آمد و امر محاصره دو ماه امتداد یافت و این اخبار موحش در اصفهان
بسمع شرف رسید عزیمت یورش خراسان مصمم گشت در تخاقوی ئیل سنه تسع عشر و تسعمائه اوزبکان
از حصار هراة برخاستند جانی بیک از جیحون عبور نموده با لکای خود رفت اما محمد تیمور که در
نزدیکی از آب گذشته بود در حدود مرغاب بعبید پیوست و باتفاق بتصرف مشهد مقدس رفتند و از
مرو تا استرآباد تحت تصرف در آوردند و چون در هراة آذوقه کم شده بود و لله بیک و احمد سلطان
صوفی اغلی استاجلو صلاح در اقامت ندیده از راه سیستان و طبس بعراق آمدند و این خبر را
اهل هراة چون خواجه ابوالوفا و غیره بتمور سلطان فرستاده او را باینجا دعوت کردند بهراة شتافته
در باغ جهان آرا فرود آمد سنیان هراة دست بر آورده جمعی کثیر را بسبب تشیع کشتند آخر بتقریر محمد
میر یوسف بکمر بسته آن فتنه تسکین یافت از جانب رایات نصرت آیات متوجه هراة شدند
چون بجمع ساوش ساوخ بلاغ رسیدند منصب وکالت و امیر الامرائی بمیر عبدالباقی نعمت اللهی تفویض شد
و ملقب بسپهسالار سلطان گردید و درین وقت میر سید شریف از عتبات عالیات بازگشته بفارس رسیده بود
خلع فاخره برای او فرستادند منصب صدارت بدو ارزانی داشتند و جهت رفع غائله که میان این دو بزرگ
بود دختر میر عبدالباقی بحباله میر سید شریف قرار گرفت و این میر سید شریف باقی از آن دختر حاصل شد در قم

سنه عشرین و تسعمائه القصه چون اعلام نصرت فرجام بصوب خراسان در حرکت آمد و ییلاق کالپوش بسطام
رسیدند سلطان خلیل حاکم شیراز را بقتلای بعلی و اشتند عبید الله ازبک مع آوازه از مشهد مقدس بجانب
ازراه شیر شتر از میر چارچوی گذشته بخارا رفت و بعضی از اکابر اعیان را همراه برد و همچنین محمد سلطان نیز
اکابر هراة بسیا میر محمد میر یوسف را گوجانیده بسمرقند گریخت و در این ایام چون حاکمی مستقل در آن دیار
نمانده بود ابوالقاسم بخشی که در زمان سلطان حسین میرزا اعتبار لایقه بود و در ایام شیبک خان فی الجمله
رشدی ظاهر ساخته دفتره محمد تیمور پسر اوشیر مشار الیه شده بود خواست که در آن هرج مرج حاکم
مطلق العنان گردد جمعی را با خود متفق ساخته آغاز فتنه کردند و چند روزی هراة را محاصره کرد و خواجه
پیری سلطان که حکومت فوشنج در این ولایت مزداو شده بود در آن نواحی رسیده فتنه او فرو نشست
و درایات جلال از کالپوش بالنگ رادکان فرمود و چون دده بیک مرو را انداخته بکرمان گریخته بود
بواسطه جیره و دیگران لباس عورات در او پوشانیده برحری سوار کرده دور اردو گردانیدند
و دارائی هراة بزینل خان شاملو و بلخ و توابع بعلی بیک یعطو که موسوم بدیو سلطان شده بود و قاین
بامیر خان موصلو قرار یافت و از ... ییلاق بابا خاکی توجه فرموده شاهرخ سلطان افشار را امیر
قندهار و کرمسیر آن دیار ارسال داشتند و او با شجاع بیک ارغون حاکم آنجا صلح نموده پیشکشهای او
بدرگاه معلی آورد و قشلاق در اصفهان دست داد و میر عبد الباقی و چاپلان سلطان استاجلو و محمدی
بیک تکلو که بچوهه سلطان ملقب شده بود بدفع رستم قلی که سلطان محمد بن بایقرا ابن الحسن
میرزا بن سلطان حسین میرزا را در مسند سلطنت برداشته بود روان شدند و آن مهم را کفایت کرده
در قشلاق اصفهان بدرگاه جهان پناه آمدند و در بیست و ششم ذی حجه این سال ولادت با سعادت
نواب کامیاب سپهر رکاب ظل اللهی ابن شاه طهماسب شاه خلد الله ملکه مبارکی و طالع سعد روی
نمود و در این سال عشرین و تسعمائه سلطان سلیم بن سلطان بایزید عثمانی پادشاه روم
بعد از دفع برادران و استقرار در ملک بهوای آذربایجان گردو بحدود آذربایجان آمده چون این خبر
در اصفهان بسامع عز و جلال رسید برای دفع ضرر او متوجه آذربایجان شدند چون بکوه رس

البته

رسیدند لشکر و بار برابالجان محمد استاجلو رسیدند و در چالدران حربی بین الفریقین جنگ شد
و در آن معرکه بسبب اندک غروری که دورمش خان شاملو و دیگر امرا را بود و شامل غروری که اول مرتبه اسلامیان را
در غزو چنین روی نمود و چشم زخمی بر لشکر قزلباش رسید میر عبد الباقی و میر سید شریف و سید محمد کمونه و خان
محمد استاجلو و ساروپیره استاجلو و لله بیگ و سلطان علی میرزا افشار و پیر عمر بیگ چاوشلو که شربت چپنی بود
شربت شهادت چشیدند و نواب جنت مکانی با وجود این شکست که بر لشکر رسید چنانکه نه میمنه بر
جا مانده و نه میسره بخود جابش جنگ بود و در قلب لشکر مخالف که عبارت از ارابه و قاپی انداختند چون
طریق جنگ ایشان این است که عرابه ها را به زنجیر در هم بسته حصار لشکر میسازند و توپ و ضربزن
و باد و تفنگ از آن می اندازند نواب حیدری انتساب از آن اجتناب ننموده بهم جرات حیدری بادها اول
ما الفتوح اعلی را که بنا بر انجمیت قریبه عمرو عبید و دبو دو بحشری برق زده با سینه فرق کردند و بضربهای
شمشیر زنجیر قوی عرابه را بریدند و فوجی از ینکچریان را پاره پاره کرده در حالتی خبر دار شدند که غازیان لشکر
قزلباش فرار نموده اند و نه میمنه برقرار است و نه میسره لاجرم دست از ینقچریان بکران کشان سوار
معرکه بهور را خواهی نخواهی گرفته برگردانیدند و از آن مهلکه که بغیر از این هرچه کرده شد مضر ... بسلامت بیرون
رفتند با در جزین رفتند و سلطان سلیم را این آمد که اگر توقف کند پیش باز آن چهرا مترانست کرد ... بحاج
استعجال روان گشته ... معاودت نمود و بعضی از بازماندگان قزلباش که همراه اردو نبودند ... نمودند
دستاویز ساخته همراه برد از جمله جد مادری این فقیر خواجه نظام الدین محمد بن خواجه عماد الدین
علی شیرازی را که در آن وقت وزیر حضرت مقدسه صفیه صفویه بود و از اولاد ... بود
خود در دارالسلطنه تبریز آمده بود اسیر ساخته همراه برد و از تبریز ... روان کرد و ... که
که بر سر او چه آمد بعد از چند سال آن ملازم باز آمد و هیچ خبر باز نیاورد و آن پیر مرد بشیعه و صلاحیت
و تقوی معروف بود معلوم نشد که در کجای طریق فوت شد آن حضرت سلیم تا اسلامبول رفته و ...
گرفت و قشلاق همایون نواب فردوس مکان قدوسی انتساب خاقانی در دارالسلطنه تبریز بود امیر
الامرائی بدیوان سلطان استاجلو و وزارت دیوان اعلی میرزا شاه حسین اصفهانی

قرار یافت و ملک خوی مروات تعریب و امارت رسید و صدارت با سید عبد الله لاله تبریزی
مفوض گشت و باندک زمانی تغیر یافته میر جمال الدین محمد شیرنکی استرآبادی که در تشیع او … شد
و در آن سال قحط و غلا در هراة شد و ازبکان نیز تاخت بدانجا آوردند و چون در سال سنه
احدی و عشرین و تسعمایه که بحساب جمل فضایل موافق آنست رایات جلال بادجان آمده از آنجا
بطواف خطیره مقدسه صفویه اردبیل فرموده بعد از آن معاودت نموده ییلاق سهند فرمودند امیر خان حاکم
فاین بپایه سریر اعلی آمده احوال خراسان و هجوم ازبکان معروض داشت مقارن این حال
دیو سلطان نیز از تبریز بدرگاه آمد و همین حکایت بمسمع اشرف رسانید بنابرین سلطنت تمام
خراسان از کنار آب آمویه تا سرحد ممالک عراق بنواب کامیاب اشرف اعلی شاه زاده
ظل اسعلد ملکه حواله رفت و امیر خان موصلو را منصب للگی آنحضرت دادند و میر محمد یوسف را
صدر آنحضرت ساختند و جمعی از امرا را تابین امیر خان ساخته بخراسان روان داشتند و قشلاق
همایون در تبریز بود و در آن سال سلطان سلیم عثمانی پادشاه روم علاء الدوله ذو القدر را بکشت و این
حقیر در نهم رجب سنه مذکوره متولد گشت در سال سنه اثنی عشرین و تسعمایه ییلاق
در سهند و قشلاق در تبریز بود در جمعه دهم صفر اول سال که سه روز از نوروز گذشته بود
القاس میرزا متولد شد از خان بیگی خانم موصلو از طایفه صوفی خلیفه در اول سال سنه ثلث و عشرین
و تسعمایه ییلاق در سورلق و قشلاق در نخجوان بود و سام میرزا و بهرام میرزا در این سال
متولد شدند چون شیخشاه پادشاه شروان اظهار اطاعت کرد میر جمال الدین محمد صدر و میرزا
شاه حسین جهت اطمینان او بشروان رفته هر ابی که در خاطر او بود رفع کرده باز آمدند
و در بهار سال سنه اربع و عشرین و تسعمایه اول ییلاق سورلق فرمودند و از آنجا بر …
الوار فرموده شکارهای شغولی کردند و از آنجا اردوی خانکوج را با میرزا شاه حسین تقدیم فرستاده
رایات جلال بر سبیل شکار بحوالی سیستان و همدان … فرمودند و از آنجا معاودت فرموده قشلاق
در قم کردند و چون حکام مازندران در اداء مال تهاونی میکردند دورمش خان و زینل خان شاملو

بواسطه تنبیه ایشان توجه نمودند در هفتم ذی حجه حصار اولاد و کلیس را محاصره کردند در
یازدهم کلیس فتح شد و آقا محمد قلعه اولاد را خود تسلیم نمود القصه مازندران مسخر گشته حکام مازندران
در سنه … از جانب بدرگاه جهان پناه آمده جریمه ایشان بعفو و اغماض مقرون گشت در
توشقان ییل سنه خمس و عشرین و تسعمایه قشلاق در تبریز شد و کارکیا سلطان احمد از لاهیجان
بدرگاه آمده مشمول عنایات بی نهایت شد و در آن اثنا شمه از عصیان امیره دوباج والی
گیلان بیه پس عرض شد دورمش خان شاملو و زینل خان شاملو باتفاق سرداران رستمدار
و مازندران و کارکیا سلطان احمد مقرر شد که بر سر او روند و او متوسل بکارکیا گشته مولانا
عبد الله مشهور بدیوانه و خلیفه سیدی علی را بدرگاه فرستاد و کارکیا نیز درخواه گناه او
کرد و درجه قبول یافت کارکیا بدو نوشت که تا بدرگاه جهان پناه نیایی مهم تو رونق نخواهد یافت
امیره دوباج بنابر نوشته کارکیا در الکا عراق بعزم پابوسی … گشت و مظفر سلطان
ملقب گشت و مهد علیا خانش بیگم را بدو نامزد کردند در لوی ییل سنه ست و عشرین و تسعمایه
مولانا علاء الدین احمد بن مولانا عماد الدین علی شیرازی طبیب که از مقربان بود در کاشان وقتی
که جهت قشلاق باصفهان میرفتند … الصدر وفات یافت و چون از سلطان خلیل ذو القدر
حاکم شیراز غبار خاطری شده بود کور سلیمان را فرستادند تا سر او را در عین حکومتش
بریده بدرگاه معلی آورد و ایالت شیراز و [illegible] ذو القدر بعلی سلطان چیچلو ذو القدر که
نام اصلی او عز الدین بود و قبل از آن منصب قورچی باشی گری و متعلق بود تفویض یافت در اصفهان
خبر فوت سلطان سلیم عثمانی رومی بمسمع اشرف رسید اتفاقا زوال خوانکار تاریخ این سال آمد
و نواب … دورمش خان و زینل خان را بقشلاق فیروز کوه فرستادند که اگر در هرات
وعده غزا باشد ایشان مدد امیر خان روند در سلاکای ییل سنه سبع و عشرین و تسعمایه
دیو سلطان روملو با گرجستان فرستادند و حکام آنجا را … و …
و داود را با پیلاکات و پیشکشهای لایق بدرگاه عالم پناه آوردند و دیو سلطان

چرکین حسن تکلو را که یکی از امرا بود بجهت ضبط و لیساق بنابر جرمی که از او ظاهر شده بود کشت و حکام مازندران
و رستمدار و هزارجریب مقرری خود منقطع داده بیکبار خود رفتند الا آقا محمد روزافزون که فرار نموده خود را
بمازندران انداخت و چون سلطان تکلو بگرفتن او مامور شد و وی را در مازندران گرفته بدرگاه فلک اشتباه
آورد و در این سال عبید اوزبک در یکشنبه نوزدهم جمادی الثانی بمحاصره هراه آمده جمعه دوم رجب بماوراء النهر باز
گشت و امیرخان موصلو در ششم رجب میر محمد میر یوسف را که صدارت بامارت جمع داشت بتهمت موافقت
با پادشاه بکشت شاه قلی طالش امیرخان این خبر را در اوایل شعبان بسمع اشرف رسانید و شاه غضب
حضرت اعلی شد بنابرین امیرخان را با نواب کامیاب شاهی ظل اللهی بدرگاه طلب فرموده در عوض
ایشان سام میرزا را با دورمش خان شاملو بهراه فرستادند و در این سال شیخشاه پادشاه شروان
در سلخ رمضان در موضع [illegible] مراغه بعتبه بوسی سرافراز شد و بعد از مدتی رخصت انصراف
گرفته بملک خود رفت و در یونت ئیل سنه ثمان و عشرین و تسعمایه سلطان خلیل ولد شیخشاه پادشاه
شروان بدرگاه جهان پناه آمد و در این سال خانش حکم را که [illegible] امیره دوباج گیلانی موسوم بمظفر سلطان
بود بجانب مظفر سلطان فرستادند و نواب کامیاب ظل اللهی خلد ملکه با امیرخان [illegible] از هراه تشریف
آوردند و امیرخان در [illegible] وفات یافت و الکای نواب کامیاب میرزا شاه حسین مفوض شد و ایالت
و قشون امیرخان [illegible] سلطان برادرش که مهردار بود رجوع گشت و [illegible] خان ملقب گردید در
قوی ئیل سنه تسع و عشرین و تسعمایه مهتر شاه قلی حلواچی اغلی [illegible] که رکابدار باشی بود و در آن
ولا برتبه امارت رسیده میرزا شاه حسین را که در آن وقت مختار الدوله و جملة الملک شده بود کشت
و [illegible] که میرزا شاه حسین اصفهانی تاریخ قتل اوست و بعد از چندگاه مهتر شاه قلی را
گرفته بقصاص رسانیدند و بعد از قتل میرزا شاه حسین منصب بخواجه جلال الدین محمد خواند امیری
تبریزی که قبل از این از نواب میرزا شاه حسین بود حواله رفت و در این سال چایان سلطان استاجلو
باجل طبیعی در گذشت و بایزید پسرش را بایزید سلطان نام کرده بجای پدر نصب کردند و در
یونت ئیل سنه ثلثین و تسعمایه اردوی معلی از قشلاق نخجوان بیرون آمده بشکار [illegible]

اوردند

شاه اسمعیل شاه طهماسب [illegible]

فرمودند و بعد از معاودت در گوگ تپه و سبلان ییلامیشی کردند شیخشاه شروانی مجدد بخدمت آمده
مقضی المرام بازگشت و رایات جلال از آنجا باردبیل رفته زیارت مشایخ عظام صفوی قدس اسرارهم
فرموده متوجه سراب شدند و [illegible] در این معسکر همایون شد در آنجا بایزید سلطان پسر
چایان سلطان برحمت حق پیوست و منصب امیر الامرایی بالانفراد بدیو سلطان روملو قرار
گرفت مقارن این حال مزاج نواب فردوس مآب منحرف گشته کار از علاج و استعلاج گذشت
لاجرم روح مقدسش دامن از کل ولای علایق جسمانیه در چیده بعالم قدس پرواز فرموده با مجردان
ملاء اعلی هم آشیان گشت اسکنه الله فرادیس الجنان و افاض علیه شآبیب الرحمة و الغفران
و نعم ما قال مولانا حسن دیک بند ابرقوهی   شاه عالم پناه اسمعیل   تا شده چهره در نقاب شده
رفت خورشید و ظل شد تاریخ   سایه تاریخ آفتاب شده   نواب کامیاب سپهر رکاب
ظفر انتساب قدسی جناب قدوسی انتساب سید السلاطین مولی الخواقین خلاصة الماء
والطین ظل الله فی الارضین صاحب القران ناصر صاحب الزمان المؤید من عند الله
المنصور بنصرة الله اعنی اعلی حضرت شاهی ظل اللهی ابو المظفر شاه طهماسب بن شاه
اسمعیل الحیدری الجنیدی ثم الصفوی ثم الموسوی ثم الحسینی العلوی خلد الله ملکه و سلطانه
و افاض علی العالمین بره و عدله و احسانه و احسن الیه کما احسن الی البریة
در نهصد و سی نوزدهم ماه رجب بر سریر سلطنت و جهانبانی جلوس فرموده و چون آفتاب کامیاب
جلال موافق تاریخ است سلطنة آفتاب زمان بآن اعلی حضرت مخصوص است و رواج دین محمدی و رونق مذهب اثنی
عشری در زمان سلطنت آن اعلی حضرت بمرتبه رسید که زمان مستعد آن شد که صاحب الامر
لوای ظهور برافرازد اللهم ارنا الطلعة الرشیدة و الغرة الحمیدة پوشیده نماند چون سریر خلافت
مصیر و مسند کرسی نظیر عرش تزئین بجلوس همایون ابد مقرون آنحضرت حایز دولت روز افزون گشت الکای
آن سلیمان شأن بدیو سلطان روملو معین گشت و مصطفی سلطان استاجلو معروف به کپک
سلطان برادر چایان سلطان بجای برادر بحکومت ایالت یافت و در امیر الامرایی شریک دیو سلطان شد

و جای میرزا شاه حسین به سید قاضی جهان الحسنی القزوینی که از سادات سیفیه آنجا بود و بشرف علم و فضل
و حسن خط و انشا و آداب و رسوم وزارت و صاحب دیوانی عدیل داشت شفقت شد و خواجه جلال الدین
محمد تبریزی بنا بر آنکه ببعضی قبایح متهم بود و کشف تصرفات و تقلبات او در اندک زمانی که صاحب اختیار
شده بود مولانا شمس الدین مستوفی الممالک که بعد از دخل میر سید شمس ستانی بدرجه وزارت رسیده بود و دفتر
با ساخت و پرداخته بود ماخوذ و مقید گشته عاقبتش در اردوی معلی بعرض نموده بنواب عدالت انتما
بسوختند مشهور است که در آن دم این بیت حیرانی همدانی بوصف الحال خود خواند گرفتم خانه‌ای بالا در گرفت آتش
کسی کو خانه در کوی بلا گیرد چنین گیرد مولانا او هم مشتی خارجی قزوینی هم بنا بر احتمال افترا اکثری بقتل آمد و چون میان قاضی
جهان قزوینی و میر جمال الدین محمد صدر استرآبادی نقاری بود در ماه شعبان میر قوام الدین حسین نقیب اصفهانی را
با او در صدارت شریک کردند و قشلاق در تبریز فرموده چوهه سلطان تکلو را الکاء اصفهان داده بدانجا روان
ساختند در تخاقوی ئیل سنه احدی و ثلثین و تسعمایه رایات جلال ییلاق همدان
فرموده عیش و کامرانی گذرانیدند خبر آمد اوزبک بخراسان رسیده این موکب همایون داعیه توجه آن
صوب فرموده نزول باغ علیخان تبریز فرمودند و آخر فسخ عزیمت نمودند و دیو سلطان روملو که امیر الامرا
و کپک سلطان مقدم بود تدبیر کرده دفع اوزبک را متعهد شد و از درگاه معلی جدا گشته روانه شد که
امرای عراق و فارس در ییلاق لار سرحد طبرستان جمع و ملحق گردند حسب الفرمان قضا جریان چوهه سلطان
تکلو حاکم اصفهان و علی سلطان ذو القدر والی شیراز و قراجه سلطان تکلو صاحب همدان و برون
سلطان تکلو حاکم مشهد مقدس در ییلاق مذکور پیش او جمع گشته دفع و رفع کپک سلطان
و طایفه استاجلو پیش نهاد خاطر کردند و از اینجا بخراسان نرفته متوجه درگاه معلی شدند چون این خبر
بدرگاه جهان پناه رسید کپک سلطان باعتقاد اینکه بلاایلیت دفع آن فتنه شود از روی تعظیم
استقبال ایشان کرده بترکمان کندی که مرود آمد و باتفاق ایشان متوجه پایه سریر اعلی شد اردوی همایون
در خارج تبریز بصحرای چرنداب متمکن بود و چون امرا رسیدند و بدولت پای بوس مشرف گشتند در
روز بهانه دفع فتنه قارنجه بیگ حاجی فقیه لو استاجلو و نارین بیگ قاجار را بقتل آوردند و

جانرا گرفته بقلعه لوری فرستادند و منصب امیر جعفر آوجی که بسلسله دیو سلطان مربوط بود دادند
چون کپک سلطان جهت را چنین دید متوجه الکای خود شد چوهه سلطان بجای او مهر بر احکام زد
دیو سلطان را امیر الامرا و چوهه سلطان را رکن السلطنه نوشتند درین سال میر جمال الدین محمد صدر
و میر محسن رضوی قمی بخلد برین شتافتند ادخلوها بسلام آمنین تاریخ وفات ایشانست هم درین سال
دورمش خان شاملو لله سام میرزا در هراة وفات یافت و جای او بحسین خان بن عبدی بیک شاملو
که برادرش بود تفویض رفت و این حسین خان عمه‌زاده نواب شاهی ظل الهی بود و همچنین علی سلطان ذو القدر
حاکم شیراز نیز در تبریز متوفی شد قشون و الکای او ببرادرزاده‌اش مراد سلطان نامزد شد و چون تصحیف
نامزد بود بد فال گرفت و بحمزه سلطان چاپسلو ذو القدر مقرر شد در ایت ئیل سنه اثنی و ثلثین
و تسعمایه کپک سلطان استاجلو که در غیبت او الکایش قطع کرده بودند بقصد قتال روملو و تکلو
در اوایل رجب از طرف خلخال بسلطانیه آمد و بعضی امرای استاجلو از انجمله قلیچ خان بن خان محمد و منتشا بیگ
شیخلو برادر بسارو پیره قورچی باشی و میرزا بیگ که قورچی باشی بود و کرد بیک پیوسته متوجه اردوی همایون شدند
و در چاشت شنبه چهاردهم شعبان در مقام شتاد جفت که ترکمان یکشبه گم اند جنگ سلطانی دست داد
درین اثنا قراجه سلطان تکلو از همدان رسیده رسیدن همان و بر دست استاجلو کشته شدن همان بود
برون سلطان تکلو هم بقتل آمد اما قورچیان عظام و امرای روملو و تکلو زور آوردند و امرای استاجلو
پشت برگردانیدند و با هر رفتند در اثنای ایلغار تکلو بدیشان رسید بالفروه بطارم رفته مظفر سلطان
کیلک حاکم بیه پس متوسل گردیدند عبدالله خان بن قراخان استاجلو که برادرزاده خان محمد بود
و قاضی جهان الحسنی که از قلعه لوری خلاص یافته خود را بقزوین رسانیده بود اظهار مخالفت روملو و تکلو کرده
احمد سلطان صوفی اغلی استاجلو که حاکم کرمان بود هم بدیشان ملحق شد آخر عقد جمعیت ایشان
از هم گسسته قاضی جهان بگیلان و عبدالله خان و احمد سلطان صوفی اغلی استاجلو بری
و خوار رفتند بار دیگر میان استاجلو و آل او طایفه در الکای خرزویل جنگی عظیم شد و پیاده بسیار نیز
از گیلان همراه آورده بودند شکستی عظیم با استاجلو و گیلانیان رسید چنانکه از سرهای ایشان

خار در قزوین ساختند ایشان برشت رفتند و رایات جلال بقزوین و این قشلاق اولین بود که در
قزوین شد و تنکوز ییل سنه ثلث وثلثین وتسعمائه غوغای اوزبک و محاصره هرات در میان بود
اردوی معلی عزم خراسان فرموده تا ساوج بلاغ فرمودند امرای استاجلو که در رشت گیلان بودند از
علفال بر وصل رفتند با دیخان بیک روملو ما کم آنجا جنگ ایشان بیرون آمد چون تلاقی فریقین دست
داد معلوم گرد باد دیخان جنگ نبودند یکساعته روملویان را درهم شکستند و با دیخان سلطان و برادر
احمد آقا و چاوشلو که در ان وقت توابچی بیگ سلطان بود کشته شد چون این عمل از اردو
کردند متوجه اردو شدند که اردوی یوسلطان در انجا مقام داشت طایفه روملو بود رفتند و کوسلطان
چون این خبر شنیدند فتح عزیمت خراسان کرده در جمعه ششم رمضان از چمن ساوج بلاغ ایلغار کرده
بآذربایجان رفتند و در جمعه بیست و نهم رمضان در اربه جایی تومان نخجوان بدیشان رسید جنگ سلطانی
کردند و شکست بر استاجلو افتاده کپک سلطان کشته شد و درویش بیک حمزه حاجیلو ایشک آقاسی
ترکمان که از درگاه روگردان گشته با استاجلو ملحق شده بود و مهدی بیک بن بیرام بیک قرامانلو گرفتار
شده بقتل رسیدند و رایات جلال از ساوج بلاغ بسلطانیه تشریف بردند و در چمن سلطانیه
چندان توقف فرمودند که امرا باز گشتند بعد از ان بگوزل دره رفتند و از انجا روز پنجشنبه بیست و ششم
شوال بالکه چوهه سلطان دیو سلطان کشته شد و قشون و الکای او بسلیمان بیک روملو که از
ملازمان او بود متعلق گشت و سلیمان سلطان ملقب گردید و چوهه سلطان در امر وکالت منفرد گشته او
امیرالامرا نوشتند و قشلاق در قزوین شد هم درین سال اخی سلطان تکلو و دری سلطان شاملو در بسطام
با عبید اوزبک جنگ کرده کشته شدند جای اخی سلطان و الکای او که قزوین بود بمحمد بیک شرف الدین
اغلی تکلو که یکی از نوکران چوهه سلطان بود دادند و اورا محمد سلطان لقب دادند و در پیچکان ییل
سنه اربع وثلثین وتسعمائه اردو ییلاق خرقان رفت و خبر آمد که زینل خان شاملو حاکم
استراباد و جگرکه سلطان شاملو صاحب سبزوار و مصطفی سلطان افشار تیولدار بسا و
در روز یکشنبه بیست و یکم شعبان با زمین بهادر اوزبک در فیروزکوه جنگ کرده بمرسر بقتل آمدند

و اوزبک

و اوزبک قوت تمام گرفت بنابرین چوهه سلطان بدانی ایلغار بدامغان برد و نبیش را
در قلعه آنجا محصور ساخت و بر قلعه مذکور حواله از دختان قوی برافراخته تفنگچیان حکم انداز مردانه بر انگیخت
که بران حواله برامده در درون قلعه و شهر دامغان هر کس پیدا میشد بی خطا میکشتند و خود با دیگران
روی بخندق و حصار دامغان با آن همه عمق خندق و متانت حصار نهاده در اندک زمانی فتح نموده
زینش را کشتند و سرش با درگاه فلک اشتباه فرستادند و متعاقب آن چوهه سلطان خود نیز
بدرگاه آمد و رایات جلال بعد از ین فتح متوجه خراسان شدند هم در چهاردهم رمضان این سال ذوالفقار
بن علی بیک مشهور بنخود سلطان موصلو که در ان وقت حاکم کلهر بود ابراهیم خان را که قشون
امیرخانی برو منسوب گشته بحکومت بغداد و عراق عرب رسیده بود و در ان وقت در ماهی دشت
ییلاشی میکرد ایلغار کرده عم را بقتل آورد و بنی اعمام خود خصوصا مرجوعک سلطان بن امیرخانی
بکشت و تمامی عراق عرب را بضبط آورد و هم در سیچقان ییل سنه خمس وثلثین وتسعمائه در روز شنبه
دهم محرم تمامی سلاطین اوزبک که کوچکونجی خان معروف بکوچم خان در میان ایشان خان بود
در بر دو جام با خدمتکاران نواب کامیاب شاهی ظل الهی مصاف کردند اول مرتبه از جانب اوزبک
زور بر قزلباش آمد و چوهه سلطان و اولاد سلطان تکلو و یعقوب سلطان قاجار و بعضی دیگر امرا
شکست خورده پشت برگردانیدند و اوزبکان بگمان نسیب در افتادند دولت شاهی و صولت حیدری
کار خود کرده چون نواب کامیاب ظل الهی از جای خود نرفته بودند روی بسوی عبید اوزبک که
صاحب رایت و علم در زیر آن طایفه بود نهادند و جمعی از مردم او را بکشتند و قورچی از قورچیان
خاصه همایون بعبید رسیده نا شناخت شمشیری بر شانه اش زده از و در گذشته و بدیگری مشغول
گشته دین قلیچ بهادر و دیگر جانداران عبید عبید را از ان معرکه بدر بردند چون خبر شکست عبید
بکوچم خان و جانی بیک خان رسید هزیمت کرده تا خروند ایستادند چوهه سلطان که پشت برگردانیده
بود چون دید که اکثر لشکر گرم رزم خورده بعد متوجه جنگ شدند در ساعت برگشت و اکثر مردم که
منهزم شده بودند مراجعت کردند و بر سر نواب کامیاب جمع گشته آن شب در ان حوالی بسر بردند

ونمیدانستند که احوال عبید بکجا رسید چون صبح شد دو دانستند که عبید راه گریز در پیش گرفته
بکاشی گرد سر که یافتند کشتند و خراسان را از لوث جنود خبیث وجود اوزبک خلاص
کرده بنیشابور آمدند خواستند توقف فرمایند آخر بار خبر بغداد آهنگ عراق کرده
بقم آمدند و در آنجا قشلاق کردند درین سال میر نعمت الله حلی که دعوی اجتهاد میکرد با امیر قوام الدین
حسین نقیب اصفهانی در منصب صدارت شریک شد و بعد از آنکه نوروز او دیل شد از قشلاق
قم میلاقات فرموده رایات نصرت آیات بجانب بغداد نهضت فرمودند و بغداد را محاصره
کردند هوا بغایت گرم بود و مدت محاصره طول یافت و فتح حصار بغایت مشکل بود دو کس شاهی
مرد کرد و علی بیگ بکتاش اغلی نبیره صوفی خلیل موصلو و برادرش احمد بیگ ذوالفقار دست
یافته او را بشمشیر گرفته بقتل آوردند و سرش را بریده در روز پنجشنبه سیوم شوال بپایه سریر اعلی
رسانیدند و بغداد مفتوح شد محمد سلطان شرف الدین اغلی تکلو را المحمد خان ملقب ساخته
حکومت بغداد داده بعراق عجم بازگشتند و قشلاق اردوی معلی در قزوین شد در چمن ساوق
پیر ملک بیگ خوی شاطر علی فتح خاصه شریفه را در چمن فاریجین ابهر کشت و در اوایل
سنه ست وثلثین وتسعمایه بقیه امرای استاجلو که در گیلان بودند چون میرخان
و منتشا سلطان و حمزه سلطان مشهور بقازاق برادر چایان سلطان بحکم آنکه از
چوهه سلطان استمالتی یافته بودند بعز بساط بوسی مشرف شدند و برای هر یک
الکای تعیین شد و بالکای خود رفتند میر قوام الدین حسین صدر در چمن فاریجین ابهر وفات
یافت و میر غیاث الدین منصور شیرازی از سادات دشتک آنجا با امیر نعمت الله حلی در صدارت
شریک شد و باز برای دفع اوزبک رایات جلال بجانب خراسان نهضت کردند سلاطین
اوزبک که در مرو جمع شده بودند گریخته بماوراءالنهر رفتند و چون سام میرزا و حسین خان هراة
را گذاشته از راه سیستان بفارس رفته بودند بهرام میرزا را بحکومت هراة تعیین نموده غازی
بیگ پسر چرکین حسن تکلو را که لغیم [?] که دیو سلطان بعد از غزای گرجستان کشت از سلک ملازمان

چوهه سلطان بیرون آورده قیچاچی خاصه شریفه کرده بودند از منصب مذکور برتبه امارت رسیده
غازی خان لقب دادند و بالکای بهرام میرزا معین گشت و در هراة بحکومت نشاندند و رایات جلال
بسعادت و اقبال از راه بیابان طبس بیزد و از آنجا باصفهان آمده در اصفهان قشلاق کردند و در این
سفر مجتهد الزمانی شیخ علی بن عبدالعالی همراه بود و همراه باصفهان آمد میان او و میر غیاث
الدین منصور شیرازی صدر مباحثات صدور یافت با آنکه بندگان مجتهد الزمانی در مجموع مباحثات
غالب بودند میر غیاث الدین منصور اذعان اجتهاد ایشان نکرد و بعدا بر عناد و اصرار داشت در
توشقان ئیل سنه سبع وثلثین وتسعمایه بنابر توهم عصیان سام میرزا و حسین خان
و طایفه شاملو که بخود سر هراة را گذاشته بشیراز رفته بودند و در وقتی که در قشلاق بودند رسل
و رسایل میان چوهه سلطان و حسین خان صدور و ورود یافت و ملاطفت لطایف الحیل چوهه سلطان
حسین خان قرار برین داده بود که میرزا را بدرگاه معلی آورد و در برابر آن چوهه سلطان متعهد شده بود
که مزید شفقت و عنایت شاهی درباره او حاصل نموده الکایی بهتر از خراسان برای میرزا و اولوس او
رفیق او قرار داد ایشان را بورودی روانه کرده بودند از قشلاق بیرون آمده ییلاق کندمان و مرغزار گنج
اصفهان که سرحد فارس است نهضت فرمودند و روز پنجشنبه دوم ذی قعده میرزا و حسین خان
با قشون و حشر بدرگاه آمدند و چوهه سلطان و امرای تکلو و غیر تکلو که در اردوی معلی حاضر بودند
ایشان را استقبال کرده تعظیم و تکریم بی نهایت آنجماعت را بدرگاه جهان پناه آوردند و سام
میرزا چون نظارش [?] رتبه چتر و خرگاه دولتخانه همایون افتاد فی الفور پیاده گشته بشوق و شعف تمام
متوجه بساط بوسی گشت و امرای رفیقش هم بهمین سبیل سام میرزا تا بدولت زمین بوسی
مجلس بهشت آیین رسیدن چند مرتبه جبین اخلاص بر زمین سوده بصندل تراب عرصه بارگاه
دردسری که از سودای باطل در سر داشتند فرو نشاندند چون بسعادت زمین بوس رسیده
نوازشهای بی نهایت یافته بغایت امیدوار شده همچنین حسین خان و رفقا نیز بالتفاتات
شاهانه سرافراز گشتند و چوهه سلطان حسین خان را فرزند خوانده مقرر بران شد که او دیگر

بمنزل چوبه سلطان آمده مضیف کردند و بعد از ضیافت و تکلفات بهر مصلحتی باشد عمل نمود
القصه چون شب نزدیک شد حسین خان مرخص شد که باردوی خود رود سام میرزا را با او رخصت
معاودت نداده نواب کامیاب او را همراه بدرون حرم علیه برد تا بیگم که خاله مادر بود و همشیره مادر او
سپرد که دوغراین معنی حسین خان شاق آمده اندیشه را دیگرگون کرد چوبه سلطان رای اکر ملاحظه نماید که
حسین خان کربی میرزا بمنزل رفته چه حال داشته باشد میر جعفر آوجی را با وزیر خود خواجه محمد سالم
ساوجی موسوم بآزوقی وزیر بود و سه نفر از امرای معتبر تکلو قتل قوو سلطان نزد او فرستاد تا او را
بگفتار ملایم و لطایف دلخوش ساخته نوعی نمایند که بی کلفت خاطری فردا بمنزل سلطان آمده و باردوی
سلطان تهیه اسباب طوی و ضیافت اقدام نموده بتزکیه دنابیج و تعبیه حوایج اقدام نمودند چون
فرستادگان بدانجا رفتند وضع را نوعی دیگر یافتند چه خان را در کمال انقباض و اضطراب از مقام
اعراض فهمیدند بنوعی بود خود را از آن حصر که بسلامت بیرون انداخته باردوی عالی آمده اراده و
لی شود و شغب بود و همه کس با حسین سام میرزا این گشته بودند و چوبه سلطان مرد سخن بود و فی الحال
تردی کرده تا شاهزاده چنین بدست آورده بنواب کامیاب سپرده بحرم خود رفته استراحتی کرده
بود که فرستادگان باز آمده اکر دراه نزد او رفتند و رخصت درون آمدن یافته درون حرم او رفتند
و گفتند که ما حسین خان را بد دیدیم از آن امشب قیامتی بر سر خواهد چوبه سلطان گفت که او مرد آن
نیست که بر سر دولتخانه اشرف اعلی تواند آمد گفتند او سی جهاندار و با تو دارد و بر سر تو می آید گفت
اگر من مرده باشم نظر بر مرده من نمی تواند کرد گفت شما تاجیک و ترسناک و بی جگرید و ترکانی که
همراه شما اند روزگار ندیده اند القصه ایشان هر چند در این باب مبالغه بیشتر کردند او کمتر اذعان
کرد و با آن غرور و نخوت ایشان هر یک بمنزل خود رفتند وقت سحر بود که حسین خان مسلح و مکمل گشته
با حشر و حشم و لشکرش بر سر دولتخانه همایون ریختند و غوغا برخاست چوبه سلطان بیدار شد
و خود را بجایی انداخته بی شعل و خبر بدولتخانه رسانیده با برین هیچکس او را در راه نشناخته دستی
باو نرسانیدند چون بدر دیوانخانه اشرف رسید نواب کامیاب اعلی نیز بدیوانخانه تشریف آورده

قورچیان

قورچیان عظام را که در کشیک بودند بدفع شاملو امر میفرمودند چون چوبه سلطان رسید او نیز
در بیرون دیوانخانه بایستاد و آغاز تیر انداختن و دفع لشکر مخالف کرد و امرای تکلو خبردار شدند
و لشکر چوبه سلطان مطلع گشتند عامی مسلح شده بدولتخانه روی نهادند چون صبح دمید
و لشکر از اطراف و جوانب در رسید شاملو را مجال مقاومت نماند بهزیمت رفتند و امرای تکلو از
عقب ایشان شتافته مکافاتی کردند اما در حوالی دیوانخانه که چوبه سلطان ایستاده تیری می انداخت
تیر و افتش که در دست جمشید قورچی تیر و کمان بود خالی شد بدر دیوانخانه آمده خواست جای تیر از نواب
کامیاب کرد و نواب سپهر رکاب یک ترکش وار تیر بدو عنایت فرموده و بندی آنها را صرف کرده چون
قورچیان ذوالقدر و قورچیان شاملو کشیک را افتاده چوبه سلطان با حسین خان همراهی نموده
مصر نام قورچی قورغلو ذوالقدر زخم تیری کاری بر زبار چوبه سلطان رسانیده او را بی طاقت ساخت
دو رفیق مخصوص چوبه سلطان یعنی جمشید قورچی تیر و کمان و مصطفی چیره او را برداشته با از
درخواب آمده بر جسته بیرون دیوانی نه اشرف آوردند چون نواب حضرت اعلی او را بدان حال
دیدند با آن دو کس گفتند که او را بدرون خرگاه برید که چون مجروح است استراحتی نماید و افشار حالی او را برند
جانکه قاصدان و قاتلان نیز خراشتند که او از زخم گذشته تا روز بر روشنی گشت و امرا و مردمی که از عقب
شاملو رفته راه بسیار تعاقب نموده بودند مردم نامی ایشان گرفته بدرگاه آوردند و در پیشگاه دولتخانه
ایشان را از شمشیر گذرانیدند و حسین خان با بقیة السیف شاملو از راه اصفهان متوجه فارس شدند نواب
حضرت اعلی بعد از فرو نشستن غوغا شاه قباد پسر بزرگ چوبه را بجای پدر نشانیده جای شاه قباد
که منصب سلطانی و مرتبه امارت داشت بعلی بیک پسر کوچک چوبه داده هر دو بسلطانی موسوم فرمودند
و یکمرتبه فتنه فرو نشست امرای استاجلو و ذوالقدر و افشار و اویماقات دیگر که در تهانه انتقال گشته بودند که
دفع چوبه سلطان شود و اکنون بدین اسلوب دفع شد و جای او باولادش تعلق شد تاب نیاوردند
و فتنه تجدید حادث شد چون نواب کامیاب بیشتر از چوبه سلطان که بغایت مستبد و خود رو بود و اولاش
خود مرتبه انوعز و تر بودند و تسلط طایفه تکلو بیشتر بر دیگر طوایف که قدرت خدمتشان ثابت بود

روانه اشته میل جانب اویماقات دیگر فرموده بعد از چند روز فاصله واقع شد که نوبت رجوم شیاطین
الس تکلو فرموده جمیع اویماقات مسلح گشته بر در دولتخانه جمع شدند چون طایفه تکلو بر در دولتخانه آمده
وضع را ملاحظه نمودند بالکلیه نومید گشته عنان منعطف ساخته رو به راه بغداد نهادند و قضیه
منعکس گشته دلاوران طوایف دیگر تعاقب تکلو نمودند امرای معتبر تکلو مثل دورا ابیک قورچی باشی
و ابراهیم خلیفه مشهور بکپه خلیفه مهردار را بقتل آورده اعیان و امیرزادهای تکلو را یک یک و دو دو بسته
بدرگاه می آوردند و همان شب که در معرکه سابقه شاملو را چاپیده بودند ایشان را چاپیدند و آفت تکلو
تاریخ آن واقعه بود بعد از چند روز جمعی کثیر از ایجکان و دیگر تکلویان که در جا بجا بودند بایلکه با خود
کمانی نداریم در حوالی همدان بدرگاه آمدند و عرضه شمشیر سیاست گشتند و واقعه السیف که فرار کرده بودند
خود را بمحمد خان شرف الدین اغلی حاکم بغداد رسانیدند آنانی که با او رفته بودند بعضی مردند و بعضی را
محمد خان بنابر اظهار یکجهتی کشته باشد که نواب حضرت اعلی از میان برداشت مثل قدوز سلطان و غیرهما
فتنه و فساد بود و شاه قباد سلطان پسر چوهه که صاحب داعیه امیر الامرایی بود در رفع شدند و فتنه ایشان
مندفع گشت و در پایه سریر اعلی امرای سایر اویماقات بمناصب علیه سرافراز شدند و بعضی برتبه امارت
و ایالت رسیدند و نواب کامیاب با حسین خان بر سر لطف آمده از عقب او بر سر فارس فرستادند او را
بار دیگر بعلی آوردند منصب امیر الامرایی بدو و عبدالله خان بن قراخان استاجلو که برادر عمه زاده شاه
دین پناه ظل الله بودند قرار یافت و چون حسین خان از امیر جعفر آوجی غبار در دل داشت و میرزا در خدمت
اشرف اعلی قرب و منزلتی تمام بود و حسین خان میخواست که کاشته اوجای میرجعفر باشد در محرم سنه
ثمان و ثلثین و تسعمایه بقتل آورد و احمد بیک نور کمال اصفهانی را که وزیر شیعه بود بجای او نصب کرد
که در زمان حضرت خاقانی اسماعیل وزیر بود و بعد از آن ترقی نموده اینک الحال شد و در عهد دولت
نواب کامیاب ظل اللهی برتبه امارت اعلان کلمه عصیان کرد و در میان تکلو و حسین خان و چوهه سلطان
در مقام نفاق بودند ولی بیک تاتار اغلی قورچی باشی که در ایام عروج چوهه سلطان نفاق خود را
ظاهر ساخته در مقام قصد چوهه بود و چون پیش دستی کرده از میانش برداشت الحال او را حرمتی بود

بهر نوعی که بود گریبان بدست او دیده بار دیگر سال که یورش خراسان در میان آمد امر مطاع شد که روی الکا
آذربایجان بود به سیستگس مسابق خراسان فرستند و وقتی که اردوی کیهان پوی بقشلاق اصفهان
آمد و سام میرزا و حسین خان در شیراز بودند اولامه بدار السلطنه تبریز آمده اراده گرفتن
تبریز کرد و اسبان خاصه شریفه که در تبریز بود تصرف کرد و بعضی از گیران شاهی که جهت صنعت زردوزی
حوزه زردوزان تبریز سپرده بودند ستاده علاران خود داد و خیمه نقش و فراش خانه شریفه کرد و از خزانه
تبریز بود بیرون آورده بر سر خود زد و از مردم اردوی همایون هر کس در تبریز رو آورده بود بالجبر و جبر
ساخته اموال ایشان را متصرف شد و مع هذا با اتفاق او ... بیک ذو القدر چاپقی مخالفت زده از تبریز
بیرون آمده بعضی از مردم طایفه سارولو را که بالحاد و زندقه معروف و مشهور بودند از غایت
وقاحت اباحت مناکح خود از یکدیگر دریغ نمیداشتند و بدین سبب ملقب بیار حر بودند برگزیده امارت
داد و جمعی کثیر بهم رسانید چون این خبر بعد از قرار اردو و دفع فتنه تکلو و انجام یافتن مهمات
پایه سریر اعلی از نصب امرا و وزرا بسمع اشرف رسید جاپقی امرای مجدد بدین قرار یافت که در خدمت
نواب همایون بی توقفی با جمیع وا سر رسم ایلغار بر سر اولامه برده او را و رفقای او را بسزا رسانند چند روزه
راه شیبی طی فرموده بر عقب سر چمن روان شدند چون پیمانه عمرش هنوز پر نشده بود ایلچی از بانب
همان شب بگریخت چون صباح ایلغار بر اردوی او رسید بغیر از خیمه و چیزی چند که بردنش متعذر بود
بر جای نمانده بود امرا در تعقیب او رفتند او بیوان گریخت و با ابراهیم پاشا که وزیر اعظم سلطان سلیمان
بود ملاقات کرده او را بر انگیخت و حکایات ایشان عنقریب مذکور خواهد شد ساخت العقد اردوی همایون
بعد از گریز اولامه بدار السلطنه تبریز تشریف برده اجاره تبریز را که در ایام فترت جسارت
نموده خواجه اخی بیک وزیر را با جمعی از معارف و عمال موذی کیشان کوبان بقتل آورده بودند
بجزا و سزا رسانیدند و میر غیاث الدین منصور صدر را چون از فقه بخشی نبود و در حکمت و فلسفه و علم
و الهیات و ریاضی و طب از دیگر علما ممتاز بود از آن منصب عزل فرموده امیر معز الدین محمد نقیب
اصفهانی را که بفقاهت ممتاز و بورع و تقوی بین الاقران ممتاز بود نصب فرمودند و درس ...

شاهزاده عالم و عالمیان ابو الغالب سلطان محمد میرزا منتقل گشته للگی او بحسین خان شاملو
مفوض گشت و شاهزاده را بعطف مرحمت تمام بخانه او فرستاده بدو سپردند و او طوی عظیم
نمود و اول نشو و نمای این فقیر بود چون بعد از واقعه چوبه سلطان خانم همشیره وی را که
عمه عبدالله خان استاجلو بود حسین خان بحباله خود در آورده و والده این کمینه پاشای خانم نیز
بعد از چندی بحباله حسین خان مربوط شد فقیر را تربیت فرموده از ملازمت مدارس و مصاحبه طلبه
و فضلا خدمت شیخ علی بن عبدالعالی بازداشته بسمت وزارت شاهزاده ملازم درگاه ساختند چند
خود در آن روزی وفات یافت این بنده بنابر اتحاد با حسین خان و وزرای او بر نتوانست بر
لاجرم بر دفترخانه همایون افتاده کتاب و جزوه دان بر طاق نهاده بدفتر و اوراق پرداخت و
از آن تاریخ اسم این بنده در سیاق ارباب حساب در آمده در لوی ییل اولما سنه ثمان و
ثلثین و تسعمایه و اواخر سنه تسع و ثلثین و تسعمایه چون اولامه که بروم رفته بود او را ایالت
بتلیس کردستان داده بودند و او باتفاق فیل پاشا بیگلربیگی دیاربکر بر شرف بیک روزکی
کرد حاکم بتلیس و عمادیه آمد شرف بیک پناه بدرگاه جهان پناه آورده بنوازشها یافت و بسمت
خانی سرافراز گشت و اردوی معلی بخوی تشریف برد چون بقرانقو دره رسیدند دلو یادگار روزکی
از قلعه بتلیس آمده خبر رسانید که فیل پاشا و توپچیان را گذاشته بار گریخت بنابرین اردوی همایون
با جمعی بحفظ رسیده بتعاقب کرده شرف خان را باتفاق بعضی امرا ببتلیس روان فرمودند و خود بقشلاق نیز
آمدند و در روم سلطان سلیمان متوجه فرنگ گشته با ایلچیک بهانه داشت که از جانب نواب کامیاب
ظل اللهی حرفی بود که بایلچیگری رفته بود از او فرنگ را انگیخته بدرگاه معلی فرستاد که شرف بیک
کرد را گرفته بفرستید این سخن بر خاطر اشرف و امرا و ارکان دولت گران آمد چرا که اولامه که از اینجا
بدانجا رفته باز نفرستند و او را والی ساخته بتلیس را که سرحد مملکت ماست بر وعده مند و حکم کنند که
شرف بیک را گرفته نزد ما فرستید مجملا حسین خان و عبدالله خان و شاه سلطان و الوندی آقا
حاجیلر از گروه رومیان میفرستند که اولامه از ما گریخته نزد شما آمده و شرف بیک از شما گریخته نزد ما آمده

کما

شما او را گرفته نزد ما فرستید تا ما نیز شرف بیک را گرفته نزد شما فرستیم رومیان قبول نکردند و اولامه
را در حد و تربیت داشتند و شرف بیک را میخواستند که ضایع سازند امرای قزلباش مخالفت رومیان محقق شد
مجموع متفق اللفظ نواب کامیاب را بیورش روم ترغیب کردند که سلطان سلیمان بفرنگ رفته و فرصت غنیمت
نواب حضرت اعلی قبول نفرمودند که چون او بغزا رفته و با کفار در جدال است ما را در این فرصت بر ملک او رفتن (مستلزم هم)
معاونت کفار میشود امرا اینکه گفتند که از ترتیب پادشاه روم هم اولامه را معلوم میشود که عنقریب بر سر ما خواهد آمد
بهر حال ما را اندیشه معارضه و مدافعه او می باید کرد بنابرین رای هر یک رخصت گرفته بالکای خود رفتند
تا مهیای مجادله شوند و چون بهار شود بهر چه روی دهد بقدر امکان اهتمام نمایند و اردوی معلی از چخور سعد
بدار السلطنه تبریز تشریف آورده قشلاق فرمودند و خبر عبید اوزبک که در آن وقت بتخت خانی و [illegible]
سلطنت منسوب شده بود رسید که بخراسان آمده و هراة را محاصره نموده و کار بر مردم آنجا علی الخصوص
بهرام میرزا که برادر اعیانی شاه دین پناه و اعز از دیگران بود تنگ کرده و قحط و غلا در آنجا بمرتبه اعلی یافته نواب
کامیاب توجه خراسان و دفع اوزبک و خلاص برادر از محاصره بخاطر راه انداخته میل جانب [illegible]
فرمودند بهار سال چون قتش اغلان اوزبک تاخت بعراق آورده بر سر اردوی محمد خان ذو القدر
شاهرخ بن علاء الدوله که در دولت ابد پیوند شاهی ربقه ایالت استراباد و بحکومت خانی یافته بود در چمن گوزلو
ساوخ بلاغ ریخته نهب و قتل کرده بود نواب کامیاب القاص میرزا را با طبل و علم و خیل و حشم ارزانی داشته
بدر خان استاجلو را للاه او ساخته داعیه توجه خراسان و دفع و رفع اوزبکان خصوصاً گوشمال اغلان مذکور
فرمودند و چون در آن ایام محمد بیک ذو القدر مهردار همایون در میدان قپچاق تازی از اسب خطا شده متوفی
گشته بود شاهقلی خلیفه قورغلو ذو القدر را که ایشیک آقاسی بود بجای او مهردار فرمودند و قرا الغ بیکرلو
را بجای او ایشیک آقاسی ساختند و موسی بیک بن عیسی بیک موصلو را امیر الامرای آذربایجان فرموده در بلده
دار السلطنه تبریز بحکومت تمکن ساخته در عشر آخر ذی حجه سنه تسع و ثلثین و تسعمایه لوای جهانبانی
بصوب خراسان برافراختند چون خبر توجه رایات فتح آیات بخراسان رسید اوزبکان که در هر جا بودند دست
و پا از تطاول کشیده برگشتند و عبید نیز از حصار هراة برخاسته بماوراء النهر رفت و رایات جلال

بفتح و فیروزی و اقبال و ضمان حفظ خالق متعال بخراسان فرموده قشلاق در هرات جنت سمات
فرمودند و در شهور سنه اربعین و تسعمائه اولامه بر تکلیس آمده با شرف خان کرد و اجه سلطان
قاجار و امرای رفیق او که بمدد شرف خان معین بودند جنگ کرد و شرف خان کشته شد و شمس الدین
بیک بن شرف خان بجای پدر سرور قوم شد و این خبر در قشلاق هرات بمسامع جاه و جلال رسید طبل
و علم و تاج و سارق و منشور ایالت بتلیس و الکاء شرف خانی بالقب خانی جهت او فرستادند در بهار
یونت ئیل سنه مذکوره القاص میرزا را بطرف فره و حسین خان شاملو را با منتشا سلطان استاجلو
و امیر بیک روملو که سابقا خزانه دار بود و بعد از آن بدرجه ایالت و تولداری قزوین رسیده بتسخیر
غرجستان فرستادند نواب کامیاب بغیر ورتی و اقبال بزیارت روضه رضیه رضویه علی مشرفها
الصلوة و التحیه مشرف گشته گنبد آن روضه را امر فرمودند که از طلا مرتب سازند هذا طلا
خالص و زر نقد آنچه برای آن امر می بایست از خزانه عامره داده مجموع آن گنبد را از خشت ماقبه
بخشت طلا مرتب ساخته غیرت گنبد فیروزه فام فلک گردانیدند و خورشید برین را در روی زمین نظری
بی زوال برانگیختند و رایات جلال بنصرت و اقبال بهرات تشریف بردند مقارن آن حال القاص میرزا
از فره سالما غانما معاودت کرد و امرا که بغرجستان رفته بودند بفتح و ظفر مخصوص گشتند و شاه
سیف الملوک که بتغلب بر آنجا مستولی شده بود فوت نموده بدرگاه معلی آمدند در این سال ایالت شیراز از
حمزه سلطان ذوالقدر تغییر داده بغازی خان ذوالقدر برادر سلطان خلیل محول شد و رایات نصرت آیات
بعزیمت بلخ و ماوراء النهر حرکت آمده روز یازدهم ذی حجه از هرات بیرون آمده تا چهل اولنگ
نشین نشستند بعد از آن از عراق و آذربایجان بسرعان رسید خبر آوردند که اولامه تبریز آمده
و این چنین بود که اولامه ابراهیم پاشا وزیر اعظم سلطان سلیمان عثمانی را فریب داده بود
که دیار شرق خالی است و اکثر امرای قزلباش با من زبان یکی دارند اگر پادشاه بآنجانب توجه نماید
من متعهد میشوم که آن دیار را جهت پادشاه مسخر سازم ابراهیم پاشا بسخن او از راه رفته اولامه
را با لشکری عظیم روانه ساخته خود نیز متعاقب آن روان شد و سلطان سلیمان نیز بعد از ایشان متوجه

آذربایجان و عراق گشت اولامه در روز عید قربان سنه اربعین بشهر تبریز در آمد و موسی سلطان از آنجا
او غافل و بسبب مرض طاعون که مقدمه لشکر روم بود از شهر بیرون رفته در آمد و غازی چلبی ترک و
تکلو و روملو بود اولامه تبریز را بگرفت و موسی سلطان از آنجا و غازی چلبی بعراق رفت و بعد از آن
ابراهیم پاشا با لشکر بیقیاس در محرم سنه احدی و اربعین و تسعمائه بتبریز آمد و بعد از او سلطان
سلیمان با لشکری بیچون مور و ملخ بتبریز آمده داروغه در آنجا نشانید و جمعی بهر ملک از ممالک
آذربایجان فرستاده خود متوجه عراق شدند و نواب کامیاب نصرت ایاب بعد از استماع
آن خبر سام میرزا را با اغزیوار خان شاملو در هرات گذاشته از الکای نشین بجهت
کوچ بعراق آوردند و بهرام میرزا و غازی خان تکلو را همراه آوردند محمد خلیفه شاملو مهردار با علاء
خلیفه قورچی باشی را با بعضی از قورچیان عظام و منتشا سلطان استاجلو مقدمه لشکر
روان فرمودند چون سعادت ابدی و دولت سرمدی رفیق این پادشاه عالیجاه است در اثنای این
نهضت چون ببسطام رسیدند سید محمد جبل عاملی چنان معروض کرد که نواب همایون در خواب دید که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله بان عالیجاه فرمود که از مناهی بگذر که ترا فتحهای ممالک میسر خواهد شد
این خواب را نواب توفیق ایاب عرض کرد احمد بیک نور کمال که وزیر بود و بعضی امرا که در آن
مجلس حاضر بودند در باب این خواب هر یک اندیشه میکرد که آیا چه طریق از مناهی توان گذشت
نواب کامیاب بلسان الهام بیان گذرانیدند که امشب که بخوابیم هر چه در خواب ببینیم صباح آن
عمل کنیم همان شب در رؤیا بر آنحضرت چنان ظاهر میشود که در بیرون حجره پایان پای حضرت
امام الجن و الانس صلوات الله و سلامه علیه دست میر بادی موسوی محتسب گرفته از شرب
و زنا و لواطه و مسکرات توبه میکند علی الصباح خواب را با امرا تقریر کرده توبه نصوح
میفرمایند و امرا و ارکان دولت و عساکر منصوره چون در توبه بآنحضرت موافقت نموده شدند
و در باب منع شراب و قمار و سایر منهیات احکام و پروانجات مطاعه بقدغن تمام
بممالک محروسه فرستادند و مبلغی کثیر که هر سال مقرری شرابخانه و بوزخانه و قمارخانه و بیت اللطف

میسر نمایند که از جمیع ممالک و دفاتر خلود بیرون کرده من بعد بزبان و قلم در نیاورند و موضوع و مطروح
سازند و از هر کس خلاف این حکم سر بزند بیاسا رسانند بنابرین قدغن و اهتمام آن حکم
آنچنان استحکام و استمراری یافته که تا این زمان که نزدیک بصد و چهل سال رسید هیچکس را یارای
ارتکاب باشتغال آن امور نمانده و نیت ایلی باسیر که در سرای این امور از تن جدا شده
القصه اردوی کیهان پوی به هیئت یک کوچ از الکشتین کبود گنبدی رسیدند درین اثنا اسب
و شتر بسیار از غازیان نصرت شعار تلف شد و آنچه تلف نشد در کمال ضعف بودند و با وجود این
همچنان کوچ بر کوچ طی مراحل میفرمودند چون بکره ساوج بلاغ رسیدند القاص میرزا و بهرام میرزا
و حسین خان شاملو و غازی خان تکلو و امیر بیک روملو ایناق و سلیمان سلطان روملو
و ملک بیک خوئی را بر سبیل منقلای روانه گردانیدند و اردوی همایون بقزوین آمده از انجا
بابهر فرمودند در قزوین از جانب امرای عظام مذکوره که در رودخانه زنجان بودند خبر رسید که
تحقیق خواندکار سلیمان خود با سپاه کثرت دستگاه آمده و حالا بزنجان رسیده اند
شاه قلی خلیفه مهردار و شاه قلی سلطان افشار اردوی خاص کوچ را حسب الحکم از قم باردوی
معلی ملحق ساخته بودند چون مشخص شد که خواندکار خود همراهست مستانفا کوچ را جدا
کرده باصفهان فرستادند و کس نزد امرای منقلای فرستاده امر فرمودند که در عقب الاغ
سلطانیه باردوی همایون ملحق گردند امیر بیک روملو و چراغ سلطان استاجلو و محمد خان
ذو القدر اغلی را بقراولی تعیین فرمودند و دران وقت زیاده از هفت هزار کس در پایه سریر اعلی نبود
چون حسین خان شاملو و غازی خان تکلو و محمد خان ذو القدر اغلی که بغیر علاء اردو بود جمعی دیگر
در مقام نفاق بودند و در تمامی اردو از کارخانه شریفه همایون و امرای عظام و قورچیان کرام
اسبی که بکار می آمد زیاده از سه هزار نبود و درین اثنا محمد ذو القدر اغلی با پنج هزار سوار و قیا سلطان
ذو القدر و حسین سلطان بیرون سلطان تکلو رو گردان شده نزد رومیان رفتند موجب
تزلزل خواطر گشت و خاطر اشرف اعلی بغایت متفکر گردیده و جمیع هواخواهان دولت ابد مقرون

اندیشه ناک شدند که آیا دفع لشکر روم که زیاده از حساب بود درین وقت بچه کیفیت شود و در
درین سن با وجود این قلت و تفرقه خاطر و ضعف چارپایان و مغلطه نفاق دو رنگان چگونه مقاومت
با این همه دشمن خواهند نمود و هنوز اوایل عقرب بود و پنجاه روز بزمستان مانده بود که ناگاه مثل عقرب
عاد و ثمود ریح نمود و برفی عظیم باریدن گرفت و شدت سرما بمرتبه شد که مردم و مرکب یخ می
بست و این صورت در لشکرگاه رومیه موجب هلاک ایشان گشت شبیخون سرما و سردمهر دم ان
لشکر از مور و ملخ بیشتر را بشکست و چون لشکر ابرهه الاشرم که بحجاره سجیل طیر ابابیل هلاک
گشتند و چون چنین مقرر بود که بصعود و بشیره بر دماغشان زینت فنا بود شدند آن جماعه را اسباب
مهیا گشت علاوه بر آنکه ازین سرما حرکتی که موجب ابقای کرامات نیز عمل نتوانستند کرد در یتیم
خلاصه مانده بودند نواب کامیاب ازان منزل کوچ فرموده بجانب ... حرکت کردند و درین وقت
الوند خان افشار حاکم کوه کیلویه با هزار و دویست سوار تازه زور رسید و دو طویله اسب عربی
پر زور برسم پیشکش آورد نواب کامیاب همایون قراجه داغ آوچی باشی عرب کور ارکلی اطلاق اسبان
داده با پنجاه نفر از غازیان بزبان گیری فرستادند ایشان در صحرای ... قزقان ...
از مخالفان برخورده پنج نفر از ایشان گرفته و بنظر اشرف رسانیدند از ایشان معلوم شد که
سلطان سلیمان خود متوجه بغداد است و اولامه و ذو القدر اغلی را بتبریز فرستاد
چون این معنی بر نواب کامیاب ظاهر شد آثار نفاق حسین خان شاملو ظاهر بود حسب الاشاره
نواب کامیاب او را در نظر اشرف بشمشیر گرفته بکشتند و غازی خان تکلو گریخته بقصد آنکه
خود را باولامه رساند میان رومیان رفت و متوجه تبریز گردید رایات جلال در عقب
اولامه و ذو القدر اغلی و غازی خان بجانب تبریز روان شدند و خواندکار بجانب بغداد رفت
نواب کامیاب ابدال حسین جان شاملو و استاجلو و حمزه بیک غزال اغلی تکلو را بعزم بغداد ترد
محمد خان شرف الدین اغلی فرستادند که تا رسیدن خواندکار سلیمان آذوقه که در
بغداد است در شط ریخته از آب بگذرند و از راه حویزه بدرگاه عالمیان پناه رسانند غازی خان

در تبریز با اولامه رسیده او را از آمدن سپاه ظفر دستگاه شاهی و سپاهی مطلع ساخت حیران
مضطرب گشته باتفاق غازی خان و ذوالقدر اغلی و جمیع مردودان و مطرودان که در تبریز جمع
بودند از تبریز بیرون جسته راه روم پیش گرفتند اولامه بقلعه وان متحصن شد و نواب کامیاب
بدار السلطنه تبریز تشریف آورده بیست روز توقف فرمودند و بعد از آن از آنجا در پی
اولامه بوان فرمودند و آنجا را محاصره فرموده رستا را بپایان رسانیدند و محمد خان شرف
الدین اغلی حسب الامر جهت مطلع بغداد را گذاشته بیرون آمد و خواندکار ببغداد و خانی
در آمده آنجا را متصرف شد و هم آنجا قشلاق کرد در هیجدهم ذی حجه سنه اربعین و تسعمایه که
روز غدیر است شیخ علی بن عبد العالی قدس سره که مجتهد زمان بود در نجف اشرف [illegible]
جاودانی رفت   مقتدای شیعه اش تاریخ بود   در بهار قویل که نواب کامیاب محاصره قلعه وان
فرموده بودند زیاده از هزار و چهارصد کس از امرا و قورچیان و غیرهم گرد پیش نواب کامیاب
نبودند با وجود این کار بر محصوران تنگ ساخته بودند و این بنده در اکثر ملازم رکاب
ظفر انتساب بود قباد آقا ملازم حسن بیک یوزباشی استاجلو که در ارومی و ضبط
در تبریز مانده بود رسید و نواب کامیاب در حمام تشریف داشتند و از او اخبار تحقیق
میفرمودند درین اثنا منتشا سلطان استاجلو و ایچک اتاق روملو را طلب فرمودند
تا اخبار از قباد آقا تفحص نمایند محصوران قلعه چون این دو امیر را در گذر دیدند فریاد بر آوردند
که سام میرزا یاغی شد و خواندکار او را پسر خواند   سری چنین که عارف سالک بکس نگفت
در حیرتم که باده فروش از کجا شنید   القصه قباد آقا نیز همین خبر آورده بود و مقارن این حال
بتحقیق پیوست که سلطان سلیمان نیز از بغداد بیرون آمده از راه التون کوپری
متوجه تبریز است بنابرین واجب شد از پای قلعه برخاستن و بتبریز آمدن چون بآنجا
اتفاق افتاد ملک خوری را که بنا بر خست و ناقابلی ذاتی معدن نفاق بود بیاسا رسانید
احمد بیک نور کمال برادرانش غیاث الدین محمود و شمس الدین محمد که وکیل و وزیر دیوان اعلی و

جمی

حسین خان بودند و از ایشان خبث باطن ظاهر بود و در راه خراسان در مقام تسمیم نواب
کامیاب بودند و دران وقت بواسطه حمایت حسین خان کسی متعرض ایشان نمی توانست
کرد درین مرتبه بعمل خود گرفتار آمده مقید و ناخود گشتند و قطب الحق محبوس گشتند و میر غیاث
اصفهانی و خواجه معین الدین علی ولد قاضی حسین میبدی یزدی در عوض ایشان وزیر دیوان اعلی
شدند و رایات جلال از تبریز بیرون آمد متوجه عراق عجم شد و خواندکار سلیمان بتبریز
آمده از عقب اردوی معلی متوجه عراق شد چون سلطانیه معسکر اردوی نواب کامیاب
گشت قاضی جهان الحسنی قزوینی که از مدت تکلو تحاشی نموده بگیلان پیش رفته و در آنجا منتظر
سلطان چه تهامور را مقید داشت چون اختلال باحوال مظفر سلطان راه یافت فرصت غنیمت
بپایه سریر اعلی رسید و بعواطف بی دریغ شاهانه سرافراز گشته در صفر سنه اثنی و اربعین و تسعمایه
بوزارت اعظم اختصاص یافت و اردوی شاهی ظل الهی در درجزین تشریف بردند و خواندکار
بسلطانیه آمد و از آنجا بحوالی درجزین نزول کرد نواب کامیاب اردوی حرم را جدا کرده
قراولی عرکبر الوانک آقای باشی را مقرر داشتند که آنرا باصفهان رسانند تا خاطر از کوچ عالی
غازیان ظفر فرجام نموده آماده محاربه باشند چون سلطان سلیمان شنید که خانه کوچ قزلباش
جدا شد و حالا در مقام جدال اند از درجزین برگشته بروم متوجه شد و نواب کامیاب تعاقب
نمود سلطان سلیمان بتبریز رفت و نواب کامیاب باوجان رسید در اوجان یکی
از صلحا خوابی دیده بود که حضرت سلطان شیخ صدر الدین با او گفته بود که شاه را بگوی که
بطواف آستانه بیاید و دوازده چراغ زر بیاورد و مشایخ را طواف نموده بعد از آن
هر جا که خواهد برود این خواب را عرض کردند بنابرین نواب کامیاب اردو را گذاشته
بزیارت آستانه مقدسه صفویه اردبیل مشرف گشته معاودت فرمودند و در سراب با غرق
همایون ملحق گشتند خبر رسید که خواندکار سلیمان از تبریز کوچ کرد بنابرین اردوی معلی
از پی رفته بمرند تشریف بردند و از آنجا بخوی رفتند آنجا معلوم شد که خواندکار باخلاط

رفته جابرین منتشا سلطان شیخلا استاجلو و امیر بیک ایناق روملو و شاه قلی خلیفه مهردار
ذوالقدر و ابو واق خان قاجار و صدر الدین خان ولد سارو پیره استاجلو و محمد ابیش
بیک سفره چی ولد عیسی بیک موصلو را با جماعه یساول و بکاول و قاپوچی و قیچاچی برداری
بهرام میرزا از عقب مخالفان روان فرمودند و از اینجا فقرا نقود ده رفته بشکار ماهی مشغول
فرمودند دران روز دو نفر کرد آمدند و خبر آوردند که اولامه در وان است فی الفور نواب
کامیاب مرحله سوار شده ایلغار فرمودند چون بحوالی زاویه ملاحسن رسیدند اندک حرارتی
مزاج اشرف را عارض شد و در انجا برای استراحه اندک توقفی فرمودند و استاد محمود
قصه خوان بزلال فصاحت و بلاغت غبار ملال از حاشیه ضمیر خورشید تنویر برده این خاطر
غبیر را بحکایات دلپذیر و روایات بی نظیر صافی میساخت قیا پایبک قورچی قاجار
و شیر حسن قورچی امور ذوالقدر را با سی کس از قورچیان فرستادند که خبری از اوان
بیاورند چون وقت عصر شد دو نفر قورچی از جانب این جماعت که بخبر گیری رفته بودند
عود نموده خبر آوردند که اولامه راه وان را گذاشته و گریخته بنابرین رایات معلی روز دیگر
کوچ فرموده نظام سروان نزول فرمودند و از انجا غازی خان حاکم شیراز و یعقوب سلطان
قاجار و شصت نفر قورچی همراه حسین علی بیک کیک قرن قاجار و حسن بیک یوزباشی استاجلو
با چهار هزار سوار از ملازمان امرا بتاخت الکا و احشام سید محمد کرد روان و شتند مقارن
این حال خبر رسید که بهرام میرزا و امرا و غازیان رفیق او با حاجی بیک که چنداول مخالفان بود
دوچار خورده شکست داده اند و دویست و پنجاه کس او را کشته اند و او تنها گریخته سر
واختره بدرگاه آوردند در عصر سه شنبه سلیمان سلطان روملو نماز گزاردن بکنار
دریا میرود و ملاحظه مینماید که میانه عاد لجوار و ادجیش کردی عظیم فلک اطلس میرود و بحد ثبت
نواب کامیاب آمده عرض مینماید که کنار دریا چمنی است با صفا و هوائی بغایت لطیف
دارد چندان فرحنات میگوید که نواب کامیاب را میل سیر کنار دریا میشود چون برای انجا

میفرمایند

میفرمایند سلطان مذکور گرد مذکور را که تخمینا کرد مواشی هزار سوار بود از دور مشاهده فرار
برین میشوند که جزم خواندکار است که بر سر بهرام میرزا و امرا و رفقای او میروند بنابرین
نواب کامیاب شاه مورچی خلیفه ذوالقدر سوکن اغلی علمدار را که دران ولا قورچی بود نزد بهرام
نزد بهرام میرزا و رفقای او میفرستند تا ایشان را خبر کنند که غافل نباشند و اگر در واقع
چنین بوده اعلام نمایند تا بود و رسم بهر اوان نواب کامیاب اعلی میخواستند که بجانب
وسطان فرمایند بواسطه تحقیق خبر جانب بهرام میرزا در انجا توقف فرمودند و قریب
پیشین نماز روز عقل بهادر عرب گرلو و کور شیخی چشکزکی که همراه و کنار دریا رفته
بودند بدرگاه معلی آمده رومی آوردند که از اولامه گریخته بوده از تقریر آن رومی معلوم شد
که اولامه پاشا و باربک عزم آنکه بقلعه وان در آیند و بوسطان رسیده اند و یکی از نبات ال
القاس میرزا را گرفته از و معلوم کرده اند که شاه دین پناه در وان است بنابرین از انجا
برگشته اند نواب کامیاب در ساعت هشتاد نفر از قورچیان عظام ترکمان را بخبر گیری او بسطاق
فرستادند در خلال آن حال قرا اسمعیل قورچی ترکمان و کور شهسوار قورچی ترکمان سری
و اسیری از مخالفان آوردند اسیر گفت که غلام خواندکارم نواب کامیاب پرسیدند که
خواندکار کجاست وی گفت که در اخلاط است از و سوال کردند که تو اینجا چه میکنی او گفت
که خواندکار اولامه را بوان فرستاده بود چون نام اولامه مذکور ساخت گوش سامی
نخان او تقر بودند و نواب کامیاب در زمان سوار شده جهاد و ایلغار بر سر اولامه
نمودند در بین اثنا قورچیان ترکمان که رفته بودند مقدمه رومی ستاده آمدند و ایلغار معظم شد
چون شب در رسید تخت مشعل شاهی افروخته گشت و نواب کامیاب گرم ایلغار بودند
و نواحی بسیصد نفر قورچی ترکمان و ذوالقدر عجز چی بودند چون رودخانه مابین وان
و وسطان همه جا کمتر رسیده و پلی تنگ از چوب بر ان بسته اند بعضی مردم از
پل و بعضی از گذار آب گذشته روانه میشوند یعقوب سلطان قاجار و حسن بیک

یوزباشی و شمشیر قورچی که از الکای سید محمد بازگشته بودند و بعد از خان استاجلو
و کوکچه سلطان قاجار و یادگار سلطان موصلو با مردم خود که در عقب نواب کامیاب
میرفتند چون روشنائی در حوالی پل می‌بینند همه آنجا جمع میشوند بتصور آنکه نواب کامیاب آنجا
فرود آمده باشد القصه این جماعت آنجا توقف نموده بتحقیق اسباب متوجه میشوند و نواب
کامیاب روانه میشود و چون اولامه که سپاهی بود از روشنائی مشاعل استدلال
رایات جلال میکند باتفاق پاشاه دیار بکر قرار در فرار میدید بالقصه قریب بوقت صبح
نواب کامیاب با دو هزار سوار بدیشان رسیدند و جنگی در پیوست لیسان ایشان
بقتل آمده دلو پروانه و می چلبی آلکای بکی را زنده گرفته آوردند و باقی بجانب تبریز گریختند
دلو پروانه و می چلبی گفتند که ابرهیم پاشاه بر سر بهرام میرزا و امرا ایلغار کرده بنابرین
رایات جلال عزیمت عود فرمودند مقارن آن حال عرضه داشت بهرام میرزا رسید
که ابرهیم پاشاه که بر سر ما آمده بود چون هفت نفر از ایشان بشمشیر غازیان نصرت قرین
مقتول شد پشت گردانیده بازگشت مجملاً یک دفعه اولامه و پاشاه دیار بکر از یک طرف
و ابرهیم پاشاه از طرف دیگر شکسته و پریشان بار دوی خواندکار میروند و لشکر
ادبرم بجوز دو در ناق کوچ کرده متوجه الکای خود میشود چون الکای ارجیش و وان متعلق باولیای دولت
قاهره بود امر نواب کامیاب آنجا را بتیول احمد خان صوفی اغلی استاجلو که سابق حاکم کرمان
و بسلطانی موسوم بودند شفقت فرموده خود با سپاه ظفر دستگاه تا عادلجواز و از آنجا تا
اخلاط نکاشی خواندکار را نموده از طرف جنوبی دریای وان بلیان کردستان در آمده بجزه وان اکراد
را گوشمالی بسزا داده از راه کواش و وسطان متوجه وان گردیدند و در کواش الوند خان
افشار را که بکر را آثار تمرد و تقصیر از و ظاهر گشته بود بیاسا رسانید قشون و الکای او را
بمحمدی بیک بن حسن سلطان پسرزاده منصور بیک افشار عنایت فرموده او را ملقب بشاهرخ
خان ساختند و بعد از آن بسعادت و کامرانی بدار السلطنه تبریز تشریف آورده قشلاق فرمودند

در قشلاق امیره دوباج گیلانی رشتی موسوم بمظفر سلطان را که بیا بر خبث باطن و دین و قول که
آمده شد رومیه بود و داعیه سرکشی شده بار رومیه اطاعت نموده بود و بعد از آنکه ملکش بزوال رفته بجانب شروان
کشتی رانده بود گرفتار گشته بدرگاه معلی آوردند نواب کامیاب اعلی امر فرمود که شهر تبریز را آئین بستند
و جمیع اهل اردو و اهل شهر باستقبال رفتند و بعد از آن نواب کامیاب نیز سوار شده تماشای خیابان تبریز فرمودند
و امیره دوباج مذکور را خلعتهای چرمین ملبس ساخته در دو قفس کردند و این معنی در کتاب فردوس منظوم آمده

چو سلطان مظفر گیلان رشت — بالطاف حق بن نود و بازگشت
فسون و بد بخش ش سلطان زمین — خبر رای او کرد روشن گزین
بکشتی در آمد گروه کنار — ز قلزم و دا ببحر بکر و یار
بشوریده دریا و کشتی روان — روان شد سر جدو شاه جهان
ز ماهش گرفت اختر بی‌صفا — رساندش گوز در بکار شاه
بیاهش رساندند فرمان شاه — نشاندند قفس کرده راه
درون قفس افکند از عجب — عجب گر گلستان گشت بی‌زلب
پس از موج بحر قفس شد مقام — درون قفس جای کردم مدام

و میر عنایت خوزانی که وزیر شده بود و نیز با او دسته که جز آن امیره دوباج بود و بخلعتهای چرمینه بخلع شاخ
سرکان مملو نموده اویش را با ایشان در مقام مخزنه و استهزا داشتند و بدین اسلوب میان بازار شهر
در آوردند و بقیصریه آورده در میان قیصریه با قفس آویختان کردند و بعد از چند روز که مواره در آن قفس محبوس
داشتند و او بدان عذاب گرفتار بود میدان صاحب آباد را برابر آستانه ایشان از آنجا آورده با قفس از
مناره عمارت نصریه ولنکان کردند و میر عنایت وزیر او در زیر قفس بسته لنگر آن ساختند و آتش در
و بعبرت تمام جسم او را بین نشانه بیشان نظاره ساخته خام سوزی ده را بدوزخ فرستادند و در جمل
بعضها سنه اثنی و بعضها سنه ثلث و اربعین و تسعمائه ملا رکن الدین طبیب کازرونی
مواخذه و معضوب گشته بیاسا رسید و کان ذلک فی یوم الثلث ثامن محرم و بعد از آن از تعلق عالی
او جان فرموده از انجا بزیارت حضیره معتبره اردبیل فرمودند و در این سال آغا ز تقرب سادات
شده و چون از اردبیل معاودت فرمودند و جمیت علیا هفت متعلقات عراق فرموده در ایام دولتش
جابی میر معز الدین محمد اصفهانی را از صدارت معزول و بسنه اکمل الدین اسدالله المرعشی شوشتری
مشهور بشاه میر را که بفنون علم و حکم از ابنای زمان خود ممتاز بود بجای او منصب صدارت داد و خلد ابدا

نصب العین بود بعد از آن کوچ بر کوچ بعزم یورش خراسان نهضت فرموده بقزوین تشریف آورده چند روزی توقف فرمودند
و در صباح سه شنبه از ماه ربیع الثانی از آنجا برنی فرمودند و از آنجا خواجه میرک نقشی که از سادات کرمان بود
و انتساب ممالک محروسه مرو بنوعی بود که بجوار رحمت ایزدی پیوسته آن منصب را بمحمد بیک بن امیر اسمعیل بن
امیر زکریا کججی وزیر که قدمت او در خدمت این دولت در مبادی حال حضرت خاقانی جنت مکانی مذکور شد
محول گشت و چون کارکیا سلطان حسن بن کارکیا خان احمد پادشاه گیلان لاهجان تاریخ جمیدی الاخر
سنه مذکوره وفات یافته بود حکومت آنجا به بهرام میرزا مفوض گشت بنابرین میرزای مذکور در قزوین
قشلاق نموده بهار تخاقوی ئیل متوجه لاهیجان شد و اکثر الکای آنجا را بحیز تصرف در آورد و چون کیا خورکیا
گیلک را که نواب کامیاب مظفر سلطان لقب داده بود و در میان امرای گیلان بغایت معتبر بود و تجربک
حسن آقای شاملو وکیل و خواجه عنایت اله شیرازی وزیر میرزا مقید ساختند رفع اعتماد امرای گیلان شد
و در تخاقوی ئیل اظهار عصیان کردند و میرزا دست از گیلان باز داشته ییلاق در باروک قزوین آمد
دیگر آنچه در همین سال واقع شد این بود که عبید اوزبک با صوفیان سلطان خلفا روملو حاکم هراة جنگ
کرده او را در قلعه عبد آباد دیشابور محصور گردانید بگرفت و بقتل آورده متوجه تسخیر هراة شد صوفیان خلفا
مذکور بعد از آنکه سام میرزا و آغزیوار خان هراة را گذاشته بداعیه جهانگیری بقندهار رفته و آنجا شکست
یافته بودند و آغزیوار در آنجا کشته شده بود و سام میرزا با بطلبکس بیکی رفته بود و در هراة بحکومت نشست
و چون اوزبک بخراسان آمده بود بنابر تهوری که داشت از هراة بیرون آمده با اوزبک در مقام
جدال بود و در حوالی نیشابور جنگ کرده بقلعه عبد آباد متحصن شد القصه چون عبید هراة را احاطه
و در هراة از امرای قزلباش کسی که ضبط مملکت تواند کرد نبود و اهالی شهر که آنجا را مضبوط ساخته بودند میر محمد
طاهر پسر میر سلطان ابراهیم در هرات نشسته بود بعد صلح در حوالی دروازه خوش سوراخی کرده
اوزبکان را بدرون بردند و بدین وسیله شهر هرات اوزبکان افتاد رایات جلال ازلی متوجه امتحان
و انتظام گشته از آنجا بجانب نسا و ابیورد فرمودند و درین اثنا بعضی امرا که نواب کامیاب خان میرزا
بطلب سام میرزا بطلبکس بیکی فرستاده بودند باتفاق او بدرگاه فلک اشتباه آمدند بعضی از

پوشیده نماند که [?]

ملازمی

ملازمان قزلباش که باعث فساد بودند بجیاسا رسیدند و شاهزاده سام مقرر شد که من بعد در خدمت رکاب همایون
بوده بجای نرود و چون آوازه موکب همایون بعبید اوزبک رسید هراة را گذاشته بر و کریختاین خبر بموکب
کامیاب رسید ایلغار بجانب مرو بردند رفت تا بغایت صعب بود و گوسفند و غله و اجناس خوردنی در اردو
کم یاب بود و ایل اردو بسختی عظیمی کشیدند و قطع عقبات دشوار ان برف و یخ کرده متوجه و شدند و از عبید مرو بلخ
ماوراء النهر رفت و اردوی معلی وارد آمدند مردم و تیز رکیدند نواب کامیاب آنجا شهر ادات قلی سلطان
پسر مصطفی سلطان سپرده کرمان را که بقبول او مقرر بود بسیار غالی او شفقت کرده ملازم اجناس مراجعت باد شاهی
که آذوقه را باید از بیوتات عامره تسلیم و عنایت فرمود و مبلغها مدد خرج از ممالک خراسان نیز او فرمودند
که آن ملک را ضبط نموده ارباب و رعایای آنجا را جمع کند و حتی در آنجا بود و کسی از رعایا برو نیامد چون
بیم آن بود که مخالفان بند آب آنجا را که در زمان اسکندر ذی القرنین بسته بودند ضایع سازند و ولایتی
آنچنان خراب شود شاه قلی سلطان آنجا را گذاشته بدرگاه معلی آمد و ارباب و رعایا بیرون از
بیرون آمدن او شهر را امرا و بدستور سابق مخالفان آنجا را متصرف شدند القصه اردوی معلی آخر زمستان
بود که از مرو میل هراة فرمودند نوروز تخاقوی ئیل بیست و نهم رمضان بود و نوروز در بابا خاکی کردند و اهالی
بدار السلطنه هراة تشریف آوردند و چون شاهزاده سلطان محمد میرزا حکومت هراة ارزانی داشته
محمد خان شرف الدین اغلی تکلو را لالا او ساخته بودند و ایشان در آن شهر بر مسند حکومت نشسته بودند مژده
قدوم رایات جلال خرمیها کرده استقبال کردند و بعد از چند وقت که چهار پایان کوفت سفر زمستانی از تن بدر
رجوع کرفتند و درین اثنا خبر ولادت شاهزاده عالم و عالمیان ابو المنصور اسمعیل میرزا از میمنه اکبرن قسم
بمسامع عز و جلال رسید و نور بشارت از آفتاب هدایت و ولایت بر آینه دلهای جهانیان آل امیر المؤمنین
افتاده ملک و ملت را بوجود آن مولود عاقبت محمود دل قوی و جان تازه شد لوای جهانگشای بصوب قندهار
در حرکت آمد و در عین تابستان بدانجا فرمودند و کان ذلک فی شهور سنه اربع و اربعین و تسعمائه
قندهار محاصره کشته کین بیچارگان رفیق سام میرزا و آغزیوار که در آنجا بقتل آمده بود خواسته آنجا را
با زمین و دور کوزه دیوان اعلی را اورده بقبول بوداق خان قاجار ارزانی داشتند و از آنجا بهراة

معاودت فرموده بنسق مهمات شاهزاده والده وامرا تابعین ایشان کرفته میل عراق وآذربایجان
فرمودند وچون بسعادت وکامرانی طی مراحل ومنازل فرموده از اینجا بجام وازجام بمشهد مقدس رضوی آمده بشرف
زیارت عتبه علیه وسده سدره مرتبه روضه رضویه علی من حل فیها الف صلوة وتحیة کلما آن وحین
من الله والملائکة والناس اجمعین مشرف کشته چند روز دران آستان ملایک آشیان بعبادت
قیام فرموده خدام ومعتکفان آن آستانه را بنوازشها مخصوص فرموده روانه عراق کشته چون بطهران ری
رسیدند امیر قوام الدین نوربخشی بنابر غروری وعجبی که داشت مواخذ ومقید کشت وهمچنین خواجه [illegible] الدین
جنیدی نیز مقید کشته در قلعه اصفهان محبوس شد ومیر قوام الدین در اردو محبوس بود واز انجا بقزوین
واز قزوین بدار السلطنه تبریز نزول فرمودند در منتصف شعبان بدانجا اتفاق افتاد وبقیه زمستان در انجا بپایان
رسید ودر اوایل بعضها سنه اربع وبعضها سنه خمس واربعین وثمانمایه خواجه کلان ملک زاده
خواف خراسان که از روستای کری که داشت اظهار عصیان کرده قلعه استار خواف را مضبوط
ساخته بود ودر وقتی که رایات جلال در خراسان تشریف داشتند بعضی از امرا را با توپچیان وتفنکچیان
بتسخیر آنجا فرستاده بودند بواسطه متانت آن قلعه دیرتر مفتوح شد استاد شیخی توپچی باشی را در حالتی که
کار بر ملک مذکور تنک شده بود بحوالی موضعی که آن روستای متحصن بود برای نصیحت او فرستادند تا او را
بسخنان ملایم متنبه سازد آن بخت برکشته بیتری کار را استاد مذکور را بساخت طهذا امرا هجوم کرده قلعه را
بکرفتند واو را اسیر ساخته در تبریز بدرکاه معلی آوردند حسب الفرمان قضاجریان از مناره مسجد نصریه صاحباباد اورا
سرنکون بیکی پای دلکان واو [illegible] کردند تا بسزای اعمال قبیحه رسید دیکر درین سال التماس میرزا با بعضی از
امرای عظام بتسخیر شروان فرستادند شاهرخ بن سلطان فرخ والی شروان بقلعه [illegible] متحصن کشت وآن
قلعه بغایت مستحکم بود بعد از مدتی محاصره از تسخیر آن عاجز کشته موقوف رای جهان آرا داشتند فی الفور رایات
نصرت آیات از جهت مدد ایشان بصوب ایلغار فرموده در روز دوشنبه ربیع الثانی سنه خمس مذکور فتح قلعه فرمودند
وشاهرخ اسیر کشته بعد از چندی [illegible] شد وتمامی شروان بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد [illegible]
خورشید نشانه شاه کامکار کش روی زمین مسخر آمد کردید ردیف قطعه تاریخ یعنی که همین مسخر آمد

درین

درین باب سخنوران داد سخن دادند از جمله زبدة المتاخرین مولانا شرف الدین علی بافقی کرمانی [illegible] بود
قصیده غرا در تهنیت آن فتح کفت ومطلعش اینست ز کوس [illegible] کیهان ودر اثنا آن فتح شروان
دیکری قصیده بنظم آورد که هر مصراع آن علیحده تاریخی بود برای این فتح واین دو بیت از جمله آن قصیده است

ز ادب سدره نشینان فلک ای همه فوج فوج آمده وصف زده در صف نعال
با چنین عسکر واین حج که روی [illegible] که نه اقبال کند جانب او استقبال

القصه بعد از فتح التماس میرزا را در دار السلطنه شماخی بر سر حکومت نشانیده [illegible] خان استاجلو لله
اش بالاو کذاشتند وتمامی محروسه شروان را [illegible] داشتند ورایات جلال بدار السلطنه تبریز
معاودت فرمودند و[illegible] استرابادی که [illegible] میرزا [illegible] خواجه مظفر که خدمات وحقوق او در [illegible]
مذکور در کتب مسطورست سال [illegible] بتربیت سلطانی ترجیت یافته بود از غایت جهل عصیان [illegible] صدر الدین
خان استاجلو حاکم استراباد خروج کرده وخان مذکور از بسطام بر سر او ایلغار کرده [illegible]
مشهور با توپچی بیک استاجلو او را کرفته بدرکاه جهان پناه آورد وقهرمان قهر [illegible] آن کافر نعمت جهان
داده او را در خم نهاده از مناره مسجد نصریه صاحباباد تبریز بزیر انداختند [illegible] او نسل [illegible] منقطع
کردید ودرین سال قشلاق در تبریز بود ودر تنکوزئیل بعضها سنه خمس وبعضها سنه ست واربعین وثمانمایه
خبر فوت عبید اوزبک رسید وچون کفران نعمت حسن سلطان [illegible] که از تربیت [illegible] بمراتب
رسیده بود ظاهر شد از قضا مضا شرف نفاذ یافت که تمامی امرای فارس از ذوالقدر وافشار وغیرهم
بمحاصره قلعه شهر رفته او را کرفته بدرکاه معلی آورند بنابرین غازی خان [illegible] ذوالقدر وسایر امرا
بدانجا رفتند وامیر سید شریف باقی که حسب الحکم بضبط اموال او مامور بود [illegible] از قلعه [illegible] آورده وغازی
خان ذوالقدر او را بدرکاه می آورد چون [illegible] رسیدند غازی خان وفات یافت [illegible]
حسن سلطان را بدرکاه جهان پناه آوردند بجای غازی خان ابراهیم بیک ولد کچل بیک حاجیلر ذوالقدر مفوض
کشته ملقب بابراهیم خان شد وحسن سلطان [illegible] حسب الحکم بیاسا رسید ودرین سال خواجه [illegible]
نظری که مستوفی الممالک بود معزول کشته خواجه غیاث الدین علی شیرازی که وزیر اصفهان بود بجای او

همشیره

مستوفی شد و در تبریز طاعون بهم رسید و اردوی معلی از جرود فرمودند و درین اثنا پریخان خانم
اعیانیه [illegible] ابراهیم میرزا محمد خان پسر سلطان [illegible] بردند و چون طاعون برطرف شد
بدار السلطنه تبریز قشلاق فرمودند و در [illegible] سل بعضها سنه ست و بعضها سنه سبع و اربعین و تسعمایه
ییلاق در سورلق فرمودند و غازی خان تکلو از [illegible] گردان شده بعضی از الوسات قزالوس عراق
عجم را که بعراق عرب رفته بودند بعجم آورده [illegible] بآستان ملایک پاسبان سوده از گناهان
الغازی فرمودند و او را در سلک امرا منخرط ساخته منصب [illegible] و نقاره و چتر و خرگاه و نایره سرافراز
فرموده الکای امرا را [illegible] الکای حاجی شیخ کرد فرستادند و رایات جلال [illegible] آذربایجان تشریف بردند و امرا
بعد از فتح الکای حاجی شیخ بدرگاه آمدند و ایالت سالیان و محمودآباد شروان و منصب [illegible] القاص میرزا بغازی
خان شفقت شد و بدر خان استاجلو را بدرگاه طلب فرموده بمنصب امارت دیوان اعلی سرافراز فرموده
و علی بیک برادر غازی خان را تولیت آستانه مقدسه منوره صفویه اردبیل ارزانی فرمودند و رایات
نصرت آیات بجز [illegible] گرجستان رفتند بعد از فتح آنجا و انهدام لوا ساول آنجا و کسر اصنام و [illegible] و
اغنام بدار السلطنه تبریز آمده قشلاق فرمودند و در او دو سل بعضها سنه سبع و بعضها سنه ثمان و اربعین
و تسعمایه ییلاق اوجان و سهند فرمودند و القاص میرزا و درویش محمد خان شکی بدرگاه جهان پناه آمدند و نوازشها
یافته رخصت انصراف بالکای خود یافتند و ایلچیان اوزبک چون جان [illegible] بهادر از جانب [illegible] قرا
سلطان بن جانی بیک خان حاکم [illegible] و خوارزم [illegible] از قبل عبدالعزیز بن عبید خان که صاحب بخارا بود بدرگاه
معلی آمده ییلاقات گذرانیدند و قشلاق در تبریز واقع شد و در پارس سل بعضها سنه ثمان و بعضها سنه
تسع و اربعین و تسعمایه ایلچیان اوزبک رخصت انصراف یافته حاجی خلیفه معاذ را با ایشان [illegible]
کرده امرا ایشان با ایلچیگری فرستادند و تقرب سادات [illegible] که بدر [illegible] بود در [illegible] سال
برطرف شد و رایات جلال بعد از ییلاق بجانب [illegible] شوشتر خوزستان در حرکت آمدند
و علاء الدوله رعناشی که حاکم آنجا بود قبل از رسیدن موکب همایون بدانجا از [illegible] که داشت
فرار نموده [illegible] افغان رفت و آن الکا بتصرف اولیای دولت قاهره درآمده و حکومت آنجا را

به

به ابوالفتح سلطان افشار تفویض فرمودند و رایات نصرت آیات معاودت بعراق عجم فرموده قشلاق
در قم فرمودند و در آنجا و دیگر محال عراق بنای عمارت [illegible] منسوب بحضرت صاحب الزمان در قم و قباب
رفعت ایاب فلک اشتباه عرش انتساب بر مزارات متبرکه حضرات امامزادهای مدفون در قم
و ری و ساوه و بلاغ و سایر بلاد عراق عجم طرح انداخته باندک زمانی عمارات رفیعه برافراخته
مشاکل فلک اطلس ساختند و در توشقان ئیل بعضها سنه تسع و بعضها سنه خمسین و تسعمایه از قم — و اربعین
بیرون آمده ییلاق سره بند و گرازو خان کوره فرمودند و در توابع همدان سیر کرده در حوالی نهاوند
مزاج اشرف اقدس اندک انحرافی یافته عالمیان در لجه اضطراب افتادند و ملکی عباد و زهاد و عابدان
بدعا و زاری طلب صحت ذات قدسی صفات آنحضرت نمودند و ملایکه عالم بالا آمین [illegible] تا آثار صحت
ظاهر شده بار دیگر دنیا را آب حیات بر روی کار آمده و بعد از آن امرای کرام و غازیان عظام
بر کوکی عبدالله خان استاجلو و شاه علی سلطان ولد حمزه سلطان قارنی استاجلو که حاکم [illegible] و
و دیگر ولایات بود تاخت الوس کلهر که انواع فساد از ایشان بظهور آمده بود متوجه گشتند و امرا
مذکور قتل و غارت ایشان نموده سالما غانما بدرگاه عالم پناه آمدند و درین سال مجدد الخواجه
قاسم نطنزی بر مسند استیفای ممالک نشسته خواجه غیاث الدین علی شیرازی عزل شد و موافق
گشت و در روز شنبه دوازدهم رجب بعزم قشلاق نزول اجلال بدار السلطنه قزوین
بهشت تزیین واقع شد و چون غازی خان تکلو بجهت مخالفت دولت بود با [illegible] خروج
بیاسا رسید و القاص میرزا [illegible] ماند و در لوی ئیل بعضها سنه خمسین و بعضها سنه احدی
و خمسین و تسعمایه بعد از نوروز که در ایام فی حجه سنه خمسین و تسعمایه بود و در پنجشنبه چهاردهم ربیع الثانی
بعزم ییلاق از قزوین بیرون فرمودند و چون [illegible] نزول فرمودند همایون محمد پادشاه
بن بابر پادشاه از سلاطین تیموریه گورکانیه که پادشاه تخت دهلی و سایر بلاد معتبره
هندوستان بود و از شیر خان افغان شکست یافته بسرحد کابل و قندهار افتاده بود
و از برادران خود کامران و عسکری و هندال مدد میخواست تا دفع شیر خان نماید ایشان

فتح او کردند و کامران سر راه برو گرفته او را یک شکست دیگر داده بود و او ملتجی بدرگاه
جهان پناه گشته بود و با امرا و مخصوصان و عساکر شکسته باشی بدرگاه سلاطین پناه آمده از جمله تحف
معدودش بود بیلاکات آورد از جمله یک قطعه الماس بود که بوزن چهار مثقال و چهار دانگ
و نواب کامیاب مقدم او را گرامی داشت و ضیافتی که در عهد هیچ پادشاه مثل آن بوقوع نپیوسته
بود فرموده اسباب سلطنت از خرگاههای پادشاهانه و چترهای خسروانه و خیام منقش و ساده و جمیع لوازم و
بیوتات مع ظروف طلا و نقره و چینی و سفینه و مفروشات ابریشمینه و قطارهای شتران و استر کتل و خیول
اسبان بیدوا علیکه عساکر آن پادشاه همه بران سوار گشتند و چند طویله دیگر که برای خاصه پادشاه
مانده انتخاب اسبان که مثل آن هرگز ندیده بودند و پادشاه مذکور بانها توجه تمام کرده هر یک را
نامی نهاده مدار اوقات او بر تماشای آنها بود و همچنین امرا و مقربان و لشکریان و خدمتکاران نیز از
زر دو کاه سالار تا ساربان خلع فاخره و اسب با یراق و خرجی علیحده کرم فرموده و چند هزار
تومان زر نقد طلا و نقره و کمر شمشیر و کمر خنجرهای طلای مرصع و ساده و نقره و اسلحه و یراق بود هر که
که لشکریان حاضر و غایب او در کار باشد انعام فرمودند و بر روی او صحبتها و طویها کشیدند انواع
دلجوییها نمودند و باتفاق او شکارها کردند در ییلاق سورلق و تخت سلیمان که شکارگاهی مثل
آن در عجم کمتر است و در یکی از آن شکارها ابوالقاسم خلفا قاجار بتیری که از شکاری خطا شده بود
مقتول گشت القصه با همایون پادشاه صحبتهای نیکو داشته داد عیش بطرب و حسن دادند و او باکثر باشی
تاج شاهی که شعار شیعیان اثنی عشریست بر سر نهادند زبان بصلوات و سلام حضرات چهارده معصوم
گویا ساخته زبان بطعن و لعن [illegible] معاویه و یزید و اتباع ایشان گشادند
و بعد از آن همایون پادشاه داعیه بسیار ادراک و طواف آستانه مقدسه صفویه اردبیل نموده
مرخص بعطف عنان بجانب جوانب گشتند و بدان طواف مشرف گشته بدرگاه معلی عود کردند و امرا
کشورگشای شجاعت آثار مثل بوداق خان قاجار و غیر او از طبقه امرای نامدار و قورچیان ظفر
شعار مصحوب او روانه فرمودند و او نخستین مرتبه قندهار را بمدد امرای نامدار و عساکر نصرت مدار

قزلباش گرفت و کامران برادرش را مقهور و مقید ساخت و برادران دیگر را نیز که در کابل و غیر آن بودند
بدست آورد و باندک روزی بر سر تخت خود رفته افغان از افغانیان بر آورده چنانکه در حکایات او
مذکور شود انشاء الله و نواب کامیاب بدار السلطنه قزوین باز گشته قشلامیشی فرمودند و مدتی بسبب
قشلاق بقزوین مقرر شد و طرح باغ و دولتخانه در آنجا انداختند و بهترین وضعی که چشم روزگار نظیر آن
ندیده اتمام یافت و این در صفت آن عمارات و باغات خواجه عبدی کتابی مشتمل بر پنج مثنوی
موسوم بجنات عدن بنظم آورده بمسمع و نظر نواب همایون رسانیده و در ییلاق [illegible]
سنه احدی و خمسین و تسعمایه نوروز بود و سه روز از محرم سنه اثنی و خمسین و تسعمایه مانده بود و از اول
بهفتم محرم سنه ثلث و خمسین و تسعمایه منتهی شد رایات جلال در ییلاقات سلطانیه ییلامیشی فرمودند
و از آنجا تا دامغان خراسان تشریف برده و آقا محمد روزافزون حاکم مازندران که مدتها در مقربی اهمال نموده
عصیان گزیده در مقام سامان آن در آمده و از آنجا بجانب قزوین نهضت فرمودند و درین سال منتشا سلطان شیخ
استاجلو وفات یافت و قشون و علم و نقاره او به پسرش تیمور خان شفقت شد و امارت [illegible] یافت
سنه ثلث و خمسین و تسعمایه
و در قزوین که قشلاق بود خبر عصیان القاص میرزا از شروان رسید و در توشقان ییل اکثر باب
المذکوره اولا بطریق اراجیف مذکور شد که بهرام میرزا در همدان و توابع سوای سرکشی دارد و محمد خان شرف الدین اغلی
حاکم هراة السلطان محمد میرزا را از نزول دگرگون کرده و نواب کامیاب ازین اندیشه بودند که این دو امر خطیر را
بچه تدبیر اصلاح آورند دولت ابد الاتصال بر دو را متعاقب یکدیگر از روی اخلاص بدرگاه جهان پناه رسانید
و رفع آن دغدغه گشته و در روز پنجشنبه نوزدهم ربیع الاول از قزوین بیرون خرامیده اولا بزیارت سید عبد العظیم
بری تشریف برده از آنجا بخرقان آمدند و از آنجا با رصحنه یافتند خبر عصیان القاص با قربایجان تشریف آوردند
و بعد از ییلامیشی شده و روان کردن محمد خان بهراة کاکان بدار السلطنه تبریز آمده در چخاب نزول فرمودند
و میانه طایفه ذوالقدر و افشار نزاعی شده و باز فرو نشست و خان بیگی خانم والده القاص میرزا با پسر بزرگ
القاص سلطان احمد میرزا باستشفاع آمدند و نواب کامیاب امرای عالیقدر چون [illegible]
سید محمد کمونه که بسید بیگ اشتهار داشت و منصب ایشک آقاسی گری باشی مشغول بود و بدر خان استاجلو

امیر دیوان و شاه قلی خلیفه ذوالقدر مهردار و سوندوک بیک قورچی باشی افشار و معصوم بیک صفوی که
دران وقت متولی آستانه علیه صفویه حقیقت الانوار القدسیه بود با خلاصة السادات و النقباء و اعلم
العلماء سید ابرهیم صفوی که مفید زمان و فرید دوران و شرف ممالک ایران است و امیر فیض
قاضی عسکر ظفر اثر رفیق والده القاس میرزا ساخته برای نصیحت او ارسال داشتند و ایشان در
موضع جواد باو ملاقات نموده وی را سوگند دادند که دیگر قدم از جاده اطاعت بیرون ننهد و نواب اعلی چون
امرا را روانه فرمودند رایات کشورستان بصوب گرجستان معطوف داشته از شوره گل
ینبک عبور فرموده بگرجستان درآمدند و آن زمستان نیز اشتغال فرموده تسخیر آن دیار فرمودند و از آنجا
بقراباغ آمده در یازدهم ذی حجه از قوین اولومی رودخانه کر گذشته بالکای شروان درآمده از
جانب ارش بعلی چوپان تشریف آوردند القاس بچرکس رفته بود و در شروان بنو ذنواب کامیاب
نوروز قوی ئیل که هژدهم محرم سنه اربع و خمسین و تسعمایه بود آنجا بودند خبر رسید که القاس در چرکس
چرکس شکست یافته شاه نظر را در درویش محمد خان شکی را عیان منحرف شدند القاس شول احمد بیک قورچی باشی
استاجلو و غیره دران جنگ کشته شدند و القاس با لشکر شکسته بحوالی دارالملک شماخی
قشلاق افتاده از آنجا عزیمت دربند باب الابواب نموده در آنجا از نام خود زد و والده ملازمان
اعتمادی خود را چون کهنه شاهوردی قبللو احمد و غیره در قلعه دربند گذاشته خود بنیت آنکه جای
مستحکم بدست آورده با نواب اعلی معارضه کند حرکت کرد زن و فرزند ملازمانش در شروانات بودند
و بالتمام بدست اولیای دولت قاهره درآمدند و نواب کامیاب قدغن کرد که هیچ آفریده متعرض خانه کوچ ایشان
نشود و مردم معتمد امین تعیین فرمودند که ایشان را بسلامت از آب کر گذرانیده بسرحد آذربایجان رسانند
و بعضی از ملازمان القاس فوج فوج و جوق جوق ادیماق ادیماق او را واگذاشته بدرگاه عالم پناه
آمدند و چوپان بیک ایچیک اغلی استاجلو و کور سهراب ذوالقدر که از بدآموزان القاس بودند
بدست افتادند و در درگاه معلی بدست اقوام خود بیاسا رسیدند القاس بجبالی متحصن شده
بود عزیمت قم و قشلاق نمود امرای عظام چون شاه قلی خلیفه ذوالقدر مهردار و شاهوردی سلطان

زیاد اغلی قاجار و محمدی بیک بن امیرخان موصلو در قریه سکنجه اغنی از کوهپایه های شروان المغار
بر سر او برده اکثر ملازمان او را بقتل آوردند و او با معدودی چند بدر رفت و خود را بقریم شمخال رسانید
و پیش او توقف ناکرده از دریا عبور کرده بکفه و از آنجا باستنبول نزد سلطان سلیمان عثمانی پناه برد
و رایات جلال در آن تابستان در ییلاقات جنابی و غلبه کند و غیره متعلقه بشاهی ییلاقشی فرموده
قلعه گلستان را که دولتیار غلام و میر محمد پسر میرجان تفنگچی تبریزی مضبوط ساخته بودند گشوده جبرا
کردند و آن دو مفسد را با دیگر مفسدان باسوء حال بیاسا رسانیدند و همچنین قلعه دربند هم مسخر شد
و والده القاس بود بدرگاه آمدند و ایالت شروان بنواب شاهزاده عالیان ابو المنصور اسمعیل میرزا
و للکی آنحضرت بگوگجه سلطان قاجار مفوض شد و دیگر امرا را تیولات از شروان مقرر فرموده
تابین ایشان مقرر کردند و در اوایل پیز از آب کر عبور کرده بتبریز عزیمت اکثر نزول فرموده
قشلامیشی نمودند و درین قشلاق غوررسی احوال ملازمان القاس فرموده از هرکدام آثار عقوق
و عصیان ظاهر شده بود بیاسا رسانیدند و از هرکس که دولتخواهی نواب کامیاب ظاهر شده بود
و در عصیان القاس دخلی نداشت بلکه مانع یا مکره بود بامارت و تقرب و مناصب رسید و در
فصل اکثرها سنه خمس و خمسین و تسعمایه اول بهار چون بتحقیق و یقین پیوست که القاس بروم
رفته و تاج شاهی که شعار شیعیان اثنی عشری بود انداخته بعثمانیان متشبث گشته و بمقتضای
الغریق یتشبث بکل حشیش دست از ایشان باز نمیدارد و خواندکار سلیمان
با آنکه دو نوبت بدین دیار آمده بغیر از ادبار چیزی حاصل نکرد و بآن رسوائی که بر عالمیان ظاهر بود برگشته
غایتش آنکه بتسخیر بغداد دل خود خوش کرده درین نوبت نیز بدین امید که القاس او را فریب داده
که تمامی قزلباش با من زبان یکی دارند غافل از آنکه باو گویند که تو پادشاهزاده قزلباش بودی
و تاج شاهی برداشتی کدام قزلباش معتبر با تو آشنایی کرد که امروز که تاج انداخته بعثمانی
متوسل گشته از طریق پدر و آبا و تشیع ائمه معصومین تبرا کرده متوجه گردیده با سپاه عظیم
متوجه آذربایجان اند نواب کامیاب خانه کوچ را بر کردی سید بیک کمونه روانه اصفهان فرموده

پای تعاقب در آذربایجان بجواب بی مخالفان فشردند و در چهارم جمیدی الثانی از تبریز بیرون فرموده قورچیان
جلیل القدر را انعام اسلحه پادشاهانه و اسبان جنگی بازنگی و تازنگی افسانه دل شیر و جگر ببر دلیر داده
و امرای عظام را موازی آنچه در سالی از الکای ایشان بدیشان رسید بالفعل از خزانه عامره نقدا
بانعام دادند تا لشکر خود قوی ساخته دفع مخالفان از روی قدرت نمایند و عوض آن از الکای جهات
الکای خود بخزانه عامره رسانند و موازی بیست سی هزار سوار از اویماقات آذربایجان و عراق
از یکصد هزار انتخاب فرموده بهر یک نوکر نام فرمودند و از خزانه عامره مواجب سالیانه بدستور اوساط
و ادانی قورچیان دادند و سلاح بهر یک از قورخانه شفقت فرموده مهیا جهت یورش و ییلاق [illegible]
[illegible] فرموده ییلاق [illegible] روزگار [illegible] چون خواندکار روم [illegible] آذربایجان آمدند نواب کامیاب
عبدالله خان استاجلو و بعضی امرای نامدار از حضرت شعار را مستقلا فرموده پیش فرستاده بودند که
چون بقراولان خواندکار برسند خود را بدیشان نموده دست بایشان نرسانند و خود را [illegible]
کشند تا مخالفان دلیرتر گشته بمیان الکا درآیند و بعد از آنکه در تبریز قرار گیرند آنچه رای عالم آرای
نواب کامیاب اقتضا فرموده و بمجلس [illegible] ساخته عمل بوده امرای مذکور همچنین عمل نمودند و چون [illegible]
بهرام میرزا که صاحب هزار کس بود و ابراهیم خان حاکم شیراز که صاحب ده هزار و پانصد کس بود
و محمود خان افشار حاکم کوه گیلویه که صاحب هزار کس بود و اسد الله بیک [illegible] اغلی کرام پا
استاجلو حاکم دارابجرد که صاحب پانصد کس بود و چرنداب سلطان شاملو حاکم ایج و نیریز
و فسا که صاحب پانصد کس بود و کوپک سلطان افشار حاکم کازرون فارس که صاحب سیصد کس بود
و چراغ سلطان کرام با استاجلو حاکم سنقر و دینور کردستان که صاحب پانصد کس بود
و علی قلی بیک [illegible] که صاحب سیصد کس بود و قورچیان قزوین که سیصد پنجاه کس بودند
و دویست نفر یوزباشی [illegible] و تاتار که در قزوین بوده هنوز باردو ملحق نشده بودند و مجموع
[illegible] و پانصد و پنجاه نفر میشدند بعضی از ایشان نیز ملحق گردند [illegible] جنگ نگشته برودخانه
اهر [illegible] نزول فرمودند و آغاز رسیدن امرا منتظر شد چراغ سلطان و چرنداب سلطان

وعلی

و علی قلی بیک و اسد الله بیک با لشکر رسیدند و ابراهیم خان ذوالقدر با [illegible] کس از لشکر خود [illegible]
ملحق شده روز دیگر آثار و علامات شقاق امرا ظاهر شد که عنقریب [illegible] رسید و خواندکار پنجشنبه [illegible]
جمیدی الثانی بتبریز آمد و چون چهار روز در آنجا بود [illegible] نوعی شد که توقف او مشکل [illegible] سلطان
ابو سعید گورکان در قراباغ بود در شب سه شنبه بیست پنجم از تبریز کوچ کرده برای که آمده بود باز
گشت و درین فرصت دو فتح از عالم غیب شاه دین پناه را روی نمود یکی ولادت با سعادت دری از درج پادشاهی
دری برج شاهنشاهی یعنی شاهزاده جهان و جهانیان سید المخدرات فی الزمان شاهزاده [illegible]
بنام نامی او موشح و مجد جاه عمر و دولت او مرشح است اعنی نواب مستطاب [illegible] العالی فاطمه [illegible]
مهد علیای پریخان خانم خلد الله ظلال [illegible] علی مفارق العالمین و دیگری [illegible]
مسرت لزوم این مولود عاقبت محمود رجعت خواندکار از تبریز بجانب روم با اضطراب و اضطرار
هر چه تمامتر در حال ابراهیم خان ذوالقدر و بعضی از امرای معتبر تعاقب مخالفان نامور گشته [illegible]
[illegible] جالدران فرموده و از آنجا نواب اسمعیل میرزا را با لشکر شروان و بعضی امرا بر سر
جمعی از مخالفان که بتسخیر قلعه وان آمده بودند روانه فرموده خود بنفس نفیس متوجه الکای اعدا گشته تمامی
الکای پاسین و ساروسو و خنوس و اخلاط و ارزن الروم و ترجان و بایبرد و ارزنجان تا حوالی
[illegible] و طرابزون [illegible] که بحضرت [illegible] فرمودند آنچه رسم [illegible] از واقعه [illegible]
کرده بود بعمل آوردند و قزلباش [illegible] حوالی [illegible] که [illegible] که به
خورچین لو موصوف بودند بجود بولایات معتبره روم تاخت برده زیر و زبر ساختند چنانکه
مردم یک ولایة از طایفه خورچین لو گریخته [illegible] اعظمی که از آن سرحد بود التجا بردند از ایشان پرسیده
بودند که کدام خان و سلطان قزلباش بولایت شما آمده بود که چنین جلای وطن کردید در جواب
گفته بودند که خورچین لو سلطان بولایت ما آمده بود و القصه کاری بولایات معتبره روم
کردند که بسالها تلافی آن میسر نبود در حینی که نزول همایون بپاسین واقع شد اسمعیل میرزا
و امرای که بمرافقت او بر سر جمعی که بتسخیر قارص آمده بودند تعین کرده بودند رسیده [illegible]

سر و اختر به آن جماعت که موازی سی هزار سوار بودند و سردار ایشان علی بیک برادر کوچک
محمدخان ذوالقدر اغلی از نژاد علاءالدوله ذوالقدر بود آورده‌اند از غرایب اتفاقات حسنه که درین
وقت اسکندر آقا علمدار شاه‌علی سلطان استاجلو حاکم استراباد از استراباد رسیده به کفار
لشکر اوزبک خوارزم که سردار ایشان علی سلطان برادر دین محمدخان بود با طبل و علم علی سلطان
ترکمان که در حوالی گنبد قابوس با شش هزار کس آمده بود و شاه‌علی سلطان مزبور با هزار و پانصد کس با او
جنگ کرده او را شکسته منهزم ساخته بود رسانیدند و در وقت تنقل از ایوان پاننکیان یوزباشیان
ذوالقدر که سر کرده با امین خود به اولی رفته بودند اتفاقا سالمی در دره استراحت نموده بر سر ایشان
کرده غنوده بودند عثمان پاشا که امرای معتبر خواندکار بود با ششصد کس از راه غیر معهود
بر سر یوزباشیان مذکور آمده حمله دلیرانه کردند آن شیران بیشه وغا و دلیران بی‌همتا
دغا از جای برجسته بر اسبان چنان نشسته عثمانیان را درهم شکسته اکثر ایشان را
به شمشیر آبدار از دار البوار فرستادند و سرها و اختر مهای ایشان از اسبان مر و ماهی ازینهای طلا
و نقره و شمشیرهای مصری و نیزها و عرب و زرهای داودی به درگاه جهان‌پناه آوردند و قدر و منزلت
خود افزودند و خواندکار سلیمان خایب و خاسر با القاص حق ناشناس سلیمان ناکام به مقام خود
بازگشته در چهارشنبه چهارم رمضان اردوی همایون از زنجان کوچ کرده عزم نمود آذربایجان
فرمودند و در اوایل شهر شوال ختم بالخیر و الاقبال در حوالی اوجان محل نزول سعید گشت اردوی نصرت قرین گشت
و چون درین وقت شاه‌علی سلطان چپنی که حاکم وان بود تاب حصار خواندکار نیاورده وان را
به تصرف ایشان داده بود اسمعیل میرزا و عبدالله خان و کوکبه سلطان را به تسخیر آنجا فرستادند و خود به عزم
تسخیر شکی به قراباغ اران تشریف آوردند سوندوک بیک قورچی‌باشی افشار را با قورچیان عظام
از آب کر گذرانیده به شکی فرستادند و چون انتظار قدوم میرزا و امرا داشتند خود در کنار آب کر
سیر می‌نمودند خواندکار و القاص که باز به ملک ... القاص به سبب وقوع انفعال از خواندکار رخصت می‌خواهد
که به عراق آید تا از طرف بغداد و کردستان خود را به عراق عجم رسانیده تا اصفهان به عزم کوچ

الکی

قزلباش را درین فرصت به دست آورده عراق را تسخیر سازیم خواندکار نیز جمعی به صحبت وقت خود
او را رخصت داده به منظور نظر اش اگرچه چون وی بسر حد عراق عجم رفته باشد و این خبر به حضرت اعلی
رسید موجب اضطراب و اضطرار گشته از روم معاودت نمایند القاص در سیوم شوال آنجا به جانب همدان
آمده اردوی بهرام میرزا و چراغ سلطان را غارت کرده کنیزان بهرام میرزا را با لازمان خود داد و جمع ارکان
میرزا بهرام میرزا را همراه خود برده متوجه قم و کاشان گشته آنچه اهالی آن دو ولایت را
که در دست که گیر افتاد از متاع بود ستاند و لیکن توقف ننموده خود را به اصفهان رسانید و چون آنجا هم
علی ... کوچ ... از او و مقربان و اهل اردو تمام عراق متحیر بودند سید بیک کمونه شریف‌خان
بیک ... اعلی و القدر که ... بی‌قور چیان حرم بود و با قورچیان دیگر جمعا قلعه را محکم
بوده سادات نقیب اصفهان و کلانتر و ارباب و اهالی به تقلید اعلی شاه دین‌پناه بر او اعتماد کرده
خانه کوچ خود به شهر فرستاده مردانگی نمایند و شهر را مضبوط ساخته مجال مداخلت القاص
نمی‌دهند چون از همدان سید بی‌فلکی کرده در مزایای عجلت سرچه تمامتر خبر آمدن القاص به عراق را
در کنار کر به نواب اعلی رسانیدند ساعت اسمعیل میرزا و امرا از راه وان برگردانیده حکومت شروان
به القاص‌خان استاجلو داد و بهرام میرزا را پیشتر به عراق روان ساختند و خود از عقب او روان شدند
و درین زمستان از راه خلخال و طارم به قزوین تشریف آوردند القاص را مهلت ستونی گشته
به هفت بهرام میرزا القصه توجه نواب کامیاب کرده در روز از اصفهان کوچ نموده آهنگ فارس
می‌کند و چون قلعه یزد خواست می‌رسد آنجا را گرفته قتل عام و نهب می‌نماید بلا توقف به شوشتر رسیده
آنجا را حصار می‌کند اولاد امجاد شمس‌الدین سادات شهر شاه‌میر صدر تحصن می‌گیرند عبدالله
ملکه را مضبوط ساخته به اولیای فام مسلم نمایند القاص را ... کار ساخته به دزفول می‌رود و به آنجا
نیز دستی یافته از راه قلعه‌جات به بغداد می‌رود اما بهرام میرزا که پیشتر از نواب اعلی به عراق
آمده بود در کاشان منافقان و مخالفانی را که موافقت با القاص نموده بودند بخراو از آن نسا
اولاد رئیس میرعلی ساروقی شهر به شهریاری که بعد از آنکه ... ایشان نام مقیدنا خود بوده با محمدی بیک

قاجار تحصیلدار خود را بمیر خروج معاونت القاس با هواداری میکند کشته میشود و خود را نزد القاس
رسانید خلعتهای آدمی پوشند و آغاز بدنفسی و افساد و باد جمع کردن میشتابند در بین ایلغار القاس بطریقی
که مذکور شد مفقود میشود و بهرام میرزا ای از یساق بازگشته اردو بغارت رفته دماغ خنک
بکاشان میرسد از اولاد خود کرده افضل و عنایت که اعمال کرده از ایشان سرزده بود واقع
وجهی بپایه میرساند و بعد از آن بالکای خود میرود و بعد از حال اردوی خود می آرد و در
نخجوان ... سنه ست وخمسین وتسعمایه رایات حضرت آیات روز نهم ربیع الثانی
از قزوین بیرون فرموده بعزیمت ییلاق همدان نمودند و از آنجا کوچ بر کوچ متوجه کردستان شدند
چون القاس از نومید و کردان شده در حوالی شهره زور اقامت داشت ... از آن میرزا
پسر بهرام میرزا را بشفیع خود ساخته بدرگاه معلی فرستاد و فرزند کوچک خود را همراه او کرد نواب
کامیاب نیز کرد و مرتبه بعضی از سادات بزرگ چون میر عبدالعظیم بالکای خادم باشی عتبه علیه مقدسه
منوره رضویه علی ساکنها الف السلام والتحیة را با نوازشهای بیشمار بجانب القاس فرستاده
امیدواری بعفو و اغماض دادند او در آمدن بدرگاه معلی تهاونی میورزید در این اثنا لشکر روم بشیوه
برسر او آورده سلک جمعیتش را از هم پاشیده گردانی که مانند لشکر غزان با سنجر گرد پیش او
گرفته بودند متفرق شدند او بی علاج گشته پناه بکوهستان الکای سرخاب اردلان برادر بکه
برد چون بعد از میر عبدالعظیم شاه نعمت الله باقی بن امیر شهید عبدالباقی نعمة اللهی یزدی را نزد
القاس فرستاده بودند در روز سه شنبه دهم رمضان او را با بیست نفر از اتباع که با او بودند در میان
دو آب توابع مراغه بدرگاه معلی آوردند و بعد از دو روز مصحوب ابراهیم خان ذوالقدر و حسن بیک یوزباشی
استاجلو او را بقلعه قهقهه یافت تومان شکین فرستادند و در این تاریخ بیست و نهم ربیع الاول اود
کس از مستحفظان او بیرا بقصاص پدر و برادر خود از قلعه انداختند و او بآن هلاک شد و شرار منطفی
گشت و هم در آن اوقات بهرام میرزا مریض گشته شب نوزدهم رمضان برحمت حق پیوست نعش او را
بمشهد مقدس حضرت امام الجن والانس برده در آنجا دفن کردند عمرش سی و سه سال بود بعد از خان

ابقو

استاجلو را که از جهت سپل شروان فرستاده بودند چون برهان نام شخصی از احفاد سلاطین
شروان و ففرات روسیه که اسمعیل میرزا و کوچک سلطان بدرگاه جهان پناه آمده بودند اکتفا
یافته بود این حکایت را بنواب کامیاب اعلی عرض کرد امر جهان مطاع بامرای آذربایجان صادر شد که
همه عبدالله خان بشروان روند حسب الفرمان قضا جریان امرا باتفاق خان مذکور از جواد باشتی
عبور نمودند در پایین علی جوبان فرود می آیند برهان لشکر شروان را جمع ساخته بدربند در می
آید چون بر سر او رفتن و آنجا متعذر میباشد پانزده روز در علی جوبان توقف میکنند در این حال برهان
باجل طبیعی وفات میکند و شروانیان محراب نام پیری را هم از خویشان او بسلطنت برمیدارند و جای
خود را بچپر و خندق مستحکم میسازند چون این خبر بخان میرسد بسقناق ایشان یورش کرده جبرا
قهرا آنجا را میگیرد و مردم بسیار از شروانیان بقتل می آیند و محراب جلافی بدر میبرد و بعد از آن قربان
علی نام شخصی دیگر از خویشان او از جانب شروان جمعیتی در ... که جزیره ایست بر لب دریا
و آب گرد او ... طرف آن دریا ... رسانیده اظهار مخالفت مینماید خان و امرا در عقب ... سان
بر سر او رفته قربان علی را با اکثر اتباعش بقتل در می آورند و بعد از آن شروان صافی گشته عبدالله خان
بفر حکومت خود داده امرا بالکای خود میروند این خبر در قشلاق قزوین بسامع جاه و جلال
رسید و در این سال شاهزاده عالم و عالمیان مهد علیا و خدیجه زمان بلقیس دوران شاهزاده سلطانم
همشیره اعیانی نواب اعلی بشرف زیارت روضه رضیه رضویه علی مشرفها الصلوة والتحیة مشرف گشتند
و شاه قلی خلیفه مهردار با فوجی از قورچیان حضرت بهمراه در خدمت مهد علیا آن حضرت بودند
و در اینسال بعضها سنه سبع وخمسین وتسعمایه و بعضها سنه ثمان اردوی معلی در پنجشنبه نوزدهم
جمادی الاول از قزوین متوجه ییلاق سلطانیه گشته از آنجا عنان عزیمت بصوب آذربایجان تافتند
و خانه کوچ را بعد از آن ده بقزوین روان فرمودند و با سیر بیک ملکن اغلی ذوالقدر را با اردوی خاص کوچ
روان داشتند و نواب کامیاب در آن سال قشلامشی در منازل قراباغ ارزان فرمودند خواجه امیر بیک
کجی پسر امیر ابراهیم بن امیر زکریا که در آن وقت بعد از عزل وزارت ممالک خراسان منصب وزارت

دیوان اشرف اعلی بشرکت خواجه غیاث الدین علی شیرازی یافته بود ما شود و منقبت گشته آقا محمد
فراهانی که وزیر شروان بود بجای او منصوب گشت و در هول حمل بعضها سنه ثمان و خمسین و تسعمایه
و بعضها سنه تسع از آنجا که غیور بود و شکی را مسخر ساختند و درویش محمد بن حسن سلطان اشکی را
که از پرتو دولت روزافزون اقتدار ارکام یافته بر روس خان ملقب گشته بعضی اوقات اولت عصاره
سبب جمیره اعیانی نواب کامیاب داشت و آن دولت بجوق آن مهد علیا بر طرف شده بود
و او دیگر را آثار مخالفت بظهور پیوسته بعد از فرار بر قلعه کل کوه رستم که بر قله کوه البرز ساخته بود
گوسفند میر علی شاملو و اوزاق جرید که ملازم جرداب سلطان شاملو بود گرفته بقتل آورده سر
بدرگاه جهان پناه رسانید تربیت یافت و هم درین سال ایلچی پادشاه فرنگ از راه هرموز آمده
تحف و هدایای نفیسه آورده بزودی رخصت انصراف یافته از همان راه معاودت نمود و هم درین سال
شاه قلی سلطان استاجلو ولد حمزه سلطان فارغ از حکومت مشهد مقدس خراسان [illegible]
امنه و سلامه علی من فیه بر طرف گشته بحکومت [illegible] و سعد معزز شده در عوض او علی سلطان تاتی
اغلی موری چلو ذو القدر مشهد رفت و اراده [illegible] ولی [illegible] آورده [illegible] گرجستان [illegible] نموده
و دیگر ولایات و قلاقات معتبره آنجا مفتوح و مسخر گشت و چون در میان بعضی از مردم از دو
طایفه پیدا شده بود حسب الامر همایون [illegible] افواج [illegible] دفع آن بلیه از عساکر
منصوره نمودند و قشلاق در اغاج ایشان شد و دین محمد اوزبک خوارزم قتل محمد را که یکی از بهادران
نامی آن طایفه بود همراه قاضی عطاء الله رازی الحسنی که نزد او از جانب نواب کامیاب بنصیحت رفته
بود آمده بعد از نوازشهای شاهانه رخصت انصراف یافت و در وقتی که سبزوار رسیده بود
خبر فوت دین محمد و رسید توهم بخود راه داده از همانجا فرار کرده بجره میرزا رفت و در [illegible]
بعضها سنه تسع و خمسین و تسعمایه و بعضها سنه ستین نواب کامیاب اشرف اقدس
اعلی نامه بر گوشمال اسکندر پاشا غلام که دران سال حکومت ارزن الروم داشت و کتابات
گستاخانه تهدید آمیز با امرای سرحدی نوشت و مع هذا المعنی بر داد ایلی گرجستان که بعضی از

بوی نوکران قزلباش حسب الحکم [illegible] دران حدود [illegible] حفظ ثغور مشغول بودند ریخته برده جمعی را
کشته بود سفر اخلاط را جیش میکرد و فتح نموده شهر رمضان اخلاط را مضرب خیام نصرت فرجام ساختند
و قلعه نشینان آنجا [illegible] در میان [illegible] استحکام داده بودند رجاله اردو بازار معسکر همایون تنگ آورده
ابتدا جنگ کردند بنابرین غازیان ظفر فرجام بجانب آنجا [illegible] در آمده مبارک روزی با انکه توپ و تفنگ سلسله
شاهی بدان سفر همراه نبود و آن در روم همه اسباب حاضر داشتند شهر مسخر گشته کار بر اهل قلعه تنگ شد
و صدای الامان الامان از درون قلعه بفلک اطلس رسید شفقت و مرحمت شاهی شامل حال اهل قلعه شد
[illegible] بیک قورچی باشی و قورچیان عظام را امر نمودند که بر در قلعه ایستاده نگذارند که هیچ آفریده از [illegible]
نصرت ماثر مزاحم [illegible] اهل قلعه بود تا ایشان با زن و بچه و مال و دواب و غله و اجناس و اسباب
خود بیرون آمده هر جا خواهند روند و شمول این مرحمتی از هیچ کس در هیچ زمان مسموع و مشاهد نگشته و بعد از
آنجا بر قلعه ارجیش که بر لب آب [illegible] تر و مستحکم تر از اخلاط بود رفتند و آنجا را عنوة مفتوح نمودند
و جمیع ارکان پسر علی بیک موصلو پسر خال الماس که قورچی باشی وی بود در آنجا بقتل آمد و حصن قلعه [illegible]
مسخر شده و سر قلعه را خراب ساخته بخاک راه برابر کردند و اسمعیل میرزا که با بعضی امرا بر سر اسکندر
پاشا حاکم ارزن الروم رفته بودند با او جنگ سلطانی کرده او را شکست دادند و لشکر [illegible]
و ادبار انچه از بقیة السیف که گریخته در درون حصار رفت و اسمعیل میرزا با امرا سالما غانما مظفر و منصور بدرگاه
جهان پناه آمدند و از لشکر ایشان کم کسی بود که سری یا اسیری [illegible] از مخالفان نداشت [illegible]
اسب با زین طلا یا نقره و کمر شمشیر و کمر خنجر طلا و نقره و اسلحه نفیسه که از آن مرکب بدست لشکر قزلباش
در آمده و از معتبران رومیه جمعی بسیار مثل [illegible] صاحب سنجق ذو القدر گرفتار شده [illegible]
[illegible] با خود دوست کردند و آن زمستان دران سفر بسر شد و چون نزدیک بود ز
شد معاودت بجانب اردوی کردند و نوروز او در حمل بعضها سنه ستین و تسعمایه و بعضها سنه احدی و ستین
در [illegible] می بودند و اکراد آن سرحد را که پا از حد بیرون نهاده بودند سزا و جزا دادند و چون خواندکار
صحبت [illegible] دیده در مقام صلح در آمده خاصکی سلطان [illegible] کتابات بجواب شاهزاده سلطان

همشیره اعیانی شاه دین پناه که بغایت الغایت نزد شاه دین پناه معزز بود فرستادند و رستم پاشا که
وزیر اعظم و داماد خواندکار بود کتابات بامرا اعظام نوشته استدعای صلح نمودند نواب کامیاب اعلی
بنابر انکه ملاحظه فرمایند که در واقع مخالفان ترک خلاف نموده در مقام صلح هستند و این تحفان اعتباری دارد
باشد میر شمس الدین علی الحسینی الدیلمجانی ولد سید معصوم را که از سادات معتبر عراق عجم بود و در ان ایام بمنصب
الهام بیان صاحب قران بشمس الفلک الفلوه سرافراز بود بسفارت بر انجا فرستادند و از دولت
معلی مقرر انکه در اوایل بهار بجوانب ایشان آورده و اعرف احوال طی شده بود و آنچه ان ملاقات
نموده تا ... واقع شد و در ان سفر قلاع بسیار از گرجستان مفتوح گشت السعادت
بقشلاق نخجوان نزول نمودند قاضی جهان الحسنی که مدتها وزیر اعظم بود و بعد از ان استعفا کرده در قزوین
منزوی گشته بود و درین سال بواسطه عرض بعضی مهمات احرام طوف درگاه فلک اشتباه بسته
ساخت و رخصت انصراف یافت در حین معاودت بمقام زنجان وفات یافت و در روم چون رستم
پاشا وزیر اعظم از سلطان مصطفی پسر سلطان سلیمان خایف بود و مکری اندیشه کرده خواندکار را بقصد
او اغوا کرد و سلطان مصطفی را بکشتند مکر رستم تاریخ آن قضیه بود و چون متعاقب آن سلطان
محمد پسرش هم مقتول گشت رستم مکرر تاریخ این شد و در بارس سل بعضها سنه احدی و ستین
وتسعمایه و بعضها سنه اثنی خبر توجه خواندکار با آذربایجان در یورت قشلاق رسید و قشلاق او
در حلب شاهان خبر بود و لاجرم خاطر اشرف متوجه انتظام احوال عساکر نصرت مآل گشته کار بسیار نها
فرمودند تا در پنجشنبه بیست و ششم رجب رایات نصرت آیات بجانب بار جایی نهضت فرمودند و در اواخر شعبان
خواندکار به نخجوان آمده و بعد از دو روز که بیست و هشتم شهر مذکور بود مراجعت کرد و ملازم اولامه را فرستاده
بود که مکرر سلسله صلح شود و نواب کامیاب قبول نفرمودند که بنحو اولامه سابق صلح نمیکنم اگر از
جانب ایشان معتبر کسی در مقام مصالحه آید مضایقه نیست و نواب کامیاب که در مقام تعاقب اردوی
و خراب کردن اردو و الکای ایشان بودند فی الجمله تخفیفی دادند و نیز ماه رمضان نوشیدند و نواب عزت
مانع نمود داشته دیار روم نرفته بودند و بگرجستان متوجه شده و فرقه فرموده عساکر منصور تاخت

و تاراج

و تاراج و اسر و بار کوه مشغول داشتند تا رمضان گذشت و درین وقت خواندکار در ارزن الروم بود
ملازم عیسی بیک الله لو نزد خان کرجی که دو دکان معلی نموده اند و مساعدت کرجی بدرگاه آمده از زبان ایشان
عرض کرد که ایاز پاشا تنها در قلعه انلی نشسته و خواندکار در ارزن الروم است بنابرین از نواحی قطور کی
شاملی خلیفه مهردار و شاهقلی بیک بن امیر خان و ادهم بیک بعلو ولد ابو سلطان و باد کار محمد بیک تکلو
بسرزاده امیر خان موصلو را با بعضی امرا و اولنی چهار کس بر سر ایاز پاشا فرستاده و دلو قورقور تفنگ
و وزرا کرجی را غرچی ایشان ساختند امیر خان پسر محمد بیک کور باد و بیست کس از دست جیب قراول
شده بود که چون از قلعه کام جهد وسکه کس مراد خبر دار باشند از قلعه استقبال جنگ نمی دو چار شوند
چون لشکر بر ایشان شکسته او را اتوه گرفته نزد امرا آورده برود مستان بیک گفت که تمامی لشکر سوی
خواندکار را نظمی آورده اند و خواندکار نیز از عقب می آید امرا از راه برگشته اتباع او بگرجستان آمده مستان بیک
همین سخن بعرض رسانید و چون از جانب پاشایان روم در باب اصلاح ذات البین مکرر احکایات محمد علیها
بمیان آمده بود نواب اعلی از خون مستان بیک گذشته شاهقلی آقا قورچی قاجار را با اتفاق او نزد
خواندکار فرستادند و از انجا بصوب الکای لواحاد تشریف برده بتخرا مشغول فرمودند و درین غره
جوانی سی هزار اسیر از صغیر و کبیر جبت غازیان در آمده و آن زمستان در انجا بسر رفت و در اواخر
ماج اران تشریف آورده در بردع نزول اجلال فرمودند و فرخزاد بیک ایشک آقاسی که از صوفیان قراداغی
منذری این سلسله علیه صفویه است بالحکای وغیره یکسال مصالحه بود نشست و بعد از وی آقا جنا الرزاد القدر
که همچنین از صوفیان قدیم است بشروان شد و درین سال قایم نام شروانی از احفاد و سلاطین آنجا
که در اردوی خواندکار می بود حسب الحکم لوا ازاده گفته با پانصد نفر تفنگچی ینکچری چراغها و توپها رفته
متوجه شروان گشته بموجب حکم خواندکار لشکر تلق و قیاق را بخود ملحق ساخته بجهت تسخیر شروان
در آمد عبدالله خان استاجلو با وجود آنکه پانصد نفر از ملازمان امداد ارجو با اتفاق بی تش خان حسب
الحکم مطلع بسیار بنجوان فرستاده بود با بقیه لشکر خود و ابراهیم بیک شاملو مشهور بکچه حسین بیک
قاجار که امرای شروان بود خبر قاسم را استقبال نمودند و در نکم طبرسران ملاقات فریقین واقع شده

چون لشکر قاسم اضعاف مضاعف لشکر خان بود خان آخر روز تا شب جنگی بصرفه کرده شب کوچ نموده
متوجه شماخی شد قاسم تعاقب ایشان نمود خان بدربند بیقرار در آمد و در آنجا جمیع مردم شروان بر سر او جمع
و مواری بیست هزار سوار و پیاده بهم رسید و مابین جیقرد و گلستان ملاقات با خصم کرده کاری از پیش
نتوانست برد باز بدو خانه شماخی عود کرد و قاسم و لشکرش ها خود را فتح داده بجانب قبلی برای قلعه گلستان
فرود آمده و خان را غرق خود را که در سار[illegible] بود کوچانیده هر شب اردوی خود را طی ساخت لشکر قاسم صباح
که مشاهده اردوی خان کردند تصور کردند که لشکری مدد بکومک خان رسیده آبی بر آتش ایشان خورد
و همان روز خان سوار گشته روی بر ایشان نهاده دمار از روزگار ایشان بر آورد و سواری هزار کس از
لشکر قاسم کشته شد و قاسم از آن معرکه جان بتک پا بیرون برد و غوغای مخالفان شروانیه بالکلیه فرو
نشست و از سر سپاهیان شروان در میدان شماخی مناری ساختند و این خبر بنواب کامیاب رسید و موجب
خوشحالی اولیای دولت قاهره گشت و در توشقان ییل بعضها سنه اثنی و ستین و تسعمایه و بعضها
سنه ثلث موکب همایون از یورت قشلاق بدار السلطنه تبریز در حرکت آمده و خبر شادی بهجت اثر فتح
نعمت الهی زیب ماجنه شاهزاده گیتی ستان اسمعیل میرزا خطبه طوبی که چشم جهان مثل آن از هیچ قران ندیده
و گوش جهانیان شبیه آن از هیچ زبان نشنیده نمودند و بعد از طوی مذکور بییلاق دار السلطنه قزوین
تشریف بردند و در قزوین خبر رسید که ابراهیم خان حاکم شیراز چشم امیر غیاث الدین [illegible] جهرمی کلانتر شیراز
کور کرده بنابر محض عدالت قهرمان قهر باخذ و قید ابراهیم خان و نوکران او که این قباحت باصواب
ایشان کرده بود فرمان داده شاهرخ بیگ تاتی اغلی پسر علی سلطان ذو القدر جلو دو القدر حین خدمت
روانه شیراز شد و حکومت شیراز به علی سلطان مذکور قرار یافت و شاهرخ بیگ حسب الحکم بشیراز رفته
ابراهیم خان را زنجیر بر گردن نهاد و قورچیان دیگر که تحصیلدار طلا با نش بودند همچنین هر یک سیاقی خود را
گرفتند و شاهرخ بیگ حکومت شیراز مکرر [illegible] از مشهد مقدس بشیراز آمد و حکومت مشهد
حسب الحکم بسلطان ابراهیم میرزا ابن بهرام میرزا قرار یافت و در لوی ییل بعضها سنه
ثلث و ستین و تسعمایه و بعضها سنه اربع دارایی هراة با اسمعیل میرزا قرار یافته للکی او

محمد خان

بمحمد خان شرف الدین اغلی تکلو حاکم آنجا مفوض شد و علی سلطان شرف الدین تکلو که در پایه سریر اعلی
بود همراه او روان شد مقرر آنکه شاهزاده عالم و عالمیان سلطان محمد میرزا از هراة بدرگاه عالم پناه
آید و در سه شنبه سادس ربیع الثانی روانه شدند و در سه شنبه بیست و ششم جمادی الاول بهراة رسیدند
و نواب سلطان محمد میرزا در چهارم شعبان از هراة باتفاق علی سلطان مذکور بیرون آمده در
اواخر شوال بدرگاه معلی رسیدند و رایات جلال ییلاق در بادوک و از آنجا بچوقلو و از آنجا بساوغ بلاغ
نزول نمودند و در آنجا مشخص شد که علی سلطان مذکور ماده فتنه گشته بعضی امور که لایق دولت نبود
اظهار نمود و هنوز در مقام نفاق است امر جهان مطاع بقتلش در زیر سایبان امرا که نشسته بود
بضرب لنگر کوب قورچیان رستم دل اسفندیار [illegible] گذشته پامال حوادث شد و در شهر
ذی الحجه ولادة با سعادة شاهزاده دین پناه جمشید جاه قرة العین مهر و ماه سلطان حیدر میرزا
بطالع سعد و بخت فیروز روی نمود. ابداً ظل اقباله و للکی او بمعصوم بیگ صفوی مفوض گشت و هم درین
سال سلطان ابراهیم میرزا ابن بهرام میرزا ایالت مشهد مقدس یافته در پنجشنبه غره ربیع الثانی
مذکور متوجه شد و درین سال امرا و اعیان و سایر عساکر منصوره بجرد با دولت توبه مشرف شدند و درین
سال میر شمس الدین اسد الله شوشتری صدر مشهور شاه میر که بواسطه کبر سن و ضعف در دار السلطنه تبریز
اقامت فرموده پسرش میر سید علی بنیابت پدر صدارت یافت و نعش او را بمشهد مقدس رضوی
بردند و تاریخ آن را چنین بخاطر شکسته رسید   تاریخ وفات صدر فرخنده صفات   از نبی و مصطفی علیه الصلوة
باشد سه صد و مرتبه آحادش   ضعف شش عشرات در جمع این هر دو آیات   در ییلان ییل بعضها سنه
اربع و ستین و تسعمایه و بعضها سنه خمس باز حکومت هراة بنواب سلطان محمد میرزا مفوض
گشته اسمعیل میرزا را بدرگاه طلب نمودند و کوک بیگ افشار قورچی باشی از قزوین روز شنبه نهم
صفر بدین مهم در رفته در اندک روزی بهراة رسیده نواب سلطان محمد میرزا با محمد خان پسر دولت
اسمعیل میرزا را بتاریخ بیست و هفتم جمادی الاول از هراة بیرون آورده در مصلی آنجا نزول کرده و در د
پنجم جمادی الثانی از آنجا روان گشته کوچ بر کوچ از راه طبس بیزد و از آنجا بساوه آمد و معصوم بیگ صفوی که

اعتماد الدوله بود و میر جلال الدین معصوم بن خواجه خان احمد بن خواجه محمد بن سلطان [illegible] الصفوی
اردبیلی اعلام شاه دین پناه حسب الحکم مطالع استقبال بود و اسمعیل میرزا را به آذربایجان برده در قلعه
قهقهه یافت بن اعمال خان شکین محفوظ ساخت و موجب حکم واجب الاذعان حسین بیگ
استاجلو برادر حسین بیگ یوزباشی و چند نفر قورچی هم از قوم استاجلو بمحافظت او مقرر گشتند و بعضی مردم
بدرگاه معلی آمده و درین سال جمعی از اعیان بسبب [illegible] افساد و مخالفت بیاسا رسیدند و بعضی بقلعه‌ها
محبوس گشتند بعضی بقلع چشم و انواع عقوبات معاقب شدند شاهرخ بیگ [illegible] اغلی ذوالقدر و
ابراهیم یوزباشی توزغلو ذوالقدر مشهور بکچوک یوزباشی و بعضی امیرزادگان و قورچیان [illegible] شمل اسفندیار بیگ
بن قاسم بیگ و حاجی بیگ و قرابیک قورغلو برادرانش و سلیمان بیگ قلیچ اغلی بابت که درجه
امارت و امیرآخوری داشت با برادرش حسن بیگ که یوزباشی قورچیان بابت بود و جمعی دیگر که
تفصیل آن طولی دارد و هم درین سال قاضی محمد بن قاضی مسافر کرد که در تبریز استیلا یافته بود و حیدر بیگ
بن استاد شیخی توپچی که از معتمدان السلطنه القاسی بود و مع هذا با قاضی محمد مسافری در تبریز یار بود
ملکوک گشته گرفتار شدند و هر دو را در قلعه الموت محبوس ساختند و در آنجا مردند و هم درین سال
در سه شنبه هشتم شوال محمد خان شرف الدین اغلی تکلو حاکم هراة وفات یافته قزاق پسرش
بجای پدر سوم گشته قائم مقام شد و هم درین سال صدارت بمیر تقی الدین محمد بن میر معز الدین محمد نجیب
اصفهانی صدر سابق مفوض گشت و در یوسئیل مطابق خمس و ثمانین و تسعمایه [illegible]
ست اردوی معلی ییلاق خرقان مرنوده امرای عظام بدر خان استاجلو میر دیوان و شاه
قلی خلیفه ذوالقدر مهردار بیساق استراباد مامور گشته در شنبه دوم شعبان از قزوین بیرون رفتند
و سایر امرا چون یادگار محمد بیگ ترخان و حسن بیگ فیج اغلی استاجلو و شاه قلی بیک
چاوشلو برادر یکان شاه وردی که قبل ازین حاکم استراباد بود و مردم اوخلو تیقو ترکمان
برو هجوم کرده بقتل رسانیده بودند و عباس علی بیک برادر سلطان شاملو و رستم خان افشار
و دیگر امرا بایشان پیوسته ابراهیم خان ذوالقدر را که بعد از قید و اخذ وجهی که برو تحمیل شده بود

مجدد وا ایالت و حکومت داعیه بحکومت استراباد فرستاده بودند بر سر ترکمانان اوخلو که مقدم
ایشان آبا تاقال کچل شاه وردی بود رفتند و آن طایفه باتفاق ابا و ترکمانان کچل اترک در آمدند
امرا از عقب ایشان ایلغار بردند و در آن شب ایلغار در اثنای راه شاه قلی خلیفه مهردار [illegible]
طاری گشته بجوار [illegible] در گذشت و کان ذلک فی لیله الثلثا ثامن عشر رمضان و امرای دیگر بعد ازین
واقعه بکنار آب رانده چون اثری از ایشان نیافتند برگشتند و ارات شاه علی سلطان اوزبک
برادر دین محمد بعد در ترکمانان رسید با آنکه نواب کامیاب احکام تقدغن تمام بامرا نوشته بودند
که اگر علی سلطان بیاید جنگ نکنند و کیفیت بعرض رسانند امرا از آن ذاهل گشته غرور [illegible]
دست سپیده و جهات مجموعی از آب جرجان عبور نموده بر ایشان هجوم بردند ایشان از غایت
عجز خندقی برده در مخیم خود کنده چپری کشیده سپاهی راست کرده بودند و در عقب آن تفنگچیان نشانیده
امرا بی‌تحاشی جنگ کرده شکستی عظیم یافتند ابراهیم خان و رستم خان و شاه قلی بیک چاوشلو کشته
میشوند و بدر خان و یادگار محمد بیگ و عباس علی بیک دستگیر میشوند و باقی منهزم میشوند و وقوع
هذا فی یوم الاحد حادی عشر شوال آخر الامر جمعی که دستگیر شده بودند تعظیم کرده نگاه داشتند
و در خور رتبه هر یک طی کرده بسلامت رها کردند و ایشان بدرگاه جهان پناه آمدند و ابراهیم بدیوان
اغلی حاجی ویس بیگ ملک اغلی بابت با لشکر بابت بداروغگی استراباد رفت و در شب
پنجشنبه ششم جمادی الثانی خمس و ثمانین و تسعمایه خواجه محمد مظفر بتکچی و ملازمانش فرصت یافته برسر
آبا ترکمان رفته او را بقتل آورده [illegible] در قشلاق قزوین از جمعیت [illegible] شهر مذکور بدرگاه عالم
پناه آورده و فتنه آبا برطرف شد و هم درین سال شیخ زین الدین جبل عاملی که اکثر علمای [illegible]
اذعان باجتهادش کرده بودند رومیان در حرم مکه گرفته باستنبول بردند و در پنجشنبه عشر ثانی
رجب شهید ساختند رحمه الله و هم درین سال نواب همایون بدولت و اقبال روز چهارشنبه
هفدهم ربیع الاول مبارک که طالع سعد از دولتخانه کهنه بدولتخانه مجدد که بر جانب اعلی قزوین
عمارت فرموده بودند تحویل فرمودند و اعیان امرا و صدور و اکابر و اهالی ممالک محروسه

در پایه سریر اعلی حاضر بودند نثارها کردند و این فقیر قصیده‌ای بسلک نظم کشید که مطلع و بعضی
ابیاتش اینست

صبح صادق چون بفیروزی برآمد بر سپهر   گشت دولتخانه مشرق از نور [illegible]
روز مولودی بود و خسرو طالعی   کرد آیین ولادت تازه خورشید منیر
شادمان شد مادر ایام از مولود مهر   وچه مولودی که در یکروز شد آفاق گیر
در چنین روز مبارک با هزاران فرخی   شد بدولتخانه نوخسرو روشن ضمیر

و بآیین دعا این دو بیت نیز نظم شده

تا جهان از روز مولودی گیرد شرف   تا دهد عید غدیر آرایش تاج و سریر
روز مولودی بادت مبارک زانکه هست   دولت انگیخته از دولت روز غدیر

در تحویل بعضها سنه ست و ستین و تسعمایه و بعضها سبع او دو روز بعد از نوروز شب
سیلی بشهر قزوین آمده قریب ده هزار خانه ویران کرد و اموال بی نهایت از شهری
و لشکری تلف شد و در این سال [illegible] بوده‌اند و از تجار و مرد دین بمجموعی شده که
سلطان بایزید پسر خواندکار روم [illegible] لشکر جمع میکند که با برادرش سلطان سلیم جنگ کند
در این اثنا ملازم یادگار بیک پازوکی [illegible] لشکر و [illegible] بدرگاه آمده [illegible]
[illegible] که بعد از واقعه وی ملازم سلطان بایزید شده بودند آورد و ایشان گفتند که میان
سلطان بایزید و سلطان سلیم در قونیه جنگ شد و سلطان بایزید شکست یافت و [illegible]
[illegible] بدین صوب فرستاد تا بعرض نواب شاه دین پناه رسانیم که [illegible]
و [illegible] قرمان [illegible] برای او بفرستند که چون [illegible] یکی را ده عوض دهیم نواب
کامیاب ازین سخن نهایت کار و بار سلطان بایزید را دانست چه بی سابقه موثقی در اثنا
مصالحه که میان دو پادشاه واقع شود این مرحله پیش گرفتن از عقل بغایت دور است [illegible]
[illegible] قدغن فرموده آن دو کس را حسن بیک یوزباشی [illegible]
مذکور خبر فرستاد که خیمه چند [illegible] نزد آمده و مقارن این حال ملازم شاه علی سلطان

استاجلو حاکم چخور سعد با علی آقا چاوش باشی سلطان بایزید نزد نواب کامیاب آمد [illegible]
نگاه داشتی او خواهند کرد یا نه چون دو روز بدین گذشت خبر رسید که پاشایان روم
بر سر سلطان بایزید ریختند و او شکست یافت و با چهار پسر و لشکری شکسته بچخور سعد نزد
شاه علی سلطان استاجلو آمد و بمصلحت آقا ملا وزیر قزوین و شمس الدین دیلجانی ایلچی
[illegible] آقا [illegible] را با نقود و خلع و یراق فرستادند و او را به تبریز آوردند و جهت رفع بیم
حسن بیک یوزباشی را با چند هزار زر نقد و اثواب و یراق نزد او فرستادند پیغام
دادند که خاطر آسوده دارد که قسم یاد کرده‌ام که او را و فرزندان او را بخواندکار ندهیم و نزد
علی آقا چاوش باشی نیز بدین اسلوب قسم یاد فرمودند و علی آقا با حسن بیک نزد او رفته
او را در تبریز ضیافتها کردند و از آنجا تا قزوین منزل بمنزل ضیافتها کرده [illegible]
[illegible] و در تبریز پیغام بنواب کامیاب فرستاد که بدین صوب تشریف آورده [illegible]
شویم و بالکلیه خواندکار روم که خواندکار [illegible] لشکریان او با من زبان یکی دارند
نواب کامیاب جواب فرمودند که حالا او بقزوین آید تا [illegible] بعد از آن هر چه صلاح باشد
عمل رود و درین [illegible] سنان بیک ایلچی از جانب خواندکار آمد و [illegible] آقا از جانب
سلطان سلیم آمد که سلطان بایزید را عزت باید داشت و توقعی باید نمود که صلح [illegible]
[illegible] بر طرف شود نواب کامیاب فرمودند که حالیا سلطان بایزید بحضور رسد بعد از آن هر چه
مصلحت باشد عمل خواهد رفت القصه روز چهارشنبه بیست و یکم محرم سنه سبع و ستین و تسعمایه
سلطان بایزید بشهر قزوین آمده در میدان جعفرآباد که بجهت [illegible] بپابوس همایون رسید
چنانکه درین قطعه نظم آمده

چو سلطان بایزید قیصر روم   سوی ملک عراق آمد بتعجیل
زپابوس شهنشاه جمجاه   بفرق فرقدان افراخت اکلیل
گر از تاریخ سال و ماه پرسند   بگو شهر محرم بود [illegible]

و نواب کامیاب با او [illegible] ملاقات فرموده تعظیمات [illegible]
فرموده صحیح اکرموا الضیف [illegible] نشسته [illegible] فرمودند و از نصیحت و موعظه

تقدیم نمود و کتابات مشتمل بر درخواست کمک آورده بود که از نوشته علی آقا اوغلی قلعه حاجی دار که
از قورچیان معتبر بود فرستاده بودند و همچنین کتابتی دیگر مشتمل بر اصلاح ذات البین مصحوب ایلچی آقا مهتاب
ذو القدر سلطان سلیمان روان داشتند و در رعایت و اعانت سلطان بایزید کوشیده
تا بیست هزار تومان به وانعام و احسان فرمودند و مجملی ازین حکایت در کتاب جنات عدن نظم الله
آقایان و اعیان لشکرش را بعد از نوازشهای گوناگون بگیلان و مازندران و هرات و قندهار
و سیستان و مشهد و شیراز و کرمان روان داشتند تا ایشان را در آنجاها سلاطین و حکام
رعایتها کرده حسب المدعا روانی سازند و برای سلطان بایزید نیز بیلاکات فرستند و او را در
دولتخانه قدیم فرود آوردند و بدانچه لایق عظمای سلاطین بود اقدام فرمودند در خلال این احوال
بموجب وسوسه مفسدان رفیق او چون دلو قدو خداستان میرآخور از طریق صواب برگشته
خیال تخلف از موکب همایون در خاطر گذرانیده قرار داد که با پنج شش هزار سوار بطریق یکه تاز
برقرار رفته میگریزیم و خود را بیابان یقه ترکمان استرآباد می اندازیم و از آنجا بکشتی نشسته باغوجه
میرویم و بیابان حاجی ترخان و قران در آمده بپادشاه اروس کس فرستاده میگوییم که دشمن خواندگار
و از روم دور افتاده در بلاد چرکس نشسته چرکس و نقایی و قرم را ملازم میسازیم و با کافر خواندگار
می تازیم چند انکه روم را اجرا اقرابدست آوریم قرا اغورلو و مصطفی نشانچی و محمود چرکس این حکایت را
بوسیله حسن بیک مینباشی بعرض اشرف جانشینه سلطان بایزید از بعضی واقف گشته ایشان را
بگشت عرب محمد ایشک آقاسی او از مازندران آمده بود و در باغ سعادت آباد ضیافت سلطان بایزید
میکردند در اثنای ضیافت ایمای مخالفت سلطان بایزید کرده نواب کامیاب را مطلع ساخت
سلطان بایزید بر بعضی نیز واقف شده عرب محمد را نیز بکشت تا انکه علی آقا سلکیان باشی
و قدو خدا و بعرض رسانیدند که کار از آن گذشته داد و فردا شب فرار مینمایند لاجرم نواب کامیاب
او را از خود طلب فرموده صباح جمعه بیست و دوم رجب ایام بهار بیچین ئیل بعضها سنه
تسع و ستین و تسعمائه وبعضها سنه ثمان او را بالتمام گرفتند و اکثر مفسدان را چون الله

پاشاه

پاشاه و فرخ بیک و شاهن میرآخور و عیسی چاشنیگیر و خواجه عنبر را کشتند و این بنده قصیده که
مطلعش این بود بنظم آورده بسمع اشرف اقدس رسانید شعر

تا آدمی بلطف چه حاصل کند پروری | با آدمی بجای خودست آدمیگری
و در اواخر قصیده گفته شده
شاها بجای خویشتن این کار کرده | دولت ز تست گر همه در عقل برتری
آن کار کرده که بجان تا روز حشر | طبع سلیم یکنت و هیچ گستری

اورخان پسر بزرگش را حسن بیک یوزباشی و سلطان محمود پسر کوچکترش را معصوم بیک صفوی
و سلطان محمد پسر دیگرش را سوندوک بیک قورچی باشی و سلطان عبدالله پسر چهارمش را امیر
سید شریف باقی سپردند و خود را در درون دولتخانه حفظ نموده قورچیان غلامان شداد
برو گماشتند در اواسط سال مزاج اشرف اعلی را انحرافی بهم رسید بحمد الله که بصحت
مبدل گشت و در روز سه شنبه پانزدهم جمادی الاول عیسی خان پسر لوند خان حاکم گرجستان
اعلان کلمه اسلام کرده منظور نظر کیمیا اثر شد قاضی عطا حسنی رازی این مصراع برای تاریخ گفت
عیسی لوند شد مسلمان از صدق   حسین بیک چاوشلو استاجلو قورچی بزرگان
درین سال بروز دوشنبه هفدهم ذی حجه وفات یافت و در تخاقوی ئیل بعضها سنه ثمان و ستین
و تسعمائه وبعضها سنه تسع ایلچیان خواندگار مقدمشان علی پاشا حاکم مرعش و حسن
آقا قاپوچی باشی با متعلقان تقرب در سه شنبه بیست و دوم رجب بقزوین آمدند و در پنجشنبه
بیست و ششم بشرف بساط بوسی رسیدند و تحف و تنسوقات و بیلاکات از مرصع آلات
چون کمر و شمشیر و دیگر خود مکلل بجواهر قیمتی که هر یک قطعه در محل اقلیمی بود و اقمشه نفیسه روم و فرنگ
و چند تقوز اسب بروکه خواندگار اتحاف نموده بود گذرانیدند و نواب اعلی بعد از رعایتها
و عنایتها ایشان جعفر بیگ کنگرلو استاجلو را که در سلک امرا منتظم بود به ایلچیگری
مقرر داشت و همراه ایشان بروم روان فرمود و در پانزدهم شعبان گرگین پسر لوند خان

که خیال باطل در سر داشت باشا موردی سلطان زیاد اغلی قاجار حاکم گنجه جنگ کرده کشته شد در وقتی که
ایلچیان روم حاضر بودند سر او را [illegible] از ناوداق گرجی که اسیر گشته بودند بمقر اشرف آوردند
و هم درین سال رستم پاشا وزیر اعظم خواندکار که داماد وی بود باجل طبیعی درگذشت و در شب
سه‌شنبه ششم ربیع الثانی حسن بیک یوزباشی استاجلو وفات یافت و در بیست و سیوم ذی‌حجه
سید محمد جبل عاملی بشفاعت عسکر بیمایون برحمت حق پیوست و در بیست و نهم ذی‌حجه خواجه قاسم
نطنزی مستوفی الممالک بجوار مغفرت مقرون گشت و این قطعه در باب او گفته شد

مستوفی زمانه سراج الوزرا کو | کامروز نیز اخت بدولت قدر و قامت
چون دانه مگر زیر زمین رفت که فردا | سر برزند از خاک بصحرای قیامت
[illegible] ازین تاریخ وفاتش | گفتا که گذشت دین جهان باد سلامت

جای میر غیاث الدین محمود پسر میر صدر الدین محمد مشهور بمیرک مستوفی شهرستانی اصفهانی
مفوض گشت و در ثامن محرم سنه تسع خواجه سعد الدین مسعود مشهور بخواجگی بیک نویسنده لشکر
وفات یافت [illegible] تاریخ وفات او یافته بودند بعد از آن میرزا اشرف جهان ولد قاضی
جهان حسنی که بفضیلت و کمال بلاغت بی‌بدل بود رحلت کرد نواب کامیاب بعضی اوقات
شکارهای میل جانب طارم و خرزویل فرمودند و بعد از عود بقزوین قشلاق فرمودند
و شاهزاده سلطانم در شب چهارشنبه چهارم جمادی الثانی کریم عزم بهشت برین فرمود علیها
روان فرمودند و این قطعه در آن وقت بر زبان فقیر جاری شد

چو مهد حضرت بلقیس عهد گشت روان | بسان تخت سلیمان که شد بر باد
یقین شد این که روان گشته مهد علیاش | بسوی روضه رضوان ازین خراب آباد
ز پیر عقل نمودم سوال تاریخش | بگفت دولت شاه زمانه باقی باد

نعش آنحضرت را صدارت پناه میر تقی الدین محمد و مولانا عماد الدین علی شریف استرابادی
مجتهد الفقرا والمجتهدین که معلم آن علیا حضرت بود و ابو العلی بیک امیر ذو القدر [illegible]

۹

حرم مدینة المؤمنین قم بردند در جوار حضرت معصومه مسمی فاطمه بنت الامام موسی بن جعفر الکاظم علیهما شدند
و علی آبائهما السلام دفن کردند و این قطعه معلوم میشود که از مقربان و امرا و علما در وقت [illegible]
بین که در عوض [illegible] اندرون [illegible] خواجگی بیک و قاضی مرحوم آن [illegible]
رفت سید بیک کمونه [illegible] که بود [illegible] دولت و داد رفت شاه طهماسب [illegible] قهر سلطان [illegible]
بعد از و رفت میر قاضی [illegible] بحر فضل [illegible] بعد از آن [illegible]
بعد از و رفت قورچی باشی [illegible] بعد تاریخ فوت آن گفتم بجهان [illegible]
و در این سال بقضیها سنه تسع و ستین و تسعمایه و بعضها سبعین میرزا کافی [illegible]
در پنجشنبه بیست و ششم ذی‌قعده وفات یافت و درین سال ولی بیک [illegible] استاجلو که برسالت بروم
رفته بود همراه ایلچیان آنجا چون خسرو پاشا حاکم و [illegible] بیک چاشنیگیر و علی آقا چاوش باشی دو [illegible]
نفر بودند در روز پنجشنبه چهاردهم ذی‌قعده بقزوین رسیده در شب [illegible] در باغ سعادت آباد بپای [illegible]
شدند و کتابتی که خواندکار آورده مشتمل بر عهد و پیمان و پیشکشی که از آن ولایت آورده بودند [illegible]
و سلطان بایزید را با چهار پسر در روز پنجشنبه بیست و یکم ذی‌قعده حسب الامر بوده جوانه [illegible]
کردند و ایشان [illegible] که خواندکار گفته بود سر پنج را بجهت هلاک کرده و این کلمه [illegible]

[illegible] شهادت [illegible] | [illegible] حالی عیان
بایزید و چار تن اولاد او | بر گرفتند از میانه دوستان
۹۶۹ زین سماجوی تاریخش که شد | پنج کم از زمره عثمانیان

و در سلخ شهر مذکور اجساد ایشان را بروم بردند و در بیستم ربیع الثانی داود بیک پسر لواصاب
گرجی [illegible] آمده با فوجی از نادران شرف اسلام دریافتند و او را داود خان [illegible]
بحکومت تفلیس مقرر نمودند و در تنکوز ییل بعضها سنه سبعین و تسعمایه و بعضها سنه
احدی و سبعین نواب کامیاب [illegible] در قزوین تشریف داشتند جعفر بیک [illegible] که برسالت رفته
بود با الیاس بیک ایلچی خواندکار [illegible] آمد چهل راس اسب بود و با [illegible]

[illegible] ظلم و تعدی قزاق بر محمد خان شرف الدین اغلی تکلو
[illegible] بجهت [illegible] بر دفع او شده بود [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] میرزا [illegible] آمده [illegible]
قزاق [illegible] قزاق [illegible] دولت [illegible]
قزاق [illegible] سلطان [illegible] بیک [illegible] مخالفت [illegible]
[illegible] مصطفی بیک [illegible] بیک [illegible]
[illegible]
[illegible] قزاق
[illegible] قزاق [illegible]
[illegible]
جنگ واقع شد شکست بر مصطفی بیک [illegible] مصطفی بیک [illegible]
[illegible]
حسین قلی [illegible] قزاق [illegible] قزاق [illegible]
با حسین [illegible] مصطفی بیک
[illegible]
[illegible] قزاق [illegible]
[illegible] قزاق جنگ [illegible]
از قزاقان کشته شدند [illegible] چون این خبر بقزاق رسید [illegible]
مضطرب گشته [illegible] استسقا مبتلا گشته [illegible]
[illegible] جوانی بود رسیده [illegible]

و حسین قلی برادرش [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] قزاق [illegible]
بقزاق [illegible] متفرق شدند [illegible]
و قزاق [illegible] سلطان محمد میرزا [illegible]
[illegible] سلطان محمد میرزا [illegible] اختیار الدین [illegible]
[illegible] اختیار الدین [illegible] قزاق [illegible]
قزاق [illegible] قزاق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible]

[illegible] | [illegible] نجات
[illegible] قزاق [illegible] | [illegible]
چون [illegible] | تاریخ [illegible]

و چون قزاق [illegible] وفات یافت [illegible]
[illegible] قزاق [illegible]
[illegible] استاجلو [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] میرزا [illegible]
سلطان [illegible] میرزا [illegible]
و شاهزاده [illegible] سلطان محمود میرزا [illegible]
استاجلو حاکم [illegible] مقرر فرمودند [illegible] باجل طبیعی درگذشت [illegible]

و محمل و زین مرصع و پانصد هزار اشرفی قبری که سی هزار تومان رایج حال ایران زمین باشد و بسیاری
از نفایس و تبرکات روم و فرنگ و مصر و یمن در محل خود گذرانیدند و چون عیسی خان بن لوند خان حقوق
نعمت فراموش کرده داعیه فرار داشت در چهارشنبه بیست و هشتم ربیع الثانی سنه مذکوره گرفتار شد
و در پنجشنبه شانزدهم جمادی الاول بقتلگاه الوقتش فرستادند و در سیزدهم رجب میر تقی الدین محمد صدر
اصفهانی از صدارت عزل شد و میر سید علی بن میر شمس الدین اسد الله المرعشی الشوشتری صدر سابق
بشرکت امیر محمد یوسف که از افاضل سادات استراباد بود بجای او صدر شدند و در جمعه هشتم
شعبان حکیم نور الدین محمد بن مولانا کمال الدین حسین بن مولانا رکن الدین مسعود طبیب شیرازی الاصل کاشانی
الموطن که جابر اطبای زمانه او و رکن الدین کازرونی بکاشی معروف بود وفات یافت و چون قبل از
واقعه او در روز دوشنبه بیست و ششم رجب مولانا قطب الدین محمد بغدادی پسر قاضی سلطان علی
که نواب کامیاب او را قاضی علی میخواندند متوفی شد بعضی از دوستان فقیر را ملامت میکردند
که چرا ضبط تاریخ فوت مشاهیر و اعیان نمیکنی این فقیر درین قطعه عذر خواسته گریبان خود خلاص کرد

با جمعی از طریق تعجب مصاحبی | گفت ای بنظم چابک و ای در حساب چست
هر روز میرود ز مشاهیر روزگار | شخصی که بایدش عوض از روزگار جست
چون نیست کالتفات بتاریخ فوت او | کمتر کنی و گنج معانی درست نیست
گفتا که شرف ملک الموت نیستم | تا روزنامه عملش را کنم درست

و در سیچقان ئیل بعضیها سنه احدی و سبعین و تسعمائه و بعضیها سنه اثنی معصوم بیک صفوی را
با بعضی از امرا بمازندران روان داشتند و آخر سلخ محرم سلطان مراد خان حاکم آنجا رفع آن
فرموده آن الکا را بخان مذکور شفقت فرموده امر فرمودند که معصوم بیک و دیگران دخل در مازندران
نکنند و چون پیر محمد خان بن جانی بیک خان اوزبک حاکم بلخ باغوای مفسدان بحوالی مشهد مقدس آمده
بی آنکه خرابی کنند باز گشته بود و تولک بهادر خال خود را بعذرخواهی درگاه جهان پناه فرستاد
و نواب اعلی بعد از مراسم مراحم خسروانه حسین بیک سیاه ول ابن قلیجی اعلی ذو القدر را

223

معجور

مصحوب او نزد موصی الیه فرستادند و درین سال علی سلطان اوزبک و برادرزادهایش از خوارزم بعراق
یورت والی بخراسان آمده باز گشتند و درین سال جنید نقرازو جو و اعیان طایفه اوزبک و ماوراء النهر بعزم حج
بعراق عجم آمده بعنایت و شفقت شاهی محظوظ گشته بحجاز رفتند و سید ابو المکارم ایلچی سلطان محمود حاکم بکر از
الکاء سند و ینجشنبه چهاردهم ذی حجه با پیشکش او بدرگاه آمده و حق ویردی بیک طبرفتی بیک
پروانچی با همراه سید مذکور رساله نزد خان مذکور فرستادند و در شب نوروز پیچی ئیل مهد علیا خانش بیگم
همشیره نواب اعلی که در خانه شاه نعمت الله باقی بود بعالم بقا پیوست و شاه نعمت الله نعش آن عصمت حضرت
را بعتبات عالیات برده از آنجا داعیه داشت که بحج رود و چون از جانب خواندگار رخصت نبود که از آن
بحجاز رود از عتبات بغداد و از بغداد بهمدان آمد و در همدان بیست و یازدهم ذی حجه وفات یافت و هم در
سال شاهوردی سلطان زیاد اغلی قاجار مصاحب که حاکم گنجه و توابع بود وفات یافت ابراهیم بیک پسرش
قایم مقام پدر گردید و بدستور پدر لقب مصاحب اضافه القابش شد و خلیل سلطان پسر بزرگش خود قبل ازین
بسمت ایالت ماخته حاکم استراباد شده بود در اودئیل بعضیها سنه اثنی و سبعین و تسعمائه و بعضیها
سنه ثلث امرای عظام چون معصوم بیک صفوی و برشش مهر ساوین خان و ولی خلیفه شاملو و امیر خان
بن محمدی بیک موصلو و حیدر بیک موصلو ترخان و شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان و ملک الکلام
افشار لله نواب شاهزادگی سلطان محمد میرزا و شاهوردی بیک افشار و نظر بیک استاجلو لله نواب
شاهزادگی سلطان مصطفی میرزا و خلیل بیک سیاه منصور و دیگر امرا که ذکر ایشان اطناب لازم آید
بدفع علی سلطان اوزبک خوارزم مامور بودند چرا که قلعه خبوشان را اوزبکان مذکور بتغلب گرفته
بمیر شهریار که از پیش علی سلطان بود سپرده بودند و او آنجا را باقوام خود داده بود و خود نزد علی سلطان
رفته جمعی از اهالی آنجا بسرداری پهلوان بیک قری کسان شهریار را بعضی بقتل آورده و بعضی را اخراج کرده قلعه را
باسم نواب کامیاب ضبط کرده بودند و علی سلطان لشکر بر آنجا کشیده بود چون از نجوم امرا واقف شد
بگریخت و پهلوان بیک قری بهمین سبب بعنایت خسروانه سرافراز گشته توجه خاطر اشرف بتربیت او تعلق
گرفته درجه امارت یافت و ایغوت بیک چاوشلو استاجلو را بمنصب ایالت داده حکومت قلعه خبوشان

امیر حمزه [illegible] ازروی عبارت منبسط قشونی پدید نمود و هم درین سال آقا کمالی وزیر خراسان
از منصب [illegible] اقا جمالی پرسش که بغایت مقرب الحضرة بود ماخوذ و مقید گشت و بنابر اعمال
قبیحه [illegible] والکتاب فقلنسوه درمیان شهر و بازار قزوین مخصوص گردید و بعد از چند گاه او را بقتل
سیاست رسید و کذلک نجزی المجرمین هر کمالی را زوالی در پی است کس چه داند کمال را کمی است
پوشیده نماند که در اول این سال ماه شعبان شب [illegible] از دوم تا سحر سیر ماه با انجم
چارمین شب ز ماه [illegible] پنجشنبه [illegible] سال هجری ز گردش [illegible] دو فزوده بهشصد و هشتاد
در حمل آفتاب [illegible] ماه در سنبله [illegible] آفتاب از شرف [illegible] ماه از نور در شرف [illegible]
هر دو [illegible] تیر در برج [illegible] گشته ماه با مشتری قرین گشته
[illegible] راس در قوس [illegible] ذنب اندر دو شاخه جوزا
[illegible] نور گیتی فروز رفته ماه [illegible] در ترقی [illegible] دولت شاه
پرتو التفات اعلی حضرت خاتم ائمه المعصومین حجة الله رب العالمین صاحب العصر والزمان ابی القاسم
محمد بن الحسن المهدی خلیفة الرحمن صلوات الله وسلامه علیه وعلی آبائه فی کل حین و آن بر ساحت احوال
شاه پاکیزه خصال افتاد [illegible] دیدار مبارک خود در خواب بر آن حضرت نمود و میان ایشان گفت
و شنودی که [illegible] علیحده [illegible] اتفاق یافته گذشت علی الصباح نواب توفیق ایاب
[illegible] ظل الهی خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و عدله و احسانه
تفاوت ممالک را اصلا و فرعا بهر صیغه و شیوه [illegible] که بود بخشیده [illegible] اخذ آن
حسب الامر صاحب الامر در گذشتند و آن بحسب تخمین سی هزار تومان [illegible] بود و ثواب آن
بچهارده معصوم هدیه فرمودند تقبل الله عن حضرته بحرمة المعصومین و چون این حکایت علیحده بنظم
[illegible] شده در اینجا [illegible] رفت و در [illegible] بعضها سنه ثلث و سبعین و تسعمایه
و بعضها سنه اربع میر سید شریف باقی که بدرجه وزارت رسیده بود در ایام [illegible] وفات
و این فقیر تاریخ وفاتش [illegible] نظم آورد [illegible] که توانند زد دم از [illegible]

رفت سید شریف [illegible] بود مخدوم اهل [illegible] بهر تاریخ فوت او گفتند حیف سید شریف [illegible]
و در یوم السبت عشرین شوال این بنده ضعیف از منصب استیفا [illegible] خاصه [illegible]
معزول گشت [illegible] شوال [illegible] اگر خواهی که تاریخش [illegible]
بیاد آور همین عشرین و شوال درین سال امیر حمزه بیک [illegible] عبدالله خان استاجلو باتفاق [illegible]
سلطان محمود میرزا از شروان بدرگاه معلی آمدند و ولایت شروان به ارس بیک [illegible] معوض شد
و الکای [illegible] شاهزاده [illegible] الله قلی بیک ایجیک اغلی استاجلو مرجوع گشت و [illegible]
معوق ماند و هم درین سال سلطان سلیمان عثمانی خواندگار روم بدار الجزا [illegible] سلطان سلیم
بجایش نشست عثمان نسبی که شد سلیمانش خطاب [illegible] صفت شد [illegible]
یعنی که سلیم بن سلیمان شد شاه تاریخ جلوس عمر بن خطاب [illegible] سال [illegible]
سید عبدالله خان [illegible] را برای شاهزاده کامران جهانبانی ابوالغالب سلطان محمد میرزا
خواستند و در قزوین عشرت قرین طوی کردند و بعد از طوی [illegible] بیک [illegible]
استاجلو [illegible] آن حضرت [illegible] بهراة فرستادند و در یوم الخمیس غره جمادی الاولی [illegible]
از قزوین هجرت نموده صبح دوشنبه [illegible] بدار الارشاد اردبیل آمده در خطیره [illegible]
منوره معطره متبرکه صفیه صفویه [illegible] علو همت بالانوار [illegible]
از [illegible] معتکف گشت و در غره رجب [illegible] و فرزندان [illegible] رسیدند و چون [illegible]
و اعتکاف و انقطاع و تبتل [illegible] دل [illegible]
و بالکلیه بوادی مطالعه علوم [illegible] مباحث [illegible] افتاده اگر [illegible]
[illegible] درین کتاب [illegible] پوشیده نماند که در [illegible] بعضها سنه
اربع و سبعین و تسعمایه و بعضها [illegible] سلطان استاجلو [illegible] سلطان
[illegible] حاکم [illegible] که بامارت دیوان اعلی [illegible] احکام همایون [illegible] سلطان سلیمان
و تهنیت سلطان سلیم بروم رفته [illegible] سلطان سلیم [illegible]

[illegible] بعضها سنه [illegible] و سبعین و تسعمایه و بعضها [illegible] احکام [illegible]
[illegible] در ممالک محروسه [illegible]
[illegible] مطلق اقدام فرمایند [illegible] المنصوص [illegible]
این [illegible] قطعه [illegible] نظم کشیده [illegible] سال شد [illegible]
[illegible] و عظ [illegible] و در این سال خواجه [illegible]
که [illegible] وفات یافت و چون میر فضل الله [illegible]
[illegible] ابن قطب [illegible] تاریخ [illegible] فضل الله [illegible]
میر فضل الله [illegible] زنکه از جان و دل او را دشمن [illegible]
[illegible] گفتم تاریخ [illegible] فضل الله بود
و در ماه شوال این سال [illegible] حضرت [illegible] خانم [illegible] حضرت سلطان [illegible]
[illegible] با اعیان و اهل [illegible] رفته بود
[illegible] اعرام بسته بود [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] محمد جان آقا [illegible]
[illegible] مولانا [illegible]
[illegible] میر حاج [illegible]
[illegible] میر محمد یوسف [illegible]
[illegible] درمیان حاجیان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] هندوستان [illegible] کشتی [illegible]
غرق گشته [illegible] سید محمد یوسف [illegible]
[illegible]

[illegible] در قزوین [illegible] درین سال [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] شاه [illegible]
عالیشان [illegible] نواب [illegible] عالی [illegible] جهان پناه [illegible]
[illegible] درین سال حکومت [illegible]
[illegible] سلطان محمود میرزا [illegible] قلی بیک [illegible]
فرستادند [illegible] خان [illegible]
و خان احمد [illegible] در قزوین [illegible] بعضها سنه [illegible] و سبعین و تسعمایه
و بعضها سنه [illegible] نواب کامیاب [illegible] دار السلطنه
قزوین [illegible] درین سال [illegible]
خلیل سلطان [illegible] استراباد [illegible] شده [illegible]
بعضها سنه [illegible] و سبعین و تسعمایه و بعضها سنه [illegible]
[illegible] نواب کامیاب [illegible]
[illegible] دولت [illegible]
[illegible] این کتاب [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
[illegible] حالات [illegible]
والله اعلم [illegible]

[illegible] سلاطین [illegible] صفویه

در روم و مصر و شام و حجاز و عراق عرب و دیار بکر و موصل
حالاتی که [illegible] دولت شاهان صفویه خلد ملکهم تا حال [illegible]

وعده مهمای لابقه بجای آورد و درین سال چون از خان احمد کارکیا لاهیجانی خلاف وعده بسیار بظهور رسیده بود ذکر حسن قورچی حاجی فقیه لو استاجلو چهار بخه بیک را که از مقربان و محرمان درگاه جهان پناه است جهة نصیحة او بگیلان فرستادند چون مرد دانا بود بعنوان کو بود اورا بنصایح دلپذیر از غدر و مکر بازداشته بدرگاه معلی حوالت نمود اما چون دولت خان مذکور بنهایة رسیده بود
باسیه دل چه سود گفتن وعظ باز با غوای امرای لاهیجی قدم از جاده صواب بیرون نهاد
بولقتلی بیک ایمور ذوالقدر را که بعد از منصب حجابة حرم علیه عالیه بحکومت ایالت یافته بود و شاه قلی بیک اده اغلی موصلو و قورچی ذوالقدر را که کمال قرب در درگاه داشت و جهة الکا بگیلان رفته بودند بقتل آورد غضب شاهی متوجه خان احمد گشته معصوم بیک صفوی با اولادش سید بیک و صدرالدین خان را با جمعی از امرای ذوی الاقتدار و لشکر آذربایجان و عراق و فارس و کوه گیلویه و کرمان تا موازی یکصد و پنجاه هزار سوار و پیاده بتسخیر گیلان لاهیجان فرستادند و رستانی بنیابت بعظیم شد خان احمد تاب مقاومت نیاورده ملک بتصرف امرا داد و با معدودی فرار نمود فرار کوه اشکور بدین معروف بسخته سر رفت متواری شد امرای عظام مذکوره از اطراف آن کوه درآمدند و آن کوه را محصور ساخته همگی همت بگرفتن خان احمد مصروف داشتند تا زمانی که امیر قلی بیک ایجک اوغلی الله شاهزاده سلطان محمود میرزا معلوم کرد که خان در کجاست حسام بن رستم بیک بن بیرام بیک قراماملو را که بلازم شاهزاده بود با جمعیتی بکس شغل آن کوه فرستاد و خود تا مرکاه آن کوه رفاقت کرد حسام بیک با جماعه از وجدا گشته متوجه کوه شد اندر و چون بدان موضع که خان احمد در آنجا بود رسیدند حسام بیک از گرد راه بدرون موضع رفته سر از بر سر خان احمد آمد و او را با خصوصانش و نقدینه که همراه داشت گرفته باتفاق رفقا نزد امیر قلی بیک آورد و باتفاق امرا خان مذکور را بهمان اسلوب که در دست در راه بود بدرگاه جهان پناه بردند و حسام بیک بعلاوه وی این جلادت بدرجه امارت رسید طبل و علم مرحمت شد و حوالله کشت ایالت ایل قراماملو و تعلق گرفت و ظلمه لاهیجی را دفع کرده گیلان بیه پس را بجمشید خان

ل.

بن سلطان محمود خان بن امیره دوباج که تربیت یافتهٔ سلطان نشیمن نواب اعلی است شفقت فرمودند و گیلان بیه پیش داخل حوزهٔ دیوان اعلی شد چون کرد خدای دفع کرکان زرد دفع ظلمه ز لاهیجان کشت هم دفع شد از کوه شر فنا تاریخ فنای ظلمه شد ظلمه
و هم دران ایام در قلعه قهقهه در منزلی که سام میرزا و اولادش می‌بودند بحسب اتفاقی ابوالقاسم بن سلطان احمد و سلطان فرخ ضیع گشته همگی میداشتند زلزله عظیمه پدید آمد و آن منزل بر سر ایشان فرود آمد و مجموع هلاک شدند و این بنده این قطعه برای ضبط تاریخ نظم آورد
تاریخ جهان زد قهقهه کبک فرازی که بود دایما جام عیالتر کف ساقی
چو گفتم چیست حال سام و تاریخ چه میگوئی بگفتا در جوابم دولت طهماسب باقی
و درین سال میر سید علی شوشتری و میر محمد یوسف که بشرکت صدارت داشتند از آن منصب معزول واز آن شرکت خلاص گشته آن منصب با میر غیاث الدین محمد میرمیران بن امیر معز الدین محمد نقیب اصفهانی میرمیرانی و در اوایل بعضها **سنه خمس و سبعین و تسعمایه** و بعضها **سنه** شاه قلی سلطان استاجلو که بروم رفته بود بدرگاه جهان پناه مراجعت کرد و بعد از اندک مدتی در بلده قزوین دعوت اجابت را لبیک اجابت گفت منصب وکالتش بولداد محمدی بیک شفقت شد و معصوم بیک صفوی با دو پسرش که خان احمد میرزا مشهور بخان میرزا که از سلک علما بود و دیگری خواجه نعمت معروف بخواجه بیک میرزا و اهل حیثیان باتفاق میر محمد یوسف صدر معزول و بشارت بیک داروغه دفترخانه و لد عبدالرحمن بیک موصلو و دیگر معارف مرخص گشته بعزیمت حج روان شدند چون به دیار روم درآمدند سلطان سلیم تعظیمات بی نهایت ایشان بجای آورده رعایتها نمودند و در اواخر این سال شاهزاده عالمیان حیدر میرزا سلطان ابراهیم میرزا نواب کامیاب جمشید خان حاکم گیلان بیه پس داده امیره خان موصلو مهر ابراهیم خان سابق که لله آن شاهزاده بود او را بگیلان برده بجمشید خان سپرد و تکلفات بجا آورده از آنجا بسلامت و اصل و عاید با میره خان گشت و امیره خان بدرگاه معلی معاودت نمود و ازان جهت این خجسته الکا در تحت

آنست که در روم که گفتیم سلطان بایزید بن سلطان محمد عثمانی در سنه ست و ثمانین و ثمانمائه پادشاه
بود و جم سلطان برادرش را شکست و ولایات بیش از پیش مفتوح ساخت از جمله در سنه محرم سنه
خمس و تسعمائه که موافق سال خروج حضرت شاه اسمعیل از گیلان است ولایه و قلعه اینه بختی را که معظم فرنگ است
بگرفت و در سنه ست و تسعمائه ولایات بی نهایت و قلاع آنجا را مسخر کرد و آخر باغوای پسرش سلیم که بحری
از او برگشته و اغراش کوی میانه ادرنه و استنبول که مشهور است در سنه عشر و تسعمائه موافق سالی که حضرت
شاه اسمعیل در حوالی مرو بر شیبک خان ظفر یافت پدر و پسر را جنگ شده و سلطان بایزید در سنه سلیم گرفتار
شده و در یکی از قلاع محبوس گردید و در آخر صفر سنه ثمان عشر و تسعمائه در گذشت **سلطان سلیم**
بن سلطان بایزید در سنه ست عشر و تسعمائه بسلطنت نشست و برادران خود سلطان احمد و سلطان
قورقود را با اکثر اولاد و اقوام کشت و بر بلاد ذو القدر و قرامان استیلا یافت و در سنه عشرین و تسعمائه
در چالدران خوی با نواب جنت مکان شاه اسمعیل جنگ کرده تا تبریز آمده از آنجا بروم مراجعت کرد و الکاء دیار
بکر را متصرف شده و در سنه احدی و عشرین و تسعمائه قلعه کماخ را متصرف آورد و دویم ربیع الاول علاء الدوله
ذو القدر را کشت و قشلاق در برسا کرد و بعد از آن لشکر بدیار عرب کشیده در حوالی مرج قریب حلب
با قانصو پادشاه مصر و شام جنگ کرده او را کشت و در سنه ثلث و عشرین و تسعمائه در حوالی مصر با دیگر
غلامان چرکس مصاف داد و غالب آمده و قشلاق در مصر کرد و در حرمین شریفین خطبه بنام او خواندند
و در سنه ست و عشرین و تسعمائه در حوالی اغراش کوی مرضی پیدا کرده و در همان موضع که پدر را اسیر کرده بود در گذشت
سلطان سلیمان بن سلطان سلیم در حین وفات سلیم در آماسیه بود قبد... تمام او را
باستنبول برده بر تخت نشاندند و او بعد از پدر ولایات بسیار بر الکای موروثی افزود از جمله در سنه
سبع و عشرین و تسعمائه قلعه بلغراد و در هفتم صفر سنه تسع و عشرین و تسعمائه ولایت ادروس را فتح کرد
اگرچه فرنگ اولاد تکلو در سنه احدی و اربعین و تسعمائه طرح عداوت با نواب کامیاب اعلی حضرت شاه ظل اللهی
انداخت اما چنانکه در مجاری احوال شاه دین پناه مسطور شده میانه ایشان بصلح منجر شد و بعد از واقعه
سلطان بایزید پسرش در سنه تسع و ستین و تسعمائه آن صلح استحکام یافت و قاضی جهان قزوینی گفت

2

شکر خدا که کرم کردگار   قاعده اقبال ازین گشت بدیار   مشتمل صلح شهان جهان   داد و خلق آتش جهت نغیر
فتنه ایام هم تاریخ فتح   جست خرد گفت که الصلح خیر   و بعد از آن در بارس سال وفات یافت بتاریخ سنه اربع
و سبعین و تسعمائه خبر فوتش بسمع اشرف نواب کامیاب اعلی رسید **سلطان سلیم بن سلطان سلیمان**
بعد از پدر بسلطنت نشست و از برادرانش هیچکدام باقی نیستند که با او معارض باشند و او اسیر عیاشی است
سلطان مراد نام برادرزاده او پانزده ساله دارد و در شروان فرخ یسار پادشاه بود و حضرت
خاقان جنت مکان شاه اسمعیل عموی او را در سنه ست و تسعمائه بقصاص پدر کشت **غازی بیک بن فرخ**
یسار که از غازی بیکی بود بنوبت قائم مقام پدر شده در سنه سبع و تسعمائه وفات یافت **شیخ ابرهیم**
مشهور بشیخشاه بن فرخ یسار بحکومت رسید و حضرت شاه اسمعیل با او بر لطف آمده و مشار الیه
در سنه سبع و عشرین و تسعمائه بعز بوسی شاه عالیجاه رسیده بعنایات شاهی سرافراز شد و دوشنبه هفدهم رجب
سنه ثلثین و تسعمائه با شاه جنت مکان موافقت بوده و در نور... رحلت کرد **سلطان خلیل بن شیخشاه**
چون اسمعیل اولاد بوده و نیز بشرف مصاهرت شاه جنت مکان مشرف بود بر سایر اخوان فایق
آمده بسلطنت نشست و در جمعه نهم جمادی الاول سنه اثنی و اربعین و تسعمائه وفات یافت **شاهرخ بن**
سلطان فرخ بن شیخشاه بعد از عم باتفاق امرا بر مسند نشست و در شب جمعه هشتم ربیع الآخر
سنه خمس و اربعین و تسعمائه که نواب کامیاب اعلی شاه ظل اللهی قلعه بیقرد را فتح فرمود او را گرفته و تمامی
شروانات بحوزه دیوان اعلی شاه دین پناه در آمد و شاهرخ در سنه ست و اربعین و تسعمائه وفات
کرد و آن سلسله منتهی شده در گیلان بیه پس که عبارة از گیلان بیه پیش است
کار کیا میرزا علی بن سلطان محمد پادشاه بود و حضرت خاقانی علیین آشیانی شاه اسمعیل عموی پدر او
برادرش شاه سلطان علی گیلان نزد او رفت و او کمر خدمت بر میان جان بسته در اعانت
و رعایت و محافظت و محارست تقصیری نکرد تا آنکه آنحضرت در سنه خمس و تسعمائه از او وداع فرموده بجهانگیری
مشغول شد و در سنه عشر و تسعمائه برادرش **کار کیا سلطان حسن بن سلطان محمد** با او بنیاد
خلاف کرده کیا فریدون امیر الامرای او را در سفید رود دیلمان بکشت کار کیا میرزا علی نیز بر سلامت نفس

گیلان بیه پس که عبارة
از گیلان بیه پیش است

حکومت را برادر واگذاشته با نزد او عبادت مشغول شد و سلطان حسن استقلال یافت
مفسدان سلطان حسن را برین داشتند که بر سر میرزا علی رفته او را بکشد چون سلطان حسن بر الکوه
بر سر سلطان حسن ریخته او را در جامه خواب بکشتند و این در شب پنجم رمضان سنه احدی عشر و تسعمائه
بود امرای سلطان حسن ازین حادثه بقهر رفته از لاهیجان ایلغار کردند و بر الکوه بر آمده
مذکور میرزا علی را بکشتند و از میرزا علی عقب نماند کارکیا سلطان احمد بن سلطان حسن
بعد از واقعه مذکور بر سر عم اسب سلطنت نشست به یمن توجه خاقان جنت مکان اقتدار تمام یافت و در سنه
ثلث و ثلثین و تسعمائه که نواب کامیاب اعلی حضرت شاهی ظل اللهی در قزوین قشلاق فرموده بودند
وجوه سلطان امیر الامرا ... بجان پناه آمده مشمول عواطف بی دریغ گردیدند و بگیلان عود نمود
و ... قاسم را که از مراتب ... وکالت رسانیده بود در شب چهارم ذی قعده سنه ... ثلثین
و تسعمائه با اولادش بقتل رسانید و خود در شعبان سنه اربعین و تسعمائه وفات یافت کارکیا
سید علی کیا بن سلطان احمد ... سلیم النفس بود ... طبقات لشکرش
زیاده روی پیش گرفته و آخر برادر کوچکترش کارکیا سلطان حسن را با او در مقام خلاف در آوردند
تا در اوایل سنه احدی و اربعین و تسعمائه مقاتله واقع شد و سید علی کیا و چند برادر دیگر در ... مقتول آمد
کارکیا سلطان حسن بن سلطان احمد پادشاه شد و او بر گیلان بیه پس نیز دست یافت
و امیره دوباج را آواره ساخت آخر در شب جمعه پنجم جمیدی الاخر سنه ثلث و اربعین و تسعمائه
مرض طاعون رفاه یافت آن بود که نواب کامیاب اشرف اقدس اعلی همایون بهرام میرزا را
بحکومت گیلان فرستادند چون رایات جلال در خراسان بودند حکومت آنجا بر میرزا قرار
گرفت و امرای گیلان تمکین نکردند و میرزا ییلاق دریاوک قزوین بازگشته ملک گیلان ...
واگذاشت خان احمد بن سلطان حسن پادشاه شد و منظور انظار التفات نواب کامیاب شاهی بالو
بود و حالی در کمال رفاهیت داشت و الکای بیه پس که ... نواب کامیاب بر وارث ... فرموده
و از سلسله اسحق ... ایشان را امیره دوباج خوانند ... قطع بود عاقبة الامر بسبب آنکه لوندی

[illegible]

بر مزاجش غالب بود و با شمشیر از کشتی گیر و خروس باز مصاحب گشته بعیش ...
افتاد و از قاعده سلطنت و رعایت ادب با شاه دین پناه ذاهل و غافل شده امرای ...
دست بر آورده اعمال قبیحه کردند تا آنکه تولقای بیک ... که یکی از وجوه امرای ... بیک
ادهم خلیل قورچی ذو القدر را در نوشقان ... خمس و عشرین و تسعمائه بکشتند باز ... مرحمت نواب
کامیاب انور بر طرف گشته امرا عظام را به آنجا که مذکور شد بگیلان فرستادند و او را گرفتند
و گیلان بیه پس الجشید خان ... و شاه دین پناه است و حالا بعز مصاحبت
سرافراز شده دادند و لشکر را با امیره ساسان و خان احمد را در قلعه قهقهه یافت
... آورده ... حبس کردند و در ... رستمدار از بقیه ملوک کاوباره ملک
کاوس بن جهانگیر حکومت داشت در سنه اربع و تسعمائه وفات یافت ملک جهانگیر بن ملک
کاوس بموجب وصیت پدر حاکم شد و در جنگ برادرش بیستون کشته شد ملک کیومرث بن جهانگیر
قلعه نور را ضبط کرده بیستون را راه نداد آخر میانه او و بیستون جنگ شد و کیومرث کشته شد
ملک بیستون بن جهانگیر بحکومت رسید خواست تا تمام رستمدار را ضبط کند در سنه عشر و تسعمائه لشکر
بر سر کجور کشید و بغیر از قلعه تمام ولایت را متصرف شد آخر در بیست و ششم ... ثلث عشر و تسعمائه
در آن مستی بدست عورتی که ... او بود و اقوام آن عورت بدست ملک کشته شده بود کشته شد
ملک بهمن بن ملک بیستون بمیراث حکومت یافت و خواهر خان احمد لاهیجی ... عبد الکریم
مازندرانی را خواست و چهل سال ولایه داشت و در سنه سبع و خمسین و تسعمائه وفات یافت
ملک کیومرث بن ملک بهمن بمیراث قائم مقام شد و منظور نظر اشرف نواب کامیاب شاهی ظل اللهی است
ملک اویس بن ملک گستهم بن بیستون نیز در بعضی از نواحی نور حاکم بود و بعد ... خان احمد ...
و در کجور رستمدار ملک اشرف بن تاج الدوله بحکومت رسیده بود و در حینی که ملک بیستون
لشکر با الکای او کشید چون در خود قوت مقاومت ندید پسر خود ملک کاوس را در
قلعه گذاشته خود بگیلان رفت و بعد از واقعه ملک بیستون عود نمود و ملک کاوس او را تمکین داد

در نور رستمدار

در کجور رستمدار

وی نیز با پدر مضایقه نکرده و در شهور سنه احدی و عشرین و تسعمایه وفات یافت ملک کاوس بن ملک اشرف
در شهور خمس و ستین و تسعمایه بقصد پرسش ملک جهانگیر ارتحال نمود و پسر ملک اسکندر برادر خود را
که دخترزاده سلطان احمد لاهیجی بود در زمان پدر قصد کرده بود و اهالی آن دیار بالکلیه از ورود ملک
کیومرث را بحکومت بر داشتند ملک کیومرث بن ملک کاوس قریب شانزده سال حاکم بوده و در
ده‌بند بود آخر با برادر آقا محمد روزافزون بجای پدر نشست و در یازدهم ذی قعده سنه ثلث و ستین و تسعمایه
فوت شد ملک جهانگیر بن ملک کاوس بعد از برادر بحکومت نشست و بزیارت روضه
رضیه مقدسه منوره رضویه علی مشرفها التحیه والثنا مشرف گشت در وقتی که این بنده در
درگاه بود و او حاکم کجور و ملک بهمن بن ملک کیومرث حاکم لارجان بود حالا انقلابات در
دار المرز شده تا چه کیفیت یافته باشد و از حکام جلاویه نواحی طبرستان میر حسین کیا — جلاویه نواحی طبرستان
بن میر سید علی از نسل افراسیاب جلاوی در اوان ترکمان طغیان کرده حصارها استا را
مضبوط ساخته با نواب اعلی حضرت خاقانی جنت مکانی شاه اسمعیل در صدد عصیان در آمده و در
سنه تسع و تسعمایه مقهور گشته باقبح وجهی فانی محترق گشت و آن سلسله باو منقرض شد
و در مازندران از سادات قوامیه مرعشیه میر عبد الکریم بن میر عبد الله شریک — مازندران
میر شمس الدین برادر سید زین العابدین حاکم بود در سنه ثمان عشر و تسعمایه وفات یافت میر شاهی
بن میر عبد الکریم بعد از و بحکومت رسید آقا محمد روزافزون او را اخراج نموده در دماوند بر دست
مظفر بیک ترکمان ملازم آقا محمد در سنه تسع و ثلثین و تسعمایه بقتل رسید میر عبد الله بن میر سلطان
محمود بن میر عبد الکریم در ایام دولت نواب کامیاب شاهی ظل الهی با آقا محمد شریک شد
و بعد از فوت آقا محمد چنانکه مذکور شد و بیمن دولت شاهی بمنصب خانی یافته در سنه اربع و [illegible]
والی تمام مازندران شد چون بغایت سفاک بود حسب الحکم مطاع معزول شد و میر سلطان مراد خان
بن میر شاهی بن میر عبد الکریم حسب الفرمان قضا جریان بسلطنت مازندران نشست و میر عبد الله
در شب یازدهم جمیدی الاول سنه تسع و ستین و تسعمایه خود را بدرگاه جهان پناه رسانید

مع

مبلغ کلی بقایا بمقرری مازندران را متعهد شد که بدیوان اعلی واصل سازد و با میر بن تحصیل وجه مذکور
بعلی بن ملک تکلو نبیره برون سلطان مرجوع گشت میر عبد الله در رود خانه جاجرود او را
نموده باز گرفتار شد بالضرورت او را در قلعه [illegible] مقید ساخته و در آن اثنا جمعی بقصاص حسن
خویشاوندان خود او را بقتل آوردند و سلطان مراد خان الحال در مازندران حاکم است
میر عبد الکریم بن میر عبد الله یکدو سال حسب الفرمان مطاع با میر مراد خان شریک بود و چون
افعالش مرضی طبع نواب کامیاب نبود معزول گشته او را بقزوین آوردند تعدی تریاک خورده
در شب جمعه از شهر شوال سنه اثنی و سبعین و تسعمایه وفات یافت و از طایفه روزافزون
آقا رستم در امر حکومت با میر عبد الکریم بن میر عبد الله بن میر عبد الکریم بن سید محمد شریک بود
و در آن اوقات شیبک خان ازبک بر خراسان دست یافته بود مکرر بر زبان او گذشته باشد
که بعد ازین دست ما و دامن شیبک خان خیار چون شاه جنت مکان در سنه ست عشر و تسعمایه
بار ازبک ظفر یافته شیبک خان را بکشت دست او را جایزه آن فرستاده عاقل [illegible] آقا
رستم انداخته و او از آن کنایه غضب شاهی نسبت با خود فهم کرده هم در آن چند روز وفات یافت
آقا محمد بن آقا رستم بعد از فوت پدر باتفاق میر عبد الکریم همراه خواجه مظفر بیتکچی بدرگاه اعلی
حضرت شاه غفران دستگاه در حوالی همدان رسیده در دیوان اعلی مال هر دو سرکار را
بمبلغ سی هزار تومان تبریزی قرار داده و باتفاق عود کرده و در مقام ادا بودند آقا محمد متمنی حاکم
حصه خود بود و در سنه ثمان و عشرین و تسعمایه حسب الحکم مواخذ گشته در قلعه لاریجان محبوس شد
و در اول عهد نواب کامیاب شاهی ظل اللهی خلاص گشته همچنان با میر عبد الکریم شریک بود و بعد از و
اقتدار یافت و در سنه اربع و خمسین و تسعمایه وفات یافت پسرزاده اش آقا سهراب اگرچه دست
و پای زد اما بجایی نرسید و حکومت آن سلسله بر طرف شد و از سادات مشعشع
خوزستان سید محمد بن سید فلاح بن حسن بن علم الدین علی المرتضی بن سید عبد الحمید
نسابه بن ابی علی فخار بن معد بن فخار بن احمد بن ابی الغنایم محمد بن ابی عبد الله الحسین شیتی بن

ذکر سادات مشعشع خوزستان

محمد الحایری ... رحیم الحجاب بن محمد صالح العابدین بن الامام موسی الکاظم صلوات الله علیه

که در بغداد متولد شده بود و در سلک تلامذه شیخ احمد بن فهد قدس سره منخرط بود و گویند که چون جناب شیخ
رحلت نمود کتابی که در علوم غریبه جمع کرده در حین احتضار بیکی از خدمه داده وصیت کرد که آنرا در آب
فرات اندازد و سید محمد بن فلاح آنرا بحیله از او گرفته بعد از امور غریبه که بر آن کتاب ظاهر ساخته اجلاف
عرب را مرید خود ساخت چنانچه در حق او اعتقاد غلطی کردند و بعضی تشعشع آن قوم را دست داد و ذکر بعضی
امور غریبه چون شمشیر تیز بر شکم خود نهادن و آنرا خم کردن بی آنکه آزاری بدن رسد و دیگر اعمال عجیبه
شد و در زمان کار او بالا گرفته بر نواحی حویزه و دزفول و شوشتر استیلا یافت مولی سید علی
بعد از پدر سرور آن قوم شد اعتقاد ایشان آن بود که روح الامین در وی حلول کرده و آنحضرت در
حیات ست می تاخت بعراق عرب برده مشاهد متبرکه را غارت کرد و در عتبات عالیات بی
بی ادبی کرد آخر در حوالی کوه گیلویه بدست اتراک کشته شد سید محسن برادرش بعد از او بسلطنت
نشست و ارباب ضلالت را اعتقاد الوهیت بر او بود و مکرر در کوچه و بازار ... و الاصلوة
لاحج ... تکرار میکردند بعد از وی سید ایوب و سید علی ابنای محسن سرور
آن قوم گشتند غایة قوی شدند چون فساد اعتقاد ایشان بمسامع جاه و جلال شاه جنت مکان
رسید در یورش بغداد دیوان صوب معطوف فرموده راه حویزه و بسیاری ایشان را ... بالجبر ...
ایشان بالضروره بخدمت آمدند و سر دو برادر با اعیان آن طایفه در سنه اربع عشر و تسعمایه مقتول شدند
و شعار اسلام در آن دیار تجدید یافت و سید فلاح بن سید محسن قایم مقام پدر شد
سید بدران بن سید فلاح بعد از پدر جانشین شد و اطاعت اوامر و نواهی نواب کامیاب
شاهی ظل اللهی کرد بعد از وی علی سجاد بن سید بدران حاکم شد حالا شوشتر و دزفول اصل حویزه
دیوان اعلی شاهی ... است اما حویزه و عربستان آن نواحی در تصرف اوست اگرچه از
مخالفت فرمان همایون هراسان است اما مردم شوشتر و دزفول را ایمن نمیگذارد و اکثر اوقات
نهب و غارت مینمایند ذکر طوایف رعناشیه رعناش قریه ایست از دزفول ...

جشن نوروز بروزگار

ذکر طایفه رعناشیه

در مبادی حال شیخ محمد بن مولانا قوام الدین معلم اولاد محسن بود و پسرانش ترقی کرده شیخ محمد
بامارت دزفول و حاجی محمد بحکومت شوشتر رسید آخر حاجی محمد بدست برادرزاده‌اش خلیل ابراهیم کشته شد
خلیل ابن شیخ محمد بعد از قتل عم حکومت یافته میانه او و سید بدران مکرر منازعات شد چون در
ارسال خراج بدرگاه جهان پناه تهاون نمود اعلی حضرت خاقان جنت مکان امرای کوه گیلویه را با سید
بدران و لشکر ... جهت دفع او نامزد فرمود ایشان مدتی دزفول را محاصره نمودند و چون خبر واقعه شاه ...
در لشکرگاه شنیدند دست از محاصره بازداشتند و چون خلیل ابراهیم وفات یافت علاء الدوله بن خلیل ابراهیم
قایم مقام شد تا الحکم موقف عرض نواب کامیاب سپهر رکاب شاهی ظل اللهی رسید که ... اعدای دین
و دولت زبانی دارد لاجرم در بهار سال سنه تسع و اربعین و تسعمایه رایات نصرت آیات
بدزفول فرموده آنجا را از وی انتزاع کردند و علاء الدوله گریخته به بغداد رفت و دیگر بوی دزفول ندید
در لرستان شاه رستم عباسی حکومت داشت و بخدمت شاه جنت مکان رسید
ترقی یافت بعد از او اغور بن شاه رستم حاکم گشت و در سنه اربعین و تسعمایه در رکاب ظفر
انتساب نواب کامیاب اعلی حضرت شاهی ظل اللهی بیورش خراسان رفت و برادر کهتر خود جهانگیر
را بنیابت میان قوم گذاشت جهانگیر رعیت او را با او عاصی ساخت ... اغور در حین مراجعت خراسان
برخصت اشرف متوجه الوس خود شد چون بحوالی نهاوند رسید بعضی از رجال ... زنان
و پیشوایان با جهانگیر بودند چون مقاتله شد اغور گرفتار گشته بقتل رسید و جهانگیر
در حکومت مستقل گشت و از دیوان اعلی لقب سلطانی یافت و در سنه تسع و اربعین و تسعمایه
که یورش دزفول فرمودند جهانگیر حسب الامر مطاع بقتل آمد و بعد از وی پسرانش شاه رستم
و محمدی بروی کار آمدند محمدی بعد از مدتی بموجب فرمان قضا جریان در قلعه الموت محبوس بجوار حق
و شاه رستم سرور قوم است و نواب کامیاب نظر تربیت برو گماشته او را رستم خان لقب ساخت
و الکای نواب شاهزاده عالمیان شهربانو خانم مهر و معوض و مرجوع است از سلاطین لار
امیر هارون بن علاء الملک بر مسند بود در سنه سبع و عشرین و تسعمایه وفات یافت محمد بیک بن

در لرستان شاه رستم عباسی

از سلاطین لار

علاء الملک پادشاه شد و در شوال سنه ثمان و تسعمائه که سال جلوس نواب کامیاب اعلی است کشته شد
و امیر نوشیروان بن امیر ابو سعید بن علاء الملک که پادشاه عادل مشهور است و شعرها و تصنیفها
در صورت ... عمل دارد و خوب میدارند پادشاه شد وی در جمعیت دهم صفر سنه ثمان و اربعین
و تسعمائه وقتی که از مسجد بیرون آمد بر دست مجهولی کشته شد و بعد از وی امیر ابراهیم بن محمد بیک
که حسب الاشاره شاه جنت پناه ابراهیم خان لقب و نسبت امارت و دیوانی هرموز است پادشاه شد
و حالا او بر سر ریاست است و از سلاطین هرموز که در صحیفه سالفه گفته بودیم که سلغر شاه سلاطین هرموز
بن شهاب الدین پادشاه است ملک از او به توران شاه بن سلغرشاه رسید و بعد از وی
سلغرشاه بن توران شاه در عهد او فرنگ بر هرموز که عبارت از جرون است استیلا یافت
و بعد از وی توران شاه بن سلغرشاه بجای پدر نشست چون حکام فرنگ استیلا تمام داشتند
بغیر از نام سلطنت چیزی با توران شاه نماند آخر در دوشنبه دهم ذی قعده سنه احدی و ستین و تسعمائه از عالم
درگذشت و محمد شاه بن فیروزشاه که ابن اعمام او بود بجای او نشست و در سنه
اثنی و سبعین و تسعمائه وفات یافت حالا فرخ شاه بن محمد شاه خلف صدق او است
و از سلاطین گورکانیه در خراسان سلطان حسین میرزا سلاطین گورکانیه
پادشاه بود در آخر عمر او چون مغلوب شد و اولادش کما ینبغی اطاعت نمیکردند در این اثنا خبر آمدن شیبک خان
اوزبک بخراسان رسید وی لشکر جمع کرده بدفعه او روان شد چون بمنزل بابا الهی از منازل بادغیس رسید
قریب بغروب پانزدهم ذی حجه سنه احدی عشر و تسعمائه وفات یافت بدیع الزمان و مظفر حسین
پسران او حسب الصلاح امرا بسلطنت نشستند و از این طرح امور فتنها تولد کرده خراسان
پر آشوب شد و برادران مهتر از مظفر حسین از تابعیت او استنکاف نمودند شیبک خان فرصت
یافته لشکر بخراسان کشید برادران لشکری که داشتند جمع نموده و بمدافعه شتافتند و در یلاق
مرال بین الفریقین جنگ شد امیر ذوالنون که رکن رکین بود کشته شد و برادران در محرم سنه
ثلث عشر و تسعمائه با قبح وجهی روی بوادی فرار آوردند مظفر حسین باسترآباد افتاده و دوم از آن

سال

سال وفات یافت و بدیع الزمان با پسر حق که از شجاع بیک بن امیر ذی النون ارغون والی قندهار
بعراق دیار رفته چون آثار وفای از و دریافت برگشته باسترآباد آمد و بعد از اندک وقتی بتوسط
قرب وصول شیبک خان از استرآباد بملازمت اعلی حضرت شاه جنت مکان آمده حسب الحکم
در شنب غازان تبریز ساکن شد و چون شاه بخراسان ... در ایالت علی ... امیر شیخ جهان
کشته شد و بدیع الزمان در تبریز ساکن بود تا در سنه عشرین و تسعمائه که سلطان سلیم
بتبریز آمد و او را از تبریز همراه بروم برد و در آنجا بعد از چند ماه بمرض طاعون وفات یافت
محمد زمان بن بدیع الزمان همراه پدر بدرگاه شاه جنت مکان آمده بود در وقتی که رایات نصرت
آیات متوجه دفع سلیم بود وی از اردوی همایون تخلف نموده باسترآباد رفت و بقایای لشکر جغتای نزد وی
جمع شدند خواجه مظفر بتکچی باتفاق امرای خراسان چون بروی سلطان تکلو و غیره بر سر او آمدند و در صباح
شنبه یازدهم رمضان سنه عشرین و تسعمائه وی منهزم شده و بیابان ابیورد و غرجستان رفت
و باتفاق امیر اردوشاه حاکم آنجا متوجه بلخ شد و در آن وقت دیو سلطان امیر محمد بهادر بود و در آن الکا
جنایات خود لنداشته بود محمد زمان آنجا را در دوشنبه سیوم ربیع الآخر سنه اثنی و عشرین و تسعمائه
بگرفت و بعد از آن میانه او و اردوشاه نزاع انجامید اردوشاه محمد زمان را اخراج نموده آخر پشیمان
شد و بعد از آشتی ... نموده در وقتی که محمد زمان را بشهر در می آورد روز چهارشنبه از شهر که بود
نوکران محمد زمان اردوشاه را باشاره محمد زمان بکشتند قوام بیک برادر اردوشاه بلخ را ضبط نموده
بنا بر پادشاه داد و محمد زمان بر دست ابراهیم ملازم بابر که شحنه بلخ بود گرفتار شده او را نزد بابر پادشاه
بکابل بردند او آن پادشاهزاده را تربیت کرده دختر خود با حکومت بلخ بوی داد و او تا سنه تسع و عشرین
و تسعمائه والی آنجا بود و بعد از انکه آن ملک از دست او بدر رفت با محمد همایون پادشاه می بود تا در
معرکه شیرخان افغان و شکست محمد همایون پادشاه در آب گنگ غرق گشته شعله آن دودمان فرو نشست
میرزا محمد بن میرزا سلطان محمود بن سلطان ابو سعید بعد از پدر در حصار و قندوز و بقلان
پادشاه شد و امیر خسرو شاه بایسنقر بن سلطان محمود مذکور را بسلطنت داد و مسعود در سنه ثلث

و تسعمائه بابا یافته سواد السلطان حسین میرزا پیوست چون سلطان حسین با پسرش بدیع الزمان در جنگ بود
مقدم مسعود را مسعود شمرده بر پسر مظفر شد و بتربیت او پرداخته دختر خود بدو داد و لشکر همراه
او کرده او را بهمان مقام فرستاد و امیر خسروشاه در مقام ترویج راه بخنان ملایم با و فرستاد و او
امرای سلطان حسین میرزا عذر خواسته باز گردانید و خوبی تحاشی خسروشاه پیوست خسروشاه او را
گرفته کحول ساخت و بعد از آن قصد میرزا بایسنقر نیز کرده هوای سلطنت در دماغ او راه یافت
بنحوی که در صحیفه ثانیه در حکایت بایسنقر و سلطان علی مذکور شده کارش ختم یافت و احتیاج بتکرار ندارد
میرزا الغ بیگ بن سلطان ابی سعید بفرموده پدر حکومت کابل داشت بعد از پدر بسلطنة
نشسته در سنه سبع و تسعمائه وفات یافت عبد الرزاق بن الغ بیگ قائم مقام شد چون
کودک بود ضبط ملک نتوانست کرد محمد مقیم پسر کوچک امیر ذی النون ارغون لشکر بدانجا کشیده و عبد الرزاق
را از آنجا برآورد در سنه ثمان و تسعمائه فرار نموده ملک متصرف ارغونیه در آمد عمر شیخ بن سلطان ابی سعید در
زمان پدر بحکومت فرغانه بود و بعد از پدر بلوازم سلطنة پرداخته همواره با کاکای یونس خان [illegible] در زدن و خوردن
و ولایات متعلقه برادران خود سلطان احمد و سلطان محمود تاخت میکرد تا آنکه در [illegible] چهارم
رمضان سنه تسع و تسعین و ثمانمائه از بام افتاده وفات یافت او را سه پسر بود محمد بابر و میرزا جهانگیر
و میرزا ناصر محمد بابر پادشاه بعد از پدر قائم مقام شده بعضی قلاع سرحد ترکستان مسخر ساخت و در
اثنی و تسعمائه سمرقند را از بایسنقر بن سلطان محمود بن سلطان ابی سعید بگرفت و باز بایسنقر زور آورده سمرقند
را باز ستد محمد بابر دو بار دیگر جان بسر میبرد تا آنکه شیبانی خان سلطان علی میرزا بایسنقر را داده سمرقند را
مسخر ساخت و اوزبکان در آنجا دست برآوردند و خواجه ابو المکارم کس نزد محمد بابر فرستاده شبی او را
بدروازه شهر آورد چون شیبانی خان در الکای کابل بود و قدرت گرفتن سمرقند در آن وقت نداشت
بترکستان رفت و در سمرقند قحطی شد و شیبانی لشکر و جمعیت بهم آورده عود کرد محمد بابر توقف در سمرقند
نتوانست نمود بتاشکند رفت و آن مملکت بشومی مخالفت سلطان احمد تنبل که ببابر عاصی شد
بدست اوزبکان افتاد و محمد بابر پادشاه بحصار شادمان رفت و از آنجا بترمذ و در شهور سنه عشر و تسعمائه

بدو

متوجه تسخیر کابل شد و آنجا را از دست ارغونیه بدر برده و نوبتی دیگر در زمان اعلی حضرت خاقانی شاه اسمعیل
صفوی در سنه سبع عشر و تسعمائه که شیبک خان از میان رفته بود عزیمت تسخیر ماوراء النهر نمود خان میرزا
برادرش نیز با لشکر بدخشان بوی پیوست و در کنار آب خرش با اوزبکان جنگ کردند و وی غالب آمد
خلافت و حمزه سلطان و مهدی سلطان کشته شدند و حصار و قندز و بغلان متصرف او در آمد
و چون شاهرخ خان افشار و احمد سلطان صوفی اغلی استاجلو حسب الحکم شاه جنت مکان
بمدد او رسیدند سمرقند و بخارا را نیز بگرفت و اوزبکان بدشت رفتند و چون امرای شاهی
عود نمودند سلاطین اوزبکیه برگشتند و در سنه ثمان عشر و تسعمائه بابر پادشاه باتفاق امیر نجم
خوزانی اصفهانی که شاه فردوس آشیان فرستاده بود در حوالی بخارا با اوزبکان جنگ کرد و شکست
واقع شد مجدداً ماوراء النهر بدست اوزبکان در آمد و دیگر او را فرصت گرفتن آنجا نشد و در جمیدی
الاخر سنه ثمان و عشرین و تسعمائه قندهار را از شجاع بیگ ارغون بگرفت و زمین داور را نیز مسخر ساخت
و همواره لشکر بولایات هندوستان کشیده تا ولایت بی نهایت از هند نیز مسخر کرد و از قندهار تا بهار
بحوزه تصرف او در آمد و در شهور سنه سبع و ثلثین و تسعمائه وفات یافت محمد همایون پادشاه بن محمد بابر
در عهد پدر در شهور سنه ست و عشرین و تسعمائه بعد از فوت خان میرزا والی بدخشان شد و بعد از پدر
بر تخت نشست برادرانش محمد کامران با او منازعه کرده و آن مستلزم آن شد که شیر خان افغان
طمع در هند کرده و دو نوبت با محمد همایون پادشاه جنگ کرد و در نوبت آخر شکست بر محمد همایون
افتاد و هندوستان از تصرف او بدر رفت محمد همایون پادشاه بجانب قندهار و کابل آمد که از آنجا
مدد یابد کامران برادرش سر راه بر او گرفته شکست بر شکست بدو رسانید وی در سنه احدی و خمسین و تسعمائه
بهر نوع بود خود را بخراسان و از خراسان بعراق بدرگاه جهان پناه رسانید نواب کامیاب
ملجا السلاطین مرجع الخواقین شاه ظل اللهی نظر کیمیا اثر تربیت و تقویت او گشوده دیر اقدو سپاهیان
پادشاهی از زر فراوان و اسبان و شتران و اسلحه بی پایان بدو و لشکر با ایشان داده امرای عظام
و لشکر قزلباش همراه نموده بمقام خود فرستادند ایشان اولا متوجه قندهار و کامران شد بهر

ونکرا جیانه او و برادرانش کامران حاکم قندهار و عسکری الی کابل که باهم اتفاق کرده بودند بعد الاقتتال
اگر چه بکرد و حرب خصمان غلبه کردند اما عاقبة الامر در شهور سنه اثنی وخمسین وتسعمائه محمد همایون بادشاه
ظفر یافت و برادران را بدست آورد و کامران را میل کشید و باقی را مطیع ساخت و لشکر بهند کشید
و در چهارشنبه ششم شعبان سنه اثنی وستین وتسعمائه دهلی که دار الملک آنجاست مسخر کرد
از روی استقلال کاکان بسلطنة نشست و هم دران سال از بام قصر افتاده وفات یافت و یکی
از شعرا این قطعه دران تاریخ بنظم آورده

همایون پادشاه ملک معنی   ندارد کس چو او شاهی بیاد
ز بام قصر خود افتاد ناگاه   وزان شد فرش هستیش بر باد
چو تاریخش بجستم از خرد گفت   همایون پادشاه از بام افتاد

کامران بن محمد بابر بعد از شکست برادر چند گاه اسم سلطنة بر خود نهاده چون همایون پادشاه
بعد نوبت کامیابی شاهی ظل الهی قوی شد بکرات کامران را بدست آورده بار ملاحظه صلهٔ رحم
قصد نکرد آخر چون غدر و نفاق او از حد گذشت آخرین نوبت که بدست افتاد میلش کشیده
و او بمکه معظمه رفته آنجا مجاور شده و در ذی حجه سنه اربع وستین وتسعمائه وفات یافت **جلال الدین
محمد اکبر پادشاه بن محمد همایون پادشاه** بعد از پدر پادشاه عالیجاه شد و ... در تحت تصرف
در آورد و همو نام کافری رای هندوان قصد او کرد و اکثر الکای او چون لهاور و غیر آن خلل کرد و در روز
جمعه دوم محرم سنه اربع وستین وتسعمائه بهما قتال عظیمی دست داد و هیمو مذکور بالکل منقاد شده اکبر
پادشاه و لشکرش افتاد و پادشاه مذکور بدست خود هیمو را گردن زد بنابرین در القابش غازی افزودند
و در جمیدی الثانی سنه ست وستین وتسعمائه بیرام خان بهارلو که فرزند زاده علی شکر کان
بود و جلال الملک آن سلسله و بغیر از نام پادشاهی چیزی دیگر نبود از منصب افتاد و بعد از چند گاه عزیمت
حج نموده در گجرات بدست کفار مقتول شد و محمد اکبر پادشاه غازی استقلال یافت و حالا بر سلطنت
سلیمانشاه میرزا ابن بادکار ناصر بن ... میرزا ابن عمر شیخ ابی سعیدی بعد زمان
عمش محمد بابر پادشاه والی بدخشان است و بغایت نیکو اخلاق و صوفی مشرب است چنانچه
او و سلاطین اوزبک سیما پیر محمد خان بن جانی بیک والی بلخ در دره کز در شهور سنه ستین
وتسعما

وتسعمائه جنگی شد پسر رشیدش محمد ابراهیم بدست کسی از جانب بلخ اسیر شده او را نزد پیر محمد خان بردند
و بسعی خود قرار دیدند و در دو سالگی کشته شد و سلیمانشاه این رباعی در مرثیه پسر گفت

ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی   مانند خورشید درخشان رفتی
در دهر چو خاتم سلیمان بودی   افسوس که از دست سلیمان رفتی

اما دران جنگ ظفر نصیب پادشاه را بود و پیر محمد خان بدخشان را دست نیافت و سلیمانشاه
در سنه احدی وسبعین وتسعمائه لشکر بکابل برده بر آنجا استیلا یافت اما بمیرزا محمد
حکیم میرزا ابن محمد همایون پادشاه واگذاشت تمت مقاله الثانیه من الباب الثالث
بعون الله و حسن توفیقه

والسلام

ذکر حالات خواقین ترک و ترکستان را التوفیق من الله الملک المنان

در مقاله ... حکایت خواقین ترکستان در بخارا رسانیده بودیم که قبل خان پادشاه شده مغول
او را ایلجیک بعدی یعنی رعیت پرور چون وفات یافت **قوبلا خان بن قبل خان** بحکم وراثت
پادشاه شد و بغایت قوی و شجاع بود و بلندی آوازش بمرتبه بود که آن صفت پشت کوه گذشت و پنجه
او مشابه پنجه خرس داشت و هر کس از آن قوی تر نبودی بر دو دست گرفتی و مثال خرچوبی خم کردی تا
پشتش شکستی و شبهای زمستان درختها بآتش نهادی و برهنه در کنار آن بخفتی و از آن آتش اخگرها
بر اندام او افتادی و سوختی او ازان التفات ناکرده بخواب شدی که قطره او را خبردار کرده اندام خود را
خاریدی و باز بخواب رفتی بعد از فوت او **برتان بهادر بن قوبلا** سرور مغول شد و در زمان او قاچولی که
عمش بود وفات یافت و پسرش ایردمچی او را برلاس لقب کردند قبیله ... امیر تیمور که ببرلاس
معروف نسبت او است بجای پدر مقدم امرا شد و بعد از برتان **یسوکا بهادر بن برتان بهادر**
بپادشاهی نشست و او پدر چنگیز خان است در ربیع الاول سنه اثنی وخمسمائه مطابق ... ییل
فوت شد و هم دران ایام سوغنجن بن ایردمچی که جد اعلی امیر تیمور است نیز وفات یافت بعد از یسوکا چنگیز خان

کار آمد چنگیز خان بن یسوکا بهادر در بیستم ذی قعده تنگوز ئیل سنه تسع واربعین وخمسمائه
متولد شد در طوق بولدوق مغولستان وچون بوجود آمد کف دستش پر خون منجمد بود وچون در آن
سال پدرش بر تموچین حاکم تاتار غالب آمده بود وی را تموچین نام نهاد و در سیزده سالگی از پدر ماند
و اصحابش متفرق شدند ناچار با اونگ خان پادشاه اویماق کرایت که دوست پدرش بود پیوست
و بینهما موافقت موکد بود تا دشمنان میان ایشان را برهم آوردند و در شهور سنه ثمان وتسعین وخمسمائه
مطابق ایت ئیل اونگ قصد او کرد وی بر کید او اطلاع یافته جمعی را مجتمع ساخته با اونگ محاربه
اونگ بود جنگ کرده غالب آمد سال دیگر تنگوز ئیل بود باز میانه ایشان منازعت شد و اونگ کشته
گشته وی بمسند سلطنت نشست و چنگیز خان لقب یافت یعنی خان خانان و [illegible] بتمامی اولوس
مغول و تاتار فرمان فرما شد و بعضی از ولایات خطا و جورجه نیز گرفت و چون میانه او و سلطان
محمد خوارزمشاه بسبب قتل تجار دشت کدورت شده بود در توشقان ئیل خمس عشر وستمائه
یورش بلاد عجم آغاز نهاد و در عرض شش سال و کسری بتمامی ترکستان [illegible] ایران
غلبه کرده خوارزمشاهیه را برانداخت و قتلهای عام در ممالک کرده [illegible]
بود که سببی که باعث یورش ماچین بود پیدا شد در آنجا رفته شیدرقو خان پادشاه تنگوت را با
سیصد هزار سوار کشته در انداخت و در همان سفر در رمضان سنه اربع وعشرین وستمائه فوت
یافت چنانچه هفتاد و پنج سال عمرش بوده باشد از وی چهار پسر باز ماند هر یک را جایی بوجه
مقرر کرده ایل و اویماق بر ایشان بخش کرد اوکتای پسر میانه را که بعدل و سخا بر دیگران رجحان
داشت ولی عهد گردانید و قانونی که آنرا توره گویند او نهاد و اولاد او الحال احکام آنرا در
میانه قوم بگذاشت اوکتای قاآن بن چنگیز خان بحکم ولی عهدی بعد از واقعه پدر بدو سال در ربیع الاول
اود ئیل سنه ست وعشرین وستمائه جلوس نمود و لقب قاآنی یافت و عدل و داد پیش گرفت و در
بارس ئیل سنه تسع وعشرین وستمائه یورش خطای کرده در احدی وثلثین وستمائه تمامی آل التان
را منخر ساخت و لشکر او بایران آمد و سلطان جلال الدین منکبرنی خوارزمشاهی را مستأصل ساخت

آخر در جمادی الآخر پارس ئیل سنه تسع وثلثین وستمائه وفات یافت کیوک خان بن اوکتای
بعد از چهار سال باتفاق آقا و اینی در ربیع الآخر سنه ثلث واربعین وستمائه یونت ئیل بر تخت قاآنی
نشست وی طریقه نصاری اختیار کرد و ترسایان در عهد او استیلا یافتند و بر مسلمانان تعدی بسیار
رفت آخر بمرض سل گرفتار شد برای تغیر آب و هوا بسمرقند توجه کرد و در یکهفته راه بیش بالیغ
در سنه اربع واربعین وستمائه برد منکو قاآن بن تولی بن چنگیز خان بعد از عم زاده کیوک بتدبیر
مادرش و امداد باتو بن جوجی که در آن وقت مقدم آن دودمان بود در ربیع الاول سنه ثمان واربعین
وستمائه بر سریر نشست و بعضی از فرزندان و فرزند زادگان اوکتای با او حسد و خلاف در اذهان مشهور شدند
و هیچکس را [illegible] تمام وی استقلال یافت و در مقام جهانگیری در آمد منیک برادر خود قبلای را
بطرف شرق و الکاء خطای فرستاد و برادر دیگر هلاکو خان را بطرف غرب یا ایران زمین روانه کرد
و حکایات او در ایران بعبیقه ایلخانیه مذکور شد و قبلای قاآن در جانب شرق بجهانگیری مشغول بود
تا در سنه ثلث وخمسین وستمائه که منکو قاآن یورش ماچین که بکتاش بقاشتین [illegible] رفت
[illegible] با لشکر پر پیوست و جنگ گری میکردند تا منکو قاآن در محرم خمس وخمسین وستمائه
در پای قلعه دولی سانک وفات یافت [illegible] و در میان مغول اختلاف پیدا گشته آن جمع بچند فرقه
منقسم شدند **الفرقة الاولی** اولاد اوکتای قاآن قیدو بن قاشین (الفرقة الاولی)
بن اوکتای قاآن میان اولوس اوکتای حکومت یافت اریق بوکا با او می بود آخر نتوانست که
اولوس خود را جمع کند از او جدا شد و اظهار [illegible] کرده با مداد برکه خان اولوس جغتای را گرد آورد
اسم سلطنت بر خود نهاد و میانه قیدو والغو نیز جغتای مکرر مصاف شده قیدو غالب آمد آخر در سنه
سبعمائه تیمور قاآن فرزند زاده قبلا صد تومان لشکر بر سر او فرستاد و وی را در آن معرکه زخمی رسید
و قولنج نیز قرین گشت و با سهال دموی منجر شده او را بکشت چپار خان بن قیدو بحکم ولی عهدی
در رجب سنه اثنی وسبعمائه قائم مقام پدر شد میان او و دوا خان بن براق خان جغتای نفاق
پیدا شد در شهور خمس وسبعمائه لشکریان طرفین مابین سمرقند و خجند با یکدیگر جنگ کردند چپار اغول

برادر جبار خان گرفتار شد بضعف تمام بحال وی راه یافت بعد از ان لشکر تمور قاآن و دوا خان او را
در میان گرفته بگذاشتند که درست و پایی از آن کند چون دوای بغیر از التجا بدوا نبود به ولیعهدی شد
و در وقتی که کبک بن دوا با ییسور اکشت وی بالکلیه یاغی شده از و برگشت و در اثنای فرار بر دست
ملازمان او کشته شد بعد از او علی سلطان بن ارکتمور بتغلب مستولی بر الوس جغتای شد و حکایت او بعد از
در ذکر سلطنت جغتای خانیان سلاطین ایران مذکور شد **الفرقة الثانیة**
الفرقة الثانیة
دو دم چغتای خان است که در ماوراء النهر و ترکستان حوالی آن سلطنة کرده اند ذکر چغتای خان
و آل او که حکومت ماوراء النهر کردند تا کابلشاه بن دورجی در سلاطین ماوراء النهر مذکور شد
که در واقعه بلخ امیر حسین بن امیر مسلا بن امیر قزغن در سنه احدی ... شد
تغلق تمور خان بن ایمل بن دوا خان پادشاه مغولستان بود در ... و سبعمائة
لشکر بماوراء النهر آورد و کارهای ساخته باز گشت و در خمس و ستین و سبعمائة وفات یافت
خضر خواجه خان بن تغلق تمور خان بعد از او پادشاه مغولستان شد ...
تاخت بمغولستان آورد و خضر خواجه در سنه اثنی و ثمانمائة وفات یافت
شمع جهان بن خضر خواجه بسلطنة نشست در اندک وقتی رخت بر بست شیر محمد خان بن شمع جهان
والی شد و در سنه احدی و عشرین و ثمانمائة ... اویس خان کشته شد نقش ... شمع جهان
بحکومت رسید و بعد از چند روز اویس خان بن شیر علی سلطان پادشاه شد و بعد از و
ایسن بوقا بن اویس خان بسلطنت نشست یونس برادرش با او منازع گردید چون ایسن بوقا قوت
مقاومت نداشت نزد الغ بیک میرزا کورکان رفت و در وقتی که میان الغ بیک و عبد اللطیف
غوغا بود فرصت یافته سر حد ماوراء النهر را تا کنار بادام تاخت و مردم اندجان را باسیری برد
یونس خان بن اویس خان خود را بعراق نزد جهانشاه پادشاه بارانی ترکمان رسانید
و از آنجا بشیراز نزد میرزا ابراهیم سلطان کورکان رفت و بعد از ان نزد پسرش میرزا عبد الله
بود ... سال ... غربت بسر برد چون سلطان ابو سعید کورکان سلطنت یافته بمقام استمالت

لشکر بمغولستان کشیده او را مغلوب ساخت یونس خان را طلب و اشتغال اسباب ... کری
بمغولستان فرستاد و در انجا سلطنت شایسته بود دختر او ... خانم را ... عمر شیخ میرزا و
محمد بابر پادشاه حاصل شد سلطان محمود خان بن یونس خان در تاشکند بجای پدر بسلطنت نشست
بجاه که اشتهار یافت اقتدار او و برادرش احمد خان معروف بالچه خان در جنگ شیبک خان اسیر
گشتند شیبک ایشان را رها کرد و برادران بمغولستان ... رفتند الچه خان در آن دیار بعد از دو ماه
فوت شد و سلطان محمود بعد از دو سه سال سرگردانی بامید عنایت شیبک خانی باز آمد و بفرموده او کشته شد
رشید خان بن الچه خان مدتها والی کاشغر و توابع بود در شهور سنه ... و تسعمائة
وفات یافت ... سلطان بن رشید خان قائم مقام پدر است و منصور خان بن احمد
حاکم طرفان است **الفرقة الثالثة**
الفرقة الثالثة
جوجی خان اکبر اولاد چنگیز خان و آل جوجی اما جوجی خان مادرش بورته قوچین دختر پادشاه
قنقرات ... در اوایل حال قوم مرکیت اردوی چنگیز خان را غارت کرده آن عورت را باسیری برده
بودند ... او را در اثنای راه بزاد و چون چیزی دیگر نبود که آن طفل را در آن پیچند او را
در خمیر گرفته نزد چنگیز خان آوردند و جوجی نام نهاد یعنی مهمان نو رسیده میانه او و برادران نقاری بود
و طعن در نسب او میکردند چنگیز خان دشت قبچاق و خوارزم را تا اقصای شمال بدو داده بود در
در ربیع الاول سنه اربع و عشرین و ستمائة پیشتر از پدر بشش ماه باتو خان بن جوجی خان
که لقبش صاین خان بود بحکم اوکتای قاآن بجای پدر نشست با آنکه اورده که برادر بزرگتر او بود و باب
جانی با او اتصالی کرد و باتو در سنه ... و ستمائة استرخاء اعضا پیدا کرده در سنه خمسین و ستمائه
در کنار آب اتل مرد سرتاق بن باتو را منکو قاآن بجای پدر نصب کرد و او در راه ...
اولاغچی بن باتو منصوب گشته هم در آن ایام مرد و برکه خان بن جوجی بسلطنت نشسته شرف
اسلام دریافت و میانه او و ابقای خان نزاع شد برکه خان با سی هزار سوار بکنار رود ...
شروان آمد و چون گذار نیافت رفت تا از تفلیس گذرد بمرض قولنج در سنه اربع و ستین و ستمائة

درگذشت جلم ازوی سلطنت بفرزندان اورده بن جوجی خان رسید منقسم بر دو طایفه شدند

طایفه کوک اورده

طایفه کوک اورده در ولایت دست راست چون اروس
و بسقا و اولکک باجر و بلغار و قران توقتا خان بن قربوقوی بن اورده بن جوجی
اول السلطنت نشست و در سنه اثنی و سبعمائه موافق بارس بل میانه او و نوقای در حوالی [illegible]
و بلغار جنگ شد وی غالب آمد و بنابرین نخوة بخود راه داده ایلچی نزد غازان خان فرستاده از روی [illegible]
طلب آذربایجان نمود طغرل بن توقتا بعد از وی ده سال حکومت کرده در سنه سبع و عشرین و سبعمائه
درگذشت اوزبک خان بن طغرل که الوس اوزبک بدو منسوبست [illegible] و در سنه
خمس و ثلثین و سبعمائه آهنگ ایران کرده در [illegible] کنار کر رسید [illegible] ش
الدین محمد [illegible] ت
در عهد او اسلام در آن دیار منتشر گشت جانی بیک خان بن اوزبک خان که مولانا
سعد الدین تفتازانی در سنه ست و خمسین و سبعمائه شرح مختصر تلخیص بنام [illegible] خان
و خمسین و سبعمائه آذربایجان آمد و دفع ظلم ملک اشرف چوپانی کرده [illegible] را
با پنجاه هزار سوار در آذربایجان گذاشت و بدشت بازگشت و مریض گشت امرای او کس
از عقب بردی بیک فرستادند چون بردی بیک آمد پدر بهتر شده بود و بعد از آن بردی بیک
و طغلوبای که باعث آوردن بردی بیک بود جانی بیک را در [illegible] سیوم شعبان سنه ثمان و خمسین و
سبعمائه هلاک کردند بردی بیک بن جانی بیک خان اکثر اقوام خود را بر انداخت
و خود نیز بعد از سه سال نماند و آن شعبه او ختم شد طایفه آق اورده

طایفه [illegible] آق اورده

که از حدود الغ تاق تا قراطال سرحد روس بدیشان تعلق داشت توداamکان بن نوقای بن
قولی بن اورده در تمام سلطنت آنجا قیام داشت بعد از وی ساسی بوقان بن نوقا حکومت
یافته در سنه عشرین و سبعمائه فوت شد ارزن بن ساسی بوقا بعد از پدر پادشاه شد
و در سنه خمس و اربعین و سبعمائه درگذشت بایر کوجه بن ایرزن شش ماه حکومت کرده و برد

جمهای

جمهای بن ایرزن سه ده سال حکومت کرد امرای کوک اورده او را ترغیب سلطنت کردند
قبول نکرد ارس خان بن جمهای خواست تا هر دو الوس را ضبط کند تولوخواجه اغلان قوم او
که میان قشلاق حاکم بود با او موافقت نکرد بنابرین ارس خان وی را بکشت پسر تولوخواجه توقتمش
با امیر تیمور پناه برد و ارس خان بعد از نه سال سلطنت در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه وفات یافت
توقتاقیا بن ارس خان دو ماه حکومت کرد و وفات یافت تیمور ملک بن ارس خان بسلطنت
نشسته بشرب اقبال نموده در قراطال سنه ثمان و سبعین و سبعمائه بر دست توقتمش خان
کشته شد توقتمش خان بن تولوخواجه اغلان بتقویت امیر تیمور پادشاه شد
و [illegible] نوبت بیوفایی کرده با امیر تیمور مصاف داده شکست یافت در سیوم
[illegible] گشت و در بیابانها [illegible] تا در سنه سبع و ثمانمائه [illegible] تاریخ فوت امیر تیمور در حدود
[illegible] فوت شد قویرچق خان اغلان بن ارس خان در یورش آخر بدشت قپچاق امیر تیمور را
همراه بود [illegible] از استیصال توقتمش امیر تیمور سلطنت الوس جوجی را بوی داده از کنار آب
آتل در [illegible] ین و سبعمائه او را بدشت روان کرد تیمور قتلغ خان بن تیمور ملک
بنا بر خصومت توقتمش در سنه تسع و سبعین و سبعمائه پیش امیر تیمور آمده در یورش اول
دشت قپچاق همراه بود و در سنه ثلث و تسعین و سبعمائه بعد از شکست توقتمش رخصت
امیر تیمور بمیان الوس خود رفته بحکومت نشست و در سنه اثنی و ثمانمائه وفات یافت
شادی بیک بعد از وی بحکومت نشسته در سنه احدی عشر و ثمانمائه متوفی شد
فولاد خان بن شادی بیک خان بسلطنت رسیده در سنه ثلث عشر و ثمانمائه [illegible]

در سنه [illegible] و ثمانمائه فوت شد

تیمور سلطان بن تیمور قتلغ خان پادشاه شده در سنه اربع عشر و ثمانمائه [illegible]
جلال الدین سلطان بن توقتمش بروی خروج کرد و تیمور سلطان از وی منهزم گشته بخوارزم آمد
و بر دست غازان خان که از امرای اوزبک بود در محاصره خوارزم اشتغال داشت کشته شد
جلال الدین سلطان بن توقتمش خان بعد از وی پادشاه شد و برادرانش

کریم بردی و کبک خان و جبار بردی و محمد خان و دیگر اغلانان چکره درویش خان بن الجی
و غیاث الدین بن شادی بیک خان هرکدام اندک وقتی خانی کردند و بعد ازیشان
براق خان بن قویرچی خان بن ارس خان در سنه ثمان و عشرین و ثمانمایه بر محمد خان
غالب آمده پادشاه شد و پیش ازین در سنه ثلثه عشرین نزد الغ بیک میرزا آمده ازو
تربیت یافته بود و چون استقلال یافت کفران نعمت کرده در سنه ثلثین و ثمانمایه
در حوالی سغناق با الغ بیک میرزا مصاف داده ظفر یافت و ماوراء النهر را تاخت
وچون مراجعت بازگشت امرا اتفاق کرده او را در سنه احدی و ثلثین [illegible] آورده بقتل
محمد سلطان بن تیمور سلطان بن قتلغ تیمور بعد از قتل [illegible] شد
و در سنه اربع و ثلثین و ثمانمایه لشکری اندشت کیو ارزم فرستاد
قرم را پای تخت ساخت قاسم خان بن سیدک خان بن جانی بیک بن براق خان
پادشاه دشت گشت و میان او و شیبه خان کدورت واقع [illegible]
خمس عشر و تسعمایه شیبه لشکر بر سر او برده مغلوب شد و او
وفات یافت حق نظر خان بن قاسم خان حالا فرمان فرمای [illegible] شد
دولت دومان آورده بواسطه کثرت اختلاف توقفش ضعف تمام پیدا کرد و بعضی از اولاد شیبان
بن جوجی فرصت یافته جمعی را با خود متفق ساختند و خروج نمودند و چون دو شعبه از بعضی باوراء
النهر یا بعضی خوانده می‌باشند و در ضمن دو شعبه ذکر ایشان تمام شود شعبه
ماوراء النهر ابوالخیر خان بن دولت شیخ اغلان بن امی اغلان بن پولاد اغلان بن
ابه خواجه بن توقتا بن بلغان بن شیبان بن جوجی در سنه تسع و ثلثین و ثمانمایه از دشت
بخوارزم ایلغار کرده میرزا ابراهیم بن ابرهیم شاه ملک را که از جانب شاهرخ میرزا والی آنجا بود
اخراج نموده بسلطنت نشست و مدتها قاآن آن ملک و دشت بود و سلطان ابوسعید را مدد داد
او بر میرزا عبدالله غالب آمده پادشاه سمرقند شد و ابوالخیر در سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه رحلت

شعبه ماوراء النهر [illegible]

اعلاج درگذشت شیخ حیدر خان بن ابی الخیر خان بعد از و بسلطنت نشسته مدتی حکم راند تا
یاقی خان بن حاجی محمد خان با او عصیان ورزیده مکرر اقبال کردند و شیخ حیدر غالب بود آخر
بیاقی خان با مداد احمد خان حاجی یکرکرد و شیخ حیدر از خدا منهزم شد و بعد ازان درگذشت
شیبه خان و برو محمد خان بن بوداق سلطان بن ابی الخیر خان در شهور سنه خمس و خمسین و ثمانمایه
از قوری حکم متولد شد هنوز طفل بود که پدرش مرد و قراچین بیک که از اعاظم امرای اوزبکیه بود
کفیل او و برادرش محمود پدر عبید شده تربیت نمودی و دو سه کرة بخارا آمده و امیر عبد العلی ترخان
حاکم آنجا او را مراعات کرده بحضرت سلطان احمد میرزا پادشاه سمرقند برد و او از آنجا فرار
نموده [illegible] با اولاد سلطان محمود میرزا گورکانی خلاف شده وی در زمان
سلطان علی میرزا با لشکری گران در کان نکل نزول نمود و تدبیر سلطان علی میرزا را بدست
آورده بکشت و در سنه ست و تسعمایه خطبه و سکه بنام خود کرد و در سنه ثلث عشر و تسعمایه
برخرا [illegible] یافت و در بیست و ششم شعبان سنه ست عشر و تسعمایه در محمودی نواحی مرو
بر دست [illegible] در جنگ نواب اعلی حضرت خاقانی علیین آشیانی شاه اسمعیل
صفوی کشته شد کوچکونجی خان بن ابی الخیر خان پادشاه شد و در محرم سنه خمس و ثلثین و تسعمایه
در جام باتفاق جمیع سلطانان اوزبک با نواب کامیاب شاهی ظل اللهی دین پناهی خلد الله ملکه
مصاف داده شکست یافت و منهزم بماوراء النهر رفته در سنه ست و ثلثین و تسعمایه وفات
یافت ابو سعید خان بن کوچکونجی بعد از و خان شد و در سنه تسع و ثلثین و تسعمایه درگذشت
عبید خان بن سلطان محمود بن ابی الخیر خان بعد از عم زاده بخانی نشست و حکایتهای او با
بندگان نواب کامیاب اعلی حضرت شاهی ظل اللهی دین پناهی مذکور شده وی در اوایل
ذی قعده سنه ست و اربعین و تسعمایه مرد عبدالله خان بن کوچکونجی خان
پادشاه شد و در سنه سبع و اربعین و تسعمایه درگذشت عبداللطیف خان بن کوچکونجی
پادشاهی نشسته در سنه تسع و خمسین و تسعمایه رحلت کرد براق خان بن سونجک بن

المعروف بکوچم خان

ابی الخیر خان که اسم وی ابوالخیر احمد است صاحب تاب شکند و توابع بود بعد از عبد اللطیف بر سمرقند و بخارا استیلا یافت و در سنه ثلث و ستین و تسعمائه در سن پنجاه و شش سالگی تو بیشکی شب خمر مشغول شد بعد از آنکه سته در حین تجرع عرق شب سیزدهم فی شهر الحرام بجهنم سوست اولاد وی درویش سلطان و بابا سلطان صاحب جلکه و الکا تاشکند و توابع شدند اسکندر خان بن جانی بیک سلطان بن خواجه اغلان بن ابی الخیر خان بعد از براق سکه و خطبه بنام پیر محمد خان بن جانی بیک سلطان بود و چون اندکی وقتی بگذشت پسران اسکندر عبد الله سلطان و عباد الله سلطان رشد کرده پدر خود را که اسیر [illegible] دا بر [illegible] آورده بخانی نشانیدند و پیر محمد خان بالضروره مهم او را [illegible] کرد و اکنون والی آنجاست و نواب کامیاب شاهی در صدد و صداقت [illegible] طایفه [illegible]

خوارزمیه ایل بارس خان بن بوراق بن یادگار [illegible] شیخ اغلان بن حاجی تولی اغلان بن عرب اغلان بن بولاد اغلان در [illegible] [illegible] و شیبک خان بر خوارزم دست یافت کبک [illegible] توشی را اداره [illegible] شاه جنت مکان شیبک را قهر کرد امارت آنجا را المنی بیک [illegible] و دران اثنا شریف صوفی حسر خضر ایلی [illegible] خوارزم را از نو انتزاع نمود ایل بارس از دشت بر سر او ایلغار آورده در فوسیل سنه ست عشر و تسعمائه آن ولایت را بگرفت و در ایام [illegible] سنه ثلث و عشرین و تسعمائه وفات یافت حسن قلی خان بن ایلک بن یادگار بعد از و حکومت یافت در همین سال ثلثین و تسعمائه فوت شد بوجوقه خان بن محمد امین بن یادگار پنجسال حکم کرد و در او دیل خمس و ثلثین و تسعمائه در گذشت صوفیان خان بن محمد امین بعد از و پادشاه شد و در قوسیل در سنه احدی و اربعین و تسعمائه عزلت اختیار کرد اوتش خان بن محمد امین که برادر دین محمد بود امر حکومت از صوفیان خان گرفت و دران اثنا در جنگ [illegible] غازی بن سلطان غازی بن ایل بارس کشته شد و عبید ایالت خوارزم با جزو و عبد العزیز داد و

الفر

يوسف خان بن صوفيان خان در خیوق حکومت داشت در تنکوزییل خمس و اربعین و تسعمائه با اتفاق دین محمد بن اوتش خان و او باق صایین خان که بیقه ترکمان مشهور شد با عبید خان و جهد و مر [illegible] مصاف داد و امرای عبید چون لطیف میرک و شیخ نظر بیک و ماجی بهادر و تواچی [illegible] و خواجه بهادر و کبیل حافظ قنقرات دستگیر شدند چون ابو یوسف بن محمد در دست عبید اسیر بود امرای او را باز داده ابا یوسف را باز گرفت ابو یوسف مشهور بقبال والی [illegible] یوسف خان تابع او شد و تا ده سال خان بود در تخاقوییل سنه ست و خمسین و تسعمائه فوت شد اغلای خان بن محمد [illegible] و یونس خان خلاف بود در بارس ییل موافق سنه احدی و ستین و تسعمائه یونس خان و بیا بقتل آورده پادشاه شد دوست خان بن بوجقه بن محمد امین بر یونس خان غالب آمده بحکومت نشست و یونس خان و برادران [illegible] قلی سلطان تا بدرگاه عالم پناه نواب سپهر رکاب شاهی ظل الهی آمده در روز شنبه پانزدهم رجب [illegible] و تسعمائه [illegible] ییل در دولتخانه محمد و قزوین بهشت تزیین [illegible] [illegible] رسید و [illegible] ر ایالت جلال سیلاق جرجان فرمودند آنجا تحت سلجقی قرار نمود و متوجه خوارزم شدند حاجم خان در پیلان ییل سنه اربع و ستین و تسعمائه قائم مقام پدر شد و حالا خان خوارزم اوست الفرقة الرابعة ذریه تولی بن چنگیز خان

العرقة الرابعة

تولی خان یعنی آینه خود منصب قاآنی نرسید اما پسرش منکو قاآن شد و حکایت او گذشت قبلا قاآن بن تولی چون از یورش ماچین برگشت در شهر چلکو و ختا در سنه ثمان و خمسین و ستمائه موافق همین سال پادشاهی نشست و در پهلوی شهر کورشهری دیگر طرح کرده با تمام رسانید و موسوم بخان بالیغ گردانید و در یک روایت اول چهار فرسنگ است و نهری عظیم از دریای زیتون که منبر رشد و نشان است چهل روزه راه حفر کرده در میان شهرهای ساخت چنانچه تجار و ران نهر بکشتی تردد میکنند در اوایل حال اریق بوکا برادرش در امر سلطنت با او منازع کرد آخر اریق بدست او افتاد و در خریف سنه اربع و ستین و ستمائه از هم گذشت و قبلا استقلال یافت

سی و چهار سال حکومت کرد و هفتاد و سه سال عمر یافت در سنه ثلث و تسعین و ستمائه فوت شد
تیمور قاآن بن جیم کیم بن قبلا قاآن چون پدرش ولی عهد بود و در ایام قبلا فوت شد …
بولایت عهد رسیده در زمان فوت جد در حدود ترکستان بود چون خبر واقعه گوش شنید
بعد از سه ماه بدار الملک رسیده در اواخر شهور سنه اربع و تسعین و ستمائه موافق …
بسلطنت نشست و شش سال استقلال گذرانید بعد از ان مرض صرع و اللقوه پیدا کرد و مدت
شش سال دیگر بزیست و در شهور سنه ست و سبعمائه باجل طبیعی درگذشت و او را اولجایتو
گفتندی مشهور است که وی رغبت بدین اسلام داشت و …
اسلام دریافتند جیش قاآن بن تورمه بن … چه
ساختند یعنی دادگر و نیکنام پس از عم قاآنی مقرر شد و در پانزدهم … سنه …
بمرض … درگذشت … بحکم ولایت عهد بجای برادر نشست … و در
ایام سلطنت … قاآن لقب ساختند ایلدره بن …
و مسلمان شد و در زمان او اسلام انتشار یافت قبلی
بعد از و پادشاه گشته دین نصاری اختیار کرد خان … بن …
تو سوم گشت … و … قاآن و
الکت قاآن و ایلچی تیمور قاآن و … بعد از و بنوبت پادشاهی کردند و … نزد
امیر تیمور گورکان آمده سعادة اسلام دریافت و بعد از و تغلاق رفته قاآنی نشست
و بعد از اندک وقتی او را از جای برداشتند چه در ایام غیبت وی … خان بر مملکه
ختای استیلا یافته طایفه مغول را اخراج کرده بود و مغول موروث اصلی که قراقرم
و تغلاق است قناعت کرده بودند در زمان او امرای … که حالا او را یاد می‌نویسند
قوت گرفته سلطنت از آن خاندان بیرون بردند … خان در رمضان سنه احدی و ثمانین
و ثمانمائه قصد مسلمانان ساکن ختای کرده ایشان را در دریا غرق کرد و هم در آن اوقات

صاعقه بر و خورده او را با قصرش و هر که در آنجا بود تمامی سوخته توده خاکستر ساخته آثار لمن
الملک الیوم لله الواحد القهار بظهور پیوست بعد از و … خان بجد و زیر ختا پادشاه
مسلمانان را گرامی داشت و من بعد مغول را بآنجا پادشاهی نرسید هذا ما انتخب من حالات
الاخشه السابقه و اللاحقه الی الآن و من الله التوفیق و علیه التکلان
خاتمه در ذکر بعضی خصوصیات که نواب قدسی انتساب سپهر رکاب ظفر انتساب
اعلی حضرت … شاهی ظل اللهی خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و احسانه آن از ذکر
سلاطین … ممتاز … نسب اعلی که سیادت موسویه حسینیه فاطمیه علویه …
گو … تشیع فطری و ترویج مذهب حق امید که … دولت
امام دوازدهم ابی القاسم محمد بن الحسن صاحب الزمان علیه و آبائه صلوات الرحمن متصل و مقرون گردد
سیوم آنکه از خاندان ولایت و هدایت و ارشادت الا ان اولیاء الله لا خوف
علیهم و لا هم یحزنون امید که حضرت حق سبحانه او را از جمیع مخافات در امان خود محفوظ
… شیه اینه خاطر قدسی … اوقات
مصروف تتبع خوارق عادات و کرامات اجدادش سیما حضرت سلطان الاولیا شیخ صدر الملة
والدین موسی و حضرت قطب الاصفیا شیخ صفی الحق و الحقیقة و الدین اسحق کرده عشر عشیر آن
بقلم چابک رقم در نیاید و از حضرتش خلد ملکه و سلطانه نیز بیش از پیش کرامات و خوارق عادات
مشاهده رفته و میرود و بر عالمیان ظاهر است و در باب کرامات حضرت شیخ صفی الدین
و حالات و مقالات او تصنیفات کرده اند و نظر عالمیان رسیده و مخالف و موالف
اذعان آن کرده اند و هیچکس را شکی نیست چهارم مرتبه علمش که معقولات و منقولات
و … خورشید نظیر آنحضرت علی الخصوص تفسیر و حدیث و کلام و فقه و در مجلسی
که در مقام افادت در آید اگر کسی قلم و صحیفه بدست گیرد و آنچه آنحضرت از روی صحیفه خاطر اشرف
علی سبیل المحاوره بیان فرماید قلمی نماید هر آینه رساله با شد مشتمله بر حقایق و دقایق محتویه بر آیات

واحادیث وابیات نغیبه ونکات لطیفه که جمیع فصحا وبلغا وعلما وحکما دران حیرت نمایند
پنجم ورع وتقوی که باوجود سلطنه وقدرت بر هرچه اراده فرماید از حصول آن [illegible] پنجم
واورع واتقی اهالی زمان خودست ان اکرمکم عند الله اتقیکم ولهذا در میان علما ومؤمنین
ممتازست ششم حقانیتش که مدار بر حق دارد ودر اقوال وافعال او امری که ششم
شایبه خلاف حق دران تواند بود یافت نمیشود هفتم اجتنابش از مال ایتام ودیگر مجهولات هفتم
که باوجود دولت او وخلقات که از مردمان این زمان ظاهر میشود در نگرفتن ناحق میکوشد
وباوجود انکه حقی در ذمت شخصی داشته باشد بعد از فوت آن
مزاحم اطفال نمیشود تا ایشان بدرجه بلوغ رسند
هشتم انابت وتوبه او که حالا چهل سال است که بدولت هشتم
آن مرتبه در طبیعت وسلیقه مبارکش رسوخ یافته که تصور هیچ گونه خلل بصورت امکان [illegible]
این توبه وانابت او پرتو آفتاب جهانتاب التائب من الذنب [illegible]
احوال جمیع برایا که در ظل معدلت دارند دارین آسوده اند تافته
نهم از مناهی چیزی سر نزند وگوشمال بوجهی نماید که تا قیام قیامت آثار آن در روی زمین باقی ماند نهم
حسن سلوکش با برایا ورعایا که موازی پنجاه هزار تومان هر ساله از تمغا وباج ومغری شرابخانه
ومعجونخانه وقمارخانه وبیت اللطف وبیت اللطف ووجوهات اخراجات مقرره مستمره
سابقه مثل سادری مقرری نزول که عشر ونصف العشر مالیه ممالک بود ورسادری نزول حال
که نصف العشر مالیه ممالک بود وده یک رعیتی که نام خود با خود دارد وما خذ آن بالای وجوهات
مذکوره بود ووجوه جریمه که ایضا ده یک مال ممالک بود ومالیه اصناف محترفه بلاد مثل اصفهان
وکاشان وقم وغیره بالتمام ودار السلطنه تبریز ودار الملک شیراز با الحقات وغیرها
که حالا بخاطر نمیرسد بدو کم لعنت نامه بر رعایا بخشیده فمن بدله بعدما سمعه فانما اثمه علی الذین
دهم یبدلونه وحالا غیر خراج مقرری واتفاقی امهم مواسا چیزی از رعایا نمیگیرد دهم حسن معاشرتش

باسلاطین

باسلاطین هم عصر که ممالک ایشان متصل ممالک اوست که بهیچ وجه ازو با جابره اطراف صلح کرده وعهد وعهدی
که با ایشان بسته خلاف وفا نماید ولهذا هیچکس را جای خلاف با او نمانده وبا آن ابنای زمان
واز طریق اجداد خود که بتصوف فیکری مجبول است نهاده بانصاف وحقانیت عمل نماید واگر از
کسی زلتی بظهور رسد تا ممکن است بتصوف فیکری از ممر [illegible] وخلق تعیین فرموده که این روشش که
از باب اصلاح ذات بین است معمول گردیده وبا سایر برایا محض شرع عمل نموده بالجمله
اقوال او [illegible] قذف وفحش در هیچ حال از زبان او مسموع نشده واز کذب اجتناب
مرتب که دران باشد بلسان الهام بیان فرموده اند واین معنی ثابت
شده باشد خوابهای او صحیح باشد ولهذا خوابهای آنحضرت صحیح است
واکثر اوقات حضرات المعصومین وحضرت سید المرسلین را با واجداد عظام ایشان در خواب
از مغیبات خبر میدهند واز مجربات میفرمایند از جمله توبه از مناهی وبخشش تمغا وسلطانیات
[illegible] بحسب الاشاره حضرات ومبرات وخیرات وتصدقات
وانعام [illegible] وجه خرج ووجه معاش وتفرقات واسامی انعاما خود
یازدهم [illegible] است که از عهد [illegible] آن بیرون توان آمد ایتام وفقرا ومساکین ممالک را معلم صالح تعیین
نموده ولباس وطعام ووظیفه هر روزه کل واحد میدهد تا مستعد علوم گشته بطاعات وعبادات
یازدهم اقدام نمایند وابنها از باب حسن خلق وکرم ورافت است یازدهم عقل وتدبیرش که جمیع عقلا بر حقانی
تدبیرات او در امور اعتراف دارند وآنچه از آن حضرت درین ایام دولت من حیث الکلیات
سر زده اگرچه بعضی ازین قبیل بوده که بادی الرای دور از کار نموده چون عاقبت الامر نتیجه بظهور رسیده
دوازدهم آنچنان می بایست که خلاف آن خطا بوده واین تحقیق محض تایید الهی است اللهم زد تاییده
وتوفیقه [illegible] شجاعتش که هیچ یک از نوع بشر را درین زمان آن [illegible]
آنحضرت است شاهد این دعوی حکایاتی است که در محل خود من جمله
قضایا که در ایام صبا از اختلافات امرا صاحب [illegible]

آنحضرت خصوصا دران شب که سام میرزا را از دست حسین خان گرفته برد و حسین خان
با سپاه وافر بر سر دولتخانه اش ریختند و چون سلطان در پیشگاه دیوانخانه کشته شد آنحضرت
منفرد در در دیوانخانه ایستاده اشارة بر می و رجم عصاة میفرمود دیگر جنگ جام اجنح
سلاطین و خواقین اوزبکیه فرمود و اکثر امرا چو انقار در انقار پشت دادند و آنحضرت
با قلب سلیم در قلب لشکر ثبات ورزیده جمعی را که گرد و پیش آنحضرت [illegible] نموده دلداده ند
و کانهم بنیان مرصوص ایشانرا از تزلزل محفوظ داشته تا بان مقدار آدم [illegible] ند قلب
دشمنان تاخته آنچه در غزوه حنین حضرت رسالت و امیر المومن[illegible]
بجای آوردند دیگر در روزی که سلطان بایزید بن سلطان سلیمان با دو میرز[illegible]
دوا[illegible] ند در لباس التجا بخدمتش رسیدند آن حضرت بی سلاح [illegible]
جعفرآباد قزوین پیاده با عصای سیر میفرمود ترتیب و نکس صفوف میفرمودند که [illegible] لشکر
با جماعه سواره در رسید و فرو داده اقل افی الباب با سید [illegible]
جز برون میدان درآمده بپای بوسش رسیدند چون او[illegible]
تمیم بجد دوازده مبین دوازده خصلت را [illegible]
سلاطین و خواقین روزگار از ماضی و حال بسیاق کلام درآورد
واین کتاب را بهمین ختم نمودم گرامی آثار تاریخ نگاشت
اللهم ارزقه لقاء صاحب الزمان علیه وآبائه صلوات
الرحمن واحفظه عن طوارق الحدثان
بحق الحق وآله قد فرغنا
عن التسوید فی عشر [illegible]
[illegible]

[illegible] احتم انوار [illegible]
[illegible] شوال سنه [illegible]

